

دشتره نامه حافظ

مکتبہ گلشن شریعت و حدیث

قدیم و جدید



دایرة المعارف اسلامی ایران - دہلی

[illegible]

قندپارسی

ویژہ نامہ حافظ

مدیر مسئول

مرکز تحقیقات فارسی

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

فصل نامہ رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دہلی نو

شمارہ ۱۱، زمستان ۱۳۷۵

«قند پارسی»

مشاوران

پرفسور نذیر احمد

پرفسور سید امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظہر دہلوی

مدیر مجلہ

پرفسور شریف حسین قاسمی

ویراستار: علیرضا کاربخش

مسئول چاپ و انتخاب طراحی روی جلد: محمد حسن حنّادی

حروف چینی کامپیوتری: عبدالرحمن قریشی

ناشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

۱۸، تلک مارگ، دہلی نو ۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۳۳۸ ۳۲۳۲-۴



یادآوری چند نکته

- مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.
- مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ شده باشد.
- فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.
- حق التألیف مناسب به مقالانی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.
- فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.
- مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.



عاقبتیاری

توئی که بر سر جوان عالمی چون باج
منه را که چه دلبران دهنده باج

دو چشم شمع تو بهم زده تا حق
چین رفت ما چین و بند داده خراج

فهرست مطالب



پیشگفتار	مدیر	هـ
۱- پیام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی	سید مصطفی میر سلیم	۱-۲
۲- دیوان حافظ: نسخه شاهان مغلیه	پرفسور سید امیر حسن عابدی	۳-۲۶
۳- حافظ شیرازی و اقبال لاهوری	دکتر یوسف حسین خان	۲۷-۳۸
۴- گزارشی از بلاغت در غزل حافظ	دکتر جلیل تجلیل	۳۹-۴۱
۵- چند نکته دیگر درباره سخن شناسی حافظ	دکتر توفیق ه. سبحانی	۴۲-۵۷
۶- باد صبا را خبر شود	رحیم ذوالنور	۵۸-۶۲
۷- عرفان حافظ	دکتر علی شیخ الاسلام	۶۳-۶
۸- نکاتی درباره عرفان حافظ	سید باقر ابطحی	۶۷-۸۰
۹- اندیشه های اخلاقی حافظ	دکتر اسماعیل حاکمی	۸۱-۹۲
۱۰- اصالت اشعار حافظ شیرازی باتوجه		
به دیوان حافظ عرفی شیرازی	محمد ولی الحق انصاری	۹۳-۱۰۰
۱۱- نگرشی به حافظ	پرفسور وارث کرمانی	۱۰۱-۹
۱۲- معرفی نسخه خطی دیوان حافظ		
در موزه ملی هند	پرفسور محمد اسلم خان	۱۱۰-۸
۱۳- شرح های فارسی دیوان حافظ در هند	پرفسور شریف حسین قاسمی	۱۱۹-۲۷
۱۴- قاضی نذراالاسلام و حافظ شیرازی	محمد کاظم کهدویی	۱۲۸-۳۶
۱۵- درآمدی بر حافظ پژوهی در شبه قاره	دکتر ابوالقاسم رادفر	۱۳۷-۵۸
۱۶- تأثیر پذیری اقبال از حافظ	دکتر سیده بشیرالنساء بیگم	۱۵۹-۶۵
۱۷- پند و اندرز در کلام حافظ	دکتر آصفه زمانی	۱۶۶-۷۲

- ۱۸- فهرست توصیفی نسخ خطی دیوان حافظ
و شروع آن در کتابخانه موزه سالار جنگ دکتر زیب حیدر ۸۲-۱۷۳
- ۱۹- حافظ و اقبال خانم دکتر قمر غفار ۹۰-۱۸۵
- ۲۰- آثار خواجه حافظ شیرازی
در کتابخانه رضا رامپور هند دکتر سید حسن عباسی ۲۱۶-۱۹۱
- ۲۱- عشق در کلام حافظ و اقبال دکتر عبدالقادر جعفری ۲۲-۲۱۷
- ۲۲- تضمین غزلی از حافظ شیرازی علیرضا کاربخش ۴-۲۲۳
- ۲۳- آشنائی با آثاری چند از حافظ پژوهان معاصر ایرانی ح.م. امین ۳۱-۲۲۵
- ۲۴- به استقبال از حافظ شیرازی دکتر رئیس احمد نعمانی ۲۲-۲۳۲
- ۲۵- لسان الغیب رشید حسن خان ۲۲-۲۳۳
- ۲۶- شرحی بر یک غزل حافظ سید محمد حسینی نصر ۵۳-۲۲۵

﴿پروفسور ندیر احمد﴾

- ۲۷- قوام الدین عبدالله شیرازی استاد حافظ شیرازی ۷۷-۲۵۷
- ۲۸- بررسی پیرامون دیوان حافظ ۲۹۲-۲۷۸
- ۲۹- گزارش مختصری درباره یک غزل از حافظ ۳۱۰-۲۹۳
- ۳۰- گزارشی مختصر درباره مقدمه جامع دیوان حافظ ۲۴-۳۱۱
- ۳۱- دیوان حافظ: نسخه شاهان مغلیه ۲۹-۳۲۵

- ۳۲- اخبار ادبی و فرهنگی ... ۶۹-۳۵۰
- ۳۳- انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ... ۷۰-۳۷

پیشگفتار

دیرگاهی است که جاذبه شعر حافظ چه از نظر زیبایی کلام و چه از نظر ژرفای معنا، دفتر عشقی است که صاحب‌دلان جهان را شیدای خود ساخته است؛ چنانکه از همان ابتدا تا به امروز، مردم همه سرزمین‌هایی که زبان فارسی در آنجا رواج یافته است با کلام دلنواز این نغمه پرداز شیراز خو گرفته و روح و اندیشه خویش را با شعر دل‌انگیز او مانوس و عجین ساخته‌اند. دامنه نفوذ اشعار این شاعر بزرگ چنان بوده است که حتی دیار غرب نیز از تأثیرات معنوی و هنری آن بی‌تأثیر نمانده است. این جاودانگی کلام و حسن قبول کم‌مانندی که حافظ در میان فارسی‌زبانان، فارسی‌شناسان و مردم ادب دوست جهان یافته است، موجب تحقیقات گسترده در مورد احوال و اشعارش شده است و «قند پارسی» مفتخر است که این شماره از مجله را به مقالات تحقیقی پیرامون جنبه‌های مختلف شخصیت حافظ و اشعار او اختصاص داده است.

در پایان از همه استادان و محققان شرکت‌کننده در سمینار بین‌المللی حافظ (برگزار شده توسط خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، بمبئی در ماه ژانویه ۱۹۹۶ م)، که مقالات خود را برای «قند پارسی» ارسال داشتند، کمال تشکر و سپاسگزاری را داریم و همچنین امیدواریم که خوانندگان گرامی با ارسال مقالات، نظرات و پیشنهادهای خود، ما را در امر هر چه پربارتر شدن این مجله یاری کنند.

آن سید چو که بر نی عالم باد
چشم بکوی لب خندان خرم باد
که چو شیرین زبان باد نهانند
ایستادن ناست که خاتم باد

مثنوی

پیام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به مجسم حافظ شناسی در بمبئی

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر شکر شکر همه طوطیان هند - زین قند پارسی که به سنگانه می‌رود

با سلام و آرزوی توفیق برای شما فرهیختگان و دانش پژوهان!
دانشی و پیوستگی شاعران پارسی‌گوی ایران - زمین به سرزمین هند و شکر شکر
شدن طوطیان آن دیار از قند پارسی حکایتی است دیرین و دراز.

شمار شاعران و نویسندگانی که در طول زمان از ایران به هند رفته و در آنجا راج
اقامت افکندند و نیز شمار شاعران و نویسندگانی که بر تارک آن سرزمین ادب پرور
درخشیدند و شعر پارسی سرودند و اثر پارسی نوشتند و معرفت ورزیدند و عرصه را
به اوج رساندند، از دهها نفر قرائر می‌رود و سرگذشت شیرین و غرور آفرین آن که
سرگذشت مشترک و اوجمند ماست، بحثی است که مجال دیگری می‌طلبد.

اما خواجه شیراز، خواجه شعر و عرفان پارسی، حافظ، گرچه هیچگاه سرزمین هند
نماند، اما آثار خود دندار هند حکایت‌ها بار می‌گوید، چنانکه حاشی از سلطان
شاه‌الدین در سلطنت اسکندر فرما راوی بنگار که در سال ۷۶۸ هجری فرماید: آن
دیار شده برده، یاد می‌کند و می‌سراید!

حافظ اشراف مجلس سلطان خواجه در - خاقل منو که کار تو از ناله می‌رود
و وقتی دیگر، علی‌رغم بی‌میلی همیشه‌اش به دیوار، دعوت سلطان ادب پرور
«محمود دکنی» (۷۸۰-۷۹۹ م) و وزیر دانش پرور او «میر نفس‌الجوا» را احضار می‌کند.

و عارم دکن می‌شود، اما چنانکه معروف است، حادثه قریباً از آن در مصر رخ می‌دارد و
خواجه از تنگه هروز به وطن باز می‌گردد و امرای شین مطلع می‌شوند و به دکن
می‌فرستند تا یار دیگر طوطیان هند را شکر شکن سازد:

دمی با غم بسر بردن جهان یک سر نمی‌آرزد

به می بفروشد دلق ما گزین بهتر نمی‌آرزد

باری اگر خواجه شیراز، هند را ندید و جای او به ظاهر در آن سرزمین خالی ماند،
حضور معوی او در طوک فزون و انحصار و همچنین تا روزگار ما و امروز که مجمع
بزرگداشت او در سبئی از سوی شما حافظ پژوهان و حافظ دوستان برگزار می‌شود،
مشهود است.

از خداوند متعال برای همه شما اندیشمندان و شعراء و نویسندگان و حافظ شناسان
در برابری این مجمع با شکوه توفیق بیشتر و برای در ملت بزرگ ایران و هند
عزت و عظمت و سربلندی و افتخار آرزو مندیم.

(امضاء) سید مصطفی میر سلیم

دیوان حافظ (نسخه شاهان مغلیه)

پرفسور امیر حسن عابدی
بازنشته دانشگاه دہلی، دہلی

مقامات کتابخانه خدا بخیر، بنام عکسی از نسخه خطی دیوان حافظ^۱ (نسخه شاهان مغلیه) را به چاپ رسانده‌اند^۲ که نظر می‌رسد همایون شاه^۳ آن را همراه خود از ایران آورده بوده و پادشاهان گورکانی به ویژه همایون و جهانگیر^۴ برای فال گیری از آن استفاده می‌کردند. اضافه کردن این نسخه به دیگر نسخه‌های حافظ بدون شک در حافظ شناسی کار ارزشمند و قابل ملاحظه است. به نظر نگارنده این مسطور این نسخه از لحاظ خط از اولین و بهترین نمونه‌های تعلیق می‌باشد.

خط تعلیق حدوداً در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی رواج یافت و موجد آن میر علی تبریزی^۵ دانسته می‌شود. نسخه مذکور دارای دستخط و مهر^۶ سلطنت علی بایقرا^۷

۱- وفات ۷۹۱ هجری/ ۱۳۸۸ میلادی. ۲- در سال ۱۹۹۲ میلادی.

۳- ۹۳۷ هجری/ ۱۵۲۶ میلادی. ۴- ۹۶۲ هجری/ ۱۵۵۵ میلادی.

۵- ۳۷-۱۰۱۶ هجری/ ۶۰۵-۱۶۰۵ میلادی.

۶- علی (میر) علی شیرازی مشتبک به ظہیر الدین و قدوة الکتاب شاعر و حقائق (۸۵۰ هجری) شهرت او به واسطه خط تعلیق است که گویند واضع این قلم بوده است، ولی باید دانست که حقیقتاً در سده پنج ابتدای سده ششم هجری علی شیرازی اول کسی است که این خط را با قاعده و زیاده ریزه است (فرهنگ فارسی، دکتر محبت میرزا، پریست، امرأة النجاشی می‌آورد) گویند خط هشتم که تعلیق شد میر علی شیرازی در زمان امیر تیمور صاحبقران از خط نسخ و تعلیق استفاده نمود.^۸ لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۱۷.

۷- سلطان حسین بایقرا، شهرت معده (۸۵۰) تحویل موهول شد.

۸- بایقرا این میر علی شیرازی در هنگام حکومت داشته (۸۵۰-۹۱۷ هجری) فرهنگ فارسی،

که در آثار فردی هم هجری می‌رسد است، می‌باشد. متأسفانه این نسخه اسم قلم و تاریخ کتابت ندارد، اما باین وجه در مورد قدمت و اصالت آن شک و تردیدی نیست. از لحاظ متن نیز نسخه نامورده جایز اهمیت فراوانی است. بنده این نسخه را با نسخه‌های چاپی زیر که با علامت اختصاری ذکر می‌شود، دقیقاً مقایسه کرده‌ام.

ب. دیوان خوانده شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، با اهتمام کشف الغول و تصحیح و با اهتمام حسن بزمان، کتابفروشی و چاپخانه روح‌م، ۱۳۱۸ هـ.

ج. دیوان خوانده حافظ شیرازی، با تصحیح و مقدمه و حواشی و تفسیر و کشف الایات کشف الغول، با اهتمام سند ابوالقاسم انجری شیرازی، چاپخانه محمد حسن علی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ هـ.

د. دیوان حافظ، بر اساس نسخه مورخ ۸۱۸ هجری ترتیب و تنظیم بر صورت تدویر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، رایونی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، ۱۹۸۸ م.

ه. دیوان حافظ، نسخه شاهان معویه، خدابخش اورینتال بلیک لائبریری، پناه، ۱۹۹۲ و. دیوان حافظ، انتشارات سعدی، چاپ سوم، چاپخانه مهارت، بهار، ۱۳۶۶ هـ.

و. حافظ نوی زبان، بگوشش محسن رمضانی، انتشارات پند، آذر، ۱۳۶۷ هـ.

ز. حرلیات حافظ، بر اساس نسخه مورخ ۸۱۳ هجری، ترتیب و تنظیم بر صورت تدویر احمد، مرکز تحقیقات فارسی، رایونی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، ۱۴۰۹ هـ.

ح. دیوان حافظ شیرازی، از انتشارات انجمن خوشنویسان ایران، با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، از نسخه محمد فروشی و دکتر قاسم علی

ی. دیوان حافظ شیرازی، نشر طلوع، اول پائیز، ۱۳۶۹ هـ.

ک. دیوان خوانده شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، با تصحیح سند ابوالقاسم انجری، کتابفروشی حافظ، چاپ دیبا، چاپ سوم، پائیز ۱۳۶۶ هـ.

ب: دیوان حافظ مترجم اردو از خواجه محمد عبداللہ احمر امرتسری، شبح الہی جلد اول (مستند جلد اول) لاجپان کتب بازار کشمیری، لاہور.

ج: دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، باہتمام محمّد فرویس و دکتر قاسم غنی، کتاب فروش زوّار، تہران، چاپ آفت گلشن، چاپ چهارم ۱۳۶۲ هـ.

د: دیوان حافظ، بہ تصحیح دکتر حسین الہی شمشائی، خطّ علام حسین امیرخانی، انجمن خوارزمی، ایران، ہدایہ انتشارات سروش، آبان ۱۳۶۷، چاپ دوم ۱۳۶۸ هـ.
 ه: دیوان مولانا شمس الدین محمد حافظ شیرازی، باہتمام دکتر محسن فرویس، انتشارات صفی علی شاہ، چاپ پنجم ۱۳۶۸ هـ.

و: دیوان حافظ، مطبع نول کشور، بار ششم، چاپ ۱۹۰۰ م.

ز: دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد، جلد اول، عزلیات، بہ تصحیح و توضیح پریز نائل خاوری، انتشارات خوارزمی، تہران، چاپ دوم ۱۳۶۲ هـ.

ح: عزلیات حافظ بر اساس مجموعہ لطایف و سفینہ ظرایف از سیف جام ہروی، محمّد حافظ، برسمور نذیر احمد، خانہ فرهنگ جمہوری اسلامی ایران، دہلی نو، ۱۹۹۱ م.

ط: دیوان خواجه شمس الدین حافظ شیرازی، بر اساس نسخہ مورخ ۸۲۴ ہجری، باہتمام دکتر نذیر احمد و دکتر میکہ محمد رضا جلالی نائینی. سازمان امور فرهنگی و کتابخانہ‌ہا، شرکت سهامی آفت، تہران، شہریور ۱۳۵۰.

ی: الف: عزلیات حافظ، دکتر سلیم بیساری، مؤسسہ فرهنگی منطقہ‌نی، تہران، چاپ اول شہریور ۱۳۵۳.

ب: عزلیات حافظ، بر اساس چہل و نہ نسخہ خطّی سدہ نہم، دکتر سلیم بیساری، انتشارات بین المللی ہدی، ۱۳۷۱ هـ.

ج: دیوان کچھ حافظ، از روی نسخہ خطّی نزدیک بہ زمان شاعر، بہ کوشش ارج افشار، مؤسسہ انتشارات امیرکبیر، تہران، ۱۳۶۶ هـ.

بکثر از ویژگی‌های نسخه شاهان مجله این است که دارای مقطعات و رباعیات زیر می‌باشد که در نسخه‌های دیگر ندیده‌ام:

مقطعات:

دلم ز غصه بحد همی بفرماید	تنم زرنج فراوان همی نیاساید
ز دیده‌هایم باران غم فروید آید	بخار حسرت چون بر شود ز دل برسم
تیم صبح بیک دم ز جای بریاید	ز بس غمان که بدیدم چنان شدم که مرا
از آن بخون دلش دم بدم بینداید	دو چشم من رخ من زرد دید توانست
بچشم او رخ من زرد رنگ نماید	که گر ببیند بدخواه روی من روزی
چو نوعروسی در چشم من بیازاید	زمانه بدو هر جا که فتنه‌ای باشد
ریاید آن و ذکر فتنه‌ای بدید آید	چو من به مهر دل خویشش درو بندم
بغیر محبت کان نود من همی باید	زمانه برد زمین پاک آنچه بود مرا
مگر که فضل مبراهم زمانه بستاید	لقب نهادم ازین روی فضل را محبت
وگر بنالم گویند زاز می‌خاید	اگر بنالم گویند نیست حاجتمند
کنون که می‌دهدم غم همی نه بنماید	بمن شمرد فلک هر چه زاریم می‌داد
دوی بندد تا دیگریم نگشاید	غمین نباشم لیکن [به] حق جاویدان؟

بخواهد رفت آب زندگانی	درینا حسرتا دردا کزین جوی
چین رفت است حکم آسمانی	همی باید برید از خویش و میوند
لعمریه اییک الّا الفوقدانی	و کَلَّی اخ مفارقه اخوه

از راه وفا و مهربانی	ای باد حیا اگر توانی
کان سوخته تو در نهانی	از من بیری خبر یارم
ای برنو حرام زندگانی	می‌مرد ز اشتیاق و می‌گفت

رباعیات:

در چرخ دل ماست سوز و غم
دردی که توان گفت که گوید زان درد

و احسب اگر چرخ مباد نامست
بر باد زهره‌ای که از آن خوان گفت

چرخ رخ زند اهل سرها هیچست
مندانکه نام یک جهان می‌ستم

در حشمت و جاه و گنج رها هیچست
نیکست که نیکست دیگرها هیچست

دل با رخ تو سرّ تعلّق دارد
در وجه رخ تو جان نهادیم نه دل

چون سوزندگان داغ اشقّی دارد
آن وجه سازگی تعلّق دارد

شر اهل دلی که در زمان تو بود
قرص زو و سیم و مهر و مه و رشک برند

براند دلش دعای حاضّر تو بود
از قرص کمر که در میان تو بود

گرد شکرت مورچه ره خواهد کرد
بر آتش و خسمار تو خطّ دانی چیست

بر لاله بنفشه شکیه‌گه خواهد کرد
دود بست که عالمی سپه خواهد کرد

اندر طلب باد چو مردانه شدم
او فضل نمی‌شنید لب پر بستم

اوّل ز وجود خویش بیگانه شدم^۱
او عقل نمی‌خرید دیوانه شدم

۱- دکتر احقر مهدی می‌گوید: «در دورهٔ خلیف (۷۲۶-۵۲۸۹ هـ/ ۱۲۹۰-۱۳۲۰) شهر آباد از احسان و رفاه و رونق بسیار برخوردار بود. سلطان شاه قرق سیم راوی و شاهانه فرهنگ اسلامی در این شهر دارد. وی به زبان فارسی شعر می‌سرود. شاه وجیه‌الدین صاحب تذکرة بحر حجاز شعر به زبان بهشتی می‌سرود. کلام شاه قرق آورده است:

اندر طلب دوست چو مردانه شدم اوّل قدم آن بود که بیگانه شدم

آشاد تهران، شمارهٔ چهاردهم آذر و دی ۱۳۷۲ هـ.ش، ص ۹۱.

دور از حرامست آن مستعم خانه سحر / گرم رانکه هادی که شد عیب پرور
نیز بزرگ گای و اسب تو باد خدا است / از راه صبا بزرگ نظر افتد بر زامی

•

کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی / خبری که بهر سبب او از خویش مگوی
گوش تو در دانه رانک بر یکی / یعنی که دو چشم و یکی بر مگوی
در نسخه «د» فقط اولین بند این نثریست بند آمده است:
«ساقی اگر ت هوای ماهی»

در حالتی که در نسخه خدا بخش بندهای دیگر بر موجودند و در نسخه یزدانی
به بندهای مذکور اظهار شک گردیده است.

در نسخه یزدانی مثنوی و غزلیات و قطعات و رباعیات بری که در نسخه معله وجود
دارد، مشکوک و منسوب و الحاق و از آن دیگران گفته شده است. اکنون باید حافظ
شما را قضاوت کنند که پس از نسخه خدا بخش امکان شک و شبهه آگاهانه داده است؟
- مثنوی مشکوک: «ایا ریح الصبا قلبی کثیث»

- غزلیات مشکوک:

«هر آن خجسته نظر کز پی سعادت رفت»

«آن را که جام باده صهباش می دهند»

«ساقیا مایه شایب یار»

«نیست کس را ز کند سر زلف تو خلاص»^۱

«گرد عذار یار من تا بتوشت دست خط»^۲

«از چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ»^۳

۱- مثنی، ص ۲۳۰

۲- مثنی، ص ۲۳۰

۳- مثنی، ص ۲۳۲

«حسن و جمال تو جهان جمله گرفت طول و عرض»

«بسحر چشم تو ای لعبت خجسته مثال»

«روز عیدست و من امروز در آن تدبیرم»

- غزلیات مشوب به حافظ:

«سر سودای تو اندر سر ما می گردد»

«دلم بی جمالت صفائی ندارد»

«کارم ز جور چرخ پامان نمی رسد»

«هر که از یک سر مو پند مرا گوش کند»

«گر زلف پریشانست در دست صبا افتد»

«دلا چندان بریزی خون ز دیده شرم دار آخر»

«براه میکند عشاق راست در تک و تاز»

«من خرابم ز غم یاد خرابیاتی خویش»

«بجست و جهد جو کاری نمی رود از پیش»

«نیست کس را ز کند سر زلف تو خلاص»^۱

«کسی مباد جو من خسته میثابی فراق»

«ای که شور افکنده ای در بزم شاهان از نمک»

«هر روان را عشق بی باشد دلیل»^۲

- غزلیات و اشعاری که از گفتار دیگران به دیوان حافظ نسخه مغلیه الحاق

شده است:

- نزاری قهستانی: «ما بر قییم تو دانی و دل غمخور ما»

- ملکه جهان خاتون: «غمت نا در دلم ما را گرفت مست»

«از امیر خسرو دهلوی هست: «بازم مه رخسار بشی^۱ در نظر آمده»

«از سلمان ساوجی: «می زنم هر نفس از دست فراقش فریاده»

«از سلمان ساوجی: «گفتم که چرا گریه و زاری دهی به من باده»

این غزل هم به احتمال از خواجوی کرمانی است:

«مرامی دیگر باره از دست برده»^۲

«رباعی مشکوک: «بر دل غم روزگار تا کی داری»

«رباعیات منسوب:

«شب رفت بیایان و حکایت باقیست»

«زلفین تو بیج و تاب از چه گرفت»

«از رنگ رخت نشان اطمین بر رسم»

«جانا مگذر بر گذر تیزی آه»

«گفتم که چه خالست بدین شبی»

«رباعی الحاقی: «خط بین که فلک بر رخ بدخواه نوشت»

«قطعه مشکوک: «حسود خواجه ما را بگو که بد میسند»

«قطعه منسوب: «حکیم فکر من از عقل کرد دوش سوال»

این هم یکی از مواردی است که ابیات ذیل این نسخه در غزلیات

چاپی دیده نمی شود. اکنون باید حافظ شدادان تضاروت نمایند که این ابیات اصل اند یا

مشکوک:

«منتقار داشت:

عارفی کو سیر کرد اندر مقام نیستی

نیست شد چون مستی از عالم اسرار داشت

- رشحه قلعت:

کمین گه ست و تو خوش تیز می روی ای دل

یکی ده گرد بر آید ز شهرت عدلت

- نظری نیست گه نیست:

کمر کمین من بنده چه بندی که ز مهر بر میان دل و جانم کمری بست که بست

- زلف دوتا نیست:

گفتن بر خورشید که من چشمه نورم دانند بزرگان که سزاوار بها بست

- نچشیدیم و برفت:

گفت گز خود ببرد هر که وحالم طلبد ما باقید وی از خود بیریدیم و برفت

- عاشقست مباح:

فلاح و توبه و تقوی مجوی شیخ از ما

زوند و عاشق و مجنون کسی نجات صلاح

- آن توان زد:

از شرم در خمارم ساقی ترحمی کن باشد که بوسه خورش بر آل دهان توان زد

- دلم شاید:

نخواهد این چمن سرو [و] لاله خالی ماند یکی همی رود و دیگری همی آید

- جهان ندارد:

ذوق جهان ندارد بی دوست زندگانی بی ذوق زندگانی ذوق جهان ندارد

- دلبری دانند:

در آب دیده خود غرقه ام چه چاره کنم که در [مجید] نه هر کسی شناوری دانند

- باد صبا شنید:

هر شام عاجزای من و دل شمال گفت هر صبح گفت و گوی من را و صبا شنید

- یک سر نمی آرد:

دیار یار مردم را می کند لیکن

چه جای پارس کین محنت جهان یکسر نمی آرد

- سفر کرده داد باد:

طرف کلاه شاهیت آمد بخاطرم آن خانه نای بر سر ترکش بهاد باد

- دوستان را یاد باد:

یک در تدبیر غم بیچاره ام چاره آن غمگساران یاد باد

- خوش نشانی داد:

بسان طوطی نصی تو حافظا بجهان که داد عذاب یانی و خوش یانی داد^۱

از هلال و سیمه کشید:

پیش روی، مشو درهم از فتوح خلق که خواند خط تو بر رو و آن یکاده دید

مریز آب سر شکم که بی تو دور از تو چو باد می شد و بر خاک راه می غلطید

- خوشتر نیاشد:

بنامیزد بت مبین برم هست که در بتخانه آذر نباشد^۲

- قوت نبود:

هر کجا آینه صافی شد از رنگ هوا دیده اش قابل رخساره حکمت نبود

- بقیاب رود:

مرا که عهد شکن خوانده ای و می ترسم که با تو روز قیامت همین عتاب رود

- ارزانی بود:

خوش بود خلوت هم ای صوفی ولیکن گر درو

یاده ریحانی و ساقی روحانی بود

۱- منقطع نسخه قزوینی در نسخه خدا بخش این طور است:

گذاشت بر من مکن و اربابان گفت دروغ عاشق مکن من چه بدانی داد

۲- نسخه قزوینی

- میل چمن نمی‌کند:

لعلده سبای شد صبا دامن پاکش از چهره رو

خاک رویش زار را در عدن نمی‌کند

- بیالین آمد:

شادی یار پری چهره بده باده ناب

که می‌لعل دوانی دل غمگین آمد

- تاجدارانند:

رفیق درگذر ویشی ازین مکن نخوت

که خاکشان در دوست خاکساراند

- آسان نبود:

درد مندی که کند درد نهان پیش حکیم

درد او می‌سببی قاتل درمان بود

- از یاد ببر:

بعد ازین چهره زار من و خاک در دوست

باده پیش آور و این خاک شمع آباد ببر

- گویای اسرار:

خرد هر چند نقد کائنات است

چه سنجید پیش نقد کیمیا کار

- دوست کردم باز:

بهیچ در نروم بعد ازین ز حضرت دوست

چو کعبه یافتیم آیم زبت بر منی باز

صبا بستم گل راح روح می‌بخشد

کجاست بلبل خوش گوی گو بر آواز

- اعتبار افشانش:

سحر بطرف چمن می‌شدیم از بلبل

نبرد حافظ خوش لهجه خوش الحاش

- شاه شجاع:

یار می‌که چو خورشید شعله افروزد

رسد مکتبه درویش نیز فیض شجاع

۱- در نسخه ترویش مقطع این طور است:

بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم که سوخت حافظ در آتش زلف و دستش

صراحی و حریفی خورشید ز دنیا پس

که غیر ازین همه امیاب و حشمت و نزع

ز زهد و اعط و مقامات او ملول شدم

باز رود و غزل خوان و می [سرود] سماع^۱

- هوا خواه خواهم خدمت:

در سروی او نیز نظر ناگوش جان . آورده و کشیده و موقوف فرستم^۲

- خدمت می کنم:

از یمن عرض آید من کند روح الامین . چو دعای نادر شاه ملک و ملت می کنم

حسرو آمد اوج جاء دارم زین جهت . انعام آستان یوسی حضرت می کنم

- مددعیان اندیشم:

دامن از رشحه خون دل ما در هم چین . که اثر در تو کند گر بخرایش ریشم

- غبار تسم:

مرا که منظر حور است مسکن و ماوا . چرا نکوی خواباتان بود وطم

- شاهد و ساعتر کنم:

وقت گل گوئی که زاهد شو به چشم سر ولی

می روم تا مشورت با شاهد و دلیر کنم

- زیر بارم:

بسی خوردم من از پیمانۀ او . که هشاری و بیداری چه کارم

- مهر و بین:

لرزه بر اعضای مهر از رشک آن مهر و نگر

نافه را خون در جگر زان عنبر هر سو بین

۱- فنی، ص ۲۲۶: باز رود و غزل خوان بجان شاه شمعاع.

۲- فنی، ص ۲۶۱: کشیده و موقوف فرستم.

- دوست نامه:

یاد حیا ز ما هم ناگه نقاب برداشت
کالشمس می سجاده طالع من العباد
- ز نخدان بدر آئی:

در خانه غم چند نشینی و ملاحت
و هست که از دولت سلطان بدر آئی
- انوار پادشاهی:

در دودمان آدم تا رسم سلطنت هست
مثل تو کس ندانست این رسم را
چو از فلک تابد تا تو ملک صفاتی
ظلم از جهان پرون شد تا تو جهان پناهی
- اسرار عشق و مستی:

عفت بدست طوفان خواهد سپردن ای جان

چو برف ازین کلاکشی پنداشتی که رستی

- دوستی:

بگوشه ای بنشین خوشدل و تماشاکن
گرت ز ملک قناعت هوس کند و طمی
- ایر پیمنی:

گر حبسخدم خمار ترا درد سر دهد
پیشانی خمار همان به که بشکنی
در مقابل در نسخه های تزیینی و غیره ابیاتی هست که در نسخه خدا بخش است،
مثل ابیات ذیل:

زلف دل دزدش حیا را بند در گردن نهاد
با هوا خواهان رهرو حیات هندو بین

۵

مرا بدور لبست دوست هست پیمانی
که بر زبان نبرم جو خدایت پیمانه
اکنون بعضی از ابیاتی نقل کرده می شود که در نسخه خدا بخش و نسخه های دیگر
موجود است، اما هر دو اختلاف دارند:

- سبزه دمیلا:

عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است / ز پیش آهوی این دشت شیر تر و شیرین^۱

۵

شراب نوش کن و جام روز بحافظ بخش / که پادشه بگرم جرم سوزقان پوشید^۲
- میخانه زدند:

در ره عشق دل گوشه نشینان خون شد / همچو آن حال که بر عارض جانانه زدند^۳
- غنیمت می کنند:

خانه خالی کن دلا تا منزل سلطان شود

کین هوساگان دل و جان جای دیگر می کنند^۴

- کردم باز:

ز شوق مجلس آن یار خرگهی حافظ

گرت چو شمع جفائی رسد بسوز و بساز^۵

- جرم پوش:

گنج سعادت ابدی معرفت بود

حافظ چو گنج یافته ای باش جان خموش^۶

ز پیش آهوی این دشت شیر پشه رسید
که پادشه بگرم جرم سوزقان بخشید
همچو آن حال که بر عارض جانانه زدند
کین هوساگان دل و جان جای لشکر می کنند
نرای بانگ غزل عسای حافظ شیراز
در آن مقام که حافظ بر آوره آواز
پروانه مراد رسد حافظا خموش
پروانه مراد رسد ای محبت خموش

۱- ی: عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است
۲- م: شراب / شراب نوش کن و جام روز بحافظ بخش
۳- ح: غلظه عشق دل گوشه نشینان خون کرد
۴- م: خانه خالی کن دلا تا منزل جنانان شود
۵- ن: فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق
ح: ی: مشق غزل سرائی ناهید صوفیه ای نور
۶- ح: تا چند همچو شمع زبان آوری کنی
ی: تا چند همچو شمع زبان آوری کنی
نسخه قزوینی اصلاً مقلع ندارد.

- چو شمع:

شب نشین گوی سربازان و زندانم چو شمع

در وفای مهر تو مشهور شد بالعم چو شمع^۱

- غمزه نیرم:

من آنکه برگزفتم دل ز حافظ که شافن گشت یار ناگزیرم^۲

- صمد رو نهاده ایم:

عمریست تا براه غمش^۳ رو نهاده ایم^۴ روز و رنای^۵ خلق بیک سو نهاده ایم

حافظ بعیش کوش که مانده عقل و هوش در راه یار سلسله گیسو نهاده ایم^۶

- طیبیان:

ما نشن^۷ پنهان یا یار گفتیم توان تهنیت درد از طیبیان

- منور کن:

از آن شعری که در حسن خورشید که اراست

میان بزم خرقان چو شمع سو بر کن^۸

- مشکه سبای تو:

دلق گدای عشق را گنج بود در آستین زود سلطنت رسد هر که بود گدای تو^۹

۱- قه: فتن؛ در وفای عشق تو مشهور گردانم چو شمع

۲- ح: در وفای عشق تو مشهور گردانم چو شمع

۳- ح: ی: چو حافظ گنج او در سینه دارم

۴- فتن: هست.

۵- فتن: زبان.

۶- ح: فتن: گفتم که حافظ دل سرگشته است کجاست

۷- م: فتن: ما در پنهان.

۸- م: فتن: منور کن و در حسن خورشید که اراست

۹- م: فتن: گدای تو مشهور گردانم چو شمع

- عشق و مستی:

مرکز جبهه مدغم خوشی گشت از جسم دی با کافوریت چه کار است گریه و شور و سستی^۱

- حدیث آرزومندی:

بحرینان دل منده حافظه بسز آل می و فانیها که با جوارزمیان کرده ترکانه سحر فندی^۲

مرحوم استاد خالطری در وسایعهای^۳ زیر اسامی بعضی نسخه های خطی برآورد کرده و به ذوق خود در ایات ذیل از نسخه قزوینی اختلاف کرده اند. اشعار تصحیح کرده ایشان تقریباً همان طور در نسخه خدا بخش موجود هستند:

شکفته شد گل حسرا و گشت بلبل مست ضلای سرخوش ای سوبان وقت پرست



مرا و سرو چمن را بیاک راه نشاند زمانه تا فصبه نوگس و فای تو بست



بر حیدر حیات دگر بودی ای زمان وصال خطا نگر که دل امید در وفای تو بست



محتاج جنگ^۴ نیست گرت قصید خون مامست

چون رخت از آن تست بیغماچه حاجبست



رواق منظر چشم من آسانه تست کرم نمایی و فرود آ که خانه خانه تست

دلالت بوحش گل ای بلبل سحر خوش باد که در چمن همه گلپالنگ عاشقانه تست



۱- می. من. در مجلس معلوم شد از جسم چه خوشی گشت. «کافوریت چه کار است» (تقریباً سوره سحر)

۲- در مجلس معارفه در دست خطور گشت. «کافوریت چه کار است» (تقریباً سوره سحر)

۳- می. من. در مجلس معلوم شد از جسم چه خوشی گشت. «کافوریت چه کار است» (تقریباً سوره سحر)

۴- در مجلس معلوم شد از جسم چه خوشی گشت. «کافوریت چه کار است» (تقریباً سوره سحر)

۵- خالطری: غزله، قند قصبه.

بیر ز خلق و ز عتقا قیاس کار مگیر که صیبت گم شده شبستان زفاف تا فافست

❖

از دل و جان شرف صحبت چنان غر صفت

همه آنست و گرنه دل و جان اینهمه نیست

❖

در نمی گیرد نیاز و ناز ما با خوی دوست

خیرم آن کز نازنینان بخت بر حور دار داشت

❖

گره پیاد مژگان گرچه بر مراد وزد که این سخن مثل باد یا سلیمان گفت

❖

سواد لوح ینش را عزیز از پهر آن دارم

که جان را نسخه ای باشد ز نقش خال هندویت

❖

نگه نداشت دل ما و جای رنجش نیست ز دست بنده چه خیزد خدا نگهدارد

❖

سازش می می و مطرب که زیر چرخ آکبَر بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد

❖

بنده پیر مغاتم که ز جهلم پرهاند پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد

❖

نقد صوفی نه همه صافی و ینش باشد ای بسا خرقه که شایسته آتش باشد

❖

- اگر شعر تو انگیزد خاطره حور باشد یک نکته از این دفتر گفتیم و همین باشد
 *
 خاک وجود ما را از آب زاده گل کن ورمی سرای فلک را گدازد بسات آمد
 *
 مردمی کرد و کرم بحث بحدادان من گانا هست ماه رخ از راه وفا باز آمد
 *
 گرچه ما عهد شکستیم پس ای حافظ اوضاع آن مه که صلح از در ما باز آمد
 *
 شکر آن را که میان من و او صلح افتاد حوربان رقص کند ساطع شکریانه زدند
 *
 رقص تر شعر تو و ناله ای خوش باشد حاصه مقلی که در آن دست نگاری گیرند
 *
 دانی که جنگ و عود چه تقریر می کنند بنیاد حورید باده که تکلیف می کند
 *
 گفتیم ز مهر و زان رسم وفا بیاموز گفتا ز ماهر و بان این کار کستر آید
 *
 آخر ای خاتم جمشید همایون آثار گرفتند عکس تو بر لعل نگینم چه شود
 *
 پیش چشم تو بمریم که بداد بیماری می کند درد مرا از رخ زیبای تو خوش
 *
 جان بشکریانه کم صوفه گر آن دانه در صدف دیده حافظ بود آرامگش
 *
 بیا که بویه ز لعل نگار و خنده جام تصویرست که عینش نمی کند تصدیق

مهندس فلکی راه دیر تکرر چندی چنانک نیست که ره نیست ز بر دام مغاک

مطلع بر سر دار این نکته خوش سراید از شافعی می رسید امثال این مسایل

شرمم از خرقه آلوده خود می آید که برو باره بعد تبعده پیراستام

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم

در کار بانگ بریط و آواز می کنم

باغ بهشت و سایه طرب و قصر حور با خاک کوی دوست برابر نمی کنم

دامتان در پرده می گویم ولی گفته خواهد شد بدستان نیز هم

گر چو شمعش پیل میوم بر غم خندد چو صبح

در برنجم خاطر نازکی بر بجان زمین

آنکه تکرر گر از کار جهان بگشاید گو درین نکته غرما نظری بهتر ازین

ای که در دلق مطلع طلایی درق حضور

چشم سوری عجب از می خوراک می داری

عجب از ویدی حالاد که تقدی فرمود نه بخامه سلامی نه بنامه پیامی

چوگان کام در کف و گونی نمی ریزد بازای چنین بدست و شکاری نمی کشد
 مسافر لطیف ویر می و می ایکنی بخاک و اندیشه از بالای حماری نمی کشد
 حافظ برو که بدگی پارگاه دوست گر جمله می کند تو باری نمی کشد
 بقیه ایات تقریباً مثل اشعار نسخه قزوینی می باشد.

علامه قزوینی یکی از ایات حافظ را این طور خوانده و توجیه کرده است
 ساقی بدست باش که عم در کمین ماست مطرب نگاه دار همین ره که می زنی
 در صورتی که در نسخه شده بخشی همین بیت این طور است و همانا بهتر به نظر
 می رسد:

ساقی بعیش باش که عم در کمین تست مطرب نگاه دار همین ره که می زنی



ببیند
 گویند سنگدلش شود و مقام
 آری شود و یک بخون جگر شود
 بی آنکه غیب حق بگوید تا کسی
 قبول بیع مردم صحت نظر
 می باشد

تصویر چهار صفحه آغازین دیوان حافظ (نسخه شاهان مغلیه)

از فال مصیبت که در یک
برآمد از دیوان حافظ
این شاه بیت احمد
چندین بار ابیات
مناسب آمده که اگر
شرح آنها شود گنجایی
شود انشا الله تعالی
چون فتح ولایات
شرق و مبارزان آن
دیار بامر محمد کار خود
نذر خوبی بخوابد لسان
الغیب فرستاده خود
و جمع آن تنالایق نازم
کرده شود بنزد تو میقت
شد و شنبه بعد هم در حجر
سلام در شهر نینوا
حرم ریافت

والسلام
حرم سر دانا و صاوم در
به لایق براسه از سر
دیوان حافظ در کمال
دیوان حافظ در کمال
لیدر در کمال
حرم سر دانا و صاوم در
به لایق براسه از سر
دیوان حافظ در کمال
دیوان حافظ در کمال

نظر بر عهده تو من است نایب	بد کلام دل پاک کمال شیا
شست بنگر ز جوی ملک در این نمود	که در این درخشان من بر بار این بود
نیماره بد خمشید و ماه مجلس شد	دل ریسده و آرای منی بزمی شد
نکاح کجاست که گشت زلف و نه نوشت	بجز سپید آموخته و در پس شد
حوی و دل پاره عاشقان بر سبب	ندای طافش سیر با شمع ز کج شد
بعد از قطب عالم می شاد اکنون پست	که کی شد بگو که کیم چسب شد
چون در غیر تو بود دست شمر ساری	جدل و لیلان کسبای این پیش شد
بر ریاست کنش شد امور	که طاقان بر دایانش فیه پیش شد
بباز شرح می یابم که در مجلس شد	که تا خرم بزاران که نور سحر شد
سر زده شد ای جوشان بود	که در مجلس فیه شاد و دم چسب شد
زبایک ویدار آن که در سید	بر که طاقانین را در قفس چسب شد
دال کس خورشید نام کج شد	بر خورشید طاقانین را در قفس چسب شد
شاید آن که در بری نیکان شد	زاده از زنده و پاکان شد

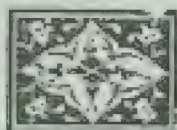
کمال شیا و پاک کلام

۲۳

سیات

و رفتی که از راه پارس آمدی
حضرت والی بزرگوارم
اگره بوم و آشای را
رسید که لقال دیوانی جا
باید نمود این عمل را
هم میعادست خدمت
و رضا جری و حاضر بود
در واقعه تا کز بر دست
و هم دولت موزید
روزی گشت که بغیر حضور
غزل نمود در جمعی التام
نموده شد از آن بزرگوار
این اکبر شاد و شادمان

بشیر و بوم و خدیو با هم	هم فریاد است بر روی آسم
بشیر و بوم و خدیو با هم	بشیر و بوم و خدیو با هم
بشیر و بوم و خدیو با هم	بشیر و بوم و خدیو با هم
بشیر و بوم و خدیو با هم	بشیر و بوم و خدیو با هم
بشیر و بوم و خدیو با هم	بشیر و بوم و خدیو با هم
بشیر و بوم و خدیو با هم	بشیر و بوم و خدیو با هم
بشیر و بوم و خدیو با هم	بشیر و بوم و خدیو با هم
بشیر و بوم و خدیو با هم	بشیر و بوم و خدیو با هم



اگره پارس و خدیو با هم	اگره پارس و خدیو با هم
اگره پارس و خدیو با هم	اگره پارس و خدیو با هم
اگره پارس و خدیو با هم	اگره پارس و خدیو با هم
اگره پارس و خدیو با هم	اگره پارس و خدیو با هم
اگره پارس و خدیو با هم	اگره پارس و خدیو با هم
اگره پارس و خدیو با هم	اگره پارس و خدیو با هم
اگره پارس و خدیو با هم	اگره پارس و خدیو با هم
اگره پارس و خدیو با هم	اگره پارس و خدیو با هم

حاجی فتح الله
سر حکیم ابو لوف
کلاه او را
مجلس

10

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا
ما كنا لنهتدي لولا

۱. تمام در کمال قوت و کمال استقامت
 ۲. در هیچ یک از اینها شک و تردید نیست
 ۳. در هر یک از اینها اطمینان و ابراه است





کسی جان عالم کو حافظہ
نام داسے کسا دے اور
نقل اس ارا
ال - الحقی کبریٰ در سلسلہ
بودیم

<p> در هر روز از دست و پا و شستن و خوار کردن و غذا خوردن و خوابیدن </p>	<p> و هر روز از دست و پا و شستن و خوار کردن و غذا خوردن و خوابیدن </p>
---	--

والله اعلم بالصواب

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴

<p>  </p>	<p>  </p>
<p>  </p>	<p>  </p>

1

1950

محمد بن عبد الله بن محمد
بن عبد الله بن محمد بن عبد الله
بن عبد الله بن محمد بن عبد الله
بن عبد الله بن محمد بن عبد الله
بن عبد الله بن محمد بن عبد الله
بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

<p> کوه... و در... و در... جزو دایم... بای... بک... ... </p>	<p> </p>
<p> </p>	<p> </p>
<p> </p>	<p> </p>

فرزند خرم را بر سر راغبین
 خود در الحشر نمود احلا
 مبارک و بیک سحر مبارک
 معجزه بر دل او حسود
 لیسان الغیب جانی نمود
 عشق بر لب و بعد از آن
 در اجسود که بود
 طریقت گردن خرم
 صوره در الدک کاشا

حافظ شیرازی و اقبال لاهوری

دکتر یوسف حسین خان

دانشمند فقیه هندی

اقبال لاهوری در اولین چاپ مجموعه شعر خود تحت عنوان «اسرار خودی» شعر حافظ شیرازی را تحت مژده ابواب قرار می‌دهد. نظریه درباره کلام این بزرگوارانی این است که اگر کسی آن را چند بار بخواند، جنب و جوش و سعی و تلاش از او گذشته می‌شود. همچنین درباره تصوف عقیده‌اش این است که این فلسفه ملت‌ها را سست نمی‌کند و تأثیرش کمتر از مواد مخدر نیست؛ بنا بر این، وی شعرانی متصوفه را مسؤول انحطاط اجتماع اسلامی در مشرق زمین می‌داند؛ و همچنین درباره مفهوم «خودی» (معنای اعتقادی) هم از فکر و عقایدی که عرفا و متصوفه داشته‌اند، انحراف می‌دهد. آن را به صورتی عرضه می‌کند که متعلق بر احتیاج اجتماعی و بالابردن شخصیت فرد در اجتماع و به کار آمدن اخلاق افراد در عرصه فعالیت‌های اجتماعی است. اینکه ابائی که در اقبال بر حافظ خرده می‌گیرد:

هر شب از حافظ صبا گسار	خامی از زهر اجل سرمایه‌دار
رهن مافی خرقه پرهیز او	می علاج هوک رستاخیز او
نیست غیر از باد در بازار او	از دو جام آشفته شد دستار او ^۱
آن فقیه ملت می‌خواندگان	آن امام امت بی‌چارگان
نغمه چنگش دلیل انحطاط	هاتف او جبرئیل انحطاط

۱- اشاره بر این بیت از حافظ:

موس سرخوش از این دست که کج کرد کلاه بدو پیام دیگر آشفته شود دستارش

مار گلزاری که دارد زهر ناب صید را اقل همی آرد به خواب

بی نیاز از محفل حافظ گذر الجود از گوسفندان الحذر

از مطالعه اشعار عرفی، چنان به نظر می‌رسد که اشعار درباره افکار حافظ و طرز بیان در ذهن خود دو نظریه داشته است؛ چنانکه با وجود مخالفت و سرسختی که وی درباره فلسفه حافظ که مستلزم بر عین شگردانی و تسلیم و رضا می‌باشد از جهت لطافت بیان، طرز قول گویش، شیوه دلکش بیان معانی، قابل به عظمت و بزرگی او بوده و سعی می‌کرده که در سرودن اشعار، وی را پیروی نماید و همان ترکیب و کلمات و وزن شعری را انتخاب کند که قبلاً حافظ از آنها استفاده نموده است و آن نیز به حافظ علاقه‌مندی نشان می‌داد که یک مرتبه در صحبت خصوصی با یکی از دوستانش که اسمش حلیفه عبدالمحکیم بود؛ چنین اظهار کرده است:

گاهی اوقات حتی می‌فکرم روح حافظ در وجود من حلول کرده است.

«از در جام آشفته شد دشتار او»

پس از (براد) بر افکار حافظ، وی عرفی شاعر را با حافظ مقایسه نموده است و می‌گوید هر دو شاعر از خاک، آب، شیراز برخاسته‌اند؛ ولی هر دو در افکار با یکدیگر متفاوت‌اند. وی حافظ را جادو بیان و عرفی را آتش زبان دانسته و معتقد است قلام حافظ دانه خصوصیهایی مانند: عشق، شهادت، حرارت و مردانگی است؛ ولی عرفی برعکس او، بلند همتی و عزم قوی و اراده بلند را تشویق می‌کند:

حافظ جادو بیان شیرازی است عرفی آتش زبان شیرازی است

این سوی ملک خریدی مرکب جهانند آن گنار آب رکناباد مانند

این قلیل همت مردانه‌ای آن زرمز زندگی بیگانه‌ای

روز محشر رحم اگر گیرید بگیر عرفیا فردوس و حورا و حریر

غیرت او خنده بر حورا زند بهشت یا بر جنت الماوا زند

باده زن یا عرفی خنگامه خیز زنده‌ای از مصحبت حافظ گریز

در این اظهار نظر درباره حافظ، هندی از مستشاران شبه قاره هند و خصوصاً در مسئولین شعر حافظ به اثر فاحش و مثالانی شد. جنبه اقبال در روز بعدها و محافضات به چاپ رساندند و اقبال هم آن ابیات را از تصنی که بعداً منسوخ کرد، حذف نمود. گرچه اقبال عاقل نبود که از زمره شعراء شناخته شده ولى این آرزو را سر در سر می‌پروراند که احساسات قلبی خود را به وجه احسن به ملت هند برساند. اقبال عاقل شعر را برای بیان افکارش انتخاب نمود، او از این نکته هم بی‌خبر نبود که کلام وی اگرچه از نظر محضری فکری و عقیده آزادی طلبی عاقل است، باز هم از حیث حسن بیان و شیرینی و دلگشی به پایة شعر حافظ نخواهد رسید و بیش عزیمات او بوقت به معانی نخواهد داشت. به این دلیل وی از تشبیهات و استعارات و ترکیبانی که حافظ به کار برده، پرهیز استفاده کرد.

شعر اقبال لاهوری موقعی به اوج خود رسید که هند و بیشتر سرزمینهای مسلمان کشورهای آسیا تحت سلطه استعمارگرایان اروپایی قرار داشتند. در شبه قاره، اوضاع و احوالات میان تمام اقوام این ملت و جسم نو بود. وضع اقتصادی نابسامان، دوری از علم و دانش، قناعت به فقر و قافه، حالت یأس و ناامیدی و از همه بدتر تسلط قوم بیگانه بر آنها. اگرچه سید احمد خاں هندی مؤسس دانشگاه اسلامی علیگره، برای تجدید حیات ملت اسلامی هند، چندین مرتبه در حاکمیت کشور سخنرانیها کرده بود؛ همچنانکه الطاف حسین متخلص به حالی یکی از همکاران صمیمی سید احمد خاں با سرودن منظومیه‌ای معروف به «مسئله حالی» برای دیدن روح آزادی خواهی و بالا بردن سطح زندگی در اجتماع هند گام مؤثری برداشته بود، ولی اقدامات این دو مرد نجیب و دوستدار ملت برای بهتر ساختن اوضاع اجتماعی کافی نبود و مسلمین هنوز در وجود خود اعتماد به نفس کامل احساس نمی‌کردند. با این وجود باید در این جا این نکته را هم به صراحت بیان کرد که سعی و کوشش سید احمد خاں و الطاف حسین برای رها و پیشرفت ملت اسلامی مقدمات و زمینه‌ای بود برای فعالیت اقبال لاهوری و برپا وی موفقی وارد صحنه

سیاست هدایت شده که مردم را اندازد از وضع باستان موجود آگاهی یافته بودند و افکار خود آگاهی‌اند را به حرکت تبدیل کرد. وی معتقد بود تعبیر اوضاع اجتماعی، احساس و افکار افراد را عرصی می‌کند؛ چنانکه در فرق نیز اشارت رفت، راهم‌ایان سیاسی هدایت شده در عهد افکار اجتماعی را فاقد آزادی محدود می‌خواندند؛ ولی طایفه فکر افکار از عهد و سد مستقر بود. او برای پرواز خود فضای بجزای را می‌خواست. او هیچ وقت آماده نبود در دام پر برد، بلکه همه آرزویش این بود که از راهی دام را گسسته و بالای آن در وسعت آسمانها پرواز بنماید.

پس از انقراض دولت مغولی باغی هند (۱۷۵۷-۱۵۲۶ م) مسلمان شده قلمه مجبور بودند زندگی را به وضع شکست باز ادامه بدهند؛ همچنین مسلمانان کشورهای مانند ترکستان، شمال غربی چین، اندونزی، مالزی و آمریکای شمالی از حث پستی و خواری به حثی ترین نقطه رسیده بودند. شاعری روشن ضمیر و خود آگاه مانند افکار نمی‌توانست این کیفیت و حال را ببیند و تحمل نماید. چنانکه او غلبه این محیط گردن بر افراحت و صدا بر آورد و زندگی خود را به خاطر بهتر ساختن اوضاع و رنده کردن حثی معیشت در اذهان مردم هدایت نمود. وی مفهوم «خودی» را در میان مسلمانان هدایت رواج داد. او مخالف سرسخت درویش عزت گزین و خائفان تشنه درون گرا بود و آرزویش این بود که انسان با روش بیرون گرایی و با حث خود اعتمادی به تحصیل علوم جدید پیدا دارد؛ تا هم درباره نفس و هم در مورد آفاق اطلاعات کاملی بدست بیاورد. به نظر وی، شناختن نفس به وسیله «خودی» و فراگرفتن علوم برای شناختن آفاق وسیله ای است که ملب را به طرف آزادیخواهی راهم‌ای می‌کند.

گرچه وی از اصطلاحاتی مانند: «بی، می، جام و شراب» که مورد پسند متصوفه بود، استفاده کرده ولی غلبه اش این بود که جام و مینا و شراب و باد آهل مشرف باید یکسر مذل گردد. این باید که صدایش فطیه را در سینه به جنب و جوش آورد؛ میی شاید که جان را مانند شیشه بگذارد:

نیی که دل از نوایش به سینه می رقصند میی که مشت خاب را بعد گذار آید
جای دیگر می گوید:

به هر زمانه اگر چشم تو نکو نگردد طریق مسکده و شیوه معان دگر است

۵

من آن جهان خیالم که فطرت ازلی جهان بابل و گل را شکست و ساخت مرا
اقبال برای سروده ای خود از یکی طرف از افکار دانشمندان اروپایی، مانند فیچنه،
بجای برگسوت و از شعر گونه نامه و نوشته گرفت و از طرف دیگر از افکار فلاسفه اسلامی،
مانند ابن مسکویه، ابن عربی، عبدالکریم جیلی بهره ور گردید. میان سرایندگان فارسی
زبان، وی تحت تأثیر ملای رومی قرار گرفت. گرچه میان ملای رومی و افکار
افکار و احساسات اجتماعی متفاوت است؛ ولی در عقاید تصوف هر دو متفق به نظر
می رسند، هر دو مبالغه صغی و کبر شتر و تعویذ و جادو جبهه می باشند. در اینجا این نکته
را باید به صراحت یاد نمود که افکار از مشورت صفوی نوگروانه تقلید نکرد، بلکه از این
دشمن بزرگ گلچینی کرد و هر چه موافق افکار وی بود از آن بر جید و به کار برد و مانند
دیگر افکار و احساسات متفکرینی که اسامی شان در فوق گذشت، چنان با افکار اقبال
مجانبت شد که دیگر آنها را از شخصیت اقبال جدا نمی توان کرد.

اقبال پس از مطالعه دیوان حافظ شیرازی، بدین نتیجه رسید که آهنگی که در اشعار
لسان العیب به کار برده شده، زیاده و بیجا نر نیست، بلکه بسیار نرم و لطیف و
مسکانه حرام به استماع می آید؛ و همچنین موضوعاتی که حافظ برای غزلیات خود
انتخاب کرده حاکی از آرامش روحی وی در امور زندگی بوده است، و از آنجا که اقبال با
ملنی سرودگار داشته که نمی توانست از این گونه آهنگهای ملانم و لطیف بیدار گردد و
برای بیشتر است و سعادت تر زندگی همگام او و برای نل به سعادت و شادمانی پس
از کسب اصلاحات در باره احساس درونی حافظ و اثر روح ایاتن او دست خود را
به دامن ملای رومی (۶۷۴-۶۸۴ هـ) اویخت و ایات این عارف وارسته را طبع احتیاج

نصیر خود او حبه نمود و تو تسخیر کرد و در قصیر مذهب و معانی آید و تو شکر می کرد
 که این خود حالی از احتیاجات در پی، وسعت قلب و نظم او می باشد. اقبال این شاعر
 شوریده و سرگشته بر اثر آزادخواهی و بیداری ملت هر قدر ممکن بود، از ایات
 مولانا استفاده کرد و در مختصراتی صورت متکبر، جنت و جوش و منتی شاهانه
 مولانا را در قالب قطعات لطیف و نازک، شاهد شورایی و بحث این کیفیت شوریدگی و
 حال را این عزیمات اقبال می توان به وجه احسن مشاهده نمود. در این شکی نیست که
 اقبال نسبت به مولانا خیال قدری رومی یا خلیفه شیخ اظهر عقیده کرده و در اشعار
 خود، وی را به قلب پیر رومی و خود را مرشد هندی یاد کرده است. ولی با وجود این
 اوصاف، او میسید که شعر مولانا هم نمی تواند بر این احتجاج مفید و میزدند باشد.

تاریخ ادبیات ایران شاهد این مطلب است که اشعار و ایات اهل تصوف در زمانی
 به اوج خود رسید که احتجاج به طور کلی رو به انحطاط گرایده بود و با خواندن اشعار
 عرفانی می توان فهمید، وقتی الهام می شود و قدرت سیاسی خود را از دست
 می دهند، چنانکه زبونی و شکست خوردگی، ذلت فقر و مباهات آنان می گردد و چنانکه
 پس از استیلاي مغول در ایران (افغان) در گوشه انزوا متسلط، دست و پای سعی و
 تلاش را شکسته و در ترک دنیا و عزلت گزینی پناه می جویند و از این فعل خود
 لذت می برند.

اقبال در یکی از نامه های به یکی از دوستان به نام سراج الدین یار در این مورد
 اشارتی نموده است. او می نویسد: «شعراي ایران طعناً به تلقی وحدت وجود تعابیل
 خاصه داشته اند و ریشه آنرا اجتهادی به قبل از اسلام می رسد. اگرچه اسلام تا اندازه ای از
 این نوع افکار جانگیزی کرد، ولی همین که شعراي ایرانی موقعیت را مناسب حال خود
 دیدند به این عقاید گرائیدند و در نتیجه ادبیاتی را تخلیق نمودند که می بر این فلسفه
 بود. این سرائندگان در قصاید لطیف و زبید، شعراي اسلامی را ترغیب و تسخیر می نمودند
 و هر چه فعل و فعلی در نظر عقاید اسلام دوست داشتی و مورد پسند بود، ابتداء آن

۱. به صورت زشت و مدهوم جلوه گر می شود. مثلاً اسلام ایلام و سنگدستی را مدحش می کند؛ ولی حکیم شانی (۱۳۳۵-۱۳۶۵ ه.ق) آن را چنین سعادت می داند و شمس دین مبین اسلام برای زندگی آبرومندانه جهاد فی سبیل الله را فعل پسندیده و مکر می داند؛ ولی شعرای متصوفه ایرانی معانی و مظاهر دیگری به کار برده اند، چنانکه در این رباعی می بینیم:

غازی ز پی شهادت اندر تک و پوست فانی که شهید عشق فانی تر از پوست
هر روز قیامت این بهار کی ماند این کشته دشمن است و ان کشته دوست
باوجود اینکه رباعی فوق اشعار لا حیت مطالب بسیار زیبا و جانب نوحه است؛ ولی فی الحقیقت با جهاد راه خدا در تضاد است.

چون اشعار در سبک که طرفداران حافظ مخالف نظریه او هستند و ابیات وی باعث ازل و اراحمی دوستان این شاعر شاعر شده است؛ این ابیات را از نسخه هایی که بعداً انتشار داده حذف نموده ولی عقیده و رأی خود را تغییر نداد. کسانی که نسبت به کلام این دو شاعر علاقه دارند، معتقدند که هر دو سراینده ضد و مخالف ابدنولوجی یکدیگر هستند؛ ولی باوجود هر نوع فوق و اختلاف باید اعتراف نمود که هر دو فانی به عظمت عشق می باشند و همین نقطه اتصال افکار هر دو شاعر است. باید این را هم صراحتاً یاد نمود که عشق در کلام حافظ عشق مجازی و حقیقی است ولی کلام عاشقانه اقبال هدف و مقصدی دیگر دارد.

در مقام مقایسه سن افکار این دو شاعر بزرگ ایران و شبه قاره هند نمی توان محبطی را که در آن زیسته اند، نادیده گرفت. در بالا اشاره شد که اقبال در عهده ی با به دنیا گذاشت که استعمارگران اروپایی قسمتهای بزرگ آسیا و آفریقا را زیر جعبه سلطه خود آورده بودند. عصر حافظ را هم می توان دوره اعتناش و نابامامی نامیده زیرا که ملوک، اطوایی سر فاسد کشور را هواگره و برای مردم شیراز هلی و عارتگری ترکان و تالارها امر عادی شده بود، اما باوجود تمام این غوغا و شور شرابه فرهنگ و تمدن اسلامی که

در آن حافظ بزرگ شده لطمه‌ای نخورد؛ چرا که پادشاهان ایران و چینک در آن ایسلام آمده و فرهنگ اسلامی را رونق دادند چنانکه امیر تیمور گورکان (۸۰۵-۸۵۷هـ) مملکت خود را توسعه داده و تا مرزهای روسیه و چین رسانده بود؛ لنگان عثمانی به شهر ویر که قلب اروپا محسوب می‌شده رسیده بود و همچنین ایران خلیج و آل تغلق قسمت بزرگ کشور هند را تحت فرمان خود آورده بودند این فاتحین و لشکر کشایان از شرق تا غرب هر کنیزی را که گزیده در اینجا کالج با عظمت و پر شکوه فرهنگ اسلامی را بنا نهادند و در عصر اقبال استعمار اروپایی می‌خواست ریشه این فرهنگ و تمدن را از بیخ بکشد اقبال با استعمارگران به مبارزه برخاسته اقبال خواهان آزادی سیاسی مردمان جهان بود و آرزوی حافظ تنها این بود که اجتماع را از ریاکارانه و زهد فروشان پاک کند با این وجود موسیوی سخن هر دو عشق بود اقبال عشق را قوه محرکه می‌داند و می‌خواهد از این قوه استفاده نماید و در اجتماع اغلات بیافکند ولی حافظ برای اجتماع عصر خود هدفی نداشت او از طریق عشق جویدی راحنی و کلامی است. اگر چه کلام حافظ برای پیدا کردن هدف، سعی و کوشش کیم بیشتر از این نخواهیم دید که او آرزومند آزادی روحی است. اگر چه هر دو شاعر برای آزادی روح کوشا هستند اما راه‌هایی که برای این منظور پیش گرفته‌اند، از یکدیگر جداست. هر دو از راه سیر معنوی به مشاهده حقیقت مطلق رسیده‌اند اقبال این سیر را به وسیله تعقل پیموده است. و حافظ را با شوریدگی و حال و جذب و وحل و رضای این راه می‌بینم و این کیفیت جذب و شوریدگی را نمی‌توان از شعر او جدا کرد.

وضع سیاسی و اجتماعی مردم هند در عصری که اقبال می‌زیست چنان استغناک و اندوه‌ناک بود که او جس می‌کرد آنس در سینه او شعله‌ور است و می‌خواست شوریدگی و هیجان قلب خود را در قالب شعر ریخته به مردم عرضه نماید تا بداند او را چه سوزی و مصرت و ناراحت کرده است و به همین سبب ماهیت اشعار وی سرشار از حال و وجد و سرور، با بلند پروازی تخیل و فکر پلغ می‌باشد:

تو به جلوه بر تقایی ده نگاه بر شایم ده من اگر عالم تو بگر دیگر چه چاره
عزلی زدم که شاید به تو فراهم آید لب شعله کم بگردد رنگسین خواره



ای که ز من فزوده‌ای گرمی آه و ناله را زنده کن از صدای من خاک هزار ساله را
لیبت دل گرفته را از نسیم گره گشایی باز کن از نسیم من داغ درود لاله را
اقبال لاهوری است درون گرا و معتقد است که حس و حقیقت در مقصد و هدف
بیگانه است و به همین خاطر، او حصول آزادی را هدف حیات خود قرار می‌دهد و ایات
خود را می‌سروده ولی در غریبات حافظ معشوق از شخصیت او جداست و وقتی تحت
تأثیر حدیب و اشتیاق است و می‌خواهد او را در آغوش بگیرد سرایا نیاز و از اسام کائنات
بگناه می‌شود چنانکه در نظر او اسیر زلف گره گشایی معشوق شدت کمال آزادی است و
بندگی عشق را طریق آزادی و رهائی از دو جهان می‌داند:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم



گدای گوی تو از هشتاد مستغنیست شیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است
حافظ در عشق و محبت حسن و جمال و الهانه می‌زود ولی دوباره اقبال می‌توان گفت
که حسن و جمال و شیر و عاشق تابع عقل و شعور می‌باشد

حافظ و اقبال هر دو مفکر و بیان کننده ره و زندگی هستند آنها احساسی را از قلب
استماع و حمله می‌کنند در کلام آنها روح معانی با ابدان الفاظ چنان چسبیده که نمی‌توان
یکی را از دیگری جدا کرد اما میان آنها دوگانگی حسن نبود هر دو درون گرا هستند و در
این مورد گویا با شخصی غیر از خود نکتهم نمی‌کنند اقبال برای اظهار مطالب در شعر
از فلسفه تاریخ و سبکهای باستانی مانده و نوشته می‌گیرد و آنها را با رمز و اشاره و کنایه
به کار می‌برد اساس شعر حافظ منس بر تخیل و فکر و الای پوستند در ابیات لسان الغیب
معانی، معنی و نه و تر ساراده، محسوس و محسوس و ادوات آنها نقش می‌بندد و آنها می‌کنند هر

در شعر حافظ زبانی را می‌بینیم که در آن سبب‌های محسوس نیستند، بلکه قیاس‌های معنوی با گاهی در ابهام و گاهی به توضیح نیاز می‌کنند و حاصل آن‌ها آن نکته محسوس به فکر و احساس خواننده است. هر دو حقایق زبانی را محسوس می‌کند چون اقبال در شعر مشکی به شعور و عقل می‌باشد لذا او برای مثالها و دلایل خود از واقعیت تاریخی آنگونه استفاده می‌کند، باید در اینجا این نکته را هم به ضراحت بیان کرد که وی واقعات عهد گذشته را چونکه در کتابهای تاریخ مطرح نیست به کار می‌برد، بلکه از آنها شعله یا پند می‌آید می‌سازد به خواننده عرضه می‌کند. اقبال معتقد است انسان در یک عصر به وجود نیامده، بلکه از آفریده تاریخ است و در عصر حاضر با صدها قرن گذشته رابطه‌ای معنوی و پنهان دارد. تاریخ عهد باستان برای او مانند مواد خام است و او این مواد خام را می‌تراشد و آن را با احساسات درونی خود زیباتر و جالب‌تر می‌سازد.

در شعر حافظ نیز گذشته با حال آمیخته است و برای خواننده مشکل است که به طور وضوح درک نماید که آیا حافظ درباره حال صحبت می‌کند یا در مورد گذشته. یکی از خصوصیات سروده‌های این است که همه در پرده ابهام و آلودگی است. بی تردید به این حقیقت بسیار دشوار است که آیا او با معشوق حقیقی مشغول راز و نیاز است و یا شاهد محال‌های محراب دوزخ و خواستار وصال است. اگرچه در سرودن شعر حافظ هدف به خصوص در نظر ندارد و نه هر چه در دل اوست چنانچه در قالب الفاظ می‌ریزد که برای شنونده اثر جدویی پیدا می‌کند. برای فهمیدن احساس درونی خود هیچ احتیاجی ندارد مثالهای بی‌ارزش، بلکه حسن بیان او کافی است و برتر از همه در دقت نظر است که وی هرگز در خود خوار، آنچنان عرضه نمی‌نماید که خواننده آن را به دست حال خود می‌بندد.

حافظ و اقبال هر دو شاعرانی ماهر و توانا هستند این توانایی سرچشمه اسماط روحانی، و در وجود و ذات خود بسیار زیاده انگیز است. در شعر حافظ هیچ حس

نموده از حق تعالی و دانسته و در شعر عجب شایسته آفرین عسل و بلبل پروازی هستند
 اوست و می توان گفت که اگر هر دو شاعر این او را می دیدند شاید شعر آنها جلدان می بود
 لوحه واقع نمی گشت. اما در او این روحی نرسیده چنانچه عجب می گوید
 ز آن فراوانی که اندر جان اوست / هر آهی را بر نمودن شای اوست
 حافظ این توانایی را شرق نامیده است و بالحن و سیمین مثل شعله هم آید می آورد
 تا مغربان ز شرق منت آگهی دهند / قول و غیرت سال و نوا می فرستد
 گاهی همین شرق و آرزو او را از آشتی زلفه معشوق آشفته می سازد و این
 آشتی را از جان و دل پذیرا می شود:

دلم ز حلقه زلفش به جان خرید آشوب / چه سود ده بد عالم که این محاربت کرد
 از مراحح حیات حافظ و همچنین شرح احوال زندگی اقبال چنان بر می آید که آنها از
 جهت وضع اجتماعی در طبقات متوسط تا پایین بزرگ شده اند و اگر به مقام شاعرینی
 رسیده اند صرف استعداد شخصی و سعی و کوشش و پشتکار و محنت و تحلیف رحمت
 و اندر آنها بوده است. اگر چه در مکتب کردن شرح احوال شاعری نمی توان صد در
 صد بر سر آورده بود بلکه در طی مطالعه اشعار او برای درک کرد احساس وی عصب و
 حساسیت او می شود بسیاری از این حافظ و اقبال حاکی از این مطلب است که آنها در
 محیطی که می زیستند که از آن راضی و مطمئن نبودند و شاید این وضع زندگی باعث
 اصلی شعر گویی ایشان شده باشد. چون تمام واقعیات زندگی اقبال در دست نیست و
 درباره بحران سیاسی عهد او اطلاعات کامل داریم، به این نتیجه می رسیم که محرک
 اصلی شعر گویی اقبال اوضاع سیاسی عصر وی بوده است. از مطالعه بیانات اقبال چنان
 بر می آید که در ابتدا وی معتقد به عشق مجازی بوده و پس از مدتی این نوع را ترک
 گفته و به مقصد دیگری پرداخته است و آزادی طلبی را عصبانیت خود قرار داده و شعر
 حرایس را در این جهت ادامه داده است؛ ولی بر عکس این گفته حافظ می دهد عشق
 مجازی و حقیقی از اوایل عمر تا پیری در افکار وی همیشه بوده است. بزرگی و عظمت

حافظ بر این نکته است که تمام حرکات وی از جهت لطافت معانی و حسن بیان و همین مقابله بیک نواختی است و هیچ جایستی و یکنادری در آن دیده نمی شود.

اگرچه غزلی که تحت این مطلع سروده شده:

دو لبی وقت سحر از غنچه محاسن دادند و لعل آن طلیعت شبه آمد محاسن دادند
 و آن حرکات و بی سوادیه پیدا شده و آن باز هم می رسد که این حرکات مانند حرکات شعر
 هر بیت جامع و محکم و متکامل است. بر همین حافظ در ایالت اقبال چه از جهت زبان و
 چه از نظر مطالب تکامل محسوس می شود و به آسانی می توان گفت و تشخیص داد
 که کدام سروده اش بر دیگر ابیاتی برتری دارد.

حافظ و اقبال هر دو در سرود سخن و مستعار و بولاف و این کیفیت و اندام اسمی خود کرده
 یاد کرده اند. حافظ بر این وضع و حال اعتباری نداشته ولی اقبال دیده و دانسته بر این
 حالت خود مسلط بود و می فهمی است که در این صورت، ابیاتی که از رشحه قلم حافظ
 چکید، نتیجه عالم و حس و شور و حال است ولی سروده اقبال ثمرای عقل و شعور.



زوجه: دکتر سید محمّد یونس جعفری

استاد بازنشسته دانشکده ذاکر حسین، دهلی

گزارشی از بلاغت در غزل حافظ

دکتر جلیل تجلیل

دانشگاه تهران، تهران

- ۱- دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست
گفت را ما منشین کز تو سلامت برخاست
 - ۲- که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست
که به در آخر صحبت به ملافت برخاست
 - ۳- شمع اگر زان لب خندان بزیان لاف زده
بیش عناق تو شمعها به مرامت برخاست
 - ۴- در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو
بهرداری آن عارض و قامت برخاست
 - ۵- مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت
بشماشای تو آشوب قیامت برخاست
 - ۶- پیش رفتار تو پا بر نگرقت از خجلت
سرو سرکش که بنار از قد و قامت برخاست
 - ۷- حافظ این خرقه بپنداز مگر جان پیری
کاش از خرقه سالوس و کرامت برخاست
- بیت اول دل و دینم شد حذف مست بفرینه لفظی شد و جناس در ردیف برخاست
که نخستین به معنی «شروع» و دومین به معنی «بلند شدن» است. تحدید در امر منشین و
ملایق منشین و برخاست.

بیت دایم نشست و برخاست در غم و غافه طباق و خنده فستاد آینه نشست و برخاست به قریبه که، و استعاره یازم به آرزوگار و معرود.

بیت موزم در این بیت تفسیر تشبیه و تشبیه تفصیل از دیدگاهی معکوسی ملاحظه می شود؛ چرا که خندانی شمع، دهنگار لب خندان بار است و این از لطافت بیان است که مباحث شرمساری منته به در برار کمال غلبه را نشان می دهد؛ مانند این بیت خاقانی:

نور ایمان او خوی خجالت بر رخ خلد انور افشاند

بیت چهارم هواداری باد با افقای ایام و مراعات نظیر، تشبیه تفصیل گویایی را یاد آورده است؛ چرا که گل و سرو را از عارضی و قامت هر دو بر شانه است و مراعات هجیر گل و سرو و عارضی و قامت از یکسو و تشبیه منظور هر دو از دیگر سو، لنگارهایی این ترکیب را تضمین نموده است.

و شگفتا ایام موجود در قامت که یکی معنی ایام و بالا و دیگری فعل عزمی به معنی قامت معنی برخاست است که در جمل برخاست تاسیب و مرادفی این چنین لطیف و نامرتبی را به خاطر می آورد.

بیت پنجم است قافیه و ردیفه این بیت با قافیه و ردیفه بیت پیشین قامت برخاست و قامت برخاست، جوامع اشعار در دیده را که هر دو با برخاست ترادف و مراعات نظیر دارند، نشان می دهد. تعجب و لوله و آشوب قیامت و تشبیه خلد خلوتیان ملکوت که به تماشای بار می آیند، تطبیق است از احوال و شور و اضطراب ناشی از یغراقی که در برخی از آیات صمدی نیز ترمیم شده است.

لوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

قند در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

بیت ششم خجالت و شرمساری سرو سرکش همان تشبیه را داراست که در بیت موزم یاد شد. تشبیه معکوس و معالجه آمر که حاصل تاسی اصول و عناصر

طعمی است از دانسته و مراعات ظلم موجود بین پای و رفتار و سرو و ناز و قامت و قد و ذیل ملاحظه است، و پای گرفتن سرو سرکش استعاره‌ای است از طبع است. بیت هفتم: جهان سالم بودن حافظ از آتش سالوس خرقه پوشاد مدعی گرفتاری استعاره و تمثیل زیبایی کنایی است، چرا که دلپسنگی او به رهایی از گرداب ربا و آتش از طمع ملوث است. به خرقه اندازی و جابجایی او، و این آتش در جای دیوان حافظ شعله می‌کشد:

آتش زهد و ربا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه بنعنه بندار و پرو

یا

ماخر کم کن و باراکه مرا مودم چشم

خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه سوخت^۲



۱- رنگ: تجلیل جلیل: شایسته، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۶ و ۳، سال ۱۳۸۱، آذرماه ۱۳۵۳.

۲- این خرقه در دور فعالیت فعالیت فعالیت، بحر و پای شعر و خرقه منصور و قامت موجود است که گفته در آن فروخته است و درجه برجاسته می‌باشد که رایت بر دست در چهار توده یا توده ایستاده ۶ و ۴ و ۵ به معنی استنداده از دستور برجاسته است شش آمده و در سوره به معنی «دور شده» است در بیت ۳ به معنی «شروع» است به معنی «شازگردد» و در بیت ۴ به معنی «بازگردد» آمده است.

چند نکته دیگر دربارهٔ سخن‌شناسی حافظ

دکتر توفیق ه. سبحانی

استاد اعزازی از ایران در دانشگاه‌های دہلی

چو بشتوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن‌شناس ندای جان من خطا اینجاست

در سال ۱۳۹۰ هجری که برای اولین رساله‌ی دیوان حافظ را از استادان آنها می‌خواندم، اگر هراموش نگرفته باشم تا آن زمان، قریب نوبست بود که دیوان خوانده در مصر و هند و ترکیه و ایران و مالک دیگر به چاپ رسیده بود، معروف‌ترین آنها تصحیح مرحوم محمد فروس و مرحوم دکتر عبی، مرحوم خطابی، قدسی و منتخب مرحوم دکتر خالری بود. بعدها که بار دیگر اشعار او را خواندم و به اقتضای شغل درس دادم، هر بار مفهومی دیگر و عالمی دیگر در آن اشعار یافتیم. سال‌ها بعد که هیئت به هیئت فهرست نسخ خطی درسی گمانتم، هر کتابخانه‌ی را که بررسی کردم، به استثنای کتابخانهٔ بسیار کوچک و تخصصی شیدلر - چند نسخه از دیوان خوانده و در اکثر آنها یکی دو شرح از دیوانس را یافتیم. این قاعده‌ی بود که در ایران و خارج از ایران استثنایی نداشت، حتی کتابخانه‌های شخصی هم از این قاعده مستثنی نبودند. فهرست‌های کتب چاپی و فهرست مقالات مندرج در نشریه‌ها و مجلات معتبر ادبی از این حقیقت حکایت دارد که هر سال نسخه‌هایی از دیوان حافظ و مقالات متعددی دربارهٔ سخن و شخصیت این روح بزرگ اندی به علاقه‌مندان و درمندان شعر او عرضه می‌شود. باید اعلان کرد که این همه اقبال و شهرت اتفاقی و تصادفی نیست.

این اقبال برای چیست و این شهرت چراست؟ من مدعی آن هستم که نه کشف و نه مری با رهروی دست زده‌ام که دانشمندان و حافظ‌شناسان گرامی از آن رمز و راز بی‌خبرند،

نکته بر آنست که پس از بیان کلیاتی دربارهٔ عصر و محتراتی شعر حافظ، آن نکته‌هایی را که در شعر من «آهویی عمده» داشته است، یا یکی دو مثال، به عرض برسانم. به جز گفته‌اند که «حافظ بدر کسی نیست، بدر کسی نیست، شیرازی نیست» و می‌بستند او فرزند مضامین صافی و اشعار پر معنی خویش است. بدر فصاحت و پادشاه ملوک اندیشه و پادشاه آفر کلامش را همهٔ استعدادهای آراستگی، وارستگی از علاقه، درستی و رهایی از هر چه انسان را رنج می‌دهد به مشام می‌رسد این خصایص جهوة او را در شعر خواننده می‌آراید و جان می‌بخشد.

من دانستم که حافظ در یکی از تاریک‌ترین و خونبارترین ابداء تاریخ ایران می‌زیست. اینای زمانه، مستیگر و فحیل و تیره درون و بی مهر بودند، آثار خرابی‌ها و کشتارهای یورش مغول هنوز بر جا بود، خطر هجوم لیجدر ایران را تهدید می‌کرد. شهرها دست به دست می‌شدند، هر بار نو دولتی می‌آمد، نظامی نو می‌نهاد و طرحی نو می‌انداخت، چند صاحبی بعد «لوت» به دیگری می‌گذاشت و می‌گذاشت. هر کسی می‌خواست گلیم خود را از آب بیرون کشد حافظ که نمی‌توانست یک تنه با همهٔ ردایی مخالفه کند، می‌اندشید و فریاد می‌زد او که نمی‌توانست به سراپا لب به شکایت بگشاید، هر برده محض می‌گفت و گاهی سحر تریز شکوائیهٔ خود را خامهٔ لعل می‌نوشت و جان می‌گفت که «غیر ندانده».

شعر او در این است که در موجودترین جمله احساس خود را ساز می‌گذاشت

ساختن باز مهر ما و بگر دان عادت چون به برسدن ارباب بیمار آمده‌ای

با چند کلمات، چنین کلمات معمولی که ما هم در گفتار خود به کار می‌بریم چنان تابلویی رسم می‌کند که بارنگ و قلم نقاش نیز غیر قابل تصویر است

شب تاریک و یم موج و گردابی چنین هائل

که داند جان تا سکاران ساحل‌ها

او بیشتر از شاهزاد دیگر، با موسیقی کلمه توانسته است غزل را از بزم افغانان و اهلخان به محفل پارسیان و رندار و رسته اشکریان بکشاند و همه آنان را بهادری اندیشه و محبت بچشمند. آیا این شکر سخن از حاضرات حمله بلندی ویژه و ابداع بیان است یا اثر روح گوینده؟

شاید رمز سرود حافظ با این حد در رنگ و بوی فارسی دانات و فارسی زبانان در آن باشد که بند نمی دهد و جود را پیک سر و گردن بالاتر از دیگران نمی پندارد، بلکه خود را چندان جلوه می دهد که گویی رفیق شفیق و مجرب و خیر خواه است که گویی به حقایق مکتوم حیات دست یافته و حقیقت زندگی را پیدا کرده است و از کینه آنها با جبر است. گاه در اندای سخن، آن حقایق را از زبان «کاروانی نیز هوش» به خوانندگان شعرش ابلاغ می کند. دوش با من گفت پنهان کاروانی نیز هوش

وز شما پنهان نباید داشت راژ می فروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخن می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

همه همین انداز حیرت در سراسر دیوان حافظ به چشم می خورد، با این تفاوت که گاهی نسیم شاد و بر آفتاب یکتا از حلال سطور آن می درخشند و قافیه نوح و تارنگ دیوانه را مخفی می سازد.^۱

او با خواص فرسی، بر ذوق، خرافات، تعصب، فکرهای بسته و متحجر مبارزه می کند. مایه شگفتی است که در چنان روزگار بی رحم و عیب، حافظ چگونه بداین مرحله از اندیشه و تعلی دست یافته است؟ گویی تمام حوادث و تأملات زمانه خویش را از آیهات بلندی ستود می کند و همه چیز را آنچنان حقیر می بیند که گویی در برابر عظمت کائنات هیچ ارج و قدری ندارند.

حافظه سخن او تنها در گفتار حرفه‌ای و رسمی سخنرانان و سخن‌پردازان نیست، بلکه نحوه برخورد او با مسائل روزمره، مشرب و مسیح و بی‌بازش و فروتن و سست‌اندیش نیز در این جایزه دخالت عمده‌ای دارند. او همه را مخاطب قرار داده است و می‌داند که مخاطبان او سخن وی را می‌شنود و با آن می‌رفتند و بدان می‌نزدند.

به شعر حافظ شیراز می‌رفتند و می‌نزدند

سپه چشمان کشمیری و ترک‌ان سمرقندی

آزاد اندیشی پارزترین خفگی است که میمای حافظ را از قیافه دیگران ممتاز می‌سازد. آزاد فکری بزرگترین امتیاز انماهای اندیشمند است. او زبان عجب و مستی عجب را بیشتر از زبان پادشاهانگوری می‌داند.

آنچه بیش از همه مضامین در دیوان او گیران و نیرومندتر و اساسی‌تر است، عریان او علیه بنادگری است. معتقد است که عشق جاودانی است و نام عاشقان جاودانه بر جریده عالم ثبت شده است:

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
و شرط دستیابی به عشق تسلیم در برابر اراده مبدأ نخست است. دانه‌های موجود قادر به حل معضل عشق نیستند و کشف راز عشق «موقوف هدایت» است. معتقد است که کام را باید «در خلاف آمد عادت» طلب کرد:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من کس جمعیت از آن رفیق برستانم

مردم را از راه بر حذر می‌دارد و آنان را به کوشش در راه صدف فرا می‌خواند.

به صدق کوش که خورشید زاید از نشت که از دروغ سپهر روی گشت مسیح نخست
از رووندان فقرات دارد و صحبت حکام را شب بلبا می‌داند.

صحبت حکام ظلمت شب پلداست نور زخورشید خو بو که برآید

بنیایی را که مولانا «دهلیز قاضی قضا» نامیده است، حافظ «رباط دو در» می‌خواند.

ازین رباط دو در چون ضرورت است و حیل

رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست

حافظ فرموده است: «طهر زبان بر زبان است و آید زبانی است که قیام و بقا اجتماعش در زبان را می‌پردازد و می‌طلبد»

من این سخن بنوشتم چنانکه غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

این زبان در سراسر دیوان حافظ موج می‌زند، به گونه‌هایی که اگر زبان حافظ را زبان طهر بخوانیم بی‌راهه نرفته‌ایم.^۱

آن افکار پیرامسته و کثی و دو عین حال پر مغر، عسقی و متکبر که در همه جای دیوان او در تلاطم است، گویی با سخنامه‌های است برای پرش‌های متنوع همه انسانها از عاشق و رند و قلندر گرفته تا زاهد و متکبر، شمع مطالب و تکرار مقوله واحد در دیوان حافظ فراوان است، چنانکه عاشق، درم عشق، رند، مطالب رندانه، متدبیر، مسائل مربوط به دین و مقبره، مقولات مربوط به تفسیر، فلسفی، مسائل مربوط به فلسفه، معلّم، مقولات مربوط به تعلیم و تربیت، عالم بدیع، صنایع بدیعی، لغوی، تحولات لغات و مبتلویست نکات مربوط به اساطیر را در آن دیوان به وفور خواهد یافت اما گمان نمی‌کنم که آوازه سخن حافظ در گرو این گونه شعرها و تکرارها باشد، چرا که شاعران دیگر در دیوانهای خود بیش از حافظ و بیش از وی در بسیاری از این مباحث گوی سبقت را ربوده‌اند. رشیدالدین وطواط که دوست و نوزده سال پیش از وفات حافظ در ۵۷۳ هـ درگذشته است، در حدائق المشعر فی دقائق الشعر خود برای بسیاری از آرایه‌های لفظی شعر، شعر ساخته است. انوری، خانیکی، نظامی و دیگران به تنها در شعر و قصص دست کمی از حافظ ندارند، بلکه در بسیاری از زمینه‌ها حافظ به گرد آنان هم نمی‌رسد.

پس رمز جاودانگی او در چیست؟

گمان می‌کنم که یکی از رمزهای جاودانگی حافظ در این است که در زمان او زبان فارسی در سیر تکاملی خود به اوج گمان رسیده بود و حافظ در ریع‌ترین قله آن گام

۱- در این باره به اجمال بعداً سخن خواهیم گفت؟

بر می داشت و از کمال آن بیشترین بهره را می برد. بعضی و تراشیدنی و تراشیدن بعضی و ترکیبات به زبان امروزی فارسی است. در دیوان او بعضی که سبک کهنه و مردگی در آن باشد دیده نمی شود البته گاهی کلمه می مانند امیر خسرو مثلاً در شعر او:

لب از ترشح می پاک کن برای خدا که خاطره به هزار گنه موجود می شد
به دیوانش راه یافته، اما در میان کلمات دیگر چنان تراش می رود و جدا افتاده که بگانه، غیر مستعمل به نظر نمی رسد.

برای چنین دیگر رازهای جاودانگی او در لفظ و معنی به شبهه استغرا باید عمل کرد، چنانکه در ابتدا به حروف، کلمه ها بعد ترکیبات و سپس جمله بندی او رسید بویژه داشت.

اینک با رعایت اختصار در الفاظی که خواجه شیراز به کار برده است، استغرا می کنیم، تا بعد به معنی برسیم:

۱- حروف: گاهی حافظ در کاربرد حروف چنان ماهرانه تصرف می کند که گویی مدار محلی وی در گرداگرد همان حرف می گردد:

«و» ربط در بیت زیر که من آن را «واو استتاج» می نامم، از آن نمونه هاست.

دیدم و آن چشم دل میبده که تو داری جانب هیچ آشنا نگه ندارد
یعنی تمام لغزینات و استعارهای من به این لحظه رسیده است که چشم دل میبده تو
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد. بیت زیر هم بر همان شیوه است:

دستر دانش ما جمله بشوید به می که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود
«و» حرف اضافه را به معنی «به» استعمال کرده است، اما این تصرف شایع که همه شاعران و حتی هر نویسنده مکتوب آنرا به کار برده اند، در نمونه ای که خواهید دید، چنان آهنگین و بجا افتاده است که گویی خواجه شیراز در این کاربرد استثنای عمل کرده است.

ای صبا با ساکنان شهر بزد از ما بگو کای مر حق تا شناسانم تو چه گمان شد.

در این بیت، تعلیقات بسیار، از سوی کاتبان، شاعران، عارفان و ما فوخیانی گوشه‌نوازان پدید آورده‌اند.

۲- انتخاب کلمه: حواجه برای ویژه هر کلمه‌ای به شکل خود مجذبه و سوا سبب دخیل اعمال کرده است. گویا هیچ کلمه نیالیده را به سخن خود راه نداده است. هر چه هست از قامت ناماوی بی اندام ماست.

ورنه شریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

این اندام را زنا جاری که من می دانم - نظامی عروضی سمرقندی در نیمه قرن ششم، در چهار مقاله در توصیف فزخی میسنانی در عبارت زیر به کار برده است. او فزخی را سگریس دید بر اندام، جبهه‌ی پیش و پس چاک پوشیده...^۱ همین کلمه از مصافی دهن و قد حواجه گذشته و با ورود به غزل او معانی بس موزون‌تر و متناسب‌تر از «بی قواره» و «نامناسب» یافته است.

«بر» به معنی راحه و عطر، در سخن او اکثر به صورت «بری» وارد شده است تا یاد آور کلمه «بری» هم باشد:

به‌بری نافه‌ی کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دلها



بر بوی آنکه چرخ جامت به ما رسد در مصطفی دعای تو هر صبح و شام رفته کلماتی چون «آن» (سر و صف نابذیر جمال، کیفیت خاص در زیبایی که به ذوق در می‌بندد، به بیان در نمی‌آید)، «فلانی» (صفت مبهم) که در شعر حافظ دیگر ابهامی ندارد و گویا به تأثیر حافظ امروز هم در زبان مردم کلمه «فلانی» حتی به شخص مختلط هم گفته می‌شود، از خصایس انتخاب دقیق کلمه در شعر حافظ است.

از بیان آن طلب از سخن شناسی ای دل / این کسی گفت که در علم نظر سا بود

شاهد آن هست که خوبی و میانی دارد / سده طلعه آن باشد که آنی دارد

شیوه حور و پری گرچه لطیفست ولی / خوبی آنست و لطافت که فلانی دارد

ای صبا نکشی از کوی فلانی به من آر ...

۳- واج آرایی در میانه کلمات: حراحه پس از صدور حوازی برای هر کلمه، در مصراع به مصراع شعر خود واحهای کلمات را با هم دقیقاً سنجیده است. در بیت زیر به تکرار «ش» عنایت کنید:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز

خروش و لوله در جان شیخ و شاب انداز

در شعر زیر «ب» «د» تکرار شده است:

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم / ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

«ص» می و «ب» در بیت زیر مکرر است:

بیا که قصر امل سخت مست بنیادست / بیار بارده که بنیاد عمر بر بادست

۴- طبعاً از این واج آرایی نوعی موسیقی و آهنگ در کلام خواجده پدید می آید که سراینده دقیقاً آن هماهنگی را مد نظر داشته است:

نیش از منت بیش از این اندیشه عشاق بود / مهرورزی تو با ما نهیره آفاق بود

قد بلند تو را تا به برسم گیرم / درخت بخت مرادم به برسم آید

۵- از ویژگی قاعده‌ی بهره می‌گیرد، اما آن واژه را چنان به کار می‌برد که برای دریافت معنی ظاهری آن به قاعده‌ی جاری بداندنی شود.

دیده در داکم و صبر به صبر افکتم
و اثر بر کار دارم خوشی به دریا فکتم
«صبر» ممکن است که ظاهراً به معنای صبر کردن و انداختن و یا چیزی صبره
به (پوست) یا قلمات در ذره دیده چنان محصور شده است که خراشیده شعر می خواند و
می گذرد.

(قلب) علاوه بر معنی اسیر آن، به معنی داسره و غلبه هم به کار رفته است. خواهی
در اکثر موارد این کلمه را چنانکه به کار برده است که هر کس هم معنای را جویند، شعر را
درست در می یابند:

عالم مقلد اگر قلب دلتش کرد کار / مکنش غیب که بر نقد روان قادر است

۱۵

گفت و خوش گشت برو خرمه بسوزان حافظ

یا رب این قلب شناسی ز که آموخته بود؟

«دوست» در فرهنگها به معنی سگه هم آمده است، اما اگر کسی آن معنی را بداند و
به معنی لغوی آن ببرد در معنی دچار حلال نخواهد بود.

مگر معاصی وین دل شکسته بحر / که با شکستگی از دست هرار درست
۶- گاهی نامهای خاص را در شعر خود به معنی لغوی آنها جای می دهد، چنانکه
خواص هم ناگزیر آن را به معنی لغوی در می یابند:
دی گفت طیب از سر حسرت چو مرا دهد

هیئات که رنج تو ز قانون شفا رفت

۷- لغات راجع ماز مردم را به کار می برد و به آن شخص می بخشد

بیفتان زلف و صوفی را به پایازی و رقص آور

که از هر رقعه دلغش هزاران بت بیفتانی

پایازی به معنی سماع و رقص صوفیانه است.

سخن درست بگیرم نمی توانم دید / که می خورند حریفان و من نظاره کنم

۱۶

غزل سرایی ناهید صرفه‌ی نبرد / در آن مقام که حافظ برآورده آواز



ما را به منع عقلی مفرسان و می‌بار / کلاه‌شخصه در ولایت ما هیچ‌کاره نیست.

۸- از الفاظ و کلمات قرآن کریم بهره می‌گیرد. انس حافظ با کلام الهی نودید نابذیر است. خود بدین نکته بارها اشاره کرده است:

عشقت رسد به فریاد از خود به سان حافظ

قرآن این نحوی با چارده روایت



بدادم خوشتر از شعر تو حافظ / به قرآنی که الدر سینه‌داری

۹- از لغات و اصطلاحات مطهر و فلسفه استفاده می‌کند، اما مفهوم فلسفی و دقیق آن اصطلاحات منظور او نیست، این مفاهیم چاشنی شعر اوست و یکی از چارده‌های سخن او همین است:

بعد ازیم نبود شائبه در جوهر فرد

که دهان تو درین نکته خوش استدلالست



ساقیا در گردش مافوق تعلی تا به چند / دور چون ما عاشقان افند تسلی بایندش

۱۰- ابهام حسیجه اصلی شعر حافظ است. کم شعری در دیوان حافظ توان یافت که

در خصمه در آن باشد کار بود ابهام مخصوص حافظ نیست، بلکه حافظ ابهام را به‌شهودی مخصوص به‌کار می‌برد. در تعریف ابهام گفته‌اند: "هي أن يذكّر المتكلم لفظاً مراداً له معانٍ أخرها قريب غير مقصود و دلالة اللفظ عليه الظاهرة و الآخر بعيد مقصود و دلالة اللفظ عليه حقیقه." ابهام در شعر حافظ سه‌گونه است: لفظی، معنوی، و لفظی و معنوی، و حافظ آن را طبق تعریف ابهام به‌کار نمی‌برد، گاهی معنی قریب مورد نظر اوست و گاه معنی قریب و بعد هم در آن سخن او تناسب دارد. چون بنای سخن بر

اجمال است، با آوردن چند مثال بسته می‌کنیم:

یاده هر ره گره می‌رفت به چرخ زلف او / زان سفر دراز خود بزم و طرب نمی‌کند
«چرخ» آب و شکر زلف است، به ترائی و هوس گره داده از هوس «سفر دراز» و «بزم و طرب»
«گره» و رابطه مشک و یاده یا گیسو چرخ، یاده «چرخ» است در این صورت «چرخ»
زلف و تلافی نسبی خواهد بود و «سفر دراز» اشاره به درازی زلف است.

ساقی از یاده این دست به جام اندازد / غار غار با همه در شرب مدام ندارد
«این دست» یعنی دست شیره، اینجا به قرینه «ساقی» و «یاده» به جام انداختن «یاده»
بدرست معانی هم دارد، یعنی از این دست ریا و جاافتادگی در مصراع دوم کلمه «مدام» ملازم
بر معنی شراب دائم، به معنی «شراب یاده» هم به کار رفته است، زیرا که «مدام» به معنی
یاده هم هست.

۱۱- بهره گیری از دو کلمه متضاد که اصطلاحاً پارا دوکس می‌گویند:

اگر چه هستی عشقم حیران گره و لیک / آسمان هشی ما زان حیران آبادست



اگر چه سلطنت فقر بختند حق دل / کسریین مشک نو از ماه بود تا ماهی

۱۲- ابداع ترکیب‌های خاص و معنی و اضافی که اکثر آنها را می‌توان تعییرات ویژه
حافظ تلقی کرد «خلوت‌گه» (خلوت‌گاه)، «شیدان» یا آنان مخصوص است، در تصوف،
مقام کمال و ولایت است که ایجاد محبت و مصوب و عاشق و معشوق و بی و ولی است.
از آن مطلب پوشیده و امر پنهانی است تصور کند در ترکیب «خلوت‌گه راز» چه ترائی
نهفته است:

رها من تا تو چه سلطنت که به پیمانی دلم / هست و آشوب به خلوت‌گه راز اعدای
عقل پروردشتم

تا پروردشتم شود راه به دوست / عاشقی شیوة رندان ملاکنی باشد
«شط شراب»:

بیا و گیسو ما در شط شراب انداز / عروسی و ولوله در جاز شمع و شام انداز

۱۲- حافظ با صفت اندیشه و جهان بینی خود رنگی خاص به کلمات اشعار خود داده است. مولانا می فرماید: «خود، چو می جویند، مستر از شعر رنگی می رسمد» این شعر به دلالت بر کلمات شعر حافظ دقیقاً مشخص می کند. باره ای از کلمات در شعر حافظ صیغه آید و موافقت در و قلمشمار، نند، غافل، نظر بالا، میخورم، در معارف، در معانی و ... از آن قبیل اند. صیغه نند، در شعر حافظ خود را به این توصیفات می رساند:

مهر خواره و سرگشته و زدهم و نظر باز

و آنکسی که چو ما نیست در بن شهر کداحست

و بهتر از آن در این بیت

عاشق و رند و نظر بازم می گویم قاشی تا بدانی که به چندی هم از استغما



در همه ویرمغان نیست چو من شیدا این خرقه حلی گرو و باده و دفتر حلی
تکلی در شعر حافظ رنگ مخالفت و تفرق هم ناید دارند: «صوفی، حرفه، عارف،
نانی، محتسب، وقف، مال وقف و عابد و...» از آن گونه اند:

باده با محتسب شهر نوشی زنهار بخورد بادهات و سنگ به چنم اندازد



صوفی نهاد دام و سر حلقه دار کرد سیاه مکتور با فلک حلقه باز کرد



احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سؤال صیادم از پیو میفرودش
کفایت تکفیت سخن گرچه محرمی درکش زبان و پرده نگهدار و من بنوشی
باره ای از کلمات رنگ عناد دارند: مستوری، خراب و... از آن نوع اند:

حکم مستوری و منی همه برخاستست کس ندانست که آخر به چه حالت برود
از برخی کلمات از (الحدی) استعاره شنیده می شود، کلمات: آلوده داعی، گرد مر، سنگ و
نام، عالی مقام و بسیاری کلمات از این قبیل اند:

گر من آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست

۵

در صورتی که در بیت مذکور، کلمات «اوست» و «من» در جایگاه فعل و فاعل قرار گرفته‌اند. در حقیقت، این بیت را می‌توان به صورت زیر نیز بیان کرد: «اوست که من آلوده دامنم». این تغییر در ساختار نحوی، تأثیر مهمی در معنای بیت دارد. در اینجا، «اوست» به معنای «او» و «من» به معنای «من» درج شده است. این تغییر در ساختار نحوی، تأثیر مهمی در معنای بیت دارد. در اینجا، «اوست» به معنای «او» و «من» به معنای «من» درج شده است.

۱- جمله خبری شعر حافظ می‌دانیم که نظم منظمی جمله در زبان فارسی را می‌توان به صورت دیگری در میان آید. چنان است که باید فاعل در ابتدای جمله بیاید، معمول بعد از آن، متمم بعد از و فعل در پایان جمله قرار گیرد. این اصطلاح معنای را می‌توان از گوی جمله منظم فارسی دانست که می‌تواند به این صورت بیان شود: «اوست که من آلوده دامنم». این تغییر در ساختار نحوی، تأثیر مهمی در معنای بیت دارد. در اینجا، «اوست» به معنای «او» و «من» به معنای «من» درج شده است.

آوردیم این کتاب معجزه داده فروغی گفت بیدار شوای رهرو جواب آلوده عروج از لرم در شعر حافظ منحصر به جا جای کردن ارکان در جمله است. گاهی در شعر از ضمیر در جای اسمی خود نیامده است و جمله است که اگر کسی دقیق‌تر شده، می‌تواند به صورت منظم حافظ و به همین هاشمیان استخراج خواهد کرد. سرکشی مشوک چون شمع از غیرت بسوزد.

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

«است» ضمیر معمولی است که اصولاً باید به زبان «سوزده» که فعل متعدی است بیاید. اما با ترفیع در جایی آمده است که جایگاه مضارع است. مفهوم است چنین است: «سوزده» به معنای «سوزان» است. این تغییر در ساختار نحوی، تأثیر مهمی در معنای بیت دارد. در اینجا، «سوزده» به معنای «سوزان» و «سوزده» به معنای «سوزان» درج شده است.

۲- از آرایه جنس مبالغه که به وی جمله معترضه است استفاده کرده است و با این آرایه به مبالغت شعر خود افزوده است.

تصویر از من داده اند آینه دار روی اوست / باج خورشید بلندش چرا که دهنش است

دانی بر من نروغی / که دگر شری به خیر داد / گفتا شراب نوشی و خم دل بر آید / که به آینه دار روی اوست / و که دگرش به خیر داده از همان بوی داد

۳- حافظ برای تحریک ذهن خواننده و تقریر سخن خود در اشعار، جمله را گاهی برعکس می آورد:

دانی که چنگ و خود چه تقریر می کنند؟ / پنهان خویش بداده که تعریف می کنند

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن / در کوی او گدایی بر خیزوی گریزد / گاهی جمله برعکس / طبق معمول در زبان فارسی دیدن هیچ شنیده می از برعکس به کار می رود / اگر کسی به سخنی از دیوان حافظ را در دست داشت باشد که شنیده گذاری در آن رعایت نشده است در اولین برخورد شعر را صحیح قرائت نخواهد کرد.

خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش

همچو گل بر خرقه رنگ من سبایی بود؟

۴- شعر و بهره گیری از آن در اجتماع آن روزگاران و پرده برگزینی از مفاهیم از ویژگیهای جذابیت سخن حافظ است. حافظ چون روانشناسی ماهر انگشت بر مفاهیم اجتماعی و مفاهیم اجتماع نهاده و به طور غیر مستقیم آن مفاهیم و مفاهیم را به ما بازگو می کرده است. نظر در شعر فارسی است به موضوعات گوناگونی که در مفاهیم آن به چشم می خورد بسیار اندک است. هرکس و به هر جای آن را در اشعار بعضی گوییدگان گرفته است. نظر برای جمله بدست برای اصلاح است اگر چندوی هم در میان خود از راه دشواری است تا تحقیر و تمسخر در شعر فارسی، در اشعار حایم است

که پیش از حافظ شری نایب و گزیده دارد اتفاقاً یکی از معاصرات حافظ یعنی عید را کانی (برگرفته از «محرر») بر طریقه طولانی دارد. اما حتی او نسبت به حافظ مدبر و گاهی آمیخته به هرل و هجو است. اما حتی بر طریقه حافظ پیش از هر کسی «محبوب» است او در هر شانزده بار که این کلمه را به کار برده این مقام را کار را با طریقه پیش زده است:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب

چون یک بنگری همه تویر می کنند

»

می خورند را بدان عشر بخوار و لافیل مست راست محاسب باده بده و لایحه بعد از محاسب، زاهد، ظاهر پرست، واعظ سالوس، عقبه بی عمل و - هدف طوهراتی ظریف و گزیده حافظ بوده اند:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

»

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود

تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

گاهی در طریقه تحسین تعلیل به کار می برد:

رشته تسبیح اگر بگشست معذورم بدار - دستم اندر دامن ساقی حسین ساق بود
گاهی با قاریه کلمات در مفهوم متضاد آن به عرصه طریقه وارد می شود:

ترسم که صرغمی بود روز باز خواست - تا حلال شمع ز آب حرام ما

»

ناصحنم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق

برو ای خواجه عاقل هنری بهتر ازین؟

باد صبارا خبر شود

رحیم ذوالنور

تهران

در دیوان حافظ، مصحح قزوینی - غنی، غزلی هست با این مطلع:

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود / و بی راز سر به مهر، به عالم سحر شود^۱
که مطلع آن چنین است:

حافظ جو شاه سر زلفی ده دست گشت / دم درکش ار نه باد صبارا خبر شود
مصرعه دوم بیت اخیر نیز چاپ اول و دوم حافظ خاطری به صورت زیر ضبط شده.
دم درکش ار نه باد صبارا پرده در شود

اگرچه از بارده نسخه‌های این غزل در این دیوان حافظ خاطری، به نسخه خط قزوینی - غنی رأی می‌دهم، اما متفکران کنگره که رجسار ایجادگیهای نحوی اولای حداد صبارا گهی داشته‌اند، باد صبارا را نادرست پنداشته، به جای آن باد صبارا پرده در شده را، خط برده‌ای در نسخه دست ۵۱۳ هـ و ۸۲۵ هـ انتخاب کرده‌اند.
برای اثبات درست بودن ضبط قزوینی - غنی، چند دلیل وجود دارد که آنها را در ذیل بر می‌شمارم:

۱- اساس این غزل در حافظ خاطری، طبع نسخه بدلیها، یازده مأخذ است که ۱۰ نسخه، باد صبارا را خبر شود را تأیید می‌کند و فقط دو نسخه دست ۵۱۳ هـ و ۸۲۵ هـ، باد صبارا پرده در شده را این انتخاب یا روش تصحیح خاطری که می‌گویند "در مرحله اول حکم اکثریت کتب را معسر نموده، از آن پیروی کرده‌ایم"^۲ مغایرت دارد.

۲- از میان حافظه‌هایی که در دو سه دهه اخیر منتشر شده‌اند، نسخه‌های زیر همه مؤید ضبط قزوینی - هندی‌اند:

الف: دیوان خواجه شمس‌الدین، محمد، حافظ شیرازی، به اهتمام جلالی، کسر و تدبیر احمد، ۱۳۵۲ ه‍.ش، غزل ۱۲۳.

ب: دیوان مولانا شمس‌الدین، محمد، حافظ شیرازی، به اهتمام رحیمی، فرید، ۱۳۵۶ ه‍.ش، غزل ۲۱۶.

ج: دیوان کفایه حافظ، به اهتمام ایرج افشار، ۱۳۳۸ ه‍.ش، غزل ۶۹.
 د: دیوان حافظ، به تصحیح محمود فرزاد، به کوشش علی مصطفی‌زاده، ۱۳۵۶ ه‍.ش، غزل ۲۲۶.

ه: دیوان حافظ، به اهتمام احمد سیلی خراسانی، ۱۳۵۹ ه‍.ش، غزل ۶۰۶.
 و: حتی در نسخه عکسی رگر الفین همایون فرح که بعضی از ادیبان در صحت تاریخ تمام آن سه حسن و تماماته به قزوینی تردید کرده‌اند «باد صبا را خبر شود» خط شده.

اما بر من معلوم نیست چرا آقایان عیوضی و بهروز در حافظ مصحح خودشان، ۱۳۵۶ ه‍.ش، غزل ۲۳۸، که بر مبنای سه نسخه «ا» ۹۱۳ ه‍.ش، «ب» ۸۲۵ ه‍.ش و «ز» ۸۳۲ ه‍.ش تصحیح شده، «باد صبا را خبر شود» را که متنی بر در نسخه «ا» ۸۱۳ ه‍.ش و «ب» ۸۲۵ ه‍.ش است، به حاشیه برده و «باد صبا پرده در شود» را که فقط در نسخه «ز» ۸۲۳ ه‍.ش آمده، در متن آورده‌اند.

۳- بدون توجه به نسخه‌های تأیید کننده ضبط قزوینی - هندی، بدون تردید باید «باد صبا را خبر شود» از خود حافظ باشد، زیرا گذشته از سابقه تاریخی اثر که در جبر مواردی که در پایان این مبحث، مندرجاً توضیح داده خواهد شد، چنین اتفاقی نامعقول است که به‌نداریم حافظ، جمله همه کس مهم «باد صبا پرده در شود» را گفته باشد و آنکه تعداد قابل توجهی از کاتبان، شکل پیچیده و به ظاهر نامفهوم «باد صبا را خبر شود» را جایگزین آن کرده باشند.

۳- «راه به جای» در این معنی زیاد می‌بینیم
 و اینست معمول در صورت
 «راه به جای» و «راه به جای» و «راه به جای» و «راه به جای»

بند «راه به جای» برای:

«راه به جای» و «راه به جای» و «راه به جای» و «راه به جای»
 وابسته است = هسته می‌باشد.

ج: «راه به جای» در باره:

عاطفی را شنیدم که خرافه رعیت خراب کردی.
 در باره عاطفی شنیدم که خرافه رعیت خراب کردی.
 «راه به جای» و «راه به جای»

«راه به جای» و «راه به جای» و «راه به جای» و «راه به جای»
 «راه به جای» و «راه به جای»

منصور بن توح فرمان داد دستور خویش را.
 منصور بن توح فرمان داد به دستور خویش.
 «راه به جای» و «راه به جای»

چهاردهم سفر را به شهر سراب شدم.
 در چهاردهم سفر به شهر سراب شدم.

۲: «حرف اضافه» بر سر اسم یا جانشین آن می‌آید تا وابسته فعل و جمله یا اسم
 سازد.

۱- وابسته تعلیل: شمع برای مردم کار می‌کند.

۲- وابسته صفت: ظرف پر از آب است.

۳- دو گردان از سربازان آمدند.

که چون حروف اضافه پیش از مفعول از جای قی و سر و خندانی بر خورند، پسند
نویسنده، تا جای نیست برای بارور گرداند آن بعد از مفعول، هم یک حرف اضافه می‌نویسد
هر حرفی که به شهر آمد، شود، جلد و تالو، ص ۱۶۸
در بعضی از جمله‌ها حرف اضافه بعد از مفعول آورده است

۱- من نیز اگر چه شکیم، روزی دو تراک مطبوعات را

ششم و هفتم پیش خیرم، ششده کار خویش گویم^۱

۲- گویگره شیر دشمن، لیکن از بهر لرا (ناصر خسرو، قصیده ۱۱۲۲)

در دو مثال اخیر، خواننده دقت کرده است که «را» برای تأکید حرف اضافه پسند
آمده است (۱) و برای نکته نه حل موضوع مورد نظر نزدیک نویسنده، باید بگویم که (۲) آ
کسره نیز جزء حروف اضافه است.^۲

برای اثبات این نکته، به مثالهای ذیل توجه کنید:

۱- روز - شبیه! «روژه» اسم عام است و شامل همه ایام می‌شود. در همین حاشی اثر
نویسنده یا گوینده، بخواهد آن را از «عام بودن» خارج کند و مفهوم خاص و تعریف به آن
بدهد، باید با یک رابطه ساز (= حرف اضافه) اسمی را متمم و وابسته آن کند. در این
مثال، کسره وابسته ساز (= حرف اضافه)؟ و «شبیه» وابسته روز است. پس «شبیه»
وابسته حرف اضافه «کسره» است. «روژه» را از «عام بودن» خارج کند. مثالهای دیگر:
۲- جای خوابیدن.

۳- دانای شهر ما

اگر این حرف اضافه «کسره» یا «ی» مثل بنده حروف اضافه پیش، گفته می‌شود و
متمم لازم را می‌بینی وابسته سازی ندارد. در همین وضعی، شاعر با نویسنده تاثیر است

۱- «راه» هم جزء حروف اماده است. زیرا وابسته می‌سازد.

۲- سعادتی، تو خجید.

۳- رکن: حلیه رفیر، خلیل، کتاب حروف اماده و رابطه من ۱۴، ص ۱۴۱، ص ۱۴۱، ص ۱۴۱، ص ۱۴۱.

دام صبا را خبر شد، ص ۱۶۸، ص ۱۶۸، ص ۱۶۸، ص ۱۶۸، ص ۱۶۸، ص ۱۶۸، ص ۱۶۸، ص ۱۶۸.

برای صبر و ضبط انداز حرف اضافه پس از واژه گنگ نگردد از این معویه هم مثل نمونه های دیگر در فارسی و ادب تاریخی فراوان داریم:

۱- طبع ترا تا هوس نحو کرد صورت عقل از دل ما محو کرد^۱
صبر و طریقه شده می شده پیش از (نوع حرف اضافه گسره آمده و آن را با گنگ واره
و ایستاده طبع کرده است.

۲- با این کتاب را احوال گردیم به برای جنگ و لعقب را گردیم و نه برای بد گفت
مسلمانان را (الفی شکیلی، ص ۱۱۰)

۳- هر دید آن درخشان درخشان مرا به گوش اندیش بانگ رخسار مرا^۲
رخسار مرا به گوشه و ده را وابسته رخسار کرده است، اما در آن ده را مؤکد کرده
است.

اگر لازم باشد تأکید متاهیاتی سه کلمه را در شماره های ۱، ۲، ۳ تبدیل به معنا کنیم
باید چنین بگوییم:

۱- بدون تردید از زمانی که تو هوس نحو آموختن کردی.

۲- ... البته نه برای نامزد گویی به مسلمانان.

۳- دقیقاً جدای رخسار من، به گوشش رسید.

اگر تا این حد است لال واد برای جو آمده قطع کننده بوده باشد شعر حافظ را نیز چنین
باید توجیه کرد:

حافظ چو نامه سر زلفش به دست نداشت دم درکش، ار نه باد صبا را حیر شود

معنی مصرع دوم: حیرت من زلفش نداشت و الا ندانم نردند باد صبا آگاه می شود



۱- هر در گنگ صبر به شعر. علامت صبر و عدم در چایب خطیب و غیره، حنیف. فیما و طبع و چاپ شد.
است. معنی مرحوم روحی است در مصرع اول را به اشتباه را که تأیید شده، قول از یونس، خطیب
و غیر نیز، هر تکب عیون اشتباه شده است. ۲- دیوان فردوسی

عرفان حافظ

دکتر علی شیخ الاسلام
دانشگاه تهران، تهران

و حافظان جهان کس چو بنده جمیع نکرد لطائف حکمی با نکات قرآنی

اگر از ما پرسید آیا حافظ عارف است؟ چه پاسخ خواهیم داد و آیا اگر ما این سؤال را مطرح کنند که آیا حافظ شاعر است، جواب ما چه خواهد بود؟ به نظر می‌رسد که هیچ‌کس از دقت نگاشته باشد که پاسخ هر دو سؤال مثبت است، اما اگر به هر دو سؤال از این دو نگاه نگاه کنیم که آنها دو سؤال است و فاعلاً پاسخ هر یک از این دو سؤال حاضر خود و خدای از دیگری است نهائناً به تفکیک دیای عرفان از جهان شعر و شاعری حافظ باز می‌گردد. در پاسخ به هر دو سؤال باید درنگ کرد یا چنین پاسخ داد که حافظ شاعر عارف و عارف شاعر است یعنی هر دو بعد عرفان و شعر حافظ را باید با هم لحاظ کرد و بر آن‌دلی در عوالم باغچه‌گلزار ما را به این نتیجه می‌رساند که این شخصیت بزرگ اسرار دارد مهارت و نبوغ و تخصص خود را در هر دو جنبه عرفان و ادب چنان سبک بدهد که خواننده هرگز این دو مباحث را از هم جدا نبیند و نتواند آن دو را از یکدیگر تفکیک کند بنده در جای دیگری گفتمام برابری این دو وجه در شعر حافظ را احصا حساب شده و حسابی است که حتی کار برد «نور عطف» ربط هم میان عارف و شاعر بودند حافظ کلماتی مراعیم است و تقدم و تأخر این دو وجه برای حافظ نامعین می‌باشد و باید بکنار او را شاعر عارف و بار دیگر عارف شاعر نامید و توضیح مطلب.

باید نوشته داشت که در هیچ‌یک از آثار اسلامی به زبان و ادب فارسی حقیقتی است که به کشتی که در کار این زبان و ادب هستی دارد به خوبی آن را بدین‌گونه و قبول کرده‌اند که حتی اگر سروده‌های معظم شای زبان و ادب فارسی ما همان پاره‌های عرفانی است که از همان آغاز یک ذری و سرور نظم و اثر فارسی دارد این ادبیات شد چه کسی است که سرانجام خود معتمد بر سوز با کشف المصنوعات ضروری را به عنوان نخستین اثر مشهور زبان فارسی شناسد و هست عرفانی و ادبی آن را در نیاید و کدام ادیب است که جایگاه رابع حدیثه سالی و معنی ظریف معنای و دیگر معنی‌های وی و سرانجام مثالی شریف مولانا را شناسد و بر این زبان باشد که اگر این گونه آثار همین عرفانی را بر فرض محال بر تاریخ تحول و تکامل ادبیات نمی‌داشتیم، برای ادبیات چه می‌ماند.

پس بر این عرفان اسلامی را نیست به عنوان یکی از جنبه‌های سار بهم و کار ساز و توسعه بخش و محتوا آفرین و خلق‌کنای ادب فارسی دانسته اما نکته‌ای که هست این است که هسته و هسته اولین این اصم را نداشته‌اند که هر دو وجهه را باهم داشته و روحی خوش را بر هر دو مباحثه به یک اندازه نشان داده باشند برای نمونه مریدان از گلشن را از شستری نام برد این اثر یک منظومه به تمام معنی عرفانی و بر اساس هست و مکتب این عربی نظم‌یافته است و از آثار عرفانی است که به عنوان یک کتاب فارسی مختصر و جامع در عرفان اسلامی جایگاه و جایگاه دارد کلام انهم مظلوم است و قالب بد شعری اما هرگز شیخ محمود شبستری در این اندیشه نیست که این قالب را مناسب با مکتب و این کلام را در اوج و عروجی همچون پیام حکمی و عرفانی آن فراهم آورد، چنانکه در آثار گلشن را از تصریح می‌کند که هرگز نخواست است قدرت شعری خود را در این منظومه به تجربه و نمایش گذاشته باشد، بلکه گوشیده است از حادای شعر و شعر مظلوم استفاده کرده و پیام‌های عرفانی خود را متغیلاً نماید به تعبیر ساده‌تر گلشن را یک منظومه تعلیمی عرفان اسلامی است که در آن از قالب شعر برای زیباترین پیام استفاده شده است.

از دیگران همچون عسکری و برخی از مشوین‌های عطار و حتی مشوق شریف نیز از بزرگی حلال نیست در آنها شعر از آهنگ به وجه شعر و ادب عبادت شده باشد. عطار پاد و مصراع‌های عرفانی مورد توجه بوده است. مقاصد‌ای میان مثنوی شریف و غزلیات شمس در مورد طبع و ادب را نشان می‌دهد. در غزلیات شمس مولوی می‌گوید: «شعر را باید که کمال هنر و ادب خود را با پیام‌ها و محتوای عرفانی نشان‌دهد» در حالی که مثنوی را به اندیشه تعلیم دینی و مسائل عرفانی می‌سراید البته و صد البته این سخن هرگز به این معنی نیست که در مشوق شریف یا حدیث یا سنن‌الطهر، شعر غایب و خوب نیست یا کم است. در همین آثار گاهی به ادب و اندیشه و حوریه می‌گویم که علاوه بر پیام عرفانی از بهترین دریافت‌های هنری و شعری‌های شعری برخوردار است. مگر می‌تواند سر آغاز مثنوی به همان حس است که در این محیط و پیام هنری و هنری آدمی از مقام قرب الهی است بهترین نمونه شعر فارسی نیست؟! چرا! آنگاه سخن این است که مولوی در سرودن مثنوی به محتوا و اشعار پیام عبادت دارد و چه بهتر که این پیام در بهترین قالب هم باشد که گاهی به اوج ادب نیز می‌رسد.

دید شخصی عارفی پرمایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای

اگر در غزلیات شمس مولوی شاعری است که همه اوزان بحر و دستگاه‌های شعری و لطایف و ظرایف لفظی و معنوی را پیشتر و با دقت و حساسیت در اختیار می‌گیرد تا پیام‌های عرفانی خویش را، بنابر این دنیای غزلیات او از جهت شعر و عرفان و دنیای هنری از حدت دارد، چنانکه می‌توان گفت مثنوی الهی در عرفان تعلیمی و دنیوی شمس شعر عارفانه است.

به سراج حافظ برویم بنده بر این عقیده‌ام که حافظ عارفی بسیار بزرگ و برجسته است. سراج عارف به سبب‌های تجربه‌های عشق عرفانی را در ایات غزلیات او به تصویر می‌آورد. خود اصرار و آرامش معنی دارد که در حواله‌ها خود نفهم کند که

نکاتی دربارهٔ عرفان حافظ

سید باقر ابطحی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو

کسی که با مکتب حافظ انس و آشنائی مستمّر داشته باشد، و با تأمل و تحلیلی به مبانی فکری و زمینه‌های شعری و عوالم روحی او نظر کند، شکی نیست که او را به عنوان یک عارف وارسته الهی و عارف حقایق شامی دریای معانی می‌داند که در عرصه عرفان به عالی‌ترین مقام و عظیم‌ترین دروه کمال دست یافته است. هم از اینروست که صاحب‌فقران اهل معنا و صاحب‌دلان معرفت‌شناس و نکته‌سنجان گویاریاب دربارهٔ مقام عرفانی حافظ سخن بسیار گفته و بر سقینهٔ غزل او شروح و حواشی فراوان نگاشته‌اند. چنانکه از هیاز آغاز سروده‌های وی و حتی پیش از آنکه آشنائی غزلیاتی مدون گردد و هنگامی که تحفهٔ مستحضر دست به دست می‌گشت و همیت شهرت عوالم‌های حیوانگیرش در ادبی مدّنی به انضای ترکستان و هندوستان می‌رسید و اشعار آندارش مذاق عوام را به لفظ شیرین تبریس می‌کرد و دهان خواص را به معنی مبین نمکین می‌ساخت، اساسی‌ترین معانی و مفاهیمی که از مضامین آیات خواجه شیراز در اذهان جای می‌گرفت و در دلها می‌نشست و بر زبانها جاری می‌شد معانی عرفانی و حالات روحانی بوده است و بگفتهٔ محمد گل اندام جامع دیوان حافظ: "سماع صوفیان بی غزل شیرانگیز او گرم نمی‌گشت و مجلس می‌پرستان بی نقل سخن ذوق‌آمیز او رونق نمی‌یافت."

در این جا باید تأکید نمود، یکی از تقاطعی که از پیکی خوش الحان دیوان حافظ در نهایت تکریم و احترام استقبال کرد، شبه قارهٔ هند بود؛ زیرا از دیرباز معنی شتاسان این

[illegible]

چرا که نظامیان هر چند از خصایف و توانش تسخیر بر داری جان می‌کشند و سرانجام
شکوهان و اذیت و محن انسانیت دربارت و فراق زندگی و مصالح ایام عاقبت و شرح
مشکلات شعری تو گناهها را یکبار فروخت و برای قهر و فاجعه و درک و غافل استعاره‌ای
فرهنگی که همان لبه دولت که حق جان منی بخاطر است و تمام من بشدت قاصد و در آن
و ادب و دوست و عرفان ششمن شده باره تا چند حد نظام و بر پایه این نظام و عارف جهانی
را که من می‌دانم که با جان من می‌شود تر چنان شود که او نیز از ایران که از آنکه حاکم است
بالباقی باشد چه اند.

در این مقاله سعی داریم تا با بررسی و تحلیل جملات در سبک سخن و شعر و ادب و عرفان
شاید تازه عید گذشته است، چو به عصر گریه و این موضوع را نه مجال و امر نیست در بیان
ما می گذاریم.

مفتاحیم عرفانی در دیوان حافظ

به نظر آفرین چون حافظه علما، بر لغات و کلمات و مفاهیمی که دلائل دارد و بر علوم مختلف زمان و بر اصطلاحات و تعریف آنکه دلائل و قرائنی را چشم می بیند که این است حافظه همین این که به حالات و مقامات عرفانی و صیر و سلوک علمی نایل گردانده است. عرفان عظمی و زک و حسی این ممکن بوده چون می دانسته و به خود و بانی آن واقف بوده است.

معاون مدیر اعطای کار و اعتباری غیر حاکمات، اداره مالی، نفت، صنعت،
بشر، اشتغال، رفاه، بهداشت، کشت، جنگ، و سایر امور و کارهای دولتی

من خبروه که حاکم آنها را با خرافات و خیالی تمام در اختیار خود قرار داده است
استغناء از مورد سالک می گوید:

من می بخوابم و بختگر آن گزیده می بخفت گوید:

که سالک بر خبر سوء زاری و رنج و غمها

در مورد فنا می گوید:

من و دل گر فنا شویم چه باک هر نفس اندر مایه سلامت است

در مورد یقا می گوید:

به دور کل غشبین بی شراب و شاهد و چنگ

که همه ده فنا شدیم بود محدود

در مورد حجاب می گوید:

سایه سار حجاب و زده ولی حال به سنان لا نظر توانی کرد

در مورد تجلی می گوید:

در ازل پرست حجت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و انانی به عالم زد

در مورد کشف می گوید:

دیده حجت انانی و افغانی ما کشف کرد

انانی حجت جز افغانی و جوانی نسبت در انانی ما

در مورد انانی می گوید:

مجلس انانی و بهار و بهجت عشق اندر میان

نستند جنام می از جلال گراسازی بود

در مورد استغناء می گوید:

سبحان و استغناء و عشق است

چه سوره امسوگر و ای دل که در دلم می گوید

در مورد عارف می‌گوید:

فرصت سگر که طبع در عالم افشاد عارف به جام می‌زد و از قلم کز آن گرامت
و یا:

سر خدا که عارف سالک به کسی نکفت در حیرت نه باده فروش در گنج شید

مفاهیم قضا و قدر در شعر حافظ

در این حدایید به دسته‌ای از تعبیرات و مفاهیم نظیر قضا و قدر و تقدیر و ساقطه اول و غیره اشاره نمود که حافظ آنها را نیز با مضامین گوناگون به صورتی در المعارض به کار برده است که گویی او را در ساز شاهزاد و عارفان نامدانی که حتی در این زمینه‌ها اشعار و مضامین مشترکی دارند، شاخص گردانیده و صیغه سحر او را برجستگی خاصی بخشیده است.

اینکه با توجه به آنچه گفته شد، نکات قابل بحث این است که چراچه حافظ علاوه بر اینکه عارفی به تمام معنا یعنی هم عارف سالک است و هم عارف آگاه به مبانی عرفانی، آید پیروی عقیده کلامی خاص و یا طرفدار یک مذهب از تصوف مثلاً فرقه ملائیه بوده و یا متعادل به یک مشرب و زنا فلسفی است با اینکه همانطور که ذکر شد در تمامی احوال و مشغول و جهات معرفی یک عارف به تمام معنی می‌باشد.

و با عنایت به بررسی احوال و اوضاع محیط زندگی وی و نیز تا توجه به مبانی عرفی و معنایی حافظ او را شعری مسلک دانسته و در نتیجه او را پیرو بحر محضر تصور می‌کنند.

البته چون وارد شدن به تمامی این مباحث طولانی خواهد شد و از طرفی قصد این است که راجع به هر یک حافظ نکاتی مطرح شود در این جا صرفاً مسأله حیر و احتیاج در ارتباط با عرفان او اشاره می‌گردد لکن دیگر مسائل مطرح شده به زبان دیگری موقوف می‌شود ابتدا ایاتی نمونه‌وار در این زمینه از دیوان وی نقل می‌کنیم سپس به طرح نکات مورد نظر خود مبادرت می‌ورزیم.

حافظ در مورد قدر می‌گوید:

بروای ناصح و بر درد کشان خورده بگیر
کار فوهای قدر می‌شد این من حکیم
در مورد قضا می‌گوید:
در کوی نیکامی ما را گذر ندادند
گر نوعمی بسدی تمییر کن قضا را
در مورد تقدیر می‌گوید:

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست

که آگاه است که تقدیر بر مخرجی چه نوشت

یا:

نیست امید صلاحی ز قاض حافظ
چونکه تقدیر چنین است چه تمییر کنم
در مورد عدم اختیار می‌گوید:

رفا به داده بد و از چنین گره بگشای
که در اختیار بروی من و تو نگشادند
در مورد قسمت می‌گوید:

چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند
گر اندکی ده فوق و صلاست خورده بگیر
در مورد سرنوشت می‌گوید:

عیب مکن به رندی و بدنامی ای حکیم
تایید بود سرنوشت از دیوان قسم

بر عمل تکیه مکن خواهی که در روز ازلی / تو چه دانی قلم صانع به نامت چه نوشت
است با هم در این زمینه می‌توان اشعاری را تلمیذ آورد که حافظ ظاهراً خود را تابع و
اسلم معجز تقدیر و قضا و سرنوشت و قسمت دانسته و از خود ده‌گفتی نفی اراده و
قدرت می‌سازد؛ لکن چون در این مسائل معانی محسوس و مضامین منبوع است به همین
مقدار اکتفا می‌شود و قبل از هر توضیح دیگری باز هم ابتدا اشعاری از دیوان وی نقل
می‌شود که بر عکس، دلالت بر یک نوع آزادی و تسلیم شدن و اظهار قدرت و اراده او
دارد.

در مورد آزادی می‌گوید:

سلام هست اسم که زجر جرح نمود و هر چه رنگی آید باز در آید است
 درباره رسیدن به خواسته و اراده می‌گوید:
 جرح و زجر به رسم از جور مرادم گشت: من به اسم که زجر زجر جرح فلک
 درباره نوآوری و نگرش جدید به عالم و آدم می‌گوید:
 بیا تا گل بر افشانیم و می در مایه اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

یا:

آدمی در عالم خاک می‌زند عالمی دیگر باید ساخت و بر سر آدمی
 درباره جدّ و جهد می‌گوید:
 در حرفه چو آتش روی ای ظرف سالک جهدی کن و سر حلقه زدن جهان را سر
 و یا:

گرچه وصالش به به گوشش دهد آتش ای دل که عاقلان بگویند
 درباره قصد و اراده می‌گوید:

بر سر آیم که گر ز دست بر آید دست به کاری زخم که غصه بر آید
 مسکن است با توجه به این زمینه‌های متضاد کسی که نظر به ظاهر این قبیل اشعار
 داشته باشد یا آنها را حاصل بر تاملش گزینی ننموده یا اینکه بگوید چو به عالم اشعار
 حافظ خبر گزینانه است؛ لامحاله این نوع ابیات که دلالت بر آزادی و اراده دارد معانی
 نه دردهای مختلف زمانی اوست که تحت اخباری بوده آنگاه همین که به مرحله
 بهتگی و گداز رسیده است یک سره تابع خبر و تغییر گردیده و با اینکه چنان در زمان
 حافظ حقیقه کلام اشعری رواج داشت، وی از نظر مسلک اعتدالی اشعری است و
 اتفاقاً چنین نظر باین درباره‌ای از سوی کسانی که خواننده‌اند این قبیل اشعار حافظ را
 نوجوه و تبیین نمایند مطرح شده و به خصوص در نظریه سیم رایشتر بدیهه‌اند که مربوط

به رواج مکتب اشعری در زمان او است.

مع ذلك، مستقر این جاست، حافظی که خود را از منظر عرفانی سر حلقه زندان جهان می‌داند و برای خود مقام و مرتبه‌ای قابل است که برتر از معادلات عفو است و می‌گوید:

مقام عشق را درگاه بسی بالاتر از عقل است

کسی آن آستان برسد که جان در امنیت دارد

و خود درباره این نوع اختلاف آراء کلامی به عنوان کسی که در صدر مضطرب عشق ممکن گزیده و این مسائل را از منظر اعلی نگریسته، چه می‌توان گفت و با چگونگی باید ترجیح کرد، او می‌گوید:

قومی به حد و جهد بهادند و میل دوست قوم دیگر حواله به تدبیر می‌کنند
فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر کاین کارخانه‌ای است که تغییر می‌کنند.
یعنی گروهی تحت عنوان معتزله برای رسیدن به حق به جدّ و جهد و سعی و عملی متکبر شده‌اند و خود را دارای اراده و اختیار می‌دانند و گروه دیگر تحت عنوان اشاعره به حیر و تقدیر و این ساحت مفهوم آن غیر از تقدیری است که حافظ از آن درک و دریافت دارد یعنی به حیر و محکومیت صرف و سلب اراده انسان معتقد شده‌اند و کثرت و قابلیت او را یکسره نفی می‌کنند.

در اینجا حافظ به مخاطب شعر خود نصیحت می‌کند که به این نوع اختلاف نظرهای سطحی بگر توّجّه و اعتماد نکن؛ زیرا این فیله مسائل در دنیا فراوان دستخوش تغییر قرار خواهند گرفت.

اماماً حافظ همچون دیگر عارفان کامل و سالکان واصل که در عرصه معرفت به مقام جمع الجمع رسیده‌اند، نسبت به مجموعه آفرینش و حقایق عالم نگاه و نظری دارد بسیار گسترده و بلند پروازانه که فراختای این نگرش جامع از اول تا به ابد گسترده شده است و در غیر حلقه بر کل هستی و مراتب آن و بر جزء جزء این مجموعه بهیچ

بر سه اراده و مشیت الهی را دارد و جزای دانسته و تجربه خبر است و دیگر گویی هائی که از اقرار با غیر عالم ربوبی می دهد متکی به یک اراده ثابت و متعلق به مشیت تمام و واحد تلقی می کند و به تعبیر خود حافظ:

در محصوره گل سرخ سحر دارد و حس که نه هر کس و ربی خواند معانی دانست
آری بر مانی حسن دید و سگرش است که حافظ تعاضد مفردات امور عالم و
تدبیرات حوادث و پدیده ها را و نیز هیئت یا تشکیلی و ماهیت پذیری و قابلیت ها و
استعدادهای انسان و سایر موجودات را به یک مشیت تمام که ذاتی ابرار و قدم علمی
الفاظی است، نیست می دهد و به درستی معتقد است که هر شیء از افعال اراده و انتخاب و
تصمیم و قائل شدن به هر نیرو و قدرتی در برابر قدرت و اراده الهی و هم باطل بوده
و تسلیم شدن در برابر تقدیرات ثابت و مشیت قطعی و اراده حتمی که اله علیه علم لطیف و
عزیز است و هماهنگ شدن با محصوره هستی و حتی راضی شدن به رضای او
سرانجام مؤثری به عجب و کبر و خود بینی و عصبانیت و تحرد می گردد و مآلاً یابی و ناکامی
و دور افتادن از رحمت و عنایت خداوند را در پی خواهد داشت.

اسماء این عجز به تقدیرات عالم و اراده بی چون آهی که حافظ از آن به تصریح و
لصق در اشعار خود ذکر می کند منتهی بر تصریحات قرآنی است که در موارد مختلف
حق تعالی را صاحب اراده مطلق و تدبیر کننده امور عالم می داند به طوری که قدرت و
تسلط بر آدم و عالم و ملک و ملک و حرش و فرش و زمین و زمان و تمام
پدیده های جهان مبطوره و حاکمیت بلا منازع یافته است و خود حافظ نیز این لطایف
حکمتا آفر و نکات دقیق را از فراز آموخته است چنانچه می گوید:

و حافظات جهان کس جوینده جمع نکرد لطایف حکمی با نکات فزونی
هر اثر خداست است هر چند نمونه وار آیان چند از کلام الهی را که حافظ سخن
حکمتا آفر خود را از این نکات قرآنی جمع و فراهم کرده است خاطر نشان سازیم
در باره قدرت حافظ می گوید: "کار فرمانی قدر می کند این من چکم"

قرآن می فرماید: «ما کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَنا بِقَدَرٍ» (همه ۲۹) «ما همه چیز را بر اساس اندازه و قدر می بینیم و هر حقیقتی که می فرماید، تماماً استعداد مطلقاً مقدوره [۲۳-۱۸] و ایدان (برای همه مقدور) [۲۴-۱۲] و با درباره تقدیر می فرماید: «و جَعَلْنا كُلَّ شَیْءٍ عِنْدَنا ثَقَدیراً» و آفرید همه چیز را با اندازه گیری دقیق در مورد مقام و رتبه و اظهار عدم اختیار و یا به عبارت دیگر قبول اختیار الهی که حافظ می گوید:

رضایه داده به ده وز جبین گره یگشای که بر من و تو در احسان نگشادست

قرآن مجید در سوره عنکبوت آیه ۶۸ می فرماید: «یَجْعَلْنا ما نَشَاءُ و یَخْتارُ» و ما که آنهم انصاف است «ما که خدا می خواهد و می برگزیند» یعنی پروردگارت هر آنچه خلق می بیند و احسان او است می آفریند و اینها (بناگاهش) هیچ اختیاری (در امر آفرینش) ندارند و خداوند سبحان بر هر است از آنچه می خواهد و می برگزیند، مسلماً باید در اینجا متذکر شد بدلول این آیه اشاره به ضمی اختیار تکوینی دارد.

و اما در سوره احزاب آیه ۳۶ نیز نفسی اختیار تشریحی را بشو نموده و می فرماید: «و ما کَانَ لِمُؤْمِنٍ و لا مُؤْمِنَةٍ اِذا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ اَمْرًا اَنْ یَّکُونَ لَهُمُ الْخِیْرَةُ مِنْ اَمْرِهمْ» و من بعضی الله و رسول الله فقد ضللاً ضللاً مبیناً. یعنی هیچیک از مرد و زن مؤمن را پسرد که هنگام که خدا و رسولش حکمی را به قضایا و اجرای قطعی رسانند، در این باره اظهار اختیار کند و هر کس در برابر خدا و رسولش عصیان بورد دچار گمراهی کامل و واضحی شده است.

شیراز این که سر نوشت هر کس برای انسان معلوم نیست و هیچ بنده ای نمی داند که سر انجام و عاقبت کارش چیست؟ چنانچه حافظ اشاره می کند: «آگاه است که تقدیر بر سر من چه نوشت؟» در سوره لقمان آیه ۳۴ می فرماید: «ما کَانَ عِنْدَنا عِلْمُ السَّاعَةِ» و برای اعداء و عیال ما فی الارحام و ما ندری نفس ما فا تکلیف الله و ما ندری نفس یای اوصی الموت» (همانا خداست که علم لحظ حق صامت نزد اوست و برای ما مرد می فرستد و می زند آنچه در ارحام و رها آید است و کسی نمی داند که فردا چه کسب می کند و در کدام سر زمین می میرد و خدا عالم و آگاه است.)

مستحقين در سوره حمد آیه ۴ در ۹ مرتبه نام حافظ معظم ما بحسب کمال نفس تا الحاده
مرتبه باشد عالم العرب و الشهاده اکبر السموات (خدا می داند هر روز و ماه و سال چه
حاصل می کند و در عالم غیب و شهادت و پنهان و پنداست و در کمال باشد مرتبه است و
و یا در باره سابقه لطف ازل که حافظ می گوید:
تا امیدم مکن از سابقه لطف ازل

تو چه دانی که پس برده چه خوبست و چه زیست
در سوره النساء آیه ۱۰۶ می فرماید: ان الذین سبقت اليهم النجاة اولئك هم
معه و در حدیث کسائی که پیش از این (حاشا ما جسی یا و عهد و لطف بیکر یافتند از
آتش بدورند.

آیه باید در اینجا مؤکداً فرمود چون خداوند مهربان و عطافش و خفا پوش
است، هرگز نمی گذارد که بنده اش دچار شر و عذاب گردد مگر اینکه بنده از دامن
رحمت و از درگاه لطف و عذاب الهی سرور نبرد و خود را در کلی مأیوس سازد و مستی و
شر از طریق عداوت او برگزیند و به واداشتی شر و مصلحت فریادند چنانچه قرآن مجید در
خصوص بنده نامی از رحمت خداوند می فرماید: و لا یأسوا من روح الله انه لا یأس من
روح الله الا الذین کانوا ورنه (پس ص ۱۸۷) از روح و رحمت خداوند ناامید نشوند؛ زیرا
تنها قوم کافر از رحمت الهی مأیوس هستند).

به این ترتیب ملاحظه می شود که حافظ آنچه مربوط به تدبیر و فضا و قدر علم الهی
می شود همه از لطف قوتی چند انگیزی را بیان می کند؛ زیرا هر چه دارد همه از دولت
قرآن دارد.

این نکته هم لازم به توضیح است که گفته شود، در قرآن مجید آیات فراوانی وجود
دارد که انسان را مستول اعمال خود دانسته و مناسبات و ثواب و عذاب و آخرت را برای
انسانها نامی از کرم دانسته و اعمال را برای ناشایست و انتحاب راه حق یا باطل خود
آنها می داند. چنانچه از باب نمونه در سوره طور آیه ۲۱ مبروح می کند: کل امرئ لیسا

کسب رهین». هر کسی در گرو آن چیزی است که بدست آورده است و با آن سوره مدثر آیه ۹۸ می‌فرماید: «کل نفس بما کسب رهین».

و در باب نتیجه اعمال انسان می‌فرماید: «و ان لم یسئل الانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری» [نجم: ۹-۲۸] (برای انسان جز آنچه کوشش کرده است نیست و به زودی نتیجه کوشش خود را می‌بیند)، و یا در جای دیگر می‌فرماید: «یوم نذكر الانسان ما سعى» [انعام: آیه ۳۵] و در مورد این که خود انسان‌ها در پیشگاه الهی به اعمال ناشایست خود که از روی عمد و عداوت تکب شده و نادانان اصراف می‌کنند، می‌فرماید: «فاغتر فوا ندبهم فسخفوا لأصحاب السعیر» [سوره ملک، آیه ۱۱] (به گناهان خود اصراف کردند پس نابود باد مر اصحاب آتش را).

و در جای دیگر باز هم می‌فرماید: «فاغتر فوا بدنونا فعل الی خروج من سبل» [خافه، آیه ۱۱] (به گناهان خود اصراف داریم آیا راه نجاتی هست)

و اما در باب انتخاب انسان قرآن مجید می‌فرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکر او اما کفور» [انسان: ۳] در مورد تغییر وضع آنها و اقوام می‌فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یحرم و ما بأنفسهم» [زمر: ۱] (خداوند وضع قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود طالب تغییر باشند).

با توجه به این دسته از آیات باز هم ملاحظه می‌شود که جبر و اجباری در کار نیست. همین اینکه قرآن مجید قدرت مطلقه و مبدعیت تامه را از آن حق تعالی می‌داند. خلاصه اینکه چون معتزله و اشاعره کلیت و جامعیت آیات قرآنی را نادیده گرفته و هر کدام با استناد به دسته‌ای از آیات مورد نظر خود پیرو جبر یا اختیار شدند به نظر می‌رسد از درک معانی مجموع آیات الهی قرآن ناتوان مانده‌اند و به گفته حافظ:

قدر مجموعه گل مرغ سحر دارد و بس / که به هر کو و رمی خیراند معانی دانست
تکرر هم‌طور که اشاره شد از آن جا که نگرش عرفانی حافظ و همچنین شارفان کامل
به عالم و آدم و فرش و فرش و لوح و نقاش و قلم و قائل شدن به قدرت کامله و مثبت

نامه برای حق تعالی نگاشته است. تمام و فرا شعول و مبتنی بر مجموع حقایق کتاب الهی
به همین جهت اسیر نگیشهای سطحی و با درشت عقل جزوی نگردیده و همه‌نگار
خالصی این عالم عکس و در عین عکس برآمده و خود را عکس و مستقر در جلال و
جلالت الهی ساخته‌اند و حافظ درست در همین زمینه است که می‌گوید:

می‌خورد که عاشقی نه به کس است و اختیار

این موهبت رسید ز میوات قطویم

در واقع حافظ را از گرفتار این نظام بلند نکرد و نگارش وسیع می‌خواهد به عکس
کس و اختیار معنی نگرداند که معنوی و اشعار و بیان گم‌نماید، اشاره عکس
یکبار گفته می‌شود حافظ را با توانایی و دیگر عارفان که به سوی مسلک اشعری هستند
به نظر می‌رسد چندان دور از اصول و معانی هر دو می‌آید. هر گاه می‌تواند باشد، چون
اشعار و علاوه بر حدیث اعتبار به تعال کسی برای عده و افعال جنسی برای حدیث و
در پایه ذات و صفات الهی قائل به ثبوت و تعارض هستند، حال آنکه بزرگان هر دو که
نگرش اصلی و جهانی آن وحدان وجود است، هیچگاه تضاد و بی‌وایی میان ذات و
صفات را قابل نیستند و بر عکس معتقدند. تمامی صفات و اسماء در مکتب عرفانی و
حکمت اسلامی با ذات الهی متحد و یکی است و اساساً هر دو با توجه به معانی افشادی
و ظهور حقیقی در پایه ذات با صفات حدیث و جز به وحدت بوده و انحراف ذات
می‌پذیرند. چنانچه حافظ نیز به همین موضوع اشاره دارد، وقتی می‌گوید:

این همه شکس می و نشی بخلاف که نمود

یک فیروز رخ ساقی است که در جام افتاد

محض جهت در هیچ یک از اشعار حافظ مصرع یا بیت نمی‌آید که برای بیان
ذات و صفات الهی و تعالی باشد بلکه بر عکس تمامی ابیاتی که وحدان محض
است.

در این باب به نکته دیگری می‌توان اشاره کرد. آن است که حافظ همه‌چیز دیگر
را که در این زمینه ربط حقیقی را با حقیقی ذات به حقیقی و منحصر است. در حقیقت در این

بیت که می‌گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
در حالی که فلاسفه قائل به علت و معلول هستند و بر واضح است که هر نگوش
تجلی گویانه به عالم براسر هستی زیبا و با شکوه و پر جنبه است و ولی در علت و
معلول جهات حسنگ و بی روح است. هر چند که دارای وجه عقلی است این نیز باشد
حافظ در جای دیگر دارد هم همین نگوش متنی بر تجلی یا بازگو می‌کند، می‌گوید
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه اوهام افکند

جلوه‌ای کرد رخت روز ازل زیر نقاب

عکسی از پرتو آن بر رخ اوهام افکند

انفاً دربارهٔ مولوی نیز همین گواهی به حیر و تعجب یا تأثیر پذیری از عقیده کلامی
اشاعره بر از طرف بعضی مطرح شده است و گفته‌اند او نیز چیزی مسلک است حال
آنکه مولانا در اثر ارزشمند عشق معنوی خود این نظریه را به شدت رد می‌کند و
می‌گوید:

اختیاری هست ما را در جهان حیر را سکر نشانی شد عاز

اختیار خود بین جبری مشو ره رها کردی به ره آنگ میرو

و نیز می‌گوید:

آنکه گوئی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صمیم

در عین حال مولانا برای اینکه نشان دهد مفهوم اختیار و نظر او برخلاف نظریه
معتزله است، می‌گوید:

تو ز قرآن باز خوانی تفسیر بیت گفت ایود ما رمیت اد رمیت

گر بپاییم تیر آن بی زماست ما کجاست و ایر التراض خداست

جمله در رفع شبهه جبر انکاری دربارهٔ خود می‌گوید:

این به جبر این معنی جبری است ذکر جبری برای زاری است

و میر انجم همچون حافظ در این بیت یک جا دو رد معتزله و اشاعره می گویند.

نسب جو نامی مدان ای نامدار جهل جو و همی مبندار این عیار

اشعه بحث در این باره نیاز به تفصیل بیشتری دارد که چون مجال اجاره نمی دهد ناچار به همین مقدار اکتفا می گردد و تسبیح کامل در این زمینه به محققان و اهل نظر واگذار می شود.

در بابان به این نکته هم لازم است اشاره نمود که درست است که عقیده کلامی معتزله در برابر مکتب اشاعره عقب نشست و به تدریج از رواج افتاد و مکتب اشعری که با روح اهل حدیث تناسب و منجبت داشت، همچنان ادامه یافت و هنوز هم این عقیده بیشترین طرفداران را دارد؛ لکن علت بقای این مکتب در اهل سنت ظهور متکلمین صاحب نظر و برجسته ای همچون ابوبکر باقلانی، امام الحرمین جوینی، ابواسحق شیرازی، فخر رازی، غزالی، سعدالدین تفتازانی، فاضل عسقلانی و میر میگرد شریف جرجانی بود که این محققان مکتب اشعری را از آن حالت خام و سطحی خارج کرده و با طرح و تعدیل هایی که در آن به عمل آورده، اصول و مبانی آن را مجدداً به نحوی مطرح کردند که از نظر عقلی موجه و قابل قبول می نمود؛ لیکن وقتی عناصری از این عقیده کلامی در مکتب عرفانی اسلامی وارد شد رنگ و ماهیت دیگری به خود گرفت که دیگر با آن نظریه ساده و اولیه ای که ابن الحسین اشعری در قرن چهارم مطرح ساخته بود فاصله زیاد و تفاوت اساسی داشت. به همین جهت از اینکه عرفای نامداری همچون حافظ و مولوی و عطار و... را به سادگی پیرو مکتب کلامی اشعری بدانیم همانا ظور که بحث آن گذشت جای نمی نماند و بررسی است و باید هشدار حافظ را جدی گرفت که می گویند طریق عشق طریقی عجب خطرناک است نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری



اندیشه های اخلاقی حافظ

دکتر اسماعیل خاکمی

دانشگاه تهران، ایران

علم اخلاق مطالعه در خیر و وظیفه و الواج و طایف است، و آن را علم خیر و شر، و علم تکلیف و طایف از حیوانه اند. موضوع علم اخلاق تکلیف راه رسیدن به سعادت است و تعیین بهترین طریقه عمل و پسندیده ترین طریقه زندگی، غرض و فایده آن می باشد.

علم اخلاق را باید با علم مطالعه اخلاقیات و آداب اشتباه نکرد، زیرا علم اخلاقیات به مطالعه رفتار آدمی چنانکه هست می پردازد و نی علم اخلاق به جای یادداشت کردن از چیز که هست، آنچه را که بایستی باشد و بهتر است، تعیین می کند، و افعالی را منع و اجرام دادن افعالی را به صورت معین پیشنهاد می نماید و برای عمل انسان قواعد و دستورهای مقرر می دارد، و بدین جهت است که اخلاق را علم دستوری می دانند.

علم اخلاق به نظری و عملی تقسیم می شود. در قسمت نظری، تکلیف و اوصاف عسری حیات اخلاقی و در قسمت دوم وظایف مختلف انسان مانند وظایف شخص است به خدا و خود و خانواده و جامعه بشری را مورد مطالعه قرار می گیرد. انسان باید در اثر عقیده و عشق به خدا، و در نتیجه ترکیه و تربیت نفس و سرپرست و مبارست در اصلاح مصالح دانا تعبیر کند و خدایح تشبه و تقرب به حق پیدا گردد، مستحق و متناسب با حیات عالی و جاودان رضوان الهی گردد.

ادیان و شرایع الهی در اصول و اساس مشابه یکدیگر، و در مه چیز مشترکند و در واقع در مه چیز خلاصه می شوند. بر مبنای خدای اعتقاد به آخرت، مسؤولیت در برابر

خیر و حتی عده نامهربانان لطیف و عاقلی که به بندگان خود دارد لطف پادشاه حرم و عاقله و به وسیله پادشاه خیرش دستهای برای بدگفتار فرستاده است تا با بدکار پست آنها بیگانهت و بیگونی برساند. بطور گرامی اسلام ﷺ مظهر و معیار و آثار انسان کامل بود. و درباره آن حضرت همین قدر می گویم که خداوند در قرآن مجید خطاب به آن وجود عظیم فرموده است: *وَإِنَّكَ لَعَلَّ خَيْرَ الْخَلْقِ عِلْمًا* و از سخنان پادشاه اکرم ﷺ است که فرمود: *أَبْعَثْ لِاتِّعْمُ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ*

قرآن شریف و عظیم به همین آیه *وَإِنَّكَ لَعَلَّ خَيْرَ الْخَلْقِ عِلْمًا* است. این آیه از جانب اخلاق و خوبیهای ساری از قبل خداوند، مطهرات، شجاعت، تواضع، راستگویی، امانت، حق و بر حق نه نمود، صبر، شکر، قناعت، اُفق صدق و اخلاق، کمک به درویشگان و فقراء، احسان گشاده روی، اهدایت تعلیم و تعلم، احترام به پیران، احسان و امانت و امانت آنها، آگاهی سپاس که دهاند از طرف دیگر خداوند و پادشاه و مردمان حرم، مردم را از عاقبت اخلاق بد و خوبیهای نامستند، مانند عصب، محسوس، حسد، غشوب، غشوب، خبث، حسد و مقام، دانا و عاقل، ربا، خجل، شجاعت و کمتر و دیگر صفات زیست و خیر دانسته اند. مواضع خالط نیز همچون دیگر مردان راه حرم بر اخلاق نیکو تکیه می کند و ملاحظه این مسئله می شود.

حسن مهربانان مجلسی گرچه دل می برد و دین

بحث ما در لطف طبع و خوی اخلاق بود

اصولاً در مشرق زمین، اخلاق همیشه یکی از ارکان استوار بنای ملی و اقوام بوده است. و از همین آنچه حفظ در این باب آورده، تجارب از غریب و خودی استی و مردم آزادی و آسایش و قرار از معاشرت باحس و عاقل شفت از مکافات عمل و شرف به بدکار و مجتهد و راجع و شرف و دفا و رست خواری و مهر و محبت و رعایت حال سر دستان و موافقت با دوستان و قدا را با دشمنان است.

به طبع کلی احسان خالط اخلاقی و از پیش حفظ را می توان به شرح زیر خلاصه کرد.

۱- به عقیده حافظ عشق، موهبتی خداوند است و در این باب می‌گوید:

دلشد از راه به‌ر زلفی سرود معذور است

عشق کاری است که موقوف هدايت باشد

عشق، امر است آسمانی و در عهده انبیا در فرد بشر است و تعصبات بشو و رجحانات او بر ظلمت و ملکت از اثر برادر صبر و در عهده الهی است.

کشم از دره نه‌ای پست مشو، عشق پرور / تا به جلوت‌نگه جور شد رسی جرح زمان
حافظ به گزاف به تشوایبهای راه عشق اشاره کرده و عقیده دارد که هر کس از این راه بریزد بر سر خود و مردانه قدم در آن نهد، سودها خواهد برد و به مرحله کمال و معرفت واقعی خواهد رسید:

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی / که سودها کنی از این سفر توانی کرد

در مکتب حافظ، عشق مفهومی پاک و بی‌شائبه و دور از تکلف دارد؛ نه آن عشقی که از روی تصنع و رنگ و ریا و موجب ننگ باشد؛ صنعت مکن که هر که محبت نه پاک باخت

عشقش به‌روی دل در معنی فراز کرد

عشق در اندیشه حافظ از حسد و پگاهه پناهگاه انسا از شر و بدی است. از این رو آن را مایه سعادت و رهایی از زشتی‌ها و بدیها دانسته، می‌گوید:

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده / بجز از عشق تو باقی، همه فانی دانست

۲- حقیقت جمعی از دوری از ریا، حافظ معتقد است که غرض از شرایع آسمانی، احتیاج از دلیل و بدیهه‌هاست که جامعه انسانی را تار و پود و احیاناً بشر عاقل و مستند را از هر حیوانی پست‌تر می‌کند. او معتقد است که: «کار بد مصیحت آنست که مطلق نکیم» اما آنچه در جامعه او رواج دارد خلاف آنست. قرآن کریم برای این نیست که آن را فقط بخوانند، بلکه برای آنست که به تعالیم آن، مخصوصاً راجع به تکالیف مردم نسبت به یکدیگر عمل کنند که در غیر این صورت، از ساری و روزه و خواندن قرآن چه حاصل؟

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر ممکن چون دگران قرآن را

در نظر حافظ، دیانت، حق و نگاه اخلاقی کریم و ملکات فاضله است، و از این رو است که

از بی معرفتی قوم رنج می برد و فریاد بر می دارد:

معرفت نیست درین قوم خدا با مددی تا برم گویم خود را به حریفان دیگر

نکوهش را و تقاضای در سراسر دیوان حافظ به چشم می خورد:

دلهم ز صومعه سحرقت و خرقه سالوسی که جاست دیر معان و شراب ناب کجاست

۱۱

بشارت بر به گوی میفروشان که حافظ تو به از زهد ریا کرد

۱۲

در میخانه پیستند خدا یا پیستند که در خانه تزویر و ریا بگشایند

عزالی دو کیمیای سعادت درباره ریا در عبادت گویند: "بدان که ریا کردن به طاعتهای

حق تعالی از کتابیر است و به شرک نزدیک است، و هیچ بیماری بر دل پارسیان طالب تر

از این نیست که چون عبادتی کنند خواهند که مردمان از آن خیر یابند و جماعه ایشان را

پارسی اعتماد کنند. حقیقت ریا آن بود که خویش را به پارسیان فرا مردمان نماید یا

خویش را به نزدیک خلق آراسته کند و اندرون مردمان قبول گوید؛ تا وی را حرمت دارند

و معظم کنند و به وی به چشم نیکو نگرند، و این بدان بود که چیزی که دلیل پارسیایی و

بزرگی است اندر دین برایشان عرضه می کند و همی فرامایند و این پنج جسر است: ریا

به شب زنده داری و زرد رویی، ریا در پوشیدن جامه های خشن و کهنه، ریا در خواندن

دگر، ریا در طاعت مداوم و ریا به داشتن مردمان بسیار" در سورة الماعون در تفسیر

آیات: «المذنب هم یزأون و یسعون الماعون» می خوانیم: "آنها که نماز گزارند و از روح

نماز دور و غافلند، چرا نماز می خوانند؟ تا خود را به ظاهر انصاحی بیازایند، تا در صفه

نماز گزاران وارد شوند و خود را نمایانند و از برکات اجتماع آن یا کد لا، بهره مند گردند.

اگر نماز این نماز گزاران دور از ریا و مشرب به خدا باشد، باید نگرشند تا منابع زندگی و

و سایل هم‌مرمی آن (یعنی ماعون) در دسترس همه واقع شود و باید خفونی مشروطه خلق را اداء کنند و باید چشمشان به سوی خدا و دستشان برای دستگیری بی‌توانان و ستم‌زدگان باز باشد، وگرنه تنها تمازگزار و ریاکارند. در دیوان حافظ به نمونه‌هایی از این گونه ریاکارها بر می‌خوریم که قبلاً بدانها اشاره شد. یک نمونه بارز دیگر از ریا و اظهار در این بیت از خواجه به چشم می‌خورد:

ای کبک خوشخرام کجا می‌روی بایست غره مشو که گریه زاهد نثار کرد
که مآخذ آن چنان که شارحان نوشته‌اند هر چه می‌خواهد باشد از ریاکاریهای زمانه حکایت می‌کند.

۳- توکل توکل واگذارن امور است به خداوند و تکیه کردن بر او و آرام گرفتن دل با یاد او در همه حال. در قرآن کریم آیه‌ای راجع به توکل است که از جمله آنها این آیه است: «وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱، «و من بتوکل علی الله فهو حسبه»^۲، «سوی این آیه در قرآن مجید آیات دیگری وجود دارد که مفهوم و فصاحت توکل از آنها استنباط می‌شود. به عبارت دیگر، متوکل واقعی آن کسی می‌تواند باشد که به توحید، نه فقط در زبان و دل، بلکه به مشاهده برسد و به قول غزالی از پوست به مغز راه یافته باشد. در واقع توکل حقیقی در آخرین مرتبه از توحید نصیب می‌شود و رسیدن به آن مقام تنها خوالص، عارفان و مقربان را از راه ذوق و حال و کشف ممکن تواند بود.

در شرح معروف آمده است: «توکل آن است که از حول و قوت خویش بیرون آیی و حافظ فرماید:

تکیه بر نفی و دانش در طریقت کافریست

را هر و گر صدها هر دارد توکل بایدش

الله توکل از نظر اسلام به معنی پیروی از قوانین طبیعت با اتکال به فضل و عنایت خداوند است؛ به عبارت دیگر انسان باید ضمن تلاش و کوشش و تشک به اعجاب و

۱- سوره آل عمران (۳): بخشی از آیه ۱۵۲. ۲- سوره اطلاق (۸۲): آیه ۳.

و مسائل دهر، غلط به فصل و عیادت جداوند که آفریننده این انسان و حیوان است، ممکن باشد، نه به دیگری. ما بر این مسلم است که نوعی هیچگونه نفسانی باشد و که شش برای زندگی بهر ندارد و نباید نوعی را بر سر راهی شش و شش هر باشد. کار خودگر به خدا باز گذاری حافظ. این با عشق که باعث جدا دانه گری

۴- بلند پذیری: حافظ نصیحت پیران و بلند بر کمال با راه گشای حیوانات و انسانیت را بر می داند. او در سر اسرار دیوانه جسد خویش، حیوانات را به نصیحت پذیری از پیران دعوت می کند و با کلام پندارنده خود اهل بیت این نکته را متذکر می گردد.

نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوست تر دارند

چو آنان مساعدتند بند پیر دانا را



چنگ خمیده قامت می خواندند به عشق

بشنو که بند پیران هیچت زیان ندارد



پیران سخن از تجربه گویند گفتند: هارای پسر که بر شوی سز گویار کن



بند پیر معاند که ز چشم برهاند پیر ما هر چه کند حق عیادت باشد

۵- بلند نظری و وسعت دید حافظ در طریق معرفت: خواصه به همه ملای و اقوام به چشم رأفت و ترحم می نگرد و از آنکه گروهی به سر راه می روند، آنان را معذور می داند و اختلافات بشری را ناشی از محدود بودن این دید و فکر کوتاه آنها می داند.

چنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر نه چون بدیدند خطبت به افسانه رسید

۶- آزادگی و دارستگی: حافظ آزادگی خواصه مربوط به همین وسعت دید و بلند نظری وی بود که نمی گذاشت نا شاعر عصر خویش را بیک باره در خدمت ارباب بی مروت دنیا تپا کند، چنانکه فریاد بر می آورد و می گوید:

بر در آرزای من مروت دنیا چند ندی که خواجه کی به در آرد؟

حسنت زیر سر و پر دارک دلت احقر پای دست قدرت، نگر و دست صاحبجانی

علامت هست آنم که زیر جرخ کنود ز هر چه رنگ تعلی پذیرد آزاد است

ملک ارادگی و کنج فصاحت گنجی است که به شمشیر میسر شود سلطان را
۷- ارزش دوست و دوستی: حافظ در دوستی، صمیمی و پایدار است. برای دوست
خوب و یک رنگ، ارزشی بالاتر از جان عزیز قائل است. خاک راه دوست را تونیای دیده
می داند و خواسته دوست را بر مراد و خواسته خود مقدم می شمارد حاضر نیست
سر بر سر از دوست را در مقابل عالم بفروشد. خلاصه آنکه رفیق را کیمیای سعادت
می داند و سر این دوست صدیق و رفیق شفیق همان است که «مُصْطَرِّعُ الْعَالَمِ» در فایده
نامه و عزالی در کیمیای سعادت و خواجه نصیر در اخلاق ناصری درباره اش داد سخن
داده اند. این همان دوستی است که شیخ اجل سعدی نیز در باب او می گوید:

نگر دنی و آخرت یارند کاین جمله بگیر و دوست بگذار

ما یوسف خود نمی فروشیم تو سیم سیاه خود نگه دار

مولانا جلال الدین نیز ارزش دوست و اهمیت مقام دوستی را چنین متذکر می شود

یا تا قدر یکدیگر بدانیم که تا ناگاه یکدیگر ندانیم

کریمان جان فدای دوست کردند سگی بگذار، ما هم مرده ایم

غرضها تیره دارد دوستی را غرضها را چرا از دل برانیم

چو بر گرم بخواهی بوسه دادن رخم را بوسه ده کاکتون همانیم

در دیوان حافظ حدّاقل پنج غزل به موضوع دوست و دوستی اختصاص یافته

است که سه غزل از آن میان مرثیه به ردف دوست است با مطلعهای زیر.

آن ییگ نامور که رسید از دیار دوست آورد سرور جان و خط مشکین دوست



صدا اگر گذری افلاک به کشور دوست باز بفرستد از گیسوی معبر دوست



مرحبا ای ییگ مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر و جیت فدای نام دوست
حافظ گذشته از این غزلها در ضمن باره‌ای از دیگر غزلها نیز به مسامت مقام از
اهمیت دوست در زندگی انسان سخن می‌گوید:

درخت دوستی مثلاً که نام دل باز آرد بهال دشمنی بر کمر که رنج می شمار آرد



به حق صحبت دیرین که هیچ محرم را به بار ییگ جهت حق گزار عا نرسد



بار مفروغی به دنیا که بسی نبود نکرد آنکه بوسلف به زبانه سر وخته بود



اوقات خوش آن برد که با دوست بسر رفت

باقی همه بی حاصلی و بی خیری بود

در این شنبه دوست ییگ و با ولایت و همه جا پار و موثر انسان است. او کیجایی
است که می رسد و هر که با او ملاقات می‌نماید و سعادت و خوشحالی به همراه
می‌آورد:

اگر رفیق شفیق دوست ییگ باشد حریف حاده و گرماده و گلستان باشد



مربع از درد که تا این زمان نداستم که کیجایی سعادت رفیق بود رفیق

از حرف دیگر خواهم بر احترام از مصاحب ناجی بآکید می‌ورود.

احسن موافقه بر صحبت این حرفست که از مصاحب ناجی احترام کنید



چای خواهم زد این دلق را باین چه کنم روح را صحبت نوحس عداست الیم
به نظر حافظ دوست حقیقی از چه باشد و بداند نیز به شخص نزد دیگر است و این همان
دوستی است که صاحب «قابوس نامه» درباره‌اش گفته است:

«حکیم را گفتند که دوست بهتر یا برادر گفت: برادر نیز دوست نه»

در حافظ و مقام رضا به قول عزالی رضا به فضایی حق تعالی بلندترین مقامات است
و هیچ مقامی و رایی آن نیست. رسول - صلوات الله علیه - «الرضا بالله باب الله الاعظم»
«مرگاه مهین حق تعالی و ذات به قضای وی» و چون رسول - صلوات الله علیه - از
قومی بپرسید که نشان ایمان شما چیست؟ گفتند: «در بلا حسرت کنیم و بر نعمت شکر کنیم
و به قضا رضا دهیم».

حافظ گوید:

من و مقام رضا بعد از من و شکر رقیب

که دل به درد تو خور کرد و ترک درمان گف



بیا که هاتف میخانه دوش پا من گفت که در مقام رضا باش و رضا مگر بیز

رضا در نزد صوفیانی عزت است از حسرتی دل بداننده جدا بر شخص بستند و

سلیم محسن در برابر آید مولانا جلال الدین در دفتر اول مثنوی گوید:

ای مدتی که تو کنی در حشم و جنگ با طرب تر از سماع و بانگ جنگ



ای جفای تو ز دولت خوب تر و انتقام تو ز جان محبوب تر



عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

همچنین مولوی در دفتر سوم مثنوی در باب رضا چنین آورده است:

هیچ دلدانی نهند در جهان بی‌رضا و امر آن فرمان روان

هیچ برگری در تیغند از درخت بی‌رضا و حکم از سلطان محبت
چون قضای حق رضای بنده شد حکم او را بنده خواهند شد
سدهای کفر خوی و ظلمت این بود بی‌جهاد بر عمر و فرمانش رود
می‌جهد حافظ بر در مقام ریاضت و از دوست جو دوست و رضای او جویر دیگری
نمی‌خواهد:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد ازو غیر او ثنائی
حسن سلوک در زندگی. حافظ آسایش دو گیتی را در حسن سلوک با دستش و
مروءت با دوستش می‌داند از زار رساننده به دیگران برار است و ما را نیز بدین فکر
عالمی ترغیب می‌تواند:

آسایش دو گیتی نفس این دو حرف است با دوست مروءت با دشمنی مُداری



سازش در روز آوار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما عیوایون گناهی نیست



دلا معاش چنان‌که که گزیننده دای فرشتات به دو دست دعا نگه دار
عشق حافظ به شیراز و وطن مألوف. حافظ به شیراز و ربابهای آن عشق
می‌ورزد و ملاقات فراق و خدایی از این حلقه ربابا و جان پرور را ندارد:

نمی‌دهند اجازت مرا به میر و سفر نسیم باد مصللاً و آب ز کتاباد



شیراز و آب زکشی و این باد خوش نسیم عیش ممکن که حباب رخ هفت کشور است



خوشا شیراز و وضع بی‌مالش خداوندا نگه‌دار از زوالش
ز کتاباد ما عبد لوحش الله که عمر خضر می‌بخشد زلالش

به شورا آتی و بعضی روح فانی
 بجمعی از مردم صاحب ایمان
 ۱۱- وقت شناسی و صبر و ثبات در کارها حواجه موصییه در انجام دادن و عبادت
 گردد وقت و استفاده درست از لحظات عمر عزیز و صبر و ثبات می‌داند
 قدر وقت را تسلیم دل و کاری نکند و در محالته که ازین حاصل اوقات می‌برد



این یک دردم که دولت دیدار ممکن است

در باب کام دل که نه پنداشت کار عمر



صبر و ظفر هر دو دستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید



ساقی یا که هانف غیب به زده گفت تا درم صبر کن که دریا می‌فرستد



این که پیرانه سرم صحبت بوسف بتواخت

اجر صبر است که در کلبه احزان کردم

۱۲- امید به عفو و رحمت الهی حواجه هرگز از لطف و رحمت الهی نوبید
 نمی‌شود و در همه حال به درگاه رفیع الهی چشم دارد و منتظر عفو و رحمت است
 تا امید از در رحمت مشوای پاده پرست کمر گوه کمیت از کمر میر است



به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد گر اعتماد بر الطاف تازم ساز کنید



سپهر و خطای نده گریش اغیار چیست؟ سخن عفو و رحمت افرودگار چیست؟
 اندیشه‌های اخلاقی حافظ محدود به این دوازده باد شده نمی‌شود، بلکه سراسر
 دیوان شاعر مشحون از درسیهای زندگی و حکمت و پند و اندرز است که به علت محال

اصالت اشعار حافظ شیرازی با توجه به دیوان حافظ عرفی شیرازی

محمد ولی الحق انصاری

استاد بازنشسته دانشگاه کبیر اصفهان

حافظ شیرازی یکی از بهترین و مقبولترین شاعران خیال است که با هنرهای خود
شعری و معرفت را تصوف کرده است. نسخه‌های برشماره‌ای از مجموعه اشعار او
گروه‌ها بزرگ در کتابخانه‌های بزرگ و مهم جهان و همچنین در مجموعه‌های شخصی
نگهداری می‌شود. محبوبیت ایشان تا آن درجه به اوج رسیده است که هر صلا
حرفی در جای هندوستان تا یک سالی پیش با سرودی بود که حافظ را می‌خواندند و
خانه‌ای نبود که نسخه‌ای از دیوان حافظ در آن یافته نمی‌شد.

از سال ۱۹۴۸ هجری که چاپ اول دیوان حافظ تحت نظارت آقای ابوالقاسم
خان اصفهانی متوجه به کتب لایکنگه چاپ شد، تعداد زیادی از نسخه‌های آن در هند
و ایران و ترکیه انتشار یافت. دانشمندان بزرگی مانند آقای عبدالرحیم جلیلی، علامه
محمد بن عبدالوهاب قزوینی، دکتر فاسم حسینی، زکریا جباری، ابوالقاسم الحوی
شیرازی، سمیه مرادی، دکتر محمد رضا جلالی تاجی، دکتر ناصر احمد، دکتر پرویز
آل حاضری، دکتر رشید ابوحنسی، دکتر اکبر بیروز و غیره نیز به طور جمعی به بررسی
و تأیید و تکمیل و طبع نسخه‌های مستند دیوان حافظ سعادت و زیاده‌ها در نتیجه
نمایش‌های این بزرگواران بعضی از نسخه‌های مهم دیوان حافظ احیا گردیده است. آن
مستندانه‌ها هم‌گداه از نسخه‌های مطبوعه با هم مطابقت کامل ندارد و در بدترین نسخه‌های
جایی که به کمالش ابوطالب خازن یا علی بول‌گشور و ناصرالدین‌خان که در هندوستان

به طبع رسانیده مشتمل بر تعداد زیادی از اشعار است که توسط دانشمندان معاصر
 اولین جلدی تلقی شده است و در چاپ‌های اخیر که در ایران به طبع رسیده آنها را هم
 دیوان حافظ خارج کرده اند، چنانکه آقای صفا زحیم خلجانی که بر مبنای نسخه جلدی
 خود که در سال ۱۳۲۷ هـ. ش تصحیح شده بود، نسخه چاپی دیوان حافظ را برای اولین بار در
 ایران به طبع رسانید و تعداد زیادی از اشعار را که در نسخه نولکشور و دیگری
 وجود داشت و در نسخه (شماره) خود به عنوان اشعار مرده و جعلی از نسخه چاپی خود
 خارج کرد همین سجع‌های که پس از سی و شش سال از درگذشت حافظ کتابت شده
 بود، توسط علامه محمّد بن عبدالمطلب فروغی و دکتر داسم غنی به چاپ رسانید. این
 چاپ هم تعداد زیادی از اشعار را که جعلی تلقی می‌شد با اصالت آن مشکوک بود،
 ندارد. دانشمند دیگر دکتر خالمری دیوان حافظ دیگری را در سال ۱۳۳۷ هـ. ش، بر
 اساس قدیم‌ترین نسخه ۸۱۶ هـ. که برای بکر از اعتماد انجمن به نام اسکندر بن عمر شیخ
 کتابت شده و در موزه و تالار نگهداری می‌شود، چاپ نمود. این چاپ اگرچه مشتمل
 است بر اشعار مستند اما همان‌طور که دکتر خالمری خود در اظهار کرده، آنها مستثنی از
 اشعار حافظ است. دیوان حافظ دیگری نیز توسط آقای یزدانی بختاری به طبع رسید که
 دارای اشعار زیادی هست که آنها را آلبان خلجانی و فروغی حرم اشعار جعلی
 قرار داده اند. پرفسور ناصر احمد باهیکاری دکتر محمّد رضا خالمری تالیس نسخه‌ای
 دیگر دیوان حافظ خود را در سال ۱۹۷۱ میلادی انتشار داد. این چاپ متنی است بر
 نسخه جلدی قدیم دیگر که در سال ۸۲۶ هجری کتابت شده که در کتابخانه شخصی
 سید هاشم خان سربوش از اهالیان گورکهور در استان اتریش (هندوستان)
 نگهداری می‌شود. در این چاپ نیز بسیاری از اشعار را که در چاپ‌های دیگر متنی
 نولکشور و تالمری دیگر به طبع رسیده، موجود نیست. علاوه بر شش این دیوان‌ها که هر
 یک متنی بر نسخه‌های مهم و قدیمی هستند، تلاش‌های دیگری نیز کرده اند؛ چنانکه
 از جهت تاریخی و تجدید دیوان حافظ، آقای مسعود فرزاد چاپ خود را متنی بر نه

نسخه خطی و سه نسخه چاپی قرار داده است که قدیم‌ترین آنها هفت نسخه دکتر خانداری و خلخالی می‌باشد. همین‌طور دکتر رشید عیوضی و دکتر آقاسی‌پور در چاپ خود را مبتنی بر سه نسخه خطی که در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۵ هجری قمری شده است، قرار دادند که قدیم‌ترین این نسخه‌ها در کتابخانه ایاصولیه نگهداری می‌شود و در دیگر در بعضی از مجموعه کتابخانه روان و کتابخانه نور در ترکیه می‌باشد. علاوه بر چاپ‌هایی که منس بر نسخه واحد است، این چاپ‌ها هم در تعداد اشعار اختلاف دارند، و علت آن روشن است. حافظ در حیات خود دیوانی را جمع‌آوری نکرد و اشعار خود را به‌طور پراکنده گذاشت. پس از درگذشت وی از آن اوراق پراکنده که او به جا گذاشت، دیگران دیوانی را ترتیب دادند، ولی نسخه هر کسی فقط مطابق آن اشعار بود که او می‌توانست پیدا کند. متأسفانه نسخه‌های خطی حافظ که بر مبنای آنها این مطالب و نقل‌کننده و دانش‌وران دیگر هندوستان دیوان حافظ را به چاپ رسانیده‌اند، در دسترس نیست؛ بدین سبب امروزه و اهمیت آنها را نمی‌توان به درستی دریافت و نمی‌توان به‌طور حتم گفت که اشعاری که در آن است، جعلی هست و یا خیر؛ همچنین ممکن است مانند نسخه‌های دکتر خانداری و دیگر مصححان مبتنی بر نسخه‌های بسیار قدیم باشد. به هر صورت آقای مسعود فرزاد در اثر گریه‌های خود همه اشعار موجود حافظ را در سه درجه یعنی اصلی، مشکوک و مردود تقسیم بندی کرده است؛ اما با همه تلاش‌های ایشان نمی‌توان گفت که این تقسیم در سه درجه کاملاً درست است؛ زیرا اشعاری که او آنها را مشکوک و جعلی تصور کرده است، در برخی از نسخه‌های قدیمی وجود دارد که دکتر عیوضی در تصحیح خود درج کرده است. در این رابطه مصراع غزلیایی که توسط آقای فرزاد مشکوک و جعلی تلقی می‌شود؛ اما در چاپ پرقصور نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی یافته می‌شود (به‌ویژه نذیر مصراع که در هیچ‌کدام از طبقه‌های ساخته آقای مسعود فرزاد وجود ندارد) به شرح زیر می‌باشد:

۲- عشق تو نهالی حیرت آمد

۳- ای یمنه تو خنده زند بر حدیث قند

۴- هزار شکر که دیدم بکام خروشت باز

۵- بر نیامد از تمنای لبست کامم هنوز

۶- زمانه خامه ندارد مهر بیان فراق

۷- ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده

۸- ای ز شمع عروقت گل کرده خوی

علاوه بر اسجدهای موعظه که به چاپ رسیده است، نسخه‌های نادرش دیگری نیز وجود دارد. یکی از آنها نسخه‌ایست که چهار صد سال قدمت دارد؛ اما بدین سبب تاریخی اصابت است که نوشته شاهروی ترجمه بعضی محمد بن زین‌الدین متخلص به عربی شیرازی گه‌گه شده است. در این اثر او عبدالقاسم بنی‌اودی، صاحب کتاب رحیمی می‌نویسد:

کتابش به سحر و کامیابی صاحب قلم، مخترع طوطی نژاد است که الحال در مبادی مردم معسر است و مسعود و صخر سنجار و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته اند. او استاد چندین اندام معانی عربیه و مضامین عجمیه در ابیات عارفانه عاشقانه که او کرده هیچ کس نکرده و این طور شهرتی که او را بهم رسیده به هیچ کس از امثال و اقران او ناهم نرسیده و نخواهد رسید. چه امثال و اقران که استادان و سخنوران مغربه مثل خاقانی و انوری و سعدی و شیخ نظامی را در زبان حیثیت این آشنهار در قصیده و غزل و مثنوی خود شهرت او به جای رسیده بود که دیوانه غزلیات و قصاید او سخن سنجار و نکته‌دانان معر شادان را با روی خود بسته شب و روز با خود همراه می‌داشتند.

عمری حدوداً به نهم و خردسبی و سواد ادب به پیشانی مانند خاقانی و انوری و نظامی می‌نگرد، اما برای حافظ گمان احترام قائل است؛ چنانکه از قطعه زیر روشن می‌شود:

صباح عهد حبیبی برافست عرفی که حسرت شاهد دمی زوی گرفته طواری
 بزم سیر مصطفی کنند یکدام ز بیم که هست ملحا و خلد بوبین عزت و ناز
 بگرد مرقده حافظ که کعبه سخن است در آمدیم به عزم طواف در پرواز
 ز موج گریه طوفانی از هوای حرم بصری کعبه مصطفی شکدم از شیراز
 گذشت در دل عرفی هوای طرف چمن رستگه رخت فرو گریه های جون پرواز
 عرفی تصمیم گرفت تا سجده ای از دیوان حافظ را به نام خود تهیه کند. بدین ترتیب
 وی همه نمونه های هنر حیات نویسی و خطاطی را در آن به کار برد. عرفی در
 حوض نویسی آغاز معروف بود که عبدالباقر نهاوندی در دیباجه کلیات عرفی که توسط
 سراجانی اشفاهای جمع آوری شده، می نویسد:

«مولانا عمر می بعضی مقدمات علمی را طی نموده و کتب حنیفیه عالییه نموده و خط
 نسخ را به عایت دیگر می نوشت و در موسیقی و آواز به قدر وسیع و فوید داشت و ناظم
 تربیتی صاحب نظم گردیده در دیباجه کلیات عرفی که خود جمع آوری کرده، آن را مورد
 تأیید قرار داده است.

در مورد استنباح این نسخه توسط عرفی تا آن درجه که به مسئله اصلیت شیوه
 نویسندگی بستگی دارد، این امر به دو طریق محقق می شود:

۱- ترفیحه که در آخر نسخه خطی بافته می شود

۲- مقاله یا نسخه دیگری از دست نوشته های عرفی

در مورد نکته اول، ترفیحه زیر اگرچه به خط نوشته شده، اما قابل خواندن است،
 نشان می دهد که این نسخه توسط محمد عرفی بن زین الدین کتابت شده:

«على طريق المكافحة بدو المذهب الراحمي بخلاف الواحد ابي المغفور زين الدين محمد
 عرفي»

در این باره گفته می شود که عمر می اگرچه عموماً به عنوان حماد الدین عرفی معروف
 به ده ولی تقریباً همه تذکره نویسندگان کرده اند که نامش سبزی (یا سبزه) محمد بوده و

مستند خطی معروف نیز در ریحانة الادب آن را بهاء و محمّد ذکر کرده است این اثر قدیم
 که در آن اشعار می‌باشد که این نسخه توسط عرفی کاتب شده است
 در مورد نسخه دوم یعنی مطالبه بالعمود دیگری از دست نوشته عرفی می‌توان گفت که
 در کتابخانه مجلس نیز نسخه‌ای از دیوان عرفی هست که فعلاً معائن به خاندان و دیگر
 مهدی یانی بوده که در صفحه اول آن یادداشت زیر را نوشته‌اند:
 «مبودة دیوان عرفی که ظاهراً به خط عرفی است...»

امرداد سنه ۱۳۳۷

مهدی یانی»

این دیوان عرفی به صورت پیش نویس و پاک نشده از مجموعه آثار عرفی است بدین
 جهت مشکل است بگوئیم که این نسخه به خط عرفی است یا اصلاحی که در آن شده
 به عبارت خطی است که نسخه دیوان حافظ مورد نظر نگاشته شده است. بدین قرار
 شادیت خط اصلاحی دو نسخه را معائن کرده است این نسخه دیوان حافظ از سه جهت
 مهم است:

- ۱- این دیوان یکی ظاهر است که توسط یکی شاعر دیگر کلمات شده است
- ۲- این اثر تصحیف است از خوشنویسی عرفی که درباره آن عبدالمقیی نهاوندی اشاره
 کرده است (ولو که مستعین است و نسخ نیست).
- ۳- باستانی بعضی از اشعار به ویژه غزلیات، اشعاری که در آن شامل است،
 همانست که پس از تحلیل و بررسی، معمود فرزاد آنرا اصلی تلقی کرده و برخی از آن
 چند شعری که فرزاد آن را مشکوک یا جعلی تصور می‌کند، ولی در دیگر نسخه‌های
 خطی یا چاپی دیوان حافظ یافته می‌شوند.
- این نسخه دارای ۲۱۹ ورق می‌باشد که ۱۸۵ ورق آن شامل ۵۶۵ غزل است. پس
 منتهی و پس از آن ماقی نامه شروع می‌شود:

الایا آهوی وحشی کجایی مرا با تست بسیار آشنایی

این اشعار در صفحه ۱۹۹ در مدح سلطان منصور به پایان می‌رسد. آثاری فرزاد و رشید عروضی هر دو اصلیت این اشعار را مورد تأیید قرار داده‌اند. در اوراق ۱۹۲-۵ ترکیب بندی وجود دارد:

ماهی اگر ت هوای ماهی حق داده هوای پستی ماهی

این هم در سطرهای شاه منصور است؛ اما به قول فرزاد جعلی است ولی رشید عروضی آن را در چاپ خود آورده است؛ پس از این ترکیب بند، در اوراق ۱۹۳-۵ ترکیب بندی هست که با این مصراع آغاز می‌شود:

ای داده باد دوستداری این بود وفا و عهد و پاری

که مسعود فرزاد آن را جعلی تصور می‌کند و رشید عروضی آن را در چاپ خود آورده است؛ سپس در ورق ۱۹۶ مستطبی آمده است:

در عشق نوازی صنم جانم کر هشی خویش در گمانم

هر چند که زار و نامرنام گر دست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فنام

این اشعار هم در چاپ رشید عروضی نیست و مسعود فرزاد آن را جعلی فرض کرده است؛ اما این اشعار در چاپ نولکشور وجود دارد. از ورق ۱۹۷ مستطبی آغاز می‌شود که در ورق ۱۹۹ به پایان می‌رسد. این مستطبی در مدح امام هشتم امام رضا هست:

دوش بدم در طواف روضه خیرالانام شاه سلطان خرامان آن امام این امام

اما این مستطبی نه در چاپ نولکشور و نه در چاپ‌های دکتر اندر احمد و دکتر رشید عروضی وجود ندارد و مسعود فرزاد آن را در کتاب خود به عنوان جعلی آورده است. از ورق ۳۰۰ مقطعات آغاز می‌شود و در ورق ۴۱۰ به پایان می‌رسد که تعداد مجموع آنها ۵۲ قطعه است. در حالی که در چاپ دکتر اندر احمد تعداد آن‌ها ۱۸ می‌باشد و در چاپ نولکشور ۹۱. در چاپ مسعود فرزاد از میان پنجاه و چهار قطعه، سی و دو قطعه را برای مسعود فرزاد اصل تصور کرده است؛ بازده قطعه بر طبق ایشان مشکوک است و این قطعه جعلی است و سه قطعه در تقسیم بندی آقای مسعود فرزاد وجود ندارند از

میان قطعات مشکوک، پنج قطعه در چاب نول کشور و یکی در چاب غیومى واقع مى شود. و شش قطعه سر در هیچ جا یافته نشده است. از میان شش قطعه مذکور به مردود تنها یکی در چاب نول کشور وجود دارد و باقی ماندن در هیچ کدام از سطوحى چاب وجود ندارد و از قطعاتی که در هیچ کدام از سطوحى آقای مرزاد یافته مى شود، یکی در چاب نول کشور است.

در بحث قطعات سه مشوى کوچک هم نقل شده که چنین آغاز مى شود:

- ۱- شری وانهى چابگ سبى بشو که صدمى خود مظلومان بیگ جو
 - ۲- مگ بران آدمى شرف دارد که دل مودمان بیازارد
 - ۳- هر که آمد در جهان بر زشور عاقبت مى بایدش رفتن بگور
- در نسخه آقای مرزاد در میان این سه مشوى، نخستین در درجه اصل هست و دوم و سوم غلطی اشرب است. در درجه مشکوک و مردود مشوى سوم در نسخه نول کشور هم موجود است.

جملی رباعیات از ورق ۲۱۱ آغاز مى شود و به ورق ۲۱۹ به پایان مى رسد و نسخه هم بدینجا اختتام مى پذیرد. تعداد این رباعیات هشتاد و نه هست در حالی که در چاب نول کشور بعد از شش مورد دیگر است و در چاب رشد غیومى بیست و هفت، و در چاب دکتر ادور احمد بیست و شش، و در چاب مسعود مرزاد تعداد هشتاد ۲۲۹ (اصل ۱۸۹ مشکوک ۸۹، مردود ۱۰۴) مى باشد.

این نسخه منتمل بر بانصه و شصت و پنج (۵۶۵) غزل است در میان آنها بر طبق نسخه آقای مسعود مرزاد سیزده غزل مشکوک و سی مردود است (تعداد غزلیات مشکوک و جملی در چاب مرزاد غنی اشربت پنجاه و شش و چهار صد و نود است). بعضی از این غزلیات مشکوک و مجعول در چاب هری مهم دیگر یافته مى شود؛ بدین جهت نمى توان به طور قطعی گفت کدام جعلی و کدام اصل است.

نگرشی به حافظ

پرفسور وارث کرمانی
دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر

در مدت شصت سال گذشته شخصیت حافظ بر روی مردم کشور ما نمود بسیاری داشته است چنانکه محوس می توان دریافت، نظر ویژه‌ای که نسبت به حافظ در هند موجود است از کشورهای دیگر جدا است. شعرای کشور ما در سروده‌های خود تحت تأثیر حافظ بوده‌اند و حتی صوفیانی و افراد مذهبی بر شعر حافظ را همپایه کلام روحانی و مقدس پنداشته‌اند و پادشاهان و حکمرانان دیوان وی را عزیز دانسته و در سفر و حضر و محفل و مناسبت با خود نگه داشته و در امور روز و بزم از آن الهام گرفته‌اند. تعداد سارانی از نسخه‌های خطی نادر و بسیار قدیم، مذهب و مطلقاً و منتقد و آراسته و به سه یا بیش گل و گل بونه، با ظرافت کاری و هنرمندی خطاطان و کتابان هند، در سه قاره هند و پاکستان و انگلاندش با اهتمام تمام نگه‌داری می‌شود که شاید در نقاط دیگر جهان حتی در ایران نیز این اهتمام را توان یافت و احیاناً اگر وجود هم داشته باشد. از خود هند است حکمرانی و تسلط حافظ بر افکار و آواها نندی‌ها از این حقیقت بر آشکار می‌گردد که از غیر محسوس و نامدل هیچ کس غیر از حافظ برای مردم هند مورد بسند نبوده است.

خود من بعد از اینکه به سن بلوغ رسیدم و مذاق شعر و شاعری در قلب من جای گرفت، به نفوذ حافظ بر شعرای اودر پی بردم و در شعر جوش ملیح آبادی که پیش از دوازده مجموعه شعر دارد، تأثیر حافظ را تا اندازه‌ای می‌دیدم و می‌دانستم تا آن حد که

جوش بسیاری از آیات حافظ را به شعر اردو خود برگزیده است. حال آنکه اگر از شاعری معمولی می بود به سرفرازی ایلی مقفوم می شد. به طور متک جوش این مصنف حافظ:

آنا یار پری چهره که دوش از بر ما رفت
را چنین به زبان اردو برگزیده است:

وہ یار پری چہرہ کہ کل شب کو سہارا

شاعر معروف دیگر اردو زبان به نام اختر شیرانی نیز از حافظ تقلید کرده و در آثار مجموعه های خود چون نغمه جوم و شہار غزلیہای حافظ آورده است:

ما ساکنان شہ فارا ہند اگر گفتمہای سحرانگیر حافظ را می پدیدیم، شگفتاں نیست، زیرا کہ پرورده و بالیده یک فرهنگ و تمدن مشابه با فرهنگ و تمدن ایران هستیم، اما حال حاضر بود نویں بل از انگلستان و گونه از آلمان از تمدن و فرهنگ ایران زمین بسیار فاصله داشتند، ولی با وجود آن بیرو حافظ شیراز هستند، حال آنکه می گوید، کہ شاعر عالی قدر اروپا دانسته در شاعران خود «گمندی الہی» فیلسوفان معروفی چون ارسطو و افلاطون را به سہ آنکہ مسیحی نبوده، در جہانم نشان داده است، در صورتی کہ حافظ بدون توجه بہ دین و مذہب ہمہ مردم را درود خطاب قرار داده و پیام صلح و محبت را یاد داده است^۱:

درخت دوستی نشان کہ کام دل یار آرد بہان دشمنی برکن کہ رنج بی شمار آرد^۲
مستفہمین ایرانی عظمت و بزرگی شعر حافظ را می پدیدند، اما از تجربه و تحلیل آن عاجز می شوند. دکتر مرتضوی مصطلحات شعر حافظ را ترجمانی از کلیات و موسیقی کلام می نامد و ترکیب و الہای وی را «عجاز سخن نام می دہد». مؤلف حافظ شیراز سخن، محسن، معین قرن حافظ را سحر گفته و سخن خود را گویا می کند. در این

۱- ذوال حافظ، ص ۲۰۲

۲- تاریخ ادبی ایران، ج ۲، ۱۳۲۲

۳- محکب حافظ، موزیہ مرتضوی، تهران، ۱۳۲۲، ص ۲۰۲

بازه دانست گفت که ولادهای جادو و سحر و افعار را اثر کسی برای تحسین و تعجب به کار برد اشکالی ندارد، اما کار یک نفر مستند به تحسین و تعجب تمام نمی شود، بلکه وظیفه اش اینست که سحر و معجزه را در حیطه عقل و ادراک نگذارد. من در این مقاله سعی کرده‌ام که این مطالب را تا اندازه‌ای توضیح دهم.

حافظ شاعر فارسی است که هر کس عظمت و بزرگی وی را می‌پندرد، اما اساس و دلیل آن عظمت و بزرگی به نظر هر کس جدا است و همین اختلاف نظر است که در زمینه حافظ شناسی سبب ایجاد مسائلی می‌گردد. بعضی‌ها وی را صوفی و دیگران وی را شاعر می‌گویند. در صورتی که برخی مردم او را فیلسوف و حکیم می‌دانند و از اینست او گاهی مطالب شایع انگیز و زمینی افکار باور و حرمان را دریافت می‌کند گروهی نیز وجود دارد که وی را فردی مذهبی می‌دانند و او را به عنوان ملهم غیب یا نشان الغیب می‌شناسند. برخلاف این همه، مردمانی نیز وجود دارند که او را تنها شاعری غول سرا می‌گویند. حایب این است که همه آنها به جای حیرت درست هستند چون دیوان حافظ دارای همه این مطالب است.

شعر حافظ با وجود اینکه ساده و آسان به نظر می‌رسد، ولی برای نقد کنندگان گرهی ناسجل است؛ علتش اینست که حافظ به گونه‌ای فرار ندارد که بتوان افکار او را احاطه کرد. گاهی پیام خورشیدی می‌دهد و روح تازه‌ای در قالب انسانی می‌دمد:

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور

کلیه احزان شود روزی گلستان غم مخور^۱

و گاهی حسرت می‌سازد که آن به دنیای شگفتی می‌رسد و حیران می‌شود:

بیا که قصه ابله سبقت مست ساد است بیا که ناده که سیاه عمر بر دام است^۲

محو درستی عهد از جهان مست نهاد که این معجزه عروس هزار داماد است^۳

۱- دیوان حافظ، ص ۲۳۵. ۲- دیوان حافظ شیرازی، تهران، ۱۳۳۹ ه.ش، ص ۹۶.

۳- همانجا.

سپس زمانی نقش یک معلم اخلاق را ایفا می نماید:

چون شهرت نبود کعبه و معارفه بگفت
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود^۱
گاهی همین معلم اخلاق دچار خوارشدهائی نفسانی می شود
می دو ساله و محبوب چهارده ساله

همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر^۲

و گاهی توشش و عمل را بهورده می بندارد و ابلیح قصا و قدر می کند و برای قناعت
توسیه می نماید:

رضا بداده بدو از جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگذاشته است^۳
و از سوی دیگر در دیوانش ابائی بچشم می خورد که شکسته دلان و الموده خاطران را
به جنب و جوش تحریک می کند:

حافظت منزل ما را دی خاموشانست
حالی غلغله در گنبد افلاک انداز^۴

در حافظ ششانی مانع دیگر کمبود منابع شرح حال در ست و معتبر است مطالبی که
در این مورد از تذکرها به دست ما رسیده، معتبر است مانند حکایت آب دهن حضرت
حضر علیہ السلام در دهن حافظ که از پیش آن حافظ غزل زیر را سرود:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و نذران قلعت شب آب حیاتم دادند^۵

در بررسی و تحلیل و تجزیه شعر حافظ، مانع دیگر، دیوان اوست؟ چنانکه می بینیم
هیچ یک از نسخه های دیوانش معتبر نیست. محققین تعدادی از ابیات دیوان را
رد کرده اند و بعضی از ابیاتی نیز دستخوش تحریف گشته اند و خلاصه اینکه هر یک
از نسخه های چاپی یا دیگری فرد دارد. باوجود این شبهات یک نقد کننده باید کاری
انجام دهد.

۲- همان، ص ۲۵۷.

۱- دیوان حافظ شیرازی، تهران، ۱۳۳۹ هـ، ص ۲۳۱.

۵- همان، ص ۱۳۵.

۳- همان، ص ۲۶۹.

۴- همان، ص ۹۹.

در نقد شعر حافظ اشکال دیگر همانست که قبلاً اشاره به آن را نمودیم یعنی حافظ به یک نقطه نمی‌ایستد، تغییر زیاد در انکارش روح می‌دهد، و اگر هزلیه‌اش به نریمان زمان نوشته می‌شده می‌تواند با اطمینان گفت، در فلان زمان وضع او چنین قرار داشت، و چون معلوم است که انسان در تمام عمر زندگی یکدم اخلاص و یکسانی ندارد و در هر زمان نیازها و احتیاجات او مختلف است، در انکار حافظ نیز گوناگونی بحسب می‌خورد چنانکه گاهی می‌گوید:

اگر آن طائر قدسی ز دم باز آید / عمر یگذاشته به پیرانه سرم باز آید^۱

راستی این عمر گذشته چگونه بوده است که در یستی دیگر نیز شعیر مفهوم را بیان می‌کند:

آن عهد باد باد که از بام و در مرا / هر دم پیام یار و خط دایر آمدی^۲

یعنی زمانی بود که نفس‌های معطر معشوق از بام و در می‌رسید و دماغ از آن بوی معطر شوشار بود و اکنون شاعر به سنی رسیده که عمر از آن و حسرت چیزی دیگر باقی نمانده است.

عزل نوعی از شعر است که هر بیت حاوی مطالب جداگانه است و غالباً با ابیات دیگر همان عزل رابطه‌ای ندارد و آزاد است، ولی با این وجود، کلیت عزل دارای جنبشی است که از مطلع تا مقطع مثل امواج دریا جاری و ساری است و تمام ابیات را مثل دانه‌های مروارید در یک رشته با نخ نگه می‌دارد. همچنین هماهنگی بحر و قافیه و ردیف با معنای ابیات استحکام دیگری می‌بخشد و همین جا است که به عقیده و نظر شاعر می‌توان این برد پارچود این، شگفت‌آور است که تجزیه و تحلیل شعر حافظ با این روش نیز به نتیجه‌ای نرسیده است. اگر چه نقد کنندگان حافظ محمودی خود او را در چهار چوب روشی با قاعده‌ای احاطه کرده و نقد نمودند و این حقیقت را نادیده نگذاشتند که در

محیط ادبی مثل علوم دیگر استثنا وجود دارد و در هر مورد نمی توان از یک قاعده یا روش پیروی کرد. پس حافظ باید در کدام چهارچوب و روش و قاعده گذاشته شود؟ برای انجام این کار باید چهار ادب دقیقاً بررسی و مطالعه گردد.

اگر شعرائ طراز اول جهان را بررسی کنیم، در گروه از آنها به نظر ما می رسند شعرا گروهی از آنها دارای ریشه های اخلاقی و نظری چون مولوی روم و حافظ و مثنوی و ابن عربی و گروه دوم پیروان نظر و عقیده یونانی هستند که به جای دادن نظریات و جوی های جهان، به حقایق و رازهای آن دقت می کنند. آن دسته از تصورات بدی و رازهای که به مرور زمان ناپدید می شود آنها ارزشهای اخلاقی باقیمانده می شود، اما حتی و باطل تغییر پذیر نیست، بنابراین ریشه های افکار این گروه از شعرا به نظریات اصیل انسان می رسد که اصول و حقیقت زندگی انسان را بر شاعر آشکار می کند و به عنوان سرچشمه ای برای شناسی شاعر محسوب می شود. برای همین شاعر مستاز زبان انگلیسی نیز گفته است "رأی من حسن است و حسن رأی من" در دین اسلام پیروان تصوف ذات خداوندی را حقیقت مطلق و حسن مطلق می دانند، اما ارسطو درباره این عقیده با استناد به افلاطون اختلاف داشت. افلاطون منبع اخلاق بود و به خاطر این شعرا را دوست نمی داشت، چرا که از دیدگاه او آنان مثل نجار یا آهنگر یا کشاورز رحمت نمی کشند و از شعراشان سخت و سواد به عموم مردم نمی رسد. لکن ارسطو از شعرا دفاع کرده گفته است که شعرا در بارانهای خود حسن و جمال را منعکس می کنند و عموم مردم از آن یک کیفیت نشاط انگیز و روحانی را فرا می گیرند. بنابراین اگر چه سختی است که از طریق راهبانی علم و اخلاق در شعرا غنیمت و شکر حاصل می شود، اما شاعر باید اول حسن برسد و سپس منبع و واعظ و پیامبر اخلاق باشد؛ و خلاصه در تحلیل شعر حافظ باید این نکته را در نظر بگیریم که حافظ فی البدیهه شعر گفته است و شعر او از علم و عرفان و اخلاق مملو است، چون از حافظ او فراوان گرفته و

نمودن هر دلیلی بر آن که معتقد به عقل الهی در خود ندیده است.

شب قدری چنین عزیز و شریف با تو تا روز محشر همی است

حافظ احسان و مشاعره خود را در قالب محسنی کرده به چهارچوب شعر سروده است.

در عجبگاه شعر بخرد که چیست از دگرایی / من گفتم با قدری شعر بداند چه

بهار خوب می‌داند که کسی در حق از کعبه برگزیده است

حدیث از مطرب و می‌گو و باز دهر کمتر جو

که کسی نگشود و نگشاید بحکمتش می‌میرد^{۱۱}

عظمت حافظ در این حقیقت است که از اوضاع عصر خود غافل بود بلکه حضور خرابکاران و ریاکاران اجتماع را مورد سرزنش قرار می‌داد:

ای کبیک خوش خرام کجایم روی بایست

غافل مشو که گریه عابد نماز کرد^{۱۲}

حرف‌های مستطلاحی است که همه کلمات را در خود جایزه کرده است. حافظ

همین مطلب را در چهارچوب شعر جا داده و دامن سخن را گسترش بخشیده است.

سانها دل طلب جام جم از ما می‌کرد / آنچه خود داشت ریخته استا می‌کرد^{۱۳}

شالوده این بیت توحه ما را معلماً به تصوف بر می‌گرداند. معمولاً حافظ را شاعر صوفی می‌گویند و بعضی‌ها او را عارف کامل می‌دانند و از توحه او دل می‌گیرند، اینکه او حافظ صاحب‌گرمیت بوده یا خیر؟ از دیناری چنین به دست ما نمی‌رسد، با وجود آن که کسی او را شاعری صوفی نگوید، اعتراض نیست چون شعر خوب خودش به تصوف اشاره می‌شود اما تا این همه اگر بگویم که او شاعری صوفی بوده، سخن ناپایدار را

۱۱- دیوان حافظ شیرازی، تهران، ۱۳۳۹ هـ. ق. ص ۵۳

۱۲- همان، ص ۱۸۲

۱۳- همان، ص ۱۷۰

طراز اول شعرای مصوّف یا جا دهیم، چون در تصوّف عظمت و مقام منافی و عظمی و
رومی را ندانست.

هر چند اکثر نظریه پردازان بعد از فردی شاعر و معنی را به عظمت و اوجی شعر حافظ
لازم دانسته نظریات وی را به علم از تصوّف بشمار دهند، اما حقیقت امر اینست که
تصوّف هرگز عنصر پرچ هدایت و شیطنگی و طغیان خود را از دست نداده و در شعرای
عراق و اصطلاحات فرموده و گفته یا نام تصوّف منظور می کردند و اصطلاحات می برد و
از کار افتاده ای چون میخانه و مدرسه و پیر معانی و فطره دریا و فتا و بقا را برای
رنگ آمیزی شعر خود به کار می برد. چنان اصطلاحات در زیادت حافظ به معنی خاص
آمده است، اما دیگران سعی کرده اند که آن را به معنی دیگری جاوه دهند.

برای هر گیری از قر و اشیئت شعر حافظ چیزی را ایستاده که شعر او دقیقاً مطالعه
شود حیوات مختلف که شعر حافظ دارای آن است، از نظر تعداد کلمات، چشم پوشی
شده است. مثلاً حافظ از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود بگفتن بود، در حدیثی
که شعرای تصوّف ایستاده به اوضاع معاصر خود بیشتر از اوضاع پس از حرکت تمایل
داشتند. بیشتر آن نیست که حافظ با آن تصوّف و عرفان می پیوسته و آنک غیر مدّتی و
دستگیر اصطلاحات روحانی چون که در شعر سمرقانی هنگام تألیف وحدانی و روحانی، به کار یک
شاعر از عرفان و بصیرت معاصر می آید. از آنجا که حافظ آن مدّتی و دیندار و حافظ
فرگ بوده، به این وجود عناصر عرفانی در شعر او بعد شعر نیافته، اما هدف اینست که
حافظ را از تصور تصوّف فرموده و از کار رفته خلاص و برهانی دهیم که حافظ در اواخر
عصر تیموریان در هند دستخوش آن گردید.

عصر حافظ عصر تحسین و کمال نظری بود، بازم نیست و کمال طراوتی و جلال
قر و چنگیز و ایسور و امارت کرده بودند. در حدیثی که از اوضاع ناراحت بود،
که دینار است که حافظ برخلاف معاصرین خود از جنگ و ناگسلی دوری کرده و گفته

امروزه با انتخاب دیگران، بنده برای اصلاح اجتماع خدم را فراموش گذاشت و مرده داد که عالم
پیر دوباره جوان خواهد شد.

دست باد صبا مشگ نشان خواهد شد / عالم پیر دیگر باره جوان خواهد شد^۱
حافظ خدوم محبت انسانی را که در گروه‌ها و فرقه‌ها محدود شده بود، شکسته و آن
را برای عموم مردم روح داد و ارزش آن را برای مردم بیان کرد:

خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی / جز بنای محبت که حلالی در خلل است^۲
خلاصه اینکه همین معنویت حافظ، در هر زمان حدود و زنده نگهداری شده حتی
امروزه که خوف و هراس و نابودی نسل انسانی از جنگی جهانی موجود است. حافظ
برای انسانیت و بشر دوستی حقیقت این پیام را تصبیب می‌کند:
هرگز نبرد آنکه دلش زنده شد بعشق / نیت است بر جریده عالم دوام ما



ترجمه: پرفسور محمّد اسلم خان

دانشگاه دلی، دلی

معرفی نسخه خطی دیوان حافظ در موزه ملی هند

پرفسور محمد اسلم خان
دانشگاه دہلی، دہلی

در موزه ملی هند، دہلی، نسخه خطی دیوان حافظ به شماره ردیف ۸۸/۱۲۲ محفوظ است که از چندین پیش به لحاظ اهمیتش که دارد مورد مطالعه و بررسی نگارنده این دستور قرار گرفته است. این نسخه در سال ۸۸۲۶ هجری قمری شد و در آخر نسخه نام نگارنده یعنی «ذکر دولت و زور و ماء و مال» نگاشته است.

ختم شد دیوان بشعر حافظ شیرین کلام

بر سر طاوس قدسی آشیان فخر امام

هژدهم ماه ربیع الآخر اندر چاشتگاه

یکم سده شصت و دوم هجرت صاد و ذال و راء و لام

اهمیت و ارزش این نسخه نسبت به نسخه های دیگر چاپ شده از این لحاظ بیشتر است که قطعات تاریخی با ذکر بنامین درج شده است.

چند سال قبل در نسخه خطی دیوان حافظ یکی در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن با شماره ۵۸۸۸ و دیگری در کتابخانه گورکھپور به شماره ۸۲۶ با مسامی و تخلص استاء ازجمله جناب آقای دکتر نذیر احمد به چاپ رسید. واضح است نسخه مورد بحث فقط در سال ۸۸۲۶ هجری قمری در سال ۸۸۲۶ هجری قمری شده است و بنابر این یکی از نسخه های خطی بسیار قدیمی به شمار می رود.

برای اطلاعات و پی گیری قدمت یک نسخه ضروری است که ثابت شود که کاتب هر جوهر و طریقه نگارش بررسی شود. آثار و آرایه های مورد تألیف بعد از به دست آوردن این نسخه در سال ۱۹۸۷م بررسی دقیقی در این مورد به عمل آمد و به این نسخه رسید که هم کاتب و هم جوهر این نسخه قدیمی است و به اوراق قرمز هم حجمی دعای دارد. همچنین پژوهشگران و محققین دفتر آرای هستند که در عصر خلافت دهلوی خط معروف نسخ مداول بوده و اکثر نسخه های خطی به همین خط رونویسی می شده است. حتی روتی سنگها نیز همین خط به چشم می خورد. نسخه مورد بحث برار آغاز به آخر به دست خط یک کاتب به خط نسخ رونویسی شده است. سربلوح نسخه کاتب ساده است و به ایات می رسد که نسخه متعلق به فردی عادی بوده است. چون اگر برای سلطان یا حکمرانی رونویسی می شد، سربلوح آن مذهب و مزین می گردید. چنانکه گفته شد این نسخه ملکیت شخصی یک نفر بوده و در کتابخانه شخصی نگهداری می شده است. بنابراین آن طووری که بایسته بوده، این نسخه نگهداری شده و بعضی صفحات آن به علت به هم چسبیدگی خراب شده است.

این نسخه طبق سنت اسلامی با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع شده است و سپس با این آیات غزلیات آن آغاز می گردد:

الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکها

بعد از این ۱۱۲ کاتب خط «اوله» را اضافه کرده است و غزلیات ادامه دارد. تعداد غزلیات ۵۴۶ است و بعد از غزلیات قصیده ای با مطلع زیر قرار دارد:

ز دلبران توان لاف زدن با آسانی هزار نکته در بر کاف هست تا دانی

سپس دو وحشی نامه با این بیت شروع می شود:

الا ای آهوی وحشی کجائی مرا با تبت پسر انسانی

بعد از وحشی نامه، ساقی نامه است و اولین بیت آن چنین است:

بجسد الله ای خسرو جم نگین شجاعی سلطان دما و دیو

و شمس معنی قصیده را نیز بدست می‌سراید:

معنی قصیده را برکت بر خطی بنا شدنی از داده بر کن خطی
بعد از آن هفت سر صبیح بعد از این بیت آخر می‌گردد:

ای داده بباد دوست‌داری این بود وفا و عهد و باری
و مپس شش ترکیب بند است و بیت اول آن چنین است:

ساقی اگر نه خواست باقی جز داده مبار پیشه مدنی
و بعد از آن مخمسی با این بیت آمده است:

در عشق تو ای صدم چنانم کز هشتی خویش در تمام
سراسر می و دو قطعه که در میان آن ده قطعه تاریخچه قرار دارند، تا این بیت شروع

می‌شود:

ز خواب مستی دو شین جو دیده بگشودم سپیده دم که شدیم محرم سرتی سرور
در پایان ۷۳ رباعی، یا این رباعی آغاز می‌گردد:

بر گیر شراب طرب انگیز و یار پنهان زرقیب سینه سیر و یار
مشو سخن خصم که بشن و مرو بشو زمن ای نگار بر حیر و یار
مشخصات دیگر نسخه به قوافی زیر است:

خط نسخ، ۵۵، ۸۲۶ و ۱۶۳ ورق، ۱۹ سطری، اندازه ۲۵/۱۸×۱۵/۵

قطعات تاریخی

همچنان که گفتیم، نسخه مورد بحث بنا به قطعات تاریخی، دارای اهمیت زیادی است. این ده قطعه تاریخی برای شاه شجاع، حاکم اندلس، خواجه سعید الدین اسماعیل، شیخ جلال الدین، خواجه فرید الدین، خواجه نعم الدین عابدی، و همچنین فرزند حافظ شیرازی و شیخ ابوالحسن آمده است. نباید ذکر است که قطعات مذکور در نسخه‌های کشف شده دیگر ذکر نشده است. اولین قطعه تاریخی درباره شاه شجاع از آن

مظفر دوّمین سرپرست و ممدوح خواجه حافظ است. حافظ در یکی از غزلیات خود، بخشش و داد وی را مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌گوید:

نخست پادشهی هندیان و ولایت بخش که جان خلق بی‌ورد و داد عین نداد
همچو من در دیگر، حافظ در غزلی از شاه شجاع ستایش کرد:

سحر ز هانف غیب رسید مزده بگوش شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند
هر از گزیده سخن در دهان و لب خاموش محل نور تجلیست رای انور شاه
چو قرب او طلی در سقایی نیست کوش بجز نای جلالت ساز ورد ضمیر
که هست گوش دلش محرم پیام سروس حافظ در تاریخ وفات شاه شجاع که در سال ۸۷۶ هجری داده، دو قطعه گفته است که در این نسخه آمده است:

«تاریخ وفات سلطان المطاع شاه شجاع اماراه برهانه»

رحم آر بر دل من کز مهر روی خرم شد شخص ناتوانم باریک چون حلّالی
حافظ مکن شکایت گر وصل یار خواهی این بیشتر نباشد بر هجرت احتمالی
قطعه دوّم چنین است:

«تاریخ وفات سلطان المطاع شاه شجاع اماراه برهانه»

رحمت لایموت چو آن پادشاه را دید آنچنان کزو عمل الخیر لایموت
حالتی فرین رحمت حق کزو تا بود تاریخ این معامله «رحمان لایموت»^۱
سبب قطعه‌ای برای درگذشت جلال‌الدین نورانشاه و ربو شاه شجاع که با حافظ
روابط حسنه داشت، سروده است:

«تاریخ وفات خواجه جلال‌الدین طووشاه طاب متواه»

اصف دور زمان جان جهان نوران شاه که درین مروه جز دانه حیرات نکشت
دع طعنه بدو از شاه رحب کاف و الف که بگلش شد و این گلخن پرورد بهشت

آنکه سالار سرور جوانی جوانی بود سالار تاریخ و فاضل طلب از عمل بهشته^۱
 مجدد الدین اسماعیل ابن رکن الدین قاضی شهرار بود و در مدرسه محدوده که شهر
 او شهریه داشت در آنجا مدرسه حافظ بود و از فرزندان او اسحق بن اسماعیل
 مرعشی حافظ به محدوده فیر احترام می گذاشت و او را از مریدان اسلام و قاضی
 برادران می نامست چنانکه گوید

دگر مرعی اسلام شیخ مجدد الدین ده قصیر بدارو اسماء ندارد باد
 حافظ فطوره کن در وفات مجدد الدین اسماعیل او شده است
 «تاریخ وفات خواجه مجدد الدین اسماعیل طاب ثراه»

مجدد دین سرور و سالار قضات اسماعیل
 که زدی کلک زبان آورش او شرح خط
 ناف هفته بدو از ماه رجب کاف و الق
 که بروی وقت ازین خانه بر طلم و نسق
 کتف رحمت حق منزل او دان و انگه

سال تاریخ و فاضل طلب از «رحمت حق»^۲

در فقهه ای از شیخ بهاء الدین و علم و فضل وی سبقت و تجلیل می کند و در تاریخ
 وفات او می گوید:

«تاریخ وفات شیخ بهاء الدین روگران تاب مشواه»

بهاء الحق و الدین ناب مشواه امام مت و شیخ حسانت
 جو می رفت از جهان این بیت می خواند بر اهل عقل از باب بلاغت
 بطاعت غریبه ایزد می توان یافت قدم در نه اگر هست استطاعت
 بدین دستور تاریخ و فاضل بیرون آورد حرف لغز طاعت»^۳

قوام‌الدین حسن معروف به حاجی قوام، وزیر شیخ ابو اسحق بود. حافظ نسبت به او
 بسیار زیاد قابل بود و در اوقات خود او را مدح و تسبیح کرده است
 دیگر کسر جو حاجی قوام دریا دل که نام نیک بود از جهان سحش و داد^۱
 به قول حافظ حتی آسمان و هلال ماه در خون منت حاجی قوام هستند:
 دریای اعصر ملک و گشتی هلال هستند عرق نعمت حاجی قوام نا^۲
 حافظ در قطعه تاریخی در وفات حاجی قوام می‌سراید:
 تاریخ وفات خواجة قوام‌الدین زری مقاب لراه

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش از بهر خاکسوس نمودی فلک سجود
 با آن حلال و آن عظمت زیر خاک رفت در نصف ماه دی فطره از عرصه وجود
 تا کس نشد جود ندارد دیگر ز کس آمد حروف سال وفاتش «امید جوده»^۳
 پس قطعه‌ای در وفات برادر خواجه نجم‌الدین عادل سروده است:

برادر خواجه عادل طاب مشاء پس از پنجاه و نه سال از خدایش
 بسوی روضه رضوان سفر کرد خدا راضی ز افعال و صفاتش
 «خلیل عادلش» پیوسته بر خوان روز آنجا فهم کن سال وفاتش

مولانا تسلی ضعیف اشاره به خانواده حافظ می‌گوید که رفا و همچنین فرزندانی به نام
 یحسان داشتند اما به قول دکتر رمضانده شفق، فرزندانش در جوانی از این جهان
 فرگشت و داغ در دل بدر نهاد^۴ حافظ نیز به درگاهش پسر می‌گوید:

دلا دینی که آن فروزه فرزند چه دید اندر خم این طاق رنگین
 بجای لوح سبزه در کنارش ملک بر سر نهادش لوح سنگین^۵

۱- دیوان حافظ، غنی، قزوینی، ص ۳۶۳. ۲- مأخذ پیشین، ص ۱۰.

۳- ۷۶۴ هـ. ۴- ۷۷۲ هـ.

۵- شعرا المعجم، ج ۲، ص ۲۰۱. ۶- تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۳۲.

۷- دیوان حافظ، غنی، قزوینی، ص ۲۷۰.

همچنين در اثر نسخه خطى بن، قطعه تاريخى در وفات پسر حافظ وجود دارد
تاريخ وفات فرزند خواجه حافظ شيرازى^۱

آن ميوه بهشتى گاهى بدست اى جان در دل چراى نكشنى از دست چو د بهشتى
تاريخ اين حكايت گر از تو باز پرسند سر جمله اش فرو خوان از عهد بهشتى^۲
جمال الدين شيخ ابواسحق بن محمود شاه اسجو حاكم شيراز از ذوق ادبى بهره مند
بود خودش شاعر بود و شعراى بزرگ حافظ را دوست و گرامى مى داشت حافظ بن در
منظومه هاى خود او را ولایت بخش و دادگر مى نامد:

بعد سلطان شاه شيخ ابواسحق به پنج شخص عجب ملك پارسى بود آباد
نخست پادشهى شيراز و ولایت بخش كه جان خویش بپور و داد عيش داد
همچنين در قصيده اى كه با اين مطلع شروع مى شود:

ميبده دم كه صبا بوى لطف جان گيرد چو ز لطف هوا نكنه بر جان گيرد
از شيخ ابواسحق مدح مى كند:

جمال چو در اسلام شيخ ابواسحق كه ملك در قدمش زيب بوستان گيرد
گهى كه بر فلک سرورى عروج كند نخست بايد خود فرق فرودان گيرد
چراغ دیده محمود آنكه دشمن را ز برق تبغ وى آتش بدودمان گيرد
روچ ماء رسد موج چون چو نبع كشد بغير چرخ برد جمله چون كمان گيرد^۳
در اين نسخه حافظ در وفات ابواسحاق مى گويد:

تاريخ وفات سلطان امير شيخ ابواسحق بن محمود شاه طاب ثراه
«بلبل و سرو و سمن يا سمن و لاله و گل»^۴

هم تاريخ وفات شاه سبل كاك

۱- ديوان حافظ، ج ۱ - تهران، نشر فرهنگ

۱- ۵۷۷۸ هـ

۲- ۵۷۵۷ هـ

خسرو دولت پسر دولت پهلوان و اسیر

که بعد طلعت او نازد و خندد بر گل

جمعه بد بیست و یک ماه جمادی الاخر

در پسر بود که به خنده شد از جرم و کار

قوام الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع سر ممدوح حافظ بود حافظ در

منظومه های خود از او ستایش کرده و قصیده های پندخیز را مطلع

فر دلیری نتوان لاف زد یا مانی هر از نسخه درین کار هست نادان

دارد و از توصیف و صفاتی او بدین گونه تسخیر و تحریف می کند

ویر شاه شجاع خواجه زمزم و زمان که خورشید بدو حال اسیر و جان

قوام دولت و علمی محمد بن علی که می درختانش از چهره قزو دانی

زهی حسنه صفاتی که گاه نظر صواب ارا رسد که شی دعوی جهانگیر

اگر به لوح خطای تو دستگیر شود همه بسط زبیر و زلف و پیرانی

سده طریح و ذات حاجی قوام را در این طعنه استگونه یاد می کند

« تاریخ وفات خواجه حاجی قوام الدین محاسن طایب تراود

سوزن اهل محاسن شمع صبح انجمن

صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن

شصت و شصت و چهار از هجرت خیرالبشر

مهر را جوزا مکان و ماه را خورشید و طهر

سادمی ماه ربیع الآخر اندر نیم روز

روز آدینه بحکم کردگار درالسن

مرغ و وحش کوههای آشیان قدس بود

شد سوزن باغ بهشت از دام پیر در محشر

یادداشت‌ها

- ۱- ادب نامه ایران، مرزا مقبول بیگ بدخشانی، لاهور.
- ۲- تاریخ ادبیات ایران، دکتر رسالده سید، تهران، ۱۳۲۶ هـ.ش
- ۳- دیوان حافظ، قاضی سجاد حسین، دهلی، ۱۹۷۲ م.
- ۴- دیوان حافظ، محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران.
- ۵- دیوان حافظ، محیط طباطبائی، تهران.
- ۶- دیوان حافظ، دکتر نذیر احمد، دهلی نو، ۱۹۸۸ م.
- ۷- دیوان حافظ، دکتر بدر احمد و محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۵۰ هـ.ش
- ۸- دیوان حافظ، سجاد حقی در موزه ملی هند، دهلی نو، به شماره ۸۷/۱۲۲
- ۹- شعر الفصحیح ۲، علامه شبلی نعمانی، اعظم گره، ۱۹۴۷ م.
- ۱۰- مقالات در مایه زندگی و شعر حافظ، مصور رستگار، تهران، ۱۳۵۰ هـ.ش



بیاد
 سید ابوالفتح محمد علی شمس الدین
 خطاب آمله داتق بوالحافظ خراسانی
 درین بازار ایوبیت بادریخت
 خدا یکتا
 درین بازار ایوبیت بادریخت
 خدا یکتا
 درین بازار ایوبیت بادریخت
 خدا یکتا

شرح‌های فارسی دیوان حافظ در هند

پرفسور شریف حسین قاسمی
دانشگاه دهلی، دهلی

شیراز لغتنامه خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی (م. ۷۹۱/۱۲۸۹) غزل سرای
شیراز می‌باشد که شهرت و محبوبیت او از همان دوران زندگی‌اش در اکثر نقاط جهان
فارسی زبان‌نویس افکار شده، چنانکه پادشاهان بنگال و دکن از هند او را دعوت کردند که
به هند بیاید که بابر علی محتاجی که بعضی از آنها معلوم است و بعضی نامعلوم، حافظ
به این کشور فارسی دوست نیامد؛ ولی سخن شناسان و صاحبان ذوق تحفه محسن را
دست بدمت می‌بردند و شک و تردید نیست، تا روزی که ذوقی در نهاد دوستداران زبان
و ادبیات فارسی در هند وجود دارد، قبول عام حافظ در این کشور ادامه پیدا خواهد کرد.
شعر حافظ سرشار از اشارات، رموز و تعییرات بدیع و گوناگون است و شعرش از
زبان‌های مختلف ذایق ملاحظه فقه و عارف و حامی همه از شعر او بهره می‌برند و
آیات او را به مذاق خود ترجیه و تفسیر می‌کنند.

بدرستی که آن مقدار از آیات قرآنی که در کلام وی مندرج است، در کمتر دیوانی
دیوان یافت و همچون از سلاطین اشارات گویند که به احادیث سری که در سخن وی وجود
دارد، در نظم کمتر شاعری مشاهده می‌گردد.

گسترش وسیع مفاهیم شاعرانه در دیوان حافظ حیرت انگیز است و تعییرات
ویژگی‌های خاصی دارد، زیرا که شعر او سرشار از اشارات، رموز و تعییرات است و این
است که موافق مذاق‌های مختلف افتاده است، چنانکه گروهی که از جهت افکار و
احساس ظاهر، باهمی و رانی هستند، همه بازتاب اندیشه‌های خویش را در کلام او می‌بینند و

شعر او را هر چند معانی و مفاهیم ذهنی خود می‌انگارد.

جلوه‌های متفاوت شعر حافظ باعث شد که دوستان و آشنایان آن برعم خویش، هر کدام به تفسیر و توجیه آن پرداختند، تا به آنجا که باید اقرار شود که تفسیر و توجیهی از کلام وی، هرگز ما را از تفسیر و توجیه دیگر بر نیار نمی‌کند و خواننده شوقی از دیوان او را از شرح دیگر مستغنی نمی‌سازد.

شرح سودی بر حافظ یکی از شرح‌های معروف و بسیار ساده دیوان حافظ است. سودی شرح خود را در حدود ۱۰۰۳ هـ.زبان ترکی نوشته بود. وی دانشمند و شاعری توانا و مؤلفی پرکار بود. او با سه زبان ترکی، عربی و فارسی آشنایی کامل داشت. شرح سودی بر حافظ به فارسی ترجمه شده و شرحی است که مورد استفاده زیاد قرار می‌گیرد. سودی از معانی مشکل و یا مفاهیم عرفانی استفاده نکرده است.

در هـد شرح‌هایی زیادی بر دیوان حافظ به فارسی، اردو و زبانهای دیگر هـد نوشته شده است که در این مقاله برخی از آن شرح هـود بررسی قرار می‌گیرد.

شارحان دیوان حافظ در هـد عرفا، شعرا و دانشمندان بوده‌اند، که هـده در آینه شعر حافظ نظرات ذهنی خود را منعکس می‌دیده و سایر این اشعار حافظ را به مذاق خود شرح و توضیح هـده‌اند. علاوه بر شرح‌های کامل دیوان حافظ و گزیده‌های کلام او، تعداد زیادی ترجمه‌های دیوان حافظ هم در هـد در اوقات مختلف نوشته شده‌اند که هـده شان می‌دهد که دانشمندان در تلاش آن بودند که فهمیدن و بهیابان دیوان حافظ برای هـلاقه‌مندان به دیوان او آسان شود.

باید یاد آور شد که شعرائ قرن سزای فارسی هـد در پیروی از قلب و اندیشه حافظ اقتدار می‌کردند. تا به آنجا که شاید غزل سزایی در هـد باشد که شعر حافظ را برای خود سرمشق قرار داده باشد. این غزل سزاییان به شعر حافظ توجه می‌نمودند و سعی می‌کردند که به جنبه‌های مختلف آن می‌رسند و آنها را در غزلیات خود به خوبی که مناسب و جالب باشد، مطرح کنند.

شاه عالم متحقی به «آفتاب» پادشاه دیروز آخر شهری، مانند شعرای دیگر فارسی‌گوی هند به شعر حافظ علاقه فراوانی داشت. او دانشمندی دربار حافظ را و نیز غزلیات خود برگزیده و بعضی اندیشه‌های حافظ را نیز در اشعار خویش برگزیده است. او بعد از مطالعه حدیث کلام حافظ به این نتیجه درست رسید: «و»

کسی آشنا نبود آفتاب از حافظ هزار بار من این نکته کرده تحقیق

در پاسخ به اینکه چرا آفتاب و دیگران توانستند با شعر حافظ آشنا شده و در نتیجه آن شرح‌های مختلفی به وجود آورده شد، باید گفت که رعایت ایهام، ایهام نامست، مجازات و استعاراتی که در شعر حافظ به کار برده شده، و معانی عالیله علمی و فلسفی و عرفانی که در قالب الفاظ در شعر گنجانیده شده، مفسرین شعر حافظ را مستحق به تأمل نموده است. اکثر غزلیات حافظ بسیار مشکل است و معانی رمزی، عرقله‌ای و اصطلاحات صوفیانه در آنها به حد فراوان وجود دارد و در اغلب موارد می‌بینیم که حافظ مایل مادی را با مطالب معنوی درهم آمیخته است. این دگرگونی احوال و مطالب ذوق و طبع هر طبقه جامعه سخن گفتن و یک معنی واحد را با عبارات مختلف بیان کرده، همه دلیل بر وسعت سگرش و دور جایی دید حافظ است که در نتیجه شعر او را به شکلی در آورده که می‌بردن به آن سهل نیست.

نظر به وسعت دفاعیم شعر حافظ، عده‌ای از فضلا و دانشمندان و شعرا در هند بر آن شدند که کل یا قسمتی از دیوان حافظ را شرح کنند و بعضی نیز تنها به نوشتن فرهنگ دیوان حافظ اکتفا کردند.

از فهرست‌های نسخ خطی فارسی و چند مأخذ دیگر چنین بر می‌آید که حد اکثر پانزده شرح و نه فرهنگ دیوان حافظ در هند تألیف گردیده است. متأسفانه همه شرح‌ها و فرهنگ‌ها به چاپ نرسیده است و الا نسخ خطی بعضی شرح‌ها حتی اسم نویسنده‌شان آنها هم بدست نمی‌آید.

سیدالدین ابوالحسن عبدالرحمن لاهوری متحقی به «حصی» علاقه خاصی به دیوان حافظ داشت. بر بنای اطلاعاتی که در اختیار داشت، از اولین مرتبه در هند تنها

ایات مشکل تزیینات و قطعات حافظ را به نام شرح الشرحین شرح عرفانی کرده است. حتمی، نازل لغات و اصطلاحات را شرح می‌کند و سپس شعر حافظ را با استنباط از قرآن حکیم، احادیث شریف و اظهارات دانشمندان دیگر توضیح می‌دهد. حتمی در مورد بعضی واژه‌ها و لغت‌ها در شعر حافظ، سوال‌هایی از خود مطرح می‌کند و بعد آن به پاسخ آنها به تفصیل می‌پردازد.

حتمی از لاهور بوده. پدرش سلیمان در ۱۶۱۲/۱۰۲۱ فوت شد. نویسنده در ابتدا از جد پدری خود میان عبدالله تحصیل علوم نمود. بعد از فوت او در ۹۱/۹۹۹-۱۵۹۰ حتمی به گرانار پیش پسر عم خود شیخ مسور رفت و تا چند سال با او زندگی کرد و وقتی که از گوانار به لاهور بر می‌گردد، قصیده‌ای شیوا در ستایشی عارف مشهور شیخ محمد قوث گواناری می‌سراید. او سال ۱۶۱۲/۱۰۲۱ را در بهران‌پور بسر می‌برد. از اشاره‌هایی که بر بسنده در ذیل‌ای شرح دیوان خود نموده است، استنباط می‌شود که او سرانجام در دلبه بود. حتمی شرح خود را در ۷/۱۰۲۶-۱۶۱۶ در دوره سلطنت جهانگیر به تکمیل رسانده ولی بعد از تحت تسمی شاهجهان پسر جهانگیر در ۹/۱۰۲۸-۱۶۲۸ حتمی شایف خود را به او تقدیم نمود. بعضی از محققان ۱۱۲۶ هجری را تاریخ تکمیل این شرح قرار داده‌اند که درست نیست. نسخه‌های خطی این شرح در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد.^۱

در پایان باید یادآور شد که سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمن حتمی فرهنگ دیوان حافظ را نیز نوشته بود که نسخه خطی آن وجود دارد.

مولوی محمد سعد عظیم آبادی که احوال او از مآخذی به دست نیامد، شرحی دیگر بر دیوان حافظ تألیف کرد و آن را چنانکه از ماده تاریخ «بیان غزل» بر می‌آید، در سال ۹/۱۱۰۰-۱۶۹۸ به تکمیل رسانده است.^۲ محمد سعد فرهنگ دیوان حافظ را نیز

۱- دانش‌پور، شماره ۱۶۰: کروز، شماره ۲۳۱: آصفیه ۱۱۶۵: حبیبه یوکان، شماره ۱۶۷

۲- کروز، شماره (۳) ۷۹۲: دانشگاه عثمانیه، شماره ۵۵۱۳/۸۹۱

نوشت که نسخه خطی آن در کتابخانه مولانا آزاد انجمن‌های تحقیقات علمی و فارسی راجستان، توپک نگهداری می‌شود.^۱ محمد سعید برای اینکه اثبات هر عنوانی در این شرح رودتر پیدا شود، نخست باره‌ای کوتاه‌تر از مطلع شزل را می‌آورد، سپس به گزارش رازدهای نسبتاً دشوار می‌پردازد، نویسنده به‌طور عمده گزارش رازدها را می‌دهد و کمتر به گزارش بیت و قزل می‌پردازد.

عبدالله الخليفة الخريشكي الجنيني فصولی منخلص به «عبدی» (۱۰۹۳-۱۰۹۵-۱۱ هـ) که اسم اصلی‌اش غلام معین‌الدین است، فرزند عبدالقادر از شار افغانی بود. عبدی با شخصی به نام محمد رشد مخاطب به فارسی معروف به دیوانجی دانسته بود.^۲ او از راهی زیادی درباره دیوان حافظ انجام داده است. خلاصه‌الشرح فی الشفاة الذکر^۳ و نحو الخروسة^۴ شرح‌های دیوان حافظ است که عبدی تألیف نمود علاوه بر این دو اثر، او جامع‌التحرییر و خلاصة‌التحرییر را نیز درباره دیوان و شعر حافظ تألیف نمود. ولی نسخه‌های خطی این دو اثر مؤخرالذکر بدست نیامد.

سال تألیف خلاصة‌التحرییر فی الشفاة الذکر معلوم نیست، ولی شرح دیگر او به نام نحو الخروسة برای شاهجهان بادشاه تیموری نوشته شده بود. نحو الخروسة شرح دیوان کامل حافظ است. غزل‌ها به ترتیب حروف ابجدی شرح گردیده است. علاوه بر غزلیات، قصاید، مثنویات و قطعات هم در این اثر مورد بررسی و شرح قرار گرفته است. عبدی درباره روش کار خود در این شرح اطلاع می‌دهد که او این شرح را در دو جلد تألیف کرده است. در جلد اول شرح غزلیات از «بیکه» تا «مر» است این قسمت در زمان سلطنت شاهجهان به پایان رسید. سپس عبدی سایر اوصاف را مساعد به بهجاپور منتقل شد و کار شرح به تصویر افتاد ولی او موفق شد که قسمت دوم و چهارم این شرح را در

۱- شماره ۱۲۶۱.

۲- فهرست نسخه‌های خطی و چاپی حافظ در هند، شریف-سمیران‌اسمیر، خطی، او، ۱۹۸۱، ص ۱۴۷.

۳- سالار جنگ، شماره ۱۵۰۲، ۶- پتالا، شماره ۱۵۵۳: توپک، شماره ۱۳۵۰.

بیجا و پر به پایان برسانند. این اثر به قول مؤلف نکات تصوّف و حقایق و لطایف سایر علوم را کما بقی مبین ساخته است.

کشف الاستار علی وجوه مشکلات الاشعار شرح دیگر دیوان حافظ است که آن را ظاهر و مؤسسه معروف فارسی محمد افضل سرخوشی اله آبادی نوشته است. سرخوشی علاوه بر این شرح بر دیوان حافظ، شرح های متعدّد دیگر مانند شرف نامه طائی، و ذوق القصرین خسرو دهلوی را نیز نوشته است. سرخوشی درباره شرح حافظ می گوید:

کنون شرح دیوان حافظ کنم برونا از دل آن واژها نکنم
که اندر دل اکثر از مردمان از آن واژها نیست نام و نشان
در انشای این شرح مشکل گشا بسی از فواید کنم هم آدا
بذلک سان که در شرح آن شعر کشید کز آنها درین نسخه رفع حجب

افضل بر شرح خود مقدمه ای نیز نوشته است که بخشی از آن اهلب و روش کار مؤلف در این شرح و علل تألیف آن و مرایای شعر حافظ را روشنی می سازد.

آنچه دانست که اشکال ابیات و اقوال دیوان خواجّه حافظ به چند وجه است و تفصیل آن وجوه آنکه بعضی از آن ابیات از آن قسم است که معنی شعری آنها به سبب غموض عبارات فارسی به آسانی بر نمی آید. پس رفع آن غموض باید کرد و بعضی از آن قسم که معنی شعری به عبارات عربی موکّی شده، پس ترجمه آن باید نوشت و بعضی از آن قسم که معنی شعری آن معروف است بر قصیده ای، پس ذکر آن قصیده باید نمود. و بعضی از آن قسم که اگر چه معانی آنها ظاهر است، اما در آن معانی اختلاف واقع شده پس بیان مطلب آن ابیات به تفصیل باید نمود تا هر چه حق باشد، مقرر گردد. بعضی از آن قسم که در بیان معانی آنها و بیان مساویں شریعت یا طریقت یا حقیقت تطبیق میسر نمی آید، مگر به صرف الفاظ آن ابیات از ظواهر آن الفاظ پس صرف آن الفاظ از ظواهر آنها به سبب الفاظ خفیه که تطبیق مذکور بدان صرف میسر آید، باید نمود.

بعد از این مقدمه، سرخوشی واژه‌هایی مانند زلفه خال، ساقی، سر و معشوق، مرصع و غیره را توضیح داده است و برای تأیید و تصدیق معانی و مفاهیم تاریخی و علمی آن مرصع، مصطلحات لغوی (سیاق‌نویس)، شرح گلشن راز، سخنان لائس و طبایع الفریح شواهدی آورده است.

نوشته‌ای در رفع الاستار عن جون الاخبار شرح دیگر دیوان حافظ است که آن را بهلول کول بن مرزا خان البرکی ثم جلال‌دهری مرید سید مصطفی در سال ۱۱۳۲/۲۰-۱۷۱۹ نوشته است. بهلول کول فوجنگ لغات دیوان حافظ را بر شایسته نموده است، این هر دو اثر او رنگ عرفانی دارند.

محمد بن صدرالطریقہ شیخ یحیی بن عبدالکریم هم دیوان حافظ را شرح کرده است. او درباره شرح خود می‌گوید:

«که تاکنون که سال ۱۰۹۲ هـ ۸۱۵-۱۶۶۷ م است، از هیچ عزیزی حل مشکلات دیوان مرصع، معنی ابوی و یا اصطلاحی نشده بود، و این کار پیر احمد^۱ روش مؤلف شرح دیوان حافظ، ادبی و صوفیانه است.^۲»

ساده طور معانی با عنوان معانی از ریز احمد بن ابراهیم آبادی به سال ۱۱۱۸/۱۶۰۴ هـ تکمیل رسیده است. ابراهیم آبادی در اثر خود مشکلات و اصطلاحات را شرح کرده است. نویسنده در مقدمه آورده است که او شایستگی آن را ندانست که دیوان حافظ را شرح کند، ولی پس از مراجع حافظ به لایق فستوری و شرکت سکندری به طور غیر درآورد و سبب او را از آوردن آنها بای کرده و با شرح یک بیت تمام اسرار دیوان خود را بر او متکشف ساخت.^۳ در حقیقت این شرح، شرحی عادی است و مرصعی ندارد که دارای اهمیت قابل ملاحظه‌ای باشد.

۱- تونکه، شماره ۱۳۶۰، ص ۱۶۶.

۲- فهرست مشترک، ج ۳، ص ۱۵۹۹.

۳- مآخذ پیشین.

زبدة البحرين از سیدالدین عبدالرحمن^۱ که منتخب مرجع البحرین^۲ است، تراکیب
 الاقدام^۳ (شرح شعراء مصطلحات حافظ) از مرزا غلام علی بیگ، شرح دیوان حافظ^۴ از
 طهر حسن بن خالد محسنه رای پوری، دیباجة چهارلادن^۵ که از ملا ظهیر امجدی
 در ۱۳۷۸/۱۶۶۵ شرح مشکل به زبان مسجع و ملفی بعضی اشعار حافظ، از دیگر
 شرح‌های دیوان حافظ است که نسخه‌های خطی آنها در بیشتر کتابخانه‌های هند
 نگهداری می‌شود.

علاوه بر شرح‌های مستقل و فرهنگ‌های دیوان حافظ، عرفای هندی، در محاسن و
 سخنان خود در کلام حافظ استفاده می‌کردند گاه گاهی بعضی اشعار حافظ را در محاسن
 برای راه‌نمایی مریدان خود می‌خواندند و مورد بررسی و تفسیر قرار می‌دادند. اگر از
 سخنان و آثار عرفای مختلف از سلسله‌های گوناگون، شرح‌های اشعار مختلف حافظ را
 جمع‌آوری کنیم، شرح بسیار سودمندی از بیشتر اشعار حافظ را می‌توان فراهم کرد.
 اینگونه بررسی اشعار حافظ، دارای طبیعت فراوانی است زیرا که عرفا بیان احساس
 عرفانی خود را در شعر حافظ می‌یابند.

نابغه اشعار یادآور شد که یک عارف معروف هندی، سید جهانگیر سستانی که
 به قول خود او، حافظ را دیده و با او مختصر بوده و سپس به هند آمده، حافظ را به عنوان
 عارف کامل معرفی کرده است. در نتیجه عرفای هندی حافظ را یک عارف کامل تلقی
 می‌کردند و حتی تعداد زیادی از علاقه‌مندان به حافظ، او را عارف و سالک لطیف
 و حساس^۶ می‌آوردند و سایر این بیشتر شرح‌های دیوان حافظ که در هند تألیف گردیده
 است، رنگ عرفانی دارد.

۱- عبدالرحمن، بیگ، ۱۸۵۵، ص ۱۸۵-۱۸۶

۲- فهرست مشترک، ج ۳، ص ۱۵۹

۳- حمیدیه بریال، شماره ۱۶۶.

۴- تانکوره، لکهنو ۱۸۹۱/۵۵۱.

در پایان باید عرض کنم که این شرح‌ها نه تنها برای پی بردن به حدهای آگاهی و آنگون
حدس‌های ضروری هستند بلکه برای شناسایی من دیوان حافظ هم دارای اهمیت است.
فراوانی می‌باشند و از آنجا که ناگهون اختلافات زیادی در مورد من دیوان حافظ
وجود دارد و حافظ شناسان موفق نشده‌اند که من مسلح دیوان حافظ را آماده کنند، این
شرح‌ها می‌تواند محقق را تا حد زیادی در تدوین من مسلح از دیوان حافظ
راهنمایی کرده و آنها را در شناسایی مضامین و حسن و ازمنه‌های درست در من
دیوان حافظ کمک کنند.



بسم الله الرحمن الرحیم
آن سید پرده کشیده عالم باب
شکون لب خندان دل خرم باب
چشم بزمینان پادشاهان
کیمینان است که خاتم باب
اولی

قاضی نذر الاسلام و حافظ شیرازی

محمد کاظم کهدوی

استاد اعزامی از ایران در دانشگاه داکا (بنگلادش)

قاضی نذر الاسلام، شاعر ملی بنگلادش، در بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۹۹ م. در قریه «جورولیا» از توابع «آسارول» در استان «سورومار» بنگال غربی در هندوستان به دنیا آمد. پدرش قاضی فقیر احمد نام داشت و مادرش زاهده خانم بود. تولد نذر الاسلام در خانواده‌ای بود که هفت پسر و دو دختر نیز در آن متولد شده بودند. چهار برادرش در دوران کودکی یکی از پسر دیگری، رخت از این جهان برمیستند و به دیار باقی شتافتند. پدر مسدوفی وی به دلا آمد، نام مستعار «دکھوبان» به او دادند که به معنای «صاحب پنج و عم» بود. نام برگ پدر، فقر و رنج و پستی دامگیر این خانواده شده و نذر الاسلام را به کار در دیارهای دور و راهی و گاهی بیرون آشیوبی واداشت. تا اینکه لطف خداوند، محبت او را در دلا کانتیری بهرمان انداخت و آن مرد بزرگ، نام وی را در مدرسه «آرثر رامپور» در شهرستان «میهن سینگ» نوشت و او را به تحصیل رساند؛ گرچه به تحصیل علاقه مند نبود و از همان دوران شعر می‌گفت و برای اطرافیان می‌خواند، اما اشتیاق وی به نظام‌گیری، باعث شد که در سال ۱۹۱۷ م. (۸۸ سالگی) دست از تحصیل بکشد و برای خدمت سربازی، راهی «لاهور» شود. سپس به «کراچی» برود و به سبب نیاز و کاردانی در خدمت نظام، به درجه گروهایمی بر دست یابد.

دوران سربازی، علاوه بر آنکه از نذر الاسلام، فردی شجاع و مضبوط و باحرارت می‌ساخت، دوران رشد و شکوفایی شعر و استعداد شعری او نیز بود، چنانکه درهای جهان معارف و عرفان و ادب فارسی، بر وی گشوده شد و آنگونه که خود بیان می‌دارد،

در مسلسل با یک روحانی صحابی که او نیز در سیاه رنگالی حادست می‌کرد و شعر حافظ می‌خواند با فریادی معروف و اشعار شیرازی حافظ آشنا می‌گردد و هر روز چند شعر از دیوان حافظ را زیاده از روحانی، با گوش جان می‌شنود و چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد، که با انگیزی زیاد فارسی را آغاز می‌کند و به خواندن اشعار شاهان پارسی گو می‌پردازد پس از فرورداد زوش ۱۹۱۹ م و پایت جنگ جهانی اول، سیاه آنرا نیز متحمل می‌گردد. از گزرجی به کلنگه می‌رود و در دفتر تجرید ادبی مسلمانان بنگالی سکونت می‌گزیند. بهرین سوغاتی که از این سفر به همراه خود داشت، نسخهای ترجمه شده از دیوان حافظ بوده است، و شاید از نخستین آناری که از وی در مجله ادبی مسلمانان به چاپ رسید، ترجمه غزلی از حافظ است با مطلع:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلیه احزان شود روزی گلستان غم مخور

اگرچه فراوانند افرادی که رباعیات یا غزلیات حافظ را به بنگالی ترجمه کرده‌اند، اما ویژگی ترجمه نذراالاسلام، در این است که به صورت منظوم، همراه با لطافت‌های ذوقی ادبی، و با بیانی شیرا و دلنشین چنان ترجمه کرده است که روح در کالبد خواننده می‌دمد و او را به وجد می‌آورد.

مثالاً بر منظوم بودن ترجمه غزلیات حافظ، گاهی نیز گزیده است تا عیناً همان وزن یا القافی را در ترجمه به کار ببرد که حافظ به کار برده است؛ به عنوان مثال، در ترجمه غزلی از حافظ با مطلع:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند / راتدر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

۱- این مترجمان عبارتند از: کاشی چندر گهوش، کشپ چندرسور، مشور، شمس مولوی، گریش چندرسین، قاضی اکرم حسین و... (ترجم آثار فارسی به زبان بنگالی، از برصیر مطاکریه برف، به نقل از «اسامه قند پارسی، شماره ۴، زمستان سال ۱۳۷۲ هـ).

دفن کرد. جمعی بر آن شدند که تغاکم به حاکم اوردند و حاکم را از دولت بگریزد که
و قش در آن اشعار او را باز گم دند، این شعر سر امر حاکم بود

و حاکم عرج شد از حاکم حافظ

که گرچه خرقه گاه است می رود به بهشت^۱

پس از آن او را در باغی دفن کردند که امروزه به حافظیه معروف است البته قول
نذر الاسلام در باغ انگور^۲

در اینکه حافظ از شهرت خویش پس از مرگ آگاهی داشته، نذر الاسلام به این پسند
حافظ اشاره می کند

سر سر شربت ما چون گسری هست خوار^۳ که زیارتگاه زیادهای خواهد شد^۴
و می پرسند که می رود، بشرق حافظ، زیارتگاه اهل دلا شده است و رسوم مردم سر بر
از استن می باشد و او را ترجمان الامیر و امیر الامیرا می نامند

نذر الاسلام در ادامه همین مقدمه، شیراز را مدینه ای می داند که زیارتگاه پارساان
است و حافظ، آن سر شمس هدیه عالم، در منطقه مصفا در اوایل قرن چهاردهم میلادی
به دنیا آمد و اضافه می کند که بحر بشاور^۵، هیچکس از شهرهای ایران، همانند شیراز،
شهرت جهانی نداشته است. جایی که مبعادگاه شاهزادان بزرگ ایران است، و ایرانیان او را
بجلی شیراز می دانند و...^۶

نذر الاسلام علاوه بر اشعار بی شماری که سروده، بیش از صد هزار سرود موزون نیز
نوشته و آهنگ آن را نیز خود نواخته است؛ بدین سبب بعضی از پژوهشگرها و محققان
وی را «شاعر نیل و بلبل» نامیده اند. همچنین به حدیث اینکه در مدح و تسبیح حضرت پیامبر (ص)
و اهل بیت مظهر آن حضرت و پیام جاوید اسلام، با اهداف احیا و تجدید حیات

۱- منشی ترجمه دیوان حافظ، ص ۱۳۲. ۲- همان مأخذ.

۳- بشاور به سبب وجود بزرگی چون شعر حاکم و اختاره شهرت یافته است.

۴- منشی ترجمه دیوان حافظ، ص ۳.

مسلمانان غفلت زده و مستملیده بنگلادش، اشعار و سوره‌های بسیار سروده و به رشته تحریر کشیده، به عنوان شاعری انسانی و اسلامی نیز به جا مانده است. مهارت و تبحر قاضی، تنها در زمینه افکار نو و معانی عمیق و تحلیلات و سمجعات نیست بلکه ایضا بر شمار از ادبیات فارسی و عربی، به خصوص شعر مثنوی و رباعی، در شعران سروده و برگرفته که با شعر و ادب بنگلادش، از این طریق، ظهور و زبان بنگالا را که بعد از تسلط انگلیسیها بر مقدرات مسلمانان شبه قاره، بنگلادش، به تدریج و همگامی با هند و پاکستان و ایران و شاه انگلیس دیگر به خم دیگر می‌رسد، به رسم داد و این زبان را غنی تر و مردمی تر ساخت؛ اگرچه خط بنگالا، با سابقه تاریخی و فرهنگی، با فرهنگ اصیل و غنی و آداب و رسوم خاص خود، پذیرای فرهنگ و ادبیات جدیدی چون فرهنگ، مولانا و آریا بوده، اما اصالت خود را از دست نداده است. در قرن حاضر بر سر اسلام، با یک کارگیری ادب از شمار عربی و فارسی، به طاعت این ادب، که کرده و جامع از قدرت و کثرتی است توسط استعمار گیران شده است.

نذر الاسلام و الفاظ فارسی

اگرچه الفاظ فارسی و اسلامی در زبان بنگالی فراوان است، اما غنای اشعار بر اسلام، این الفاظ از رمانی است که با اشعار حافظ آشنایی شود و در واقع شرحی است بر معانی و عرفان و فقهی بر کلمات ادبیات فارسی بر او کشوده می‌گردد. به عنوان نمونه در شعر زیر سروده است: به نام و مصلحت در راهی که مربوط به دوران شعر ربیع الاول (اولاد حضرت زکریا) است و از بعضی الفاظ فارسی و اسلامی در این شعر پنج بندی استفاده کرده است که به برخی از این الفاظ اشاره می‌شود:

سر آمد اولاد زکریا، مسلم و مسلم (مسلم گردید)، هر، کز سر، شور، اولاد مژده نام،
 احده، حور، و یکت، فرموده، حصه، کوا، آید، از مژده، حور، تمامه، کمال، نام، سعاد،
 رحمت، و با همی، حور، حور، احد، و حلال، بهاد، حور، نام، مصر، بهر، و

من عشر تو در نظر نامد ما را جز کمی که رهگذر نامد ما را
 جواب آنچه خوش آمد همه را در عهدت خطا که به چشم خور نامد ما را
 در سحر از رابعیات حافظه اگر یادی از قرزند لذرا لاسلام نشود سخن با تمام است
 بنا بر این به اجمال بدان می پردازم.

درگیر و دار رنجها و مشقتانی که گریبانگیر او بوده، خداوند رحمان، بسوی به او خطا
 می کند و وی به سبب اشتیاق و علاقه به حافظ شیرازی که خود او را بیل شیراز نامیده
 بود نورسیده خود را «بیل» نام می یابد. حضور «بیل» در زندگی شاعر پرگوار، روح و
 سرور لازمی در او ایجاد می کند و باعث می شود که در نوشتن و سرودن غزلیات و
 اشعار عاشقانه، شاهکارهایی به وجود آورد و شیوه غزلخوانی و غزلسرایی فارسی را
 در زبان و ادبیات سنگالی، ترویج کند.

ترجمه رباعیات یا رباعی «بیل» می آهارد و وری که آن را به پایان می برد، بیل نیز
 در سن چهار سالگی غم دیار باقی می کند و گدازه خیران رده مذکور را که با وجود وجود
 گشتار کرده، به ده به مانکنده ای مدخل می سازد، خود او در این باره اینگونه می نویسد.
 آن روز که ترجمه به پایان رسید، در همان روز، بیل، جگر پاره می، او دستم ریخت.
 کسی که در زندگی من محبوبترین و بهترین سرعابه بود با اهدای او به عنوان هدیه،
 بیل شیراز به مانکنده اش دعوت کردم. سلطان شعرای ایران (حافظ) به دعوت سلطان
 قیانت شدین. حاکم سنگال، نو چاهی نگرده بود، اقامه دعوت می، بر اعتنا نشده از راهی که
 حناره بزم شمع شده از همان راه، دوست و محبوب من، شاعر ایرانی (حافظ)
 به سرتی من مرود آمد آشک چشمتان من، خاک پای او را آب پاشی کرد.^{۱۷}

۱۷- در جلد دوم از دیوان حافظ که به چاپ ملاحظه شد، در ویژه انهایی که تصحیح و چاپ شده است
 از این شعر، در ۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵۰۵-۱۵۰۶-۱۵۰۷-۱۵۰۸-۱۵۰۹-۱۵۱۰-۱۵۱۱-۱۵۱۲-۱۵۱۳-۱۵۱۴-۱۵۱۵-۱۵۱۶-۱۵۱۷-۱۵۱۸-۱۵۱۹-۱۵۲۰-۱۵۲۱-۱۵۲۲-۱۵۲۳-۱۵۲۴-۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱۵۲۷-۱۵۲۸-۱۵۲۹-۱۵۳۰-۱۵۳۱-۱۵۳۲-۱۵۳۳-۱۵۳۴-۱۵۳۵-۱۵۳۶-۱۵۳۷-۱۵۳۸-۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۵۴۱-۱۵۴۲-۱۵۴۳-۱۵۴۴-۱۵۴۵-۱۵۴۶-۱۵۴۷-۱۵۴۸-۱۵۴۹-۱۵۵۰-۱۵۵۱-۱۵۵۲-۱۵۵۳-۱۵۵۴-۱۵۵۵-۱۵۵۶-۱۵۵۷-۱۵۵۸-۱۵۵۹-۱۵۶۰-۱۵۶۱-۱۵۶۲-۱۵۶۳-۱۵۶۴-۱۵۶۵-۱۵۶۶-۱۵۶۷-۱۵۶۸-۱۵۶۹-۱۵۷۰-۱۵۷۱-۱۵۷۲-۱۵۷۳-۱۵۷۴-۱۵۷۵-۱۵۷۶-۱۵۷۷-۱۵۷۸-۱۵۷۹-۱۵۸۰-۱۵۸۱-۱۵۸۲-۱۵۸۳-۱۵۸۴-۱۵۸۵-۱۵۸۶-۱۵۸۷-۱۵۸۸-۱۵۸۹-۱۵۹۰-۱۵۹۱-۱۵۹۲-۱۵۹۳-۱۵۹۴-۱۵۹۵-۱۵۹۶-۱۵۹۷-۱۵۹۸-۱۵۹۹-۱۶۰۰-۱۶۰۱-۱۶۰۲-۱۶۰۳-۱۶۰۴-۱۶۰۵-۱۶۰۶-۱۶۰۷-۱۶۰۸-۱۶۰۹-۱۶۱۰-۱۶۱۱-۱۶۱۲-۱۶۱۳-۱۶۱۴-۱۶۱۵-۱۶۱۶-۱۶۱۷-۱۶۱۸-۱۶۱۹-۱۶۲۰-۱۶۲۱-۱۶۲۲-۱۶۲۳-۱۶۲۴-

و ذکر این نکته لازم می آید که شعر حافظ بیشتر از هر کسی به سنگدل و سبده و ذلیل بر این مدعا دعوت سلطان غیاث الدین اعظم شاه حافظ را سنگدل است که خود دوزخ شعری داشته و حافظ را به سنگدل دعوت کرده است؛ ولی حافظ با بر خشم و پیری و مسافت طولانی ناسنگدل و اعتدات نفسی به شیراز و آب و کباب آوردن تمایز شده است دعوت سلطان مذکور را پذیرفته و همین پاسخ می دهد:

عجب دهده! احزان مرا به صبر و صبر / نسیم باد فصلی و آب و نوشخانه^۱
نادرالاسلام، در مقدمه ترجمه و باحیث حافظ، خطاب به فرزند از دست رفته شعر (ذلیل) می گوید:

«نسیم باد را در روزگار حیات و زندگی تو، ترجمه و باحیث بلبل شیراز را شروع کردم، و روزی که ترجمه را به پایت بردم، آن روز، تو ای بلبل گلستان من، از سرائی من برگشتی آن در آن سرزمینی که وفاداری، تابع پادشاهان، ریشه در ایران است»^۲
«نوع و هجاء بلبل چهار ساله این شاعر گرامرطور، تأثیری غمز در روح حشمت و صدف او داشت که آثار آن را در شعاری که پس از وی سروده، می توان دید در جای دیگر نیز در حجر او، این ابیات حافظ را می آورد:

دلا شدی که از قمرانه بگرد / چه دیدم اندر جم این طاق و لنگین
به جای لوح سیمین در کنارش / فلک بر سر نهادش لوح سنگین

آنچه ذکر شده احسان و خلاصه ای بود از تلاش عظیم نادرالاسلام در ترجمه غزلیات و رباعیات حافظ شیرازی که پرداختن به ویژگی های تمام آنها از شد و بررسی آن، بیشتر از سادگیت و رعایت می خواهد امده است که این اندک، رهگشایی باشد برای دقت و تأمل

۱- ص ۱۰ حافظ و سنگدل و سبده و ذلیل و آب و نوشخانه، آمده دانشگاه اجتماعی، تهران، ۱۳۵۲ هـ. ش. ۲- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۳- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۴- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۵- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۶- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۷- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۸- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۹- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۰- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۱- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۲- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۳- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۴- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۵- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۶- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۷- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۸- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۱۹- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش. ۲۰- همانجا، ص ۱۰۲ هـ. ش.

۱- مقدمه و باحیث حافظ، ترجمه نادرالاسلام

اهل تحقیق در این باب.

قاضی نذراسلام، شاعر ملی بنگلادش که به سبب معروفیت اشعار حبسی و ضد استعماری، به «شاعر شورشگر» معروف شده، از بزرگان و نوابغ عالم شعر و ادب است. بنگلادش و پرچمدار حقیقت و مبارزه و عدل و نوآوری در شعر، و آفرینش دهنده الطاف و اصلاحات زمان بنگلا با زبانهای فارسی و عربی با روح اسلامی است که بخوبی توانسته است حقایق خود و اشعار خود را در قالب مردم بنگلا زبان، جایزان نماید.

این شاعر بزرگ، با به یادگار گذاشتن آثاری گرانبها از نظم و نثر و سرود، پس از یک بیماری ۲۴ ساله سرانجام در ساعت ۱۰/۱۰ صبح روز ۲۹ اوت سال ۱۹۷۶ م در بیمارستان بی بی در شهر داکا جنم از جهان فرو بست و به دیار باقی شافت.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق / لب است بر جریده عالم دوام
او در حسنی او یک قطعه شعر که درباره محل دفن خود سروده، چنین می گوید:

در جوار مسجدی دفن کن ای برادر

تا از درون قبر بشنوم

بانگ اذان مؤذن را

بگذار اطراف قبر معبر نماز گذاران گردد

تا آهنگ قدمهایی پاکت را، گوش جان و دلم را نوازش دهد...



در آمدی بر حافظ پژوهی در شبه قاره

دکتر ابو الفاسم رادفر

استاد اعزامی از ایران، دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

مفاتیح حاضر در واقع، پاسخ به گوشه‌های از تحقیقات و پژوهشهای حافظ شناسی در شبه قاره است، یا به عبارت دیگر اقدام به ارائه سرچشمی به دست محققان و کتابشناسان است. نامه واسطه آن کار عظیم و خارق العاده حافظ پژوهی را در این سرزمین گسترده و با تلاش و پی گیری و بهره گیری از همکاری تمام حافظ دوستان و استادان گرانقدر زبان فارسی در شبه قاره به خوبی به انجام رساند. البته در این رابطه گوشه‌های ارزنده‌ای انجام گرفته و فهرست‌ها و کتابها و مقالات ارزشمنی تألیف و تصنیف گردیده است؛ لیکن در مجموع کارهای بسیار دیگر لازم است که صورت بدید و ناکارنامه حافظ پژوهی در شبه قاره تکمیل گردد.

تحقیقات و تصحیحات پرفسور بشیر احمد در زمان حاضر در کار حافظ پژوهان گذشته و حال همواره قابل ذکر است. در واقع ایشان با ارائه کارهای ارزنده حافظ شناسی درجه تازه‌ای را به روی حافظ پژوهان به ویژه حافظ دوستان و محققان حافظ شناسی شبه قاره باز کرده‌اند که در ضمن مقاله به آثار ایشان در این باره اشاره خواهد شد. دیگر باید از تلاش پرفسور شریف حسین فاسمی یاد کرد که فهرست نسخه‌های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند را ترتیب داده‌اند که از سوی مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ ایران در ۱۳۶۷ هـ. ش چاپ شده است. همچنین نشریات از فهرستهای مختلف کتابخانه‌های پاکستان که نسخ خطی و چاپی حافظ را در بر دارند مانند فهرست مشترک استاد احمد منووی چلم پوشید، همچنین بارست به وادی که تحت عنوان کتابشناسی

حافظ چاپ شده اند، مانند بخشی از حافظ پراوهان و حافظ پراوهی^۱ تألیف نگارنده این مقاله یا کتابخانه‌ای حافظ^۲ تألیف مهرداد تیگن‌نام که قسمت‌هایی از آنها درباره نسخ خطی و چاپی دیوان حافظ است. سایر نگارندگان به عنوان نمونه فقط در کتابخانه موروثی دلال رحمتی حیدرآباد می و شش نسخه خطی حافظ وجود دارد. البته در اینجا هدف، بررسی نسخه‌های خطی و چاپی حافظ نیست زیرا در این باره علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای دیوان و فهرست‌های مختلف کتابخانه‌ها (چاپ شده و چاپ نشده) در مرکز تحقیقات فارسی دهلران و برخی کتابخانه‌ها مراجعه کنند، بلکه منظور دیگر تحقیقات حافظ‌شناسی به صورت کتاب، مقاله و ترجمه است که به طور اختصاصی بدان می‌پردازیم و به جهت گسترش حوزه تحقیق آنهم در پهنه شده‌ها به ترجمه از کمی و کمیتی‌های موجود در این مقاله، قیلاً پژوهش می‌طلبیم.

دیوان حافظ یکی از مهم‌ترین مآخذ حافظ پژوهی در گذشته، وجود نامکره‌ها و برخی مآخذ نامعتبری بوده که به عنوان نمونه به ذکر نام تعدادی از تذکرها می‌کنیم:

فهرست ابراهیم جان خلیل در دو تذکره معروف خود به نامهای صحیفه (نوشته و خلاصه الکلام که تاکنون به طور کامل چاپ نشده، مطالبی درباره حافظ آورده است - فهرست نویسنده سید خورشید، شایع لا همکار (ص ۸-۱۷۱)، مرآت الشعانی (ص ۲-۵۱)، شمع الجبل (ص ۸-۱۱۶)، مجلس انجمن (ص ۵-۳۵۲)، واهی الشعراء نسخه حکمی کتابخانه ملکه تهران (ص ۵-۱۶)، محور انجمن (ص ۱-۲۷۷) و تاریخ فرشته (ج ۱، ص ۸-۵۷۷) و غیره اطلاعات مختصر و مفصل و نمونه اشعار آمده است.

شمع الجبل، مستند به دیوان حافظ و مشتمل بر اشعار او به محبت می‌رود. در غیره‌ها و کتب وهایی مانند هند، اعراس و انسجام دیوان، و خلاصه دیوان اشعار حافظ هم در

۱- گستره تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۰۲-۲۲۴. ۲- انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.

۳- تصحیح و فهرست محمد باقر، چاپ لاهور، ۱۹۶۸، ج ۱، ص ۷۲۳-۶۲۵.

سراسر شبه قاره روح داشته که ذکر دواوین خطی و چاپی آن در کتابخانه‌های بهرستان‌ها از جمله حافظ پژوهان و حافظ پژوهی که در بالا اشاره شد آمده که در ابتدا فقط به تعدادی از خلاصه‌های دیوان حافظ اشاره می‌شود:

- آینه معرفت، لاهور، سنگی، وزیری، ۱۹۱۱ م.
 - الشهاب عزلیات حافظ مع فرهنگ، دعیت‌الدین مریدی، مجمع فارسی دهلی، ۱۹۷۵ م، ۹۵ ص (در رن و شرح لغات چهل غزل از حافظ)
 - تحفه بی نظیر (خلاصه دیوان حافظ)، لاهور، سنگی، غنئی، ۱۸۹۱ م، ۸۸ ص
 - خلاصه دیوان، لاهور، سنگی، وزیری، ۱۸۶۳ م، ۹۶ ص
 - خلاصه دیوان، لاهور، سنگی، وزیری، ۱۳۰۸ هـ، ۹۲ ص
 - کوه بش، بمبئی، سنگی، وزیری، ۱۳۲۴ ق، ۲۸ ص
 - گلین معرفت، مرادآباد، سنگی، وزیری، ۱۹۰۳ م.
 - عتاد و پنج غزل، بمبئی، سنگی، وزیری، ۱۳۳۵ هـ، ۴۲ و ۵۴ ص.
- همچنین نظر به استنباطی که از دیوان عزلیات حافظ از زمانهای گذشته می‌شود، تقریباً از همان دوران توضیح واژه‌ها و اصطلاحات اشعارش به صورت کتابها و رسالات انجام گرفته که بخش بسیار زیادی از آن آثار در شبه قاره تألیف شده است، که در کتابخانه‌ها چه به صورت خطی و چه چاپی وجود دارد که در این باره خلاصه‌مدان می‌توانند به حافظ پژوهان و حافظ پژوهی (ص ۳۰۳-۲۹۹) مراجعه کنند همین طور درباره شرح خطی و چاپی حافظ علاوه بر مآخذ فوق (ص ۹۷-۲۷۱) شرح‌های فارسی زیر قابل ذکرند:

- ۱- بحر القنوه فی شرح دیوان حافظ از عبدالله خویشتگی قسری، مه ۱۰۶۶ هـ.
- ۲- بدر الشروح از مولانا بدرالدین اکبر آبادی (سده دوازدهم هجری)
- ۳- خلاصه البحر فی الشقاط الدود از عبدالله خویشتگی قسری
- ۴- خلاصه البحرین فی روایة النظمین از خویشتگی مذکور.

- ۵- طبر و معانی از زین العابدین ابراهیم آباد (۱۱۱۸ هـ).
 - ۶- نواد الاشراف فی رفع الاستار از شاه بهلول گول برکنی حاکم لاهوری (۱۱۱۹ هـ).
 - ۷- شرح التحریق از محمد بن عبدالحکیم حنفی لاهوری (۱۰۲۶ هـ).
 - ۸- مفتاح الکوز علی حافظ الزمور از قطب الدین فندشاری.
 - ۹- شرح ایات حافظ از عبدالواحد بلگرامی.
 - ۱۰- شرح دیوان حافظ از محمد بن یحیی بن عبدالکریم لاهوری (۱۰۷۷ هـ).
 - ۱۱- شرح دیوان حافظ از شیخ محمد الفضل اله آبادی (م. ۱۱۲۶ هـ).
 - ۱۲- شرح دیوان حافظ از محمد جمعی بن اسداف قریشی (۱۲۱۲ هـ).
 - ۱۳- شرح دیوان حافظ از یوسف لاهوری.
 - ۱۴- شرح رضوی از مولانا کمال الدین احمد.
 - ۱۵- شرح مغنقات و لغات دیوان حافظ از عبدالکرب سنه ۱۲۶۰ هـ.
 - ۱۶- شرح یوسفی از محمد یوسف علی شاه چشتی^۱.
- دیگر مطالب حافظ پژوهی را که نادان دسترسی داشته‌ام، جهت سهولت استفاده، در

سه بخش به شرح زیر ارائه می‌دهم:

الف: آثار حافظ پژوهی.

ب: ترجمه‌های حافظ.

ج: تأثیر حافظ بر شاعران و گیتندگان.

الف - آثار حافظ پژوهی

پیش از همه جای داور از شبلی نعمانی نام برد؛ زیرا وی علاوه بر زندگی نامه حافظ و آثار و افکار او در کتاب شعاع العجم^۲، کتاب مستقلی به نام حیات حافظ^۳ یعنی سوانح

۱- جزوه «حسن حافظ شیرازی»، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، بهمن ۱۳۷۰.

۲- ترجمه محمد تقی فخر داعی، ابن سینا، تهران، چاپ دوم ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۷۰ و ج ۳، ص ۵۸-۶۱ و ۷۰.

۳- چاپ دهش، رحمانی پریس، به زبان اردو، بن تاریخ، ص ۶۴.

عمری جوانه حافظه شمراری تألیف کرده است که شامل حالات زندگی، یادگاری دوران کودکی، خانوادگی، عصر، و محیط، وضعیت سیاسی دوره و پادشاهان عصر حافظه، تبعی و حافظه آن و اولاده، مجرد و آزادی، معاشرت، اصناف، پستی، کلام، غزل گوئی، جوهری و این کلام حافظه، اتحاد لغت و معنی، شوخی و ظرافت و استایل مصائب است. کتاب دیگری که در نوع خود نازکی دارد حافظ شیراز به نگاره خود حافظه از ابو هاشم سید یوسف است که چاپ دوم آن در حیدرآباد دکن در ۱۹۶۳ م. در ۱۰۰ صفحه منتشر شده است. این اثر شامل، تمهید، ترتیب دیوان حافظ به لحاظ سبک و ادوار و بعضی سوابق حافظه است. نکته مهم در این کتاب در بحث دوره است که مصنف، ترتیبات حافظه را از لحاظ سبک و ادوار به هشت دوره تقسیم کرده

دوره اول: از ابتدای شعر گوئی تا سنه ۷۴۷ هـ شامل ۵۵ غزل.

دوره دوم: از ۷۴۸ هـ تا ۷۵۴ هـ شامل ۷۳ غزل.

دوره سوم: از ۷۵۵ هـ تا ۷۵۹ هـ شامل ۵۸ غزل.

دوره چهارم: از ۷۶۰ هـ تا ۷۶۴ هـ شامل ۴۶ غزل.

دوره پنجم: از ۷۶۵ هـ تا ۷۷۳ هـ شامل ۱۶۰ غزل.

دوره ششم: از ۷۷۴ هـ تا ۷۷۸ هـ شامل ۷۳ غزل.

دوره هفتم: از ۷۷۹ هـ تا ۷۸۶ هـ شامل ۴۶ غزل.

دوره هشتم: از ۷۸۷ هـ تا ۷۹۱ هـ شامل ۷۳ غزل.

در نشریات و رسائل گوناگون در شبه قاره نیز مقالات و پژوهشهایی درباره حافظه مطرح است که به تعدادی از آنها اشاره می شود:

۱- «فائزنامه حافظ شیراز»، مؤلفه عنایت خان راسخ از اولادان قاضی عبدالودود و ترتیب خالد رضا ممدار در اولین شماره جدا بخشی لائبریری جرنیل (پشتا، ۱۹۷۷، ص ۲۴-۱۰۷).

۲- حافظ شیراز به نگاره خود حافظه، ابو هاشم سید یوسف، با ذکر هر مصرع شعرها به اختصار، ص ۵-۳۰.

جانب ہند کہ ہر پندگشتار ان کی حالات زندگی و اسلاف و احلاف ہایت خان رامسج و سال پیدائش کو سفر رفتہ و سپس نسخہ فالنامہ کہ قبل از ۱۱۹۹ھ نوشتہ محمد و اسمع اللہس نصاری بہ خط شکستہ نوشتہ شدہ و در اندازہ مشخصات نسخہ و ذکر نسخہ دیوان حافظ و قرأت اشعار حافظ بحث شدہ است۔ سپس من تصحیح شدہ فالنامہ حافظ شیراز آمدہ است۔

حافظ و دیان فارسیء مقالہ دیگری است از مرحوم قاضی عبدالودود، جانب مجلہ غفر، لاہور، شمارہ مخصوص اکتبر، نوامبر و دسامبر ۱۹۶۶م۔
حافظ کا مذہب (اردو) از مولوی مرزا محمد یوسف استاد عربی مدرسہ عالیہ رامپور، معارف، اعظم گروہ، ج ۸۱، ش ۴، رمضان ۱۳۷۷ھ (ص ۳۰۰-۲۸۴) و نیز ج ۸۱، ش ۳، شوال ۱۳۷۷ھ (ص ۸۹-۳۷۵) و نیز ج ۸۱، ش ۶، ذیعدہ ۱۳۷۷ھ (ص ۸۸-۳۶۳)۔

پروفسور ناصر احمد غلامی بہ تصحیح دیوان حافظ بر اساس نسخہ مورخ ۷-۸۱۲ھ شامکازی محمد رضا جلالی نائینی (امیر کبیر، تہران، جانب چہارم ۱۳۵۰)، تصحیح دیوان حافظ از روی نسخہ مورخ ۸۲۹ گورکھپور با همکاری جلال نائینی (آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۵۱)، تصحیح غزنیات حافظ بر اساس نسخہ مورخ ۸۸۱۳، همچنین تصحیح دیوان حافظ بر اساس نسخہ مورخ ۸۸۱۸ (ہر دو جانب مرکز تحقیقات فارسی خانہ فرهنگ، دہلی نو، ۱۳۶۷ھ ش) را منتشر کردہ اند۔

ایشان همچنین چندین مقالہ از زمیند دربارہ حافظ بہ شرح زیر نوشتہ اند:

- دیوان حافظ کا ایک قدیم مخطوطہ (اردو)، علوم اسلامیہ، ج ۱، ش ۲، علیگرہ، ۱۹۶۰م، ص ۶۸-۵۸ (اردو)۔

- نسخہ قدیم مہم از دیوان حافظ، ایشناسی، ج ۲، ۱۳۴۹، ص ۵۳-۳۴۔

- دیوان حافظ من الحاق (اردو)، معارف، اعظم گروہ، جنوری۔ فروری ۱۹۵۷م۔

- حافظ اور ہندوستان (اردو)، معارف، مارس ۱۹۵۷م۔

- «حافظ کے دو قدیم ترین مآخذ» (اردو)، دگر و نظر، علیگر، ۱۹۶۰ء.

- «مطاری در دیوان حافظ»، ایوان نامه.

- «مآثرای چگونگی کشف، یک نسخه خطی قدیم دیوان حافظ در گورکھپور».

ایوان نامه، ص ۵۵، ش ۴، بهار ۱۳۶۶.

- «در باره دیوان حافظ چنان فروشی و خاباری»، ایوان شاهی.

- «منابع حقیقی حافظ که در هند وجود دارد» (فارسی)، (در دست چاپ).^۱

از استاد پرنسور سید، امیر حسن عابدی نیز دو مقاله درباره حافظ با مشکلات ویرا چاپ شده است:

- «دکلی از سده های خطی کهنه و اصیل دیوان حافظ»، خود و کوشش، شیراز، دوره چهارم، دفتر اول، آذرماه ۱۳۵۱، ص ۵۷-۳۸.

- «حافظ و هندوستان»، اندو-ایرانیکا، سپتامبر ۱۹۷۸م.

حافظ شیراز اثر سید حسن بونی در مجله اردو (سه ماهی رساله)، ج ۸، حصه ۲۹.

جنوری سنه ۱۹۲۸م، چاپ انجمن ترقی اردو، اورنگ آباد (دکن)، ص ۲۸-۵۱۶.

تقدیم حیات حافظ از بشیر احمد صاحب، مجله اردو، جولائی سنه ۱۹۳۰م، ص ۵۵-۴۲۷.

نقل اشعار حافظ توسط عرفی شیرازی از پرنسور محمد ولی الحق انصاری، قند پارسی.

ش ۱۱، پائیز ۱۳۶۹/۱۹۹۰م، ص ۴۰-۱۲۷.

اشعر و سخن حافظ از دیدگاه لسان الغیب از سید داوود زهدی از افغانستان.

قند پارسی، ش ۱۰، زمستان ۱۳۷۴، ص ۴۲-۲۲۹.

حیات حافظ از مولانا اسلم جیراج پوری، مطبعه علیگر، ۱۳۳۹هـ.

۱- کارنامه سید، رجاء سلوانه، ص ۲۷-۱۱۲ و در قند پارسی، ج ۱، ص ۲۶۱، در سنجش قند
یستم، ص ۷-۳۵۱.

ذیوان حافظ شیرازی از محمّد رحمت اللہی، غلام کتابپور، (کر: حافظ اور اقبال / ۲۱۴)۔

حافظ شیرازی از پروفیسر محمد اسلم خان، احمدیہ، دہلی، ۱۹۶۸ م۔

حافظ شیرازی (ادکار) بشر دوستانہ حافظ، نا محمّد افروز، پروفیسر محمد اسلم خان،

فائدہ پارسی، ش: ۱، پائیز ۱۳۶۹/ ۱۹۹۰، ص: ۶۹-۱۵۲۔

تسلط حلقی غزل، ذیوان حافظ، پروفیسر شریف حسین قاسمی، فائدہ پارسی، ش: ۱،

پائیز ۱۳۶۹/ ۱۹۹۰، ص: ۹۲-۱۸۱۔

حکیم دکتر اصغہ زمانی نیز چھار مقالہ دربارهٔ حافظ بہ شرح زیر دارد:

- «استعارہ حافظ از لغات عربی»، مجلہ آوان، لکھنؤ، ۱۹۷۷ م۔

- «سعدی خسرو اور حافظ غزل کے آئینہ میں»، پرتو تحقیق، لکھنؤ، ۱۹۸۵ م،

ص: ۷۲-۲۵۔

- «حافظ شیرازی بحیثیت قصیدہ سرا»، پرتو تحقیق، ص: ۸۲-۱۵۸۔

- «حافظ شیرازی کی شاعری میں عربی کی پیوندکاری»، یادآور، لکھنؤ، نوامبر

۱۹۷۷ م۔

محمد احمد جمال اور خواجہ حافظ کی متحد البحر غزلین» از دکتر محمد اقبال، مقالات

منتخبہ، ج ۱، ۱۹۶۷ م۔

دکتر محمد ریاض دو مقالہ دارد: ۱- بہ عنوان بخشی در کتاب اقبال لاهوری و دیگر

شعرا پارسی گوشت، جالبہ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۶ھ،

ص: ۸۵-۷۵ آمدہ و ۲- بررسی و مقایسہ غزلیات سعدی و حافظ، ہلال، ج ۱۹،

ش: ۲، ۱۳۵۰، ص: ۲۶-۱۵۔

- «حافظ و دستور» از پروفیسر شعیب اعظمی (از زبان اردو) دہلی، ۱۹۷۷ م۔

- «حافظ از پروفیسر کبیر احمد حاشی در کتاب بازگشت (مجموعہ شش مقالہ

دربارۂ مجبور بلقانی، حافظ، اقبال، غالب، احمد کسروی و عبد العظیم قریب)، دہلی،

۱۹۷۵ م۔

- «شعر حافظ» (به زبان اردو) از کاشف دست وادبیت، دهلی، ۱۹۷۷ م.
- «خط دیوان حافظ مرتبه مولوی ابوالحسن صد غزلی مدایلو، نظامی پارس، دایلو»
- ۱۹۴۱ م. در ۱۴۰ ص، جیبی، شامل مقدمه‌ای کوتاه از مهتم طبع و تمهید درباره حافظ و شعر او و انگیزه تألیف و اشعار غزلیات در ۱۲ صفحه و سپس متن اشعاری (از ص ۵ تا ۱۴۰)، [تمام قسمت اول به اردو است]
- «سنان الغیب از جلال الدین احمد جعفری، اله آباد.
- «ذکر حافظ از سجاد ظهیر، لاهور، ۱۹۷۱ م.
- «ویکی غزل نایاب از حافظ شیرازی» از ماریا بلقیس، مجله فکر و نظر
- «بررسی غزلیات حافظ شیرازی»، محمد علی زیدی، مجله ادیب، ۱۹۸۲ م (اردو).
- «مطالعه حافظ شیرازی از حیث زبان و سبک بیان» سید وحید اشرف، مجله تحقیقات خاوری، سالنامه دانشگاه مدراس، ۱۹۷۸ م.
- «مذهب حافظ، محمد شعیب لاهوری، (فارسی و اردو)، پنجاب، ۱۹۵۲ م.
- «حافظ در ریاض العارفین»، آفتاب رای لکهنوی، به تصحیح و مقدمه حسام الدین زبیدی، مرکز تحقیقات فارسی، اسلام آباد، ۱۳۵۵ بحث آ (۹-۱۷۴).
- «غزل غریبی و حافظ شیرازی»، بچین خان لاهوری در کتاب تاریخ شعر و سخنوران دو لاهور، کراچی، ۱۹۷۱ م، ص ۹۰-۲۸۸.
- «هرگز نمیرد آنکه» از حسین کافظمی، هلال، ص ۱۱، ش ۲، ص ۴۶-۳۳ که یعنی درباره حافظ و تأثیر او در شعرای هند است.
- «حافظ ستاره‌ای از ایران» (انگلیسی) از محمد امین خان.
- از استاد دکتر محمد برسی جعفری نیز دو مقاله درباره حافظ بدین شرح منتشر شده:
- «نگاهی به ادبیات حافظ»، خرد و کوشش، شیراز، ش ۱۸، پائیز ۱۳۵۲، ص ۲۸-۳۹.
- «حافظ، اقوال» آمده، ص ۹، ش ۸ و ۹ (آبان و آذر ۱۳۶۲)، ص ۵۹۲ (درباره معنی کلمه حافظ).

حافظ شاعر آتش تراه محمد شریف چودری، هلالی، ج ۱۹، ۱۳۵۰، ش ۳، ص ۲۰-۱۵.

حافظ از تراث فارسی هلالی، ج ۱۵، ش ۴، ص ۹-۲۲.

عزلی از خواص حافظ، پرفسور علی هدایت، قند پارسی، ش ۱۴، بهار ۱۳۷۳، ص ۶-۱۵۱.

عرفان حافظ، شرحی دیگر بر دیوان حافظ از دکتر فخره شریف فاسمی، قند پارسی، ش ۴، بهار ۱۳۷۱، ص ۳۲-۱۲۹. در این مقاله از شرح عالم دین و عارف معروف اوانل حیدر یسّم مولانا شرف علی تهرانی به اید دو سخن رفته است.

بخش اول بحث را با توضیح مختصری دربارهٔ دیوان حافظ نسخهٔ شاهان معیه که از سوی حیدر بخش اورینل پلک لا هریزی، پتا، ۱۹۹۲ م، آفست شده، به پایان می‌برم.

ویژگی عمدهٔ نسخه، نقّال بر دیوان حافظ با دستنویس‌های همایون، چهنگیز و... است. دارا شکوه پیش از همه ذکر این نسخه را کرده است. در دیباجة انگلیسی دیوان حافظ که در ۱۹۰۸ م نوشته شده نیز اطلاعاتی دربارهٔ نسخهٔ مغلیهٔ دیوان حافظ آمده است. دست‌نویس‌های خوانشی قبل از شروع نسخهٔ کامل نیست و پس از دو بیت اولین غزل کامل:

ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد دل و میدهٔ ما را رفیق و موسر شد
آمده که در حاشیهٔ آن نقل تاریخ شد نوشته هجدهم ذی حجة سال ۹۶۲ هرا دارد.
سیر دیوان را اولی غزل از صفحه ۴ با الا ایها المتقّی. شروع می‌شود و در صفحه ۴۰۳ به پایان می‌رسد و در ۳۳ صفحه آخر هم مقدمه‌ای به زبان انگلیسی آمده است.

ب- ترجمه‌های حافظ

"انترجمهٔ بعضی از غزلیات حافظ به زبان آلمانی توسط محمد اشرف الترجمن، چاپ گوهانی.

پیشروین ترجمه‌های حافظ در زبان‌های مختلف شبه قاره، برگردان اشعار حافظ به زبان اردو است که به اختصار به آندایی که دست‌نویس داشته‌ام می‌روم.

۱- آئینه معرفت، غلام حیدر که ترجمه منظومه ۲۲ غزل حافظ است که چاپ کتابخانه محمدی لاهور به سال ۱۲۲۹ هجری باشد.

۲- انتخاب از تفسیر حافظ، به وسیله رشیدالدین انصاری حیدرآبادی، حیدرآباد دکن، ادبی مرکز، ۱۹۷۹ م، در ۱۳۶ ص.

در ابتدای کتاب نظرات چند تن از مشاهیر ادب درباره کتاب حاضر (به صورت تقریظ) آمده مانند آرای علی سردار جعفری، رضیه اکبر، حفیظ قنیل، میر طاهر علی خان مسلم، پرفسور سید محمد.

سپس بخشی درباره حافظ و ترجمه و مسائل دیگر تحت عنوان سخن‌های گفتنی آمده و بعد از صفحه ۱۳ ترجمه تعدادی از غزلیات حافظ بیت به بیت تقریباً نظم گونه به ترکیب، مصرع فارسی و رو به روی آن ترجمه اردو آمده است.

۳- انتخاب دیوان حافظ، مترجم و مؤلف محمد بنین بی / ناشر آزاد بک دبو، حیدرآباد سند به صورت متنور.

۴- داده حافظ از بیدار بخت، ترجمه و شرح غزل‌های بار و دلف (م) است. چاپ تاج بک دبو، لاهور، ۱۳۶۹ ه.

۵- نخله دلکش از غلام حیدر بن محمد عبدالله عیدی، انتخاب ترجمه منظوم غزلیات است چاپ گوجرانوالا، مطبع میکی، ۱۳۱۴ ه.

۶- ترجمان الغیب از محمد احتشام الدین حقن دهلوی (م. ۱۳۶۵ ه) ترجمه منظوم، چاپ حیدرآباد دکن، مطبع شمس، ۱۳۵۷ ه.

۷- حمزات از رازی، شرح و ترجمه غزل‌های ردیف (م) است. چاپ لاهور، مطبوعه حاجی علی ابد سنز.

۸- دیوان حافظ، ترجمه اردو مع شرح، مترجم، ناشر ملک سراج الدین ابد سنز، کشمیری بازار.

۲۰- رباعیات حافظ، ترجمه منظم از شاعری حسن یونانی (م. ۱۳۶۰ هـ)، مطبوعه

۲۱- رباعیات حافظ، ترجمه و شرح از حکیم مظفر حسین انصاری دهلوی، چاپ

لاهور

۲۲- غزل حافظ، مولانا محمد اشرف علی نهاروی (م. ۱۳۶۲ هـ)، رابعه، شرح

غزلیات صوفیانه است، چاپ نشر اکبدمی کراچی، ۱۳۸۶ هـ.

۲۳- غزل حافظ از باندیت شبامه چون داس، تشریح موضوعی دیوان حافظ است.

دکتر کتجنافه احسن لوقی اردو، دهلوی، ۱۹۶۶ م، در ۸ ج، جیبی (نه اردو).

محقق فوق الذکر اشعار حافظ را به صورت موضوعی آورد و بیت به بیت ترجمه کرده است. در ابتدا معرفی کتاب تحت عنوان «تعارف» توسط خواجه حسن نظامی شده است سپس مقدمه‌ای تحت عنوان «آغاز ذکر» از مؤلف آمده، سپس بحث مختصری در ضرورت عشق حقیقی می‌باشد و بعد به موضوعاتی مانند: بندگی، ثبات، اعتماد بر کارساز، لطف دائم، امری حاجت، سامانی در پی سامانی، دعا، تسلیم و رضا، صبر و ظفر، صدق و استغای بیت، مسط نفس، طبیعت خویش، خوردن و خوابیدن، رزق و دیار، ناپایداری، عجم، قناعت، اخلاق، بی‌اعتمادی، صحبت باجنس و ضرورت رهبر با ذکر نمونه‌های اشعار توجه کرده است.

۲۴- غزلیات ترجمه و توضیحات غزلیات حافظ شیرازی، مع متن رشید، م.

مترجم مسلم هاشمی، چاپ لاهور، ۱۳۷۶ هـ/۱۹۵۶ م.

۲۵- قند شیراز از احسن مفتاحی، ترجمه منظوم ۴۳۰ بیت حافظ، چاپ عتیقه

بک دپو، کلکته.

۲۶- کلی معرفت از محمد اسماعیل خان، ترجمه و شرح، مطبوعه امرتسر.

۱۹۲۱ م.

۲۷- گنجینه عشقی از غلام محمد شاد، ترجمه منتخب غزلیات، مطبوعه امرتسر.

۱۹۲۱ م.

۲۸- کمال الغیب از میر ولی الله بیت آبادی (م. ۱۳۸۲ هـ) در چهار جلد بسوط و

بهترین شرح است، چاپ شیخ مبارک علی، لاهور، ۱۹۱۶ م.

ترجمه های حافظ به زبان بنگالی

اولین مترجم حافظ در زبان بنگال، گریش چندر مین بود و بعد افرادی چون کرشنا چندر چندلار، حسین دگلا، مویست لال، محمدلار و... بدان توجه کردند.

چنانکه می‌دانیم در مورد حافظ پژوهی، مستعدان بنگالی زبان هم عقب نماندند. فاضل بنوا الاسلام می‌نویسد: «و هفتاد و سه ریاضی حافظ را به زبان بنگالی ترجمه کرده که در کلکته در سال ۱۳۶۹ هجری بنگالی چاپ شده است. وی یکی از اشعار عشقیه خود را «شاع بیانه» نامیده بود ولی ترجمه فاضله و ادیبانه شعر حافظ در زبان بنگالی مربوط به «ماهر شهابیات» معروفه اند. دکتر شهیدالله بود که خودش فارسی خوب می‌دانست»^{۱۱}.

این اثر در سال ۱۹۴۸ م. در داکا چاپ شده است. وی نیز ترجمه ریاضیات حافظ را در سال ۱۹۴۹ م. چاپ کرده است. دیگر مترجمان حافظ به زبان بنگالی عبارتند از:

۱- احمی کمار پنتاچاری که ۶۵ ریاضی حافظ را ترجمه کرده که در سال ۱۳۳۶ بنگالی چاپ شده است.

۲- فاضل اکرم حسین که ترجمه دیوان حافظ او در ۱۹۶۱ م. در داکا چاپ شده است.

۳- عزیز الحکیم که ریاضیات حافظ را ترجمه کرده است.

۴- عبدالحمید که صد غزل حافظ را به نظم به زبان بنگالی برگردانده که در ۱۳۶۶ م. در سری اکادمی زبان بنگالا در ۱۹۸۶ م. در داکا منتشر شده است.

۵- عبدالحافظ گلدسته غزلیات حافظ (حافظ غزل گنجینه) را ترجمه و در ۱۹۸۴ م. و در داکا چاپ کرده است. وی همچنین ترجمه ریاضیات حافظ را به زبان بنگالا در داکا در ۱۹۸۷ م. به طبع رسانیده است.

۶- بریندر دیو آریب مشهور هند، ترجمه دیوان حافظ را در کلکته در ۱۹۵۹ م. در ۷۲ ص منتشر کرده است.^{۱۲}

۱۱- محمود سحرابی، حسن بیونگی های فرهنگی ایران و شه فرقه دکتر عبدالحمید، ترجمه حبیب الله، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱، ص ۲.

۱۲- محمود سحرابی، حسن بیونگی های فرهنگی ایران، ص ۲، ص ۷۰.

۷- سری اجوی گُمار برتھا چارجو ترجمهٔ زیادتیات حافظ را در ۳۵ صفحه از روی قدیم‌ترین ترجمه در سال ۱۹۲۹ م چاپ کرده است. این ترجمه در عصر بنگلادش تجدید چاپ شده است.

بنا به نقل دوست و فصل، آقای دکتر محمد کاظم کهدوی استاد اعزامی به دانشگاه داکا اخیراً ترجمهٔ دیگری در بنگلادش از دیوان حافظ به زبان بنگالی بر اساس یک ترجمهٔ اردو انجام گرفته که در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در داکا در دست چاپ است.

در بارهٔ تأثیر حافظ بر شاعران بنگال در بخش آخر مقاله سخن خواهیم گفت.

ترجمه‌های اشعار حافظ به زبان پنجابی

۱- تحفهٔ بر نظیر ترجمهٔ دیوان حافظ به زبان پنجابی است که غلام حیدر جهاجمی انجام داده است.

۲- ترجمهٔ دیوان حافظ به زبان پنجابی به وسیلهٔ مولوی شاه دین فرشی صوفی قادری سروری.

او که فردی ادیب بوده، گذشته از ترجمهٔ دیوان حافظ آثار دیگری مانند مثنوی مولوی و دیوان مثنوی و چند کتاب دیگر را به زبان پنجابی برگردانده است. ترجمهٔ دیوان حافظ او ادبیات پنجابی را سرشار کرده است.^۱

۳- ترجمهٔ دیوان حافظ به زبان پنجابی توسط سید فضل شاه (۱۲۴۴/هـ/۱۸۲۸ م. ۱۸۹۰ م) ترجمهٔ فضل شاه بسیار عالیست و همان رنگ و آهنگ کلام خواجه حافظ را دارد.^۲

۴- غزلیات حافظ مع ترجمه به زبان پنجابی، مترجم مولانا محمد عبدالله خان عبدی، تالیف و تدوین دکتر محمد باقر، ناشر پنجابی ادبی، لاهور، ۱۹۶۶ م.^۳

۱- نقد پارسی، ج ۱، ص ۸-۱۲۷.

۲- مآخذ پیشین، ص ۱۶۷.

۳- مآخذ پیشین، ص ۲۱-۳۲۰.

۵- ترجمه غزلیات حافظ توسط وحید قزوینی، ۱۹۶۶ م.

۶- ترجمه دیوان حافظ از ناشناس، پیشاوره متعلق به سده سیزده، نسخه خطی به شماره ۸۶۰۹، حمیدالله خان، مستعین خوانا (نقل از فهرست مشترک)، اسناد احمد منزوی.

۷- در سده سده سیزده ترجمه گزیده‌ای از غزلیات حافظ (۵۱ غزل) انجام گرفته، لاهور، نسخه خطی به شماره ۸۶۱۰، پنجاب، پبلک لائبریری، مستعین^۱
 ذکر می‌شود حاوا درباره غزل حافظ در شعر پنجابی می‌نویسد: «معمولاً اوقات خردم این سده با جبر سنگامی مشغول مطالعه اشعار حافظ می‌شوم ایات مغرور آن مخور بزرگ به صورت ایات پنجابی نزول می‌کند»^۲.

ج - تأثیر حافظ بر شاعران و گویندگان

حافظ از زمره چند شاعر بزرگ فارسی زبان ایران است که تأثیر بسیاری بر شاعران پس از خود در شرق و غرب گذاشته است که در اینجا به اختصار به تأثیر حافظ بر شاعران شبه قاره بویژه اقبال لاهوری اشاره می‌شود.

با گذشت بیش از شش قرن، غزلیات حافظ شیرازی در مراسم جهان هنوز خوانده و نام حافظ به احترام برده می‌شود. بویژه در سرزمین بنگاله حافظ با به قول معروفی که برای سلطان علی‌الدین فرستاده بود، مورد توجه بسیاری قرار گرفته است.

ساده نوشته دکتر عبدالرشیدان "راجه رام موهن رای (۱۸۳۳-۱۷۷۴) ... دیوان حافظ را به کثرت می‌خواند و فلسفه اسرار دوسری آن شاعر بزرگ و خیالات وی درباره جداییات ذات خداوندی چنان او را متأثر کرده بود که یک مذهب جداگانه به نام

۱- فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی.

۲- قند پارسی، ج ۱، ص ۱۲۹.

در «موسم سماع» با نهاد و در رساله معروف خود موسوم به «مجموعه المصنفین» چاپ شده است.^۱ ۱۹۵۰، مطابق این شعر حافظ

عباسی در پی آزار و هر چه خواهی کن / که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
را یکی از موضوعهای مهم رساله مذکور صاحب

عمیق‌ترین مظاهر نفوذ شعر حافظ در خانواده ناگور بود پدر ناگور را «حافظ حافظه» می‌نامیدند. می‌گویند خواندن یک عزل از دیوان حافظ از وظایف روزانه وی بود.^۲

همچنین «قاضی ندرالاسلام» شاعر ملّی بنگلادش بسیار تحت تأثیر حافظ است و شعر او رنگ و سعه شعر حافظ را دارد. از طرفی، آشنایی ندرالاسلام با شعر حافظ شیرازی و مطالعه و ترجمه آن و به کارگیری اوزان، الفاظ و مضامین و مفاهیم آن اشعار، شعر او را به فضایی برتر سوق داد.^۳

«قاضی ندرالاسلام» ترجمه اشعار حافظ زبان بنگالا را غلی کرده.^۴

اولین شاعر فارسی‌گوی در سرزمین بنگاله که در تتبع خواجده حافظ شعر می‌نقث شده وردی بیات بود که به نام بهرام سقا شهرت دارد. دیگر عبدالکریم خاکی است که بر دیوانه عزیمات او که در ۱۸۶۹م تدوین نموده، نمونه‌هایی از اشعار او در تتبع حافظ سروده شده است. همچنین سید محمود آزاد (م: ۱۹۰۷م) تتبع غزل حافظ کرده، یا مولانا عبدالرؤف وحید، سید فتح علی ویسی، سید محمد باقر طباطبایی، محمد شیرالدین توفیق و محمد اعظم‌الدین منحلّص به «سلطان» از کسانی بودند که تتبع دیوان حافظ کرده‌اند، یا میرزا احمد علی منحلّص به «کوکب» یا سید نظام‌الدین راغب که شعرشان طرز حافظ است.^۵

۱- مجموعه سخنرانی‌های نخستین پیوسته، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۰.

۲- گزیده ایوان و آثار شاعر ندرالاسلام، دایره فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهکده

۱۳۷۲ ه.ش، ص ۵-۱۶، ۳- مایه پیشین، ص ۱۸.

۴- مجموعه سخنرانی‌ها، ج ۱، ص ۱۶-۲۰۹ به اختصار.

در زبان اردو شاعران بسیاری تحت تأثیر حافظ بوده‌اند که سر آمد آنان علامه اقبال لاهوری است. تنها شاعر فارسی‌گوی شبه قاره که در اشعارش با ابعد و اشاره جوی با سنان معانی مولانا، روم می‌خواند و در دروازه سنگ مشهور به هندی در کلام جود میبک عرافی به میزه طرز حافظ را مثلاً در پیام مشرق انتخاب می‌کند، اقبال است که جوی بر بادآوری می‌راند که روح حافظ در گالند من حلول کرده است.

در زبان اردو کتابها و مقالات چندی درباره تشابه افکار حافظ و اقبال نوشته شده است که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود.

مشهورترین این آثار کتاب حافظ نور اقبال تألیف یوسف حسین خاکی است که از سمی عابد آگادمی در ماه مه ۱۹۸۶ م در ۴۲۲ ص به زبان اردو منتشر شده است. این اثر حسین بطور در قوش اقبال سیو، سپتامبر ۱۹۷۷ م، چاپ گردیده^۱ است. این کتاب در پنج باب اصلی و چند بخش فرعی به شرح زیر می‌باشد:

باب اول: حافظ و اقبال (۹-۲۸). باب دوم: تشابه عشق حافظ (۱۳۸-۲۹). باب سیم: صبر عشق اقبال (۱۶۸-۱۳۹). باب چهارم: در اختلاف و مساللت حافظ و اقبال (۳۳۰-۱۶۹). باب پنجم: محاسن کلام (۳۹۲-۳۳۰) کتاب شناسی و اعلام.

دیگر مقاله اقبال اور حافظ از سید حامد حسین قادری است که در کتاب اقبال اور مشاهیر (ص ۶۰-۱۵) چاپ شده. همچنین بنا به نقل همین کتاب قبلاً این مقاله در اقبال نیو حیاتان بشاور چاپ شده است. ضمناً در کتاب نگارخانه وقصان چاپ دهللی، «ج کمپس» ۱۹۸۶ م (ص ۱۶-۳۰۲) که مجموعه مقالات است، مقاله‌ای با عنوان «حافظ اور اقبال» از سید حامد درج است.

«حافظ اور اقبال» عنوان مقاله کرم حیدری است که در نشریه «ماه نو» اپریل سنه ۱۹۶۶ م چاپ شده است (اقبال اور مشاهیر، ص ۲۳۹).

۱- اقبال اور مشاهیر، ترتیب و تہذیب طاہر تونسوی، به اعتمام اعتقاد حسین عسکری، مکتبہ رحیمیہ دہلی، ۱۹۸۱ م، ص ۲۲۰.

بر مسرور کسرو احمد جاتسی هم مقاله‌ای با عنوان «اقبال و حافظه در مجله سه ماهی اردو ادب از انجمن ترقی اردو (هند) در سال ۱۹۶۸ م، ص ۲، ص ۲۱-۲۰۸ منتشر کرده است. خاتم دکتر شهین دخت کامران مقدم هم مقاله‌ای به عنوان «علامه اقبال و حافظه دارد که در کتاب در شناخت اقبال مجموعه مقالات به نام است کنگره علامه اقبال در دانشگاه تهران (چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۰۳-۱۹۳) درج است. برخی محققان دیگر ایرانی هم مقالاتی در این باره نوشته‌اند.

«تأثیر حواصه حافظه بر اقبال» عنوان مقاله‌ای است از حافظ عبدالله ذروقی که در سه ماهی «اقبال ریپور» مجله اکادمی، آوریل ۱۹۷۳ م چاپ شده است. خود اقبال و بر خودی حافظ هم از سوی انجمن ترقی اردو در دهلی منتشر گردیده است. گروهی نویسانی هم مقاله‌ای به عنوان «اقبال و حافظه نوشته که در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد (ص ۱۲، ص ۳-پائیز ۱۳۵۶، ص ۲۷-۴۱۲) چاپ شده است.

از دکتر سید عبدالله در مقاله به شرح زیر منتشر شده است:

۱- «اقبال و حافظه کی دهلی فاصله»، صحیفه، لاهور، ۱۹۷۷ م (اردو).

۲- «لسان‌الغیب حافظه، زبان و ادب فارسی، لاهور، ۱۹۷۷ م، ص ۷۳-۱۵۵ (اردو). از قاضی سجاد حسین علاوه بر ترجمه اشعار حافظ، مقاله‌ای هم تحت عنوان «حافظ فارسی در شب تازه» در مجموعه حافظ شناسی به کوشش نیاز کرمانی، ص ۶، ۱۳۶۶ هـ.ش، (ص ۴۰-۲۱۶) منتشر شده است.

بخشی از کتاب محمد متور از استادان و محققان پاکستان به نام غزل فارسی علامه اقبال که با ترجمه و تحشیه شهین دخت کامران مقدم (صیاری) از سوی اقبال اکادمی، پاکستان در سال ۱۹۸۷ م در لاهور در ۱۹۲ صفحه چاپ شده است که بخشی از آن (ص ۶۹-۶۹) اختصاص به علامه اقبال و حواصه شیراز دارد.

عمر به حدود بیست و هجده ساله در باره خود حافظ در شعر شاعران و گویندگان شبهه قاره به ذکر چند مأخذ بسته کرده و سپس تنها برای نمونه به دو مورد اشاره خواهیم کرد:

- وثایق حافظ در سخن سرایان فارسی هند، سید انوار احمد، قند پارسی، ش ۸، پائیز ۱۳۷۳، ص ۵۸-۲۲۵.

- شهرت حافظ در لاهیستان و هندوستان، عبدالحق جان غفاری، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۳۶۹/۱۹۹۰، ص ۱۷-۶۰۸.

- وفود سی حافظ در هند، ادریس احمد، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۳۶۹/۱۹۹۰، ص ۸۰-۱۷۰.

- وفود حافظ در شعر پنجاب، شایانند جاوا، قند پارسی، ش ۱، پائیز ۱۳۶۹/۱۹۹۰، ص ۵۱-۱۲۱.

علامه محمد شبلی نعمانی (۱۸۵۷-۱۸ نوامبر ۱۹۱۳ م) علاوه بر پرداختن به حافظ در شعر الصبیحه که ذکر آن آمد، در شعر لوجه خود را بیشتر معطوف به شعرای سبک عراقی، به ویژه شیخ اجل سعدی شیرازی و حلاج حافظ شیرازی کرده و در یک مورد می‌نویسد:

گر خداوندی هوشماری در اتمم سخن بدیگی حافظ شیرازی بایست کرد^۱
از مطالعه غزلیات و ابیات بجا مانده از سلطان محمد قلی قطبشاه (۹۸۸-۱۰۲۰ هـ/ ۱۵۸۰-۱۶۱۲ م) از پادشاهان سلسله قشاق معلوم می‌شود که وی با غزلیات شیراز قطبشاه حافظ شیرازی آشنایی کامل داشته و از او بیرونی کرده است. اگرچه اشعار این پادشاه در شبریس و استحکام به پایه شعر حافظ نمی‌رسد و قدرت زیادی نشان نمی‌دهد ولی ساده و دلشین است و طرب انگیز:

۱- حافظ پژوهان و حافظ پژوهی، ص ۳-۱۱۲.

فهرست منابع

- ۱- جشن حافظ شیرازی، رسالۀ منتشر شده از طرف خانۀ فرهنگ، ایراد در بهمن به مناسبت جشن حافظ شیرازی (۳۱ دسامبر ۱۹۹۵ تا ژوئیه ۱۹۹۶)
- ۲- حافظ آواز اقبال، پیرسلف حسین خانۀ غالب اکادمی، دهلی، ۱۹۷۶ م
- ۳- حافظ پرتوهان و حافظ پرتوهی، ابوالقاسم رادفره کسره، تهران، ۱۳۶۸
- ۴- حافظ شیراز به نگاه خود حافظ، سید هاشم سید پوشع، اصحاب پرنسنگ پریس، حیدرآباد دکن، طبع ثانی، ۱۹۶۳ م
- ۵- قطبشاهی دور کا فارسی ادیب، اختر حسن، حیدرآباد دکن، ابوالکلام آزاد اورینٹل ریمورج انسٹیٹیوت، ۱۹۷۳ م
- ۶- نشر پارسى، نشریۀ فرهنگى سفارتت، جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، ش ۱، پائیز ۱۳۶۹ هـ.ش، ش ۱۰، زمستان ۱۳۷۴
- ۷- کارنامۀ نذیر، رحمانه خاتون، اندو- پرنسین سوسائتی، دهلی، ۱۹۹۵ م
- ۸- گردۀ احوال و آثار خاصۀ نذیرالاسلام، پرنسین فرهنگى جمهوری اسلامی ایران، داکا، ۱۳۷۴ هـ.ش
- ۹- مجموعه سخنرانیهای نخستین پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۲ هـ.ش، جلد دوم
- ۱۰- محققین و متفکرین معروف و نام و ادیبانۀ فارسی عهد حورق بنسید، اصبعه رمانی، ایرانی فرهنگى جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، ۱۹۹۳ م
- ۱۱- شنه و نر فارسی در زمان قطبشاهی، زبده اکبر، حیدرآباد دکن، ۱۹۸۲ م



تأثیر پذیری اقبال از حافظ

دکتر سیده بشیر النساء بیگم
دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

از میان سخن سراپاان فارسی گوی نظر گشتار شبه قاره هند و پاکستان شایسته اقبال لاهوری تنها شاعری است که خود را آشنای روم و تبریز معرفی کرده و به جای ورود به حیطه سبک هندی، به دامن سبک و شیوه حافظ پناه برده است. بدون تردید اقبال در ابتدا تحت تأثیر انگیزه اصلاح گرانه خود بعضی از عقاید حافظ را هدف نقد قرار داده بود، اما بعدها رأی خود را درباره حافظ داصواب می یابد، چنانکه در جاب دوم اسرار خودی از این نقد و نظر روی برمی گرداند و در پیام مشرف، سبک حافظ را برمی گرداند و در این باره به دوست و شاگرد خود حلیفه عبدالحکیم می گوید: "بعضی اوقات چنان احساس می کنم که روح حافظ در من حلول کرده است."

موضوعاتی که بین حافظ و اقبال تشابه و هم آهنگی دارد بسیار است. یکی از جده های مشترک زندگانی بین هر دو این است که هر دو زندگی خود را با درس و بحث آغاز کردند. اقبال همانند حافظ در علوم رابع زمان خود مطالعه عمیق داشت؛ چنانکه هر دو در زمینه های علوم مختلف از قبیل فلسفه، حکمت، عربی و تفسیر بهره کافی داشتند. اقبال در اسرار خودی و دموذبی خودی، فلسفه و افکار علمی خود را با تشریح و بسط بیان کرده است و حافظ نیز سالیان عمر خود را با درس و بحث گذرانده، و هر دو در اشعار خویش ملاقات خود را از مدرسه و قبل و قال آن بیان کرده اند:

از قبول و قال مدرسه جمالی علم گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم

اقبال:

خود من خدایا که از سوال گفتن سبزه به دعا پیش رفتی در مدرسه بیرون شد
تصور عشق

«حافظه حافظ در مدتی عشق آدمی از شد و بندهای زمان و مکان به طور کامل آزاد

است»

دلم می گویم و از گفته خود دلشادم شده عشقم و از هر دو جهان آزادم
و اقبال نیز:

عقل گوید شاد شو آزاد شو عشق گوید بنده شو آزاد شو
مستی و بی خودی

اقبال نیز همچون حافظ از مستی و بی خودی که از مزیت های برجسته کلام حافظ و مولوی است، بهره کامل داشت:

دانم که نگاه او، ظرف همه کس بیند
کرد است مرا ساقی از هشوه و ایضا مست
این کار حکیمی نیست، دامانی کلیمی گیر
سند بنده ساحل مست، بک بنده دریا مست

واعظ، زاهد و صوفی

هر دو پرده سالوس زاهد و صوفی و واعظ را چاک کرده اند به سبب اینکه آنان با
تظاهر به تقدس، برای دیگران دام تزییر می گسترانند:
حافظ:

حافظا می خور و رفتی کن و خوش باش ولی

دام تزییر مکر چون دگران قرآن را

اقبال:

بیا که دامن اقبال را به دست آریم که او خرقة موشان حائش نیست

حرکت و سخت‌گوشی

اگرچه از قلام حافظ بر می‌آید که در آن بحر عاقبت و نشاط و مسرت هیچ نیست، اما با تأمل در اعماق اندیشه‌های او، حرکت و جنبش دریایی متلاطم را می‌یابیم:

حافظ:

بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سفت بشکافیم و در حیر و در اندازیم

اقبال:

زندگی سوز و ساز به ز سکونِ دوام فاجده شاهین شود از تیشی زیر دام

بی‌ثباتی جهان

هر دو شاعر گرفتار احساس شدید نسبت به بی‌ثباتی عالم هستند و هر دو به این حقیقت و نکته می‌رسند که ویژگی اصلی جهان، گذرا بودن آنست و تنها با عشق و سرمستی می‌توان بر آن غلبه یافت. چنانکه اقبال با وجود بی‌ثباتی دنیا همواره مقصد زندگی خود را در نظر داشت و می‌گفت که زندگی بشر مانند تبسم شراب ناپایدار است و انسان می‌باید این فرصت کوتاه یعنی زندگی را در جهت مقاصد والا صرف کند:

حافظ:

مرا در منزلِ جانان چه جای عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بقدید محملها

اقبال:

جهان بکسر مقام آفتاب است در این غربت سرا عرفان همین است

۹

ز خاک خویش به تعمیر آدمی برخیز که فرصت توبه قدر تبسم شراب است

مقام رضا

هر دو شاعر رضای الهی را مقصود و منتهای آمال خود قرار داده‌اند. در تصوف و سلوک اسلامی، مقام رضا به غایت بلند است و در آن مقام تمام آرزوها و آمال بنده (سالک) همه به رضای خداوند بر می‌گردد و این همان مقام «رَاجِئَةُ مُرَیِّئَةٍ» است

حافظ:

مژن و چون و چرا دم که بندۀ حقیل قبول کرد به جان هر سحر ده جابر گشت
اقبال:

برون کشید ز بیجاکی هست و بود مرا چه عقده‌ها که مقام رسا گشود مرا

احساس تنهایی

هر دو شاعر در عصر خود شدیداً احساس تنهایی می‌کرده‌اند و از این طریق در سوزنا
ند شعری خود را به یک نکته مترجم می‌کردند و به نور بصیرت دست می‌یافتند.

حافظ:

پروانه و شمع و گل و بلبل همه جمیع‌اند ای دوست یا رحم به تنهایی‌ها کی

اقبال:

انتظار غمگساری تا کجا جستجوی رازداری تا کجا

یا مرا یک همدم دیرینه ده عشقی عالم سوز را آئینه ده

المجاز قنطرة الحقیقه

باوجود اینکه هر دو شاعر به ماوراءالطبیعه عقیده داشتند با این حال، این جهان
بر خور و شیر و زاری‌ها نکرده و آن را راهی برای رسیدن به حقیقت دانستند:

حافظ:

ای قصه بهشت و کویست حکایتی شرح بحال خود و رویت روایتی

اقبال:

مرا این خاکدانِ ما و فردوسی برین خوشتر

و یا:

مقام فوق و شوق است این حریح سوز و ساز است این

عشق

انسان به وسیله عشق است که دوام و ابدیت می‌یابد. هر دو شاعر جوهر عشق را
محزک و انگیزه تکامل و ارتقای بشر می‌داند و معتقدند که رنگ و رویت کائنات از عشق

است.

حافظ

هرگز سیرت آنکه دلش زنده شده عشق نیست است بر جریده عالم دوام ما

اقبال

من بنده آزادم، عشق است امام من عشق است امام من، عمل است غلام من
ترکیب‌های کلام

در کلام حافظ و اقبال بسیاری از ترکیب‌های مشعشع وجود دارد. احتمال قوی این
است که اقبال آنها را آگاهانه از حافظ وام گرفته است که به بعضی از آنها به عنوان نمونه
اشاره می‌شود:

می‌یاقی

اقبال یکی بخشی از «پیام مشرق» را به نام «دعای باغی» نامیده است که گمان می‌رود از
حافظ پیروی کرده است.

حافظ:

ایده دانی می‌یاقی که در حنّت جواهری یافت

کنار حوی ز کماناد و گلگشت مصلی را

خوب و خوب تر

حافظ

حسانت آفتاب هر نظر باد ز خوبی، روی خوبت، خوب تر باد

اقبال

چو نظر قرار گیرد به نگار خوبرویس نهد آن زمان دلم من بی خوب تر نگاری

گل لاله:

حافظ:

در سوختن حریفان مانند لاله و گل هر یک که گرفته جای بر باد روی باری

اقبال:

به نگام آشنایی چو درون لاله دیدم

همه ذوق و شوق دیدم، همه آموخته دیدم

رندی و می‌کنش

در ابتدا اقبال بر حافظ ابراد می‌گرفت که او رندی و می‌کنش با به همان صورت ظاهری به کار برده است؛ اما بعدها تغییر عقیده داد و گفت که منظور حافظ از می، شراب نیست که مردم هادی در میخانه می‌آشامند و غناي اختيار از دست می‌دهند بلکه منظور از آموخته و رمزی است که برای منشی معرفت و سرشاری به کار رفته است.

در نقطه مقابل در بعضی از مضامین و اشعار دیدگاه اقبال و حافظ با یکدیگر کاملاً متفاوت است؛ مثلاً:

جبر و اختیار

اقبال معتقد است که انسان بر اثر کوشش و تلاش سرشست خود را می‌سازد و خیرات دیگر انسان در اثر مقابله با قیود و سندهای فردی و اجتماعی دارایی ارزش والاثری می‌گردد او می‌گوید که حیات ما پای بند قوانین طبیعت است، اما آزادی درونی ری حد و نهایی ندارد:

چگونگی از چگونگی و بی‌چگونگی بودن مجبور و مختار اندویش

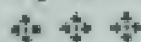
در نقطه مقابل حافظ تسلیم اصول جبری می‌شود و اند را موقوف بر تعویبات ذاتی خود می‌داند، چه‌آنکه می‌گوید:

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم نسبت مکن به فقیر که اینها خدا کند
خودی و بی‌خودی

در این توضیح بر حافظ و اقبال با یکدیگر تفاهم و توافقی ندارد «خودی» واژه قلبی اندیشه و فکر اقبال می‌باشد. او معتقد است که «خودی» محرک اصلی زندگی

قطره چون حرف خودی او بگوید هشی بی‌مایه را گویگر کند
اما اندیشه و تصور خودی حافظ تا اندیشه اقبال متفاوت است. اقبال چون در حالت
بی‌خودی در مقام شاعر وارد می‌شود، خودداری و اعتدال را از دست می‌دهد:
با چنین زور جنون پامی گریبان داشتیم

در جنون از خود نه رفتن کار هر دیوانه نیست
بی‌خودی و جنون حافظ، کیفیت و چگونگی جذب خالص دارد:
مستم کن آنچنان که نه دایم ز بی‌خودی در عرصه خیال که آمد کدام رفت
در هر حال اعتقاد اقبال نسبت به حافظ به حدی بود که تا پایان عمرش شور می‌ و
موسیقی کلام و رنگبندی یاد حافظ را در کلام خود حفظ کرد.



چشم
زندگی خودم کن چندان بخت
جوانی گذشت می‌انسان شود
کو بر پاک باید که شود قابل
در هر خار و خنجر لاله‌دم جان شود
مهری

پند و اندرز در کلام حافظ

دکتر آصفه زمانی
دانشگاه لکهنو، لکهنو

پند و اندرز به طور اساسی موضوع تصوف است. بنابراین در کلام شاعران صوفی، مانند بابا طاهر و ابو سعید ابوالخیر و سنایی و شمس غفری و مولانا رومی، موضوعهایی از این قبیل فراوان است؛ چرا که هر شاعر بزرگ که زندگی را در منظومه سبک کمالان مشاهده می‌کند، نمی‌تواند از این موضوع به سادگی بگذرد، لذا سعدی و خرمی و حافظ و اقبال آنها در مضمون پند و اندرز موضوعاتی را برگزیده و تنگنای تحول را با مضمونهای گوناگون و معنی دادند.

زمانه پیر آشوب، فلک‌ها را می‌گذارد قرن هشتم هجری در ایران دوره ملوک الطوائف و انقلاب و تحولی بی‌سابقه بود و اوضاع سیاسی اطراف دور و نزدیک شیراز نیز متعجب از حقایق هر بغداد و آذربایجان، آن سرحدات در سیروان، ملوک کثرت در شمال و شرق ایران بر سر یکبار بودند. در شیراز هم حکومتی مستقل بود. به طور اختصار، از اوضاع سیاسی شیراز می‌توان حدس زد که اولین سید مجاهد حافظ، شاه اسماعیل، پیر حسین جلیانی آخرین فرمانروای چغانیان را در سال ۷۹۹ هـ. شیراز بیرون کرد و بر حکومت فارس تسلط یافت. خود او در سال ۷۵۳ هـ. به دست امیر مبارزالدین محمد (۷۶۵-۷۷۰ هـ.) سلاطین آل مظفر کشته شد. خود مبارزالدین به نطفه پیراندر، شاه محمود و شاه شجاع سرنگون گردید و به دستور شاه شجاع کور شد. در زمان حکومت شاه منصور، آخرین حکمران آل مظفر، شیراز در اثر ظلم‌های نیمه‌ور و ایران گردید. این اوضاع باعث شد که اشعار حافظ ملوک را احسان می‌نمایند و بنا شود.

هم که آمد بجهاد، بشیر جراحی دارد. در جراحات هر سده ده هشدار تجانس،^۱
 به استعار حافظ، چون حاصل شعر یک شعر است، لذا وقت را باید به نصیحت نمود
 وقت را نصیحت، وقت، شکی که شرفی

حاصل از حرارت این جانا بگدازم است، تا دانی^۲

لذات دنیا ناپایدار است، لذا انسان عاقل نباید که از متاع دنیا دست ورزند و
 مُرغ زیرک نشود در چمنش نغمه سرای هر بهاری که ردیف، خوانی دارد^۳
 او می‌گوید چون در نهایت خویشگاه آدمی دو مُشک خاک است، او را ساختن ابرو
 فلک بوس چه حاجت است؟

هر گز خواجه آخر ندر مُشمنی خاک است

گر چه حاجت که بر افلاک کنی ایوان را^۴

شاه نعمت الله ولی گفته است:

نه مرد است آنکه دنیا دوست دارد اگر دارد برای دوست دارد

حافظ هم تأکید می‌کند که از «غروب جهان» هشدار باشد که آن دوست کسی نیست.
 جمله است غروب جهان، ولی خشنود که این مخدّره، در عقده کس می‌آید^۵
 همین مضمون را جایی دیگر این طور در قالب شعر بیان می‌کند:

مجو درستی عهد، از جهانی شست نهاد که این فجوزه غروب هزار داماد است^۶

دلیستگی به دنیا باعث محرومی است و حافظ به همین منظور اصطلاح «باد بدست»
 را استعمال کرده است:

باد بدست باشد اگر دل نهی بهیچ در معرفتی که تخت سلیمان رود بد^۷

۱- دیوان حافظ، م. ب. رجبی کتاب گهر، تهران، ۱۹۶۵ م، ص ۲۶.

۲- ص ۱۲۲. ۳- ص ۹۰. ۴- ص ۸۸. ۵- ص ۲۸.

۶- ص ۱۰۵.

حافظ تحت و قیام را خاتمه داده و آمده بود، لذا این حوادث باعث شدند که از غرور و تکبر و خود پسندی دور باشد، و همین روم را به دیگران نیز برساند:

مباش غره یازوی خود که هر ساعت هزار شمعده بازد سپهر مهر انگیز^۱
در مقابل مرگ همه یکسانند، چه جاهل و چه عالم، و چون سرانجام بیکت لدا
بر مبنای علم و حکمت، غرور و تکبر چه معنی دارد؟

مزن دم ز حکمت که در وقت مرگ (روستو دهد جان جو بیچاره گره)^۲

یا

مباش غره بعلم و عمل فقیه زمان که هیچ کس، از قضای خدای جان نبرد^۳
استاد مختار است یا مجبور محض؟ مسئله جبر و اختیار از زمان عمر خیام تا اقبال
در میان شاعران نیز موضوع بحث بوده است. بعد از خیام بُلُغ بزرگ فلسفه جبر، حافظ
است. حافظ آن رأی رایج نامحانه می بخشد او می گوید که چون ما مجبور محض هستیم
از تفکر چه حاصل:

رها بداده بده و در چنین گره نگشای که تو من و تو در اختیار نگذاشته است^۴
و حافظ به منظور درسی «توکل علی الله» می دهد. او می گوید که اصل، تکیه بر ذات
باری تعالی است و همین اصل توکل است:

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است

زهر و گر سدها هنر دارد، توکل بایدش^۵

یا

بر عمل تکیه مخزن خواجه که در روز ازل

تو چه دانی؟ قلم صنم بنامت چه نوشت؟^۶

۱- ص ۱۹۶

۲- ص ۱۶۲

۳- ص ۱۶۳

۴- ص ۱۹۶

۵- ص ۱۶۳

۶- ص ۲۰۶

یکی از درسی‌های اسلام، اخوت و مساوات و دوستی و نیکی و دلداری است. ایمان و یقین حافظ هم همین است. او دل آزاری را بدترین گناه تصور می‌کند. محبوب الهی است «دل دوست آور که حج اکر است» نلیح حافظ همین است.

در خست دوستی بشان، که کام دل یار آرد

نهال دشمنی بر کن که ریح بی شمار آرد^۱

خواهی که سخت و است جهان بر تو بگذرد

بگذر ز عهد شست و سخنهای مضطرب خویش^۲

ده روزه مهر گردون، افسانه است و افسون

نیکی بجای یاران فرصت شمار یار^۳

آمایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان تلطف یا دشمنان مدار^۴

شاه را به یزد از طاعت حد ساله زهد قدر یک ساعت عمری که درو داد کند^۵

یک نصیحت گنمت بشو و صد گنج یی از ره عشق درآ و بزه عیب مپوی^۶

این امری طبیعی است، وقتی که هزاران ستاره شروب می‌کند، یک آفتاب طلوع کند و صبحین طور وقتی که هزاران خار می‌روید، یک گل می‌شکفتد. یعنی در دنیا با احسان

۱- ص ۹۱

۲- ص ۸۰

۳- ص ۲۱۲

۴- ص ۳۱۵

۵- ص ۱۲۲

۶- ص ۱۵۰

زیاد هستند:

تا جلد هزار خار نمی‌روید از زمین از گلبنی، گلی، سنگست، نمی‌رسد^۱
از فطره تا گهر شدن مراحل زیادی می‌گذرد و رسیدن به مقصود مستلوم گوشه
بسیار است؛ و به سبب صبر است که سنگ لعل می‌شود:

گریه سنگ لعل شود، در مقام صبر آری شود، ولیک بخواب جگر شود^۲
نماند و غم لازم و مبروماند، چنانکه بعد از سیاهی شده، سبیدی روز نمودار
می‌نمود، همین طور بعد از سختی‌ها آسایش پدیدار می‌گردد:

سیرگر حافظ، سختی، روز و شب عاقبت، روزی، نیایی کام را
گفته شده است: «همت مردان، مدد خدا، اگر همت کوتاه نیست، بر آوردن آرزوی
مردان دور نیست:

عاقبت، دست پیران سرو بلندش برسد

هر کرا، در طلبیت، همت او قاصر نیست^۳

اگر قلب و نظر پاک نیست، کعبه و بیت‌خانه یکیست:

چون طهارت نبود، کعبه و بیت‌خانه یکیست

نبوده خیر در آن خانه که عصمت نبود^۴

شبه دنیا مسلم‌پرور است لذا تکیه کردن بر کرم آن قرست نیست:

سفله طبع ست جهان، بر کرمش تکیه مکن

ای جهان‌بده! ثبات قدم، از سفله مجوی^۵

در سر اختلاف منحصر به این است که شاعر فطرت انسانی می‌باشد

عیب‌های ظاهر انسانی را هر کسی می‌فهمد، ولی آن عیب‌هایی را که محض و

۱- ص ۱۵۳.

۲- ص ۹۴.

۳- ص ۹۱.

۴- ص ۱۰۰.

۵- ص ۳۹۲.

مربسته‌اند، هر کسی نمی‌تواند بفهمد. سایر این شاعرانی که در این احادیث می‌دهند، باید بکنه شاعران طهرت اسلامی شوند و برای وی اینهم لازم است که اظهار بی‌ایمانی این قلمر دلچسپ باشد که به هیچ کس بر محروم و حتی از شستن آن لذت نبرد.

زیا و فریب و نظاقر، به هر رنگی نفرت‌انگیز است، بویژه در این امر دینی و مذهبی امام غزالی در «احیاء العلوم» آن را به تفصیل ذکر کرده است. بگوشتی و افسان زاهد را این در شعر فارسی از گذشته‌های دور، بوسیله هذوین از شاعران آوازه انداخته و در سر گرفته و ادامه پیدا کرده است. در میان شاعران اولین بار، حاتم جرأت برده در پی زاهد را که شبح سعدی هم به آن گریزی زده است، ولی حواصی حافظ این قلمر به جرأت و دلیری و آزادی و بی‌باکانه این قرض را ادا کرده که کسی دیگر نمی‌تواند به این جرأت بیان کند:

و اعطاک این جلوه بر محراب و منبر می‌کنند

چون خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

منشکر دارم، ز دانشمند مجلس باز پرس

نوبه فرمودن چرا خود نوبه کمتر می‌کنند؟

گوئی، یاور نمی‌دارند روز داودی

کای همه غلب و دغلی، در کای دارم می‌کنند^۱

در مقابل، حافظ به نوبه باطلر اعتنا می‌دهد، لذا در می‌پویشی به آن کسر می‌دهد که از نگاه باطلر در دنیا سیر می‌کند:

سهرورد که به هفت کند، سیر بسط برای مقدم استاد، سفر درج معمر^۲

به طور عامی، استاد و صاحب از طرف بزرگان برای جوابان داده می‌شوند. برای اینکه آنها تجربه زیادی دارند. حافظ عریض بزرگان را به نظر فوقیه می‌بیند. در سهرورد

دیوان حافظاً تکرار این بیان چندین بار دیده می شود:

نصیحت گوش کن جان دوست تر دارند

جوانان سعادتمند، بند پیر دانا را^۱



چنگ حسیده قامت، می حوالدات بهمنامه

منو که بند پیرانه، هیچت زبان ندارد^۲



سراش سحره تجربه گفتند، گفتند

هان ای سرا که پیر شوی، بند گوش کن^۳



بند پیر متعجب که از چهل، برهانند پیر نا هر چه کند، عین عنایت باشد^۴

از بند و ضایع، اصلاح پذیری جامعه مقصود است. حافظ که شاعر حسن و لطافت و خلوص و پاکیزگی و عشق و محبت و صالح و آشنی است، می خواهد که یا داد بند و اندرز دهن انسان را بیدار کند تا یک جامعه صالح و پاکیزه بوجود بیاید و زندگی انسان بطور واقعی پر از نعمه شادی و انبساط بشود.



فهرست توصیفی نسخ خطی دیوان حافظ و شروح آن در کتابخانه موزه سالار جنگ، حیدرآباد

دکتر زیب حیدر

دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

شهرت جهانی حافظ از یک سو و تأثیر کلام و افکار او از طرف دیگر موجب شده که همواره از قدیم ترین ایتام، علاوه بر ایران در کشورهای دور و نزدیک نیز به صورت های گوناگون به حافظ و اندیشه های او توجه شود، چرا که کلام او جادوگرانه و چند بعدی است. به طوری که هر کسی که شعر او را می خواند، ناخود آگاه مشابهی درونی بین خود و جنبه های خیالی شعر حافظ می یابد. همین امر، فال پذیر بودن شعر شاعر شیراز را در طول بشر از ششصد سال امکان پذیر ساخته است و از جانب دیگر شاعران، نویسندگان و متفکران شرق و غرب را می بینیم که طرز کلام، نحوه بیان و اندیشه پربار و غنی حافظ، آنان را در خلق آثار مدد کرده و موجب پیدایش آثار طراز اول جهانی شده است. بر حده های حافظ در بیش از چهل زبان شانه همین استقبال جهانیان از سخن این شاعر اعلا دل است. دیوان حافظ زینت بخش کتابخانه های عمومی و خصوصی سراسر جهان است که اگر زواری تمام آنها در مکان خاصی جمع آوری شود خود کتابخانه ای عظیم را تشکیل می دهد. در میان نسخه های خطی دیوان حافظ برخی نسخه های بسیار نفیس وجود دارد که جزو ذخایر فرهنگی جهان به شمار می آید. یکی از این گنجینه های نادر و ارزشمند، نسخه های خطی موجود در کتابخانه سالار جنگ است. تعداد آنها ۲۱ نسخه است که به صورت توصیفی در این مقاله آورده شده است.

معرفی نسخه ها

نسخه ۱: شماره ۲۸۶ مجموعه اشعار شمس الدین محمد حافظ معروف به حافظ شیرازی (م ۵۷۹۲/هـ ۱۷۹۰ م) با ترتیب و تصحیح محمد گلندام

۱- مقدمه شری تصحیح کننده از برگ ۲- آغاز: حمد این حد و ثنائی بی حد و مپاس
بی قیاس مر حضرت خداوندی را...

۲- قصاید از برگ ۳- آغاز: شد عرصه زمین چو بساط ارم جواد ازیر تم سعادت شاه
جهان شان.

۳- مستمسک از برگ ۱۱- آغاز: دولش بودم در طواف روضه خیر الانام...

۴- ترجیع بد از برگ ۱۳- آغاز: ای داده بیاد دوست داری / این بود وفا و عهد یاری...

۵- ترکیببند از برگ ۱۵- آغاز: ساقی اگر ت هوای مایی / جزو داده میار پیش مایی...

۶- یک مثنوی محصر از برگ ۱۷- آغاز: ایا ریح الشبا قلبی مکب...

۷- غزل به ترتیب الفبائی از برگ ۱۹- آغاز: الا یا ایها الساقی ادرکام و ناولها...

۸- رباعیات از برگ ۲۱۲- آغاز: آواز پر مرغ طلب می شنوم... پایان: اگر معصوم
آراشی اوست [۹] / اگر درویش باشد دستگیر است. مستعین، تاریخ پایان: ۵ ذی قعدة
۱۰۸۶ هـ / اکتبر ۱۶۵۶ م. عنوان برگ ۴ و ۱۹ مذهب و مطلقاً است و حاشیه به رنگ طلائی
است. حواشی به صورت جدید بازسازی شده است. مهر محمد بقا تاریخ ۱۱۲۹ هـ دارد.
تعارف مهر چنین است: محمد تقی لدوی نواب مظفر خان بهادر ۱۱۲۹ هـ، مهر دیگر
حدائی کریم علی نقی ۱۲۵۲ هـ، مهر سوم احمد میرزا خان بهادر نیرة سهراب جنگد برگ
۲۱۵، ۱۵، اندازه ۸/۸×۸/۸ سم.

نسخه ۲: شماره ۳۱۵، آغاز: همان، پایان: هر روز برغم من شود یار هر کسی / یارب
لو بغیر ما من مسکین رسی. برگ ۲۱۶، ۱۲، اندازه ۱۱/۸×۵/۶ سم. مستعین خوبه
کتابت در آغاز سده یازده هجری. بین سطوح متن زرافشان، صفحه ۲ و ۴ بین سطوح
مطلقاً، جدول رنگین و مطلقاً وضع نیمه خوبه است.

نسخه ۳ شماره ۳۱۲، آغاز همان، پایان: بسم الله خیالی و رسم بیش تعداد املک این بر حوال است که می باشد، برگ ۳۱۲، من ۱۱، اندازه ۶/۶×۳/۴، سم نستعلیق خوشه کتابت در اواخر سده دهم هجری، صفحه ۷، ۱۴، ۲، ۷، ۱۱، ۳۱ و ۳۰۲ مطلقاً و مذهب است، کرم خورده و وضعیت خوب.

نسخه ۴ شماره ۳۰۰، آغاز: همان، پایان: حمد زمانه رفت از خانه همی برگ ۱۲۷، من ۱۵، اندازه ۱۱/۹×۶/۲۱، سم. کتابت در اواخر سده دهم هجری، نستعلیق خوشه. (روای متن در ایشان، حاشیه رنگ دار، مطلقاً رنگین و محدود، بعضی جاها پاک شده، کرم خورده، وضعیت نسخه خوب است. بر برگ ۹۲ نقشی از مکتب شیراز دارد و آن نشان می دهد که شاهزاده‌ای بر تخت نشسته و گرداگرد او درباریان جمع اند. اندازه این تصویر ۱۷/۲×۸/۸ سم است که کمی خواب شده است. مجوزاً جهانگیر شاه به الله اکبر بر ورق ۷۱ به است با عبارت:

بکم آذر سه... داخل کتابخانه این نیازمند از درگاه الهی شد. در دارالخلافه اگر، دره نورالدین جهانگیر ۱۰۱۳ هـ بن اکبر شاه و در کتابخانه پدرم از هموی من محمد حکیم برزوار سید.

مهر محمد بن سلطان ۱۲۱۵ هـ دارد، بدین قرار:

اسلاطین جهان محمد بن سلطان است ۱۲۱۵ هـ لوکا المعروف به [بر] و دین به تاریخ ۱۵ صفر ۱۲۰۸ هـ به سردار محمد اسمعیل خان به طور تحفه داده به تاریخ ۱۵ صفر ۱۲۰۸ هـ به مقام کابل.

نسخه ۵ شماره ۳۰۲، آغاز: همان، پایان: گفتم دهن تو گفت حافظ گفتا/شادی همه لطیفه گویان صلوات برگ ۱۶۳، من ۱۲، اندازه ۱۲/۵×۶/۵، نستعلیق روشن، کتابت در اواسط سده یازدهم هجری، حواشی رنگین و مطلقاً، بعضی جاها پاک شده، دو ورق ندارد، صفحه ۱ و ۲ یک نقش مصور ایرانی دارد که ناقص شده است، مهر سلطان علی عادل شاه ۱۰۶۸ هـ دارد، بدین قرار: درخشان دین بر حق شد ز سعی های قلل الله علی بن محمد بن ابراهیم عادل شاه، ۱۰۶۸ هـ.

نویسنده کتاب: میر علی قانع‌ری، این نسخه در کتابخانه شاه‌ی مجاور بود و
میر علی در دهه ۱۰۶۹ هـ.

نسخه ۶: شماره ۲۹۹، آغاز: هیمان، پایان: من عطفم و بی‌گناه مرا امی‌وند ای‌ای والی
ترانه پیر و رنگین، برگ ۲۲۱، س ۱۵، اندازه ۱۶/۴×۷/۶، سه، مستعین روشن، کتابت
در رجب ۱۰۱۲ هـ، کتاب: میر علی، مجدول، مطلق و رنگین، تجدید حاشیه شده، بعضی
جاهای پاک شده، کرم خورد و وضعیت کتاب بسیار خوب است، مهر وزیر علی خان بهادر
۱۲۰۹ هـ دارد که او پسر خوانده اصحاب الفوله بهادر نواب بوده است و در سال
۱۲۱۲ هـ خاندان احمد الفوله شده بر صفحه اول «معجزه» رچمن تیکری نوشته شده
است، نوادر و بسنده داستان طریل ولیم میک رینس تیکری بود ۱۴ ژانویه ۱۷۹۹ م
دارای خط انگلیسی به یادداشت رچمن تیکری است.

نسخه ۷: شماره ۲۹۰، آغاز: هیمان، پایان: بشینم و با غمت بازم ایان در سرورکار
حق دازم، برگ ۲۲۲، س ۱۴، اندازه ۱۶/۸×۸/۲، سه، مستعین روشن، کتاب محمد
مؤمن و کتابت در محرم ۱۰۱۶ هـ، بر صفحه ۲ ب و ۳۷ ب: بین منظور مزین
صفحه ۲ ب، ۳، ۳۷، ۴۵، ۶۵ مجدول، مطلق و رنگین، بعضی جاهای پاک شده و
وضعیت کتاب خوب است.

فغانی مکنه سیر (۱۰ م ۲) - یک حکر، منظر دعوت در باغ، ۳- منظر شراب‌خانه،
۴- یوسف و زلیخا، ۵ و ۶- منظر شکار.

نسخه ۸: شماره ۳۲۰، آغاز: بی‌کافه قصر امل سخت شست نیام است...، پایان: گفتم
مهر تو گشت حافظ گفتا ای‌ای همه لطیفه گویان صلوات، برگ ۱۷۱، س ۱۲، اندازه
۱۳/۶×۷/۵، سه، مستعین روشن، کتابت در آغاز سده یازدهم هجری، کتاب پیر محمد،
بر خراش رنگین و مطلق خط کشیده، ناقص، کرم خورد و بعضی جاهای پاک شده است.
نسخه ۹: شماره ۳۱۷، آغاز: هیمان، پایان: نه هفت هزار سال شادی جهان این محنت
خفت روز هم می‌آرد، برگ ۲۲۶، س ۱۲، اندازه ۸/۶×۴/۵، سه، مستعین روشن حقی،

کتابت در آغاز سده دهم هجری، صفحه ۳ و ۴ کاملاً مرصع است، مجدولاً مطلقاً و مذهب رنگین، بعضی جاها پاک شده و مجلد خوب است.

نسخه ۱۰، شماره ۲۱۱، آغاز: همان، پایان: ای دهر هر آنکه دل بهر تو کند لایست جزای احسن الله حیرک، برگ ۶۶۳، س ۱۵، اندازه ۱۱/۵×۵/۳ سم، نستعلیق روشن، کتابت در اواخر سده دهم هجری، حاشیه مطلقاً و ساء بعضی جاها پاک شده، کرم خورده، وضعیت کتاب خوب است، بر کتاب یک مجوزه است، با عبارت: «هو المالك مجازي ثواب حاك زمانه در شهر، سنه ۱۰۲۵ هـ در وقتی که به خدمت بعضی نگرى صورت بهار تغییر شده بود این کتاب [۹] نموده شده.

نسخه ۱۱، شماره ۲۸۹، آغاز: همان، پایان: من ده که از وی شوم نیکام ازساند مرا تا مدار السلام، برگ ۱۵، س ۱۶، اندازه ۱۶/۵×۸/۶ سم، مستعلیق روشن، کتابت در ماه شوال ۱۲۷۵ هـ، حاشیه رنگین و مطلقاً است، بعضی جا پاک شده است. تجزید حاشیه شده است، بر صفحه ۴، ۲۹ ب، ۵۰، ۵۶، ۸۶ ب، ۱۰۳ و ۱۳۳ هفت شأنی به طور جدید ایرانی دارد.

نسخه ۱۲، شماره ۲۱۷، آغاز: همان، پایان: تمایز من از عمر و جوانی / اوصال تست را که رنگدگی، برگ ۲۳۱، س ۱۲، اندازه ۱۳/۶×۶/۷ سم، نستعلیق جلی، کتابت پیر حسن، کتابت در ۱۵۲۹/۵۹۳۵ م، صفحه شماره ۲ ب و سه مرصع است. حاشیه رنگدار و مطلقاً، وضعیت کتاب خوب است، بعضی جاها پاک شده و صفحه ۱ ب و ۲ دارای شکس جن و پری است.

نسخه ۱۳، شماره ۲۸۷، این نسخه مقدمه ندارد، عول به ترتیب الفبایی است، آغاز: (آیا ایها المتانی...، پایان: تو صبر چه دل کانیچه دلش می خوانند ازیک قطره خوشت و هزار اندیشه، برگ ۱۹۰، س ۱۱، اندازه ۱۱/۲×۴/۵ سم، خط کوفی، کتابت در ۱۵۰۷/۵۹۱۳ م، حاشیه مطلقاً و مذهب، بعضی جاها پاک شده، کرم خورده، جلد و وضعیت خوب.

نسخه ۱۴: شماره ۳۰۶، آغاز: همان، پایان: دست که حلقه کرد در گریش هلال / آورده
وژ نظم حافظ باشد، کاتب: میر علی، مستعین خوش، کتابت در آغاز سده دهم هجری،
حاشیه مطلقاً، مذهب: زرتشتی، مضامین: بعضی جاها پاک شده و لوح در جلای،
و جمعیت: نسخه خوب و جلد شده، برگ ۱۷۶، س ۱۴، اندازه ۱۶/۶×۷/۶، سم: بر صفحه
اول این عبارت درج است: «یک جلد و هفتاد و هفت ورق این دیوان است» ۲۶
صفحه اول: ۱۲۵۸ هـ شماره شده، در آغاز غولیات آمده و به ترتیب الفبایی است.

نسخه ۱۵: شماره ۳۰۳، آغاز: همان، پایان: هجران ترا جو گرم شد هنگامه پیر آتش
من نظره هجران از جامه، برگ ۱۶۵، س ۱۲، اندازه ۱۳/۶×۶/۵، سم: مستعین روشن،
کتابت در آغاز سده یازدهم هجری، بر صفحه ۱ و ۲ به سطور مطلقاً، حاشیه ها رنگین،
پایان هر نظام مرتب و گز دار، بعضی جاها پاک شده، وضعیت خوب دارد و جلد شده و
بعضی جایر حاشیه هم شعر نوشته شده است.

نسخه ۱۶: شماره ۳۰۴، آغاز: همان، پایان: چون گرم شود زیاده ما را رنگ وین لغت
سریم یک خور از خاتم علی، برگ ۲۴۱، س ۱۴، اندازه ۱۳/۶×۶/۲، سم: مستعین روشن،
کتابت در آغاز سده یازدهم هجری، صفحه ۱۶۹ تا ۱۷ و مرتب، رنگین و مطلقاً حاشیه،
گرم خورده، مرقم شده، بعضی جاها پاک شده، چهار خط مشکب صفویان (به طرز
اصفهانى) دارد.

نسخه ۱۷: شماره ۳۰۷، در این نسخه ورقه اول ناقص است، آغاز: و غایبات تار روح
از طرح - پایان: بگه همدم با وفا ندیدم جز درد / یک مونس و معتدل ندارم جو غم، برگ
۲۱۶، س ۱۵، اندازه ۱۵/۵×۶/۷، سم: مستعین روشن، کتابت در آغاز سده یازدهم
هجری، دو صفحه کامل مرتب، صفحه ۲، ۶ ب و ۷ مجذول و مطلقاً و رنگ دار،
گرم خورده، بعضی جا از ورق ناقص و مهر شد نور انحرافى انصاری ۱۲۵۵ هـ دارد.

نسخه ۱۸: شماره ۳۰۸، آغاز: همان، پایان: سخن های مجتد را روان بخش / قبول
نهجه دستن حافظ، برگ ۱۶۳، س ۱۵، اندازه ۱۳/۶×۷/۳، سم: مستعین، کتابت در آغاز

نموده است. توضیحات نسخ خطی دیوان حافظ و شروع آن

سده یازدهم هجری، جدول طلایی و رنگین، بعضی جاها پاک شده کرم خورده، وضعیت خوب، جلد شده و صفحه اول مطلقاً و مقدمه صفحه اول عبارتی دارد: «این از هراج رحیم خان خرید شده و داخل کتابخانه گردید». ۱۳۵۰/۶/۲ قد اوراق حاسب این کتاب را خواندند.

نسخه ۱۹: شماره ۳۱۱، آغاز: همان، پایان: دلها همه در چاه ز نخلک انداخت / وانکه سر چاه را بگیرد / بگرفت، برگ ۲۱۳، من ۱۲، اندازه ۹/۲۸۲/۳، سم، مستطیل خطی، آب پاشیده، محبت، کتابت در آغاز سده یازدهم هجری، کامل، جدول مطلقاً و رنگین، کرم خورده، جلد ناقص و بعضی جاها پاک شده است.

نسخه ۲۰: شماره ۳۱۲، آغاز: نوای زبان را در قفس تنگ دهان... پایان: آنها که عیان غم جوید / جو راه مرار من بپوشد... ناقص اول و آخر، برگ ۲۰۶، من ۱۶، اندازه ۹/۲۸۲/۸، سم، شکسته مستطیل، کتابت در آغاز سده یازدهم هجری، جدول سیاه و مطلقاً جلد شده، بعضی جاها پاک شده و مقدمه ناقص است.

نسخه ۲۱: شماره ۳۱۳، آغاز: نوای زبان را در قفس تنگ دهان... پایان: آنها که عیان غم جوید / جو راه مرار من بپوشد... ناقص اول و آخر، برگ ۲۰۶، من ۱۶، اندازه ۹/۲۸۲/۵، سم، مستطیل، کتابت در آغاز سده یازدهم هجری.

نسخه ۲۲: شماره ۳۱۵، آغاز: همان، پایان: هر روز بر غم من شود بار هو کسی / ارباب تو چراغ من مستکن رخس، برگ ۲۱۶، من ۱۲، اندازه ۱۱/۵۸۵/۶، سم، مستطیل، کتابت در آغاز سده یازدهم هجری، در میان منی زر نشان است. بر ورق ۴ آب بین سطوح طلایی، جدول طلایی و رنگین، دو سطری، وضعیت خوب و مجلد ریبا دارد. مقدمه ندارد.

نسخه ۲۳: شماره ۳۱۷، آغاز: همان، پایان: ده هفت هزار سال شادی جهاد این محبت هست روی غم من / د، برگ ۲۲۶، من ۱۲، اندازه ۸/۶۹۶/۵، سم، مستطیل خطی، کتابت در آغاز سده یازدهم هجری، صفحه ۲ و ۳ مزین، جدول طلایی و رنگ دار، بعضی جاها پاک شده و وضعیت خوب است.

نسخه ۲۶ شماره ۳۲۰، آغاز به کار شده است. این کتاب در اصل صحبت نخست شده است. و پایان کلمه سخن و کلمه حافظ گفتم اندازن همه اشیاء گریز از صلوات، باقی الاوّل، برگ ۱۷۱، ص ۱۲، اندازه ۱۳/۶۸۷/۵، سم، نستعلیق، کتاب، پر مخمّد و قاسم، کتابت در آغاز نازم، محری، مجدول طلائی و رنگی، گرم خورده و بعضی جاها پاک شده است. نسخه ۲۵ شماره ۲۹۲، آغاز همان، پایان هر روز برغم من شود بار کسی ایاز بر هر یاد من برکش رس، برگ ۳۱۰، ص ۱۵، اندازه ۹/۵۴۲/۶، سم، نستعلیق، کتابت در محمّد الله، کتابت در ۱۰۶۷ هـ، صفحه ۴، ۵ و ۷ بین سطور مزین، مجدول طلائی و رنگی، بعضی جاها پاک شده و وضعیت نسخه خوب است.

نسخه ۲۶ شماره ۲۹۳، آغاز همان، پایان چون دور بخارشد دانشم بر جای ایاز بر آن دور دیگر نوس کشد، برگ ۲۰۰، ص ۱۷، اندازه ۱۹/۶۴۱۲/۴، سم، نستعلیق، کتابت در فرج بیگ بلخی، کتابت در ۱۰۷۲ هـ در قلعه پریندا، بعضی جاها پاک شده، گرم خورده و بر صفحه اول در مهر بنام حیدر خان است شده، بر صفحه آخر مهر حیدر یار خان و ترقیمه:

تحریر الفلم هو افراد دوستان فرج بیگ ساکن بلخ در شهر پریندا تاریخ دوم صفر ۱۰۷۲ هـ روز سه شنبه بوقت نماز معرفت تحت تمام شد کلام من نظام شد الله تعالی عاقبت خوب گرداند و جمیع مسلمانان را آسین ربیب العالمین الهی عاقبت محمود گردان ابدلایی بود یا ابوبکر گردان، به تاریخ یستم جمادی الثانی ۱۰۵۴ هـ در ایرنگ آباد گرفته شده.

نسخه ۲۷ شماره ۲۹۲، آغاز همان، پایان خوش آمد همه را در مهدت احفا که چشم در نیاید ما را، برگ ۲۱۴، ص ۱۳، اندازه ۱۳/۵۴۶/۲، سم، نستعلیق، کتابت در محمّد ۱۰۷۳ هـ بین سطور طلائی، مجدول و بعضی جاها پاک شده.

نسخه ۲۸ شماره ۲۹۵، آغاز همان، پایان سکندر صفت مردم تا جویی تراست [۱۹] / راضی تراست، برگ ۱۷۲، ص ۱۵، اندازه ۱۳/۶۴۶/۲، سم، نستعلیق، کتابت در محمّد و یوسف، مستطیل، کتابت در ۱۰۷۸ هـ، بلخ، مجدول طلائی و رنگی، بعضی جاها پاک شده است.

نسخه ۳۹ شماره ۳۰۵، آغاز همان، پایان بر آتش، بیستم ایر دیده اگر نشانه است
 سبب و برگ ۲۲۶، س ۵، اندازه ۱۰۱/۱۲۵/۹، سم، مستطیل، کتابت در آخرین سده
 یازدهم هجری، مجذول ثلاثی و رنگین، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخه ۳۰ شماره ۳۰۹، آغاز همان، پایان گفتم دهن تو گفت حافظ کفا/شادی همه
 نظمه گویا صلوات، برگ ۲۱۲، س ۱۱، اندازه ۶/۱۵۶/۴، سم، مستطیل، خطی، کتابت
 در آخرین سده یازدهم هجری، مجذول ثلاثی و رنگین و بعضی جاها پاک شده.

نسخه ۳۱ شماره همان، آغاز نشاده، پایان ... به قرار و عقل خود و سببی خویش /
 دیدم رخ دفتر بشیماخی خویش، برگ ۱۹۱، س ۱۵، اندازه ۱۳/۲۵۵/۳، سم، مستطیل،
 کتابت در آغاز سده دوازدهم، مجذول ثلاثی و سیاه، کرم خورده و بعضی جاها پاک
 شده است.

نسخه ۳۲ شماره ۳۱۴، آغاز ... صوفی یا که آنه حافظ جام را تا بنگری
 مصلحتی من فعل خام را، پایان: شده کمر تو در میان ستم دست /نداشتمش که در میان
 حیرت هست ... بعضی الطریق، برگ ۱۶۴، س ۱۲، اندازه ۱۲/۲۵۶/۸، سم، مستطیل
 زوایا، کتابت در آغاز سده دوازدهم هجری، مجذول رنگین و مطلقاً و بعضی جاها پاک
 شده است.

نسخه ۳۳ شماره ۳۹۶، آغاز همان، پایان حلیل عادل بیسته بر خوان او از آنجا
 ایام تو سال و دهان، دو ورق نظم هالی دیگر هم دارد، برگ ۱۶۶ + ۲، س ۱۹، اندازه
 ۲۱/۵۵۱۶/۸، سم، مستطیل، کتاب جمال الدین محمد بن الحبر الاولیا، کتابت در
 ۱۲۲۰ هـ (محلیس سال ۶۹ هـ/مکرم) در دوره ریاست شاهزاده اعظم الدین
 بن معظم نوشته شده، کتاب ذرات نارائن قنبرگو، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده
 است.

نسخه ۳۴ شماره ۱۰۸۹/۱، بر صفحه ۱ تا ۳ معنی رازهای مشکل نوشته شده
 است. آغاز: همان، پایان: در دیده کشم ولی ز خار مزه ام /ترسم که نبرد پای خیانت

مخرج، برگ ۷۵، من ۱۹ چهار سوسه، اندازه ۲۲/۲۵۱۹/۹، سم، مستعین، روشنی، کتاب
محمّد عبدالله برای مرشد خود سعدالدین نوشت، کتابت ۶۵ شوال ۱۲۲۱ هـ، کاغذ
انگلیسی، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخه ۳۵، شماره ۳۱۸، آغاز همان، پایان: ویر غاری رزاق زندانی را از یک نسخه
رسد غفل آزاد کنیم، ناقص الآخر، برگ ۲۰۰، من ۱۲، اندازه ۲۱/۲۵۱۱/۸، سم.
مستعین شکر، کتابت در آغاز سده سیزدهم هجری، کرم خورده و بعضی جاها پاک
شده است. مهر میرالملی ۱۲۰۶ هـ ثبت است.

نسخه ۳۶، شماره ۳۱۹، آغاز همان، پایان: دور از این بهتر نگردد حقیقت
گویی احوال ازین خوشتر باشد، حافظ، ماعز بخواجه، برگ ۱۷۶، من ۱۳، اندازه
۱۰/۱۶۵/۳، سم، ساده، مستعین، کتابت در آغاز سده سیزدهم هجری، بر نسخه ۲ و ۴
عناوین گزیده، حاشیه مطلقاً و مذهب، بین السطور مطلقاً از کاغذ کاشمیری جلد شده و
یک ستون گل دار بین سطوره دارد.

نسخه ۳۷، شماره ۳۲۰، آغاز همان، پایان: گفتم دهن تو گفت حافظ گفتا/شادی عهد
لطیفه گریز حقیقت، برگ ۱۷۶، من ۱۵، اندازه ۲۱/۷۵۱۳/۵، سم، مستعین، کتابت
در ستم علی بخاری، کتابت در یکم جمادی الثانی ۱۱۷۳ هـ، کرم خورده و بعضی جاها
پاک شده است. سه مهر دارد ۱ - امحمد علی به تاریخ ۱۶۳۶ هـ، ۲ - مستقیم الدوله
۱۲۴۶ هـ، ۳ - هفت النساء بیگم.

نسخه ۳۸، شماره ۳۹۸، آغاز همان، پایان: حافظ خوش یمنه کن روزگار خود کن /
نطق فکر این یمنه کن گیر سر نباید مو نرا، برگ ۳۲۲، من ۱۶، اندازه ۲۱/۲۵۲۲/۷، سم،
مستعین (یمنه)، کتابت در ۱۱۶۹ هـ، کاغذ زر افشان، مطلقاً و مذهب، صفحه ۴، عربی
به طلا، محلول رنگی و مطلقاً حاشیه تذهیب شده و بعضی جاها پاک شده است. در
توقیفه آمده: برای ابواب هر ابراجک غریبالدوله و کربا جان بهادر احراری.

نسخه ۳۹، شماره ۳۸۳، آغاز همان، پایان: خاموش نشیر که رفت خاموشی نیست /
دم در کش و جام باغ را بر می کن، برگ ۴۳۸، من ۱۵، اندازه ۲۳/۸۵۱۹/۶، سم، مستعین،

کتاب محمد ابراهیم قلندر، برای مرزا رزاق علی بیگ، نوشته شده، کتاب در ۱۱ زبانه
۱۳۲۸ هـ، کاغذ انگلیسی، حاشیه سیاه و کرم خورده است.

نسخه ۴۰: شماره ۲۹۷، آغاز: همان، پایان: سال حورم حال بیگو سالم مال بر اصل
داشت، متنی باقر، بخش عالی، بخش رام، برگ ۱۱۳، من ۱۵، اندازه ۱۷/۸×۷/۲ سم،
تستعلیق، کاتب خوانده اکرم، کتابت در ۱۸ ربیع الثانی ۱۱۱۸ هـ، مجدول رنگین و طلائی،
کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

نسخه ۴۱: شماره ۳۱۹، آغاز: همان، پایان: بهار مکن عب رندان را سر نیست
عز من بود، که همان دانسته، برگ ۲۵۵، من ۱۵، اندازه ۱۷/۸×۹/۴ سم، تستعلیق خوب،
کاتب کیول رام، کتابت در ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳۹ هـ در صفحه ۴ بین سطور مرید، نسخه
از مطابقت و مدققت، صفحه ۱۲ ب، ۱۳ حاشیه رنگین، جلد شده، دیباچه به زبان فارسی،
و بعضی جاها پاک شده است. نعت: «الحائمه بالعیر هو المستعان نسخه دیوان من
اصطفی حواجه حافظ شیراز قدس سره به تاریخ نوردهم مبارک ربیع الاول [سال]
حجور ۱۹ حضرت خورشید خدیو شهنشاه مکرم والمعظم جلال الدین محمد اکبر شاه
بادشاه داری جلد الله ملکه و سلطنته موافق ۱۲۳۹ هـ/ ۱۸۱۳ م | به خط بنده عاصی کیول
رام زیب تحریر و تظطیر پذیرفت.

نسخه فرهنگ‌های دیوان حافظ

شماره ۱۱۷۴-۱: اسناد دعاوی گنج العرش (ورق ۴ تا ۳۷) (نگاهی از معروف‌ترین
مناجات عربی)، ۲- فرهنگ (۹ ب تا ۷ ب)، آغاز: الفاظ حضرت خواجه اصلاح عارفان
عالم، پایان: هم ۳ بودند مستم و عبدالصمد واضح، ۳- دیباچه (۸ ب تا ۱۴ ب)
اصلاح معروف گل اندام، آغاز: همان، پایان: لبیک محروم از آن کل در تاجار صاحب،
برگ ۱۴، من ۱۱، اندازه ۱۷/۳×۱۲/۷ سم، تستعلیق، کتابت در ۱۸ ذی‌قعدة ۱۸۰۱ هـ،
کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

شرح دیوان حافظ

شماره ۵۸۶، شرح دیوان حافظ تألیف محمد افضل متخلص به سرخس، ۱۱۲۷ هـ برابر با ۱۷۱۵ م. آغاز زبان در گشایه به شکر خدا که از کشف استاد گشت، پایان سعادت شود زیر قوت حاصل از گشاید گردها زهر مشکلم، برگ ۱۶۸، ۱۵، اندازه ۱۳/۶×۲۲/۹، خط شکسته، کاتب شیخ رام، لک حیوه گشت در ۱۹ جمادی الاول ۱۱۵۱ هـ، [هرهرپور] کرم خورده است.

خلاصه البحر فی الثقات المدرر: شرح دیوان حافظ

شماره ۹۷، شرح مفصل دیوان حافظ از اول تا ردیف هـ، شارح: عبدالله الخلیفه الحویندگی الجشتی، از بیاد انصاحت را سر بر گشت و در نوکری محمد رشید المعروف به شیخ البحر مرده، آغاز حمد و میبایست خداوندی را که عاشقان را، پایان و از همراز آخر شب در بحر غمناک است خورشید را است [گشت] برگ ۲۷۱، ۱۱۹، اندازه ۱۳/۴×۱۶/۴، خط نستعلیق، کتابت در آخر سده دوازدهم هجری، کرم خورده و بعضی جاها پاک شده است.

با توجه به وجود بیش از چهل و یک نسخه دیوان حافظ و شرح آن، این امر مسلم است که چه اندازه مردم شده قازد به حافظ ترجمه و هنایت دانسته اند که اگر روزی صاحب هفتی پیدا شود و تمام آثار و مقالاتی که درباره این شاعر بزرگ و ستاره آسمان ادبیات فارسی را جمع آوری کند، خود نایب بر کتابخانه ای عظیم خواهد شد.



حافظ و اقبال

خانم دکتر قصر غفار
جامعه ملیه اسلامیه، دهلی نو

عمرها در کعبه و بشکته می نالند حیات تا ز بزم عشق یک دانه ای راز آید برون

یکی از نکات مهم در زمینه سنجیدن کلام حافظ با کلام علامه اقبال این است که کلام حافظ و شعر اقبال را باید در چشم انداز تاریخی و سیاسی و اجتماعی آن دوره مطالعه و بررسی کرد. چنانکه می دانیم عصر حافظ، همزمان با یک دوره جریانات و تحولات سریع سیاسی بوده است. استان فارس و شهر شیراز در دوران زندگی حافظ چندین مرتبه به شور و شغب و دگرگونی های سیاسی دچار گردید و حافظ عروج و زوال شاهان آن مظهر و جدایی های سیاسی آنان را به رأی العین مشاهده نمود.

زمانه اقبال هم یک دوره پر آشوب و دگرگونی های مختلف و شرایط سیاسی خاصی را در بردارد، ولی فرق اساسی بین فکر حافظ و اقبال که توجه ما را جلب می کند، همین است که حافظ مبلغ اخلاق است:

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون نیکی بجای باران فرست شمار باران را:
یا:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما عبرت از این گناهی نیست
یا:

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را غار خاطری الا رهگذار ما نرسد

ولی اقبال یا حتی خاص و شورانگیز دوس تحریک و تحول می دهد و حافظ به دانشجویان دانشگاه اسلامی علیگڑه می گوید:

اورون کا شہ پیام اور، میرا پیام اور ہے خلق کے درند کا خطرہ لازم اور ہے
ظانور زیر دام کے نالہ تو سن چکے مگر یہ بھی سنو کہ تعدد حاضر نام اور ہے
و جہاں دیگر می میرا بد:

حجة القریبہ (و هم قریب کس) نروان (و نسیم من داغ درو - لکھ را
شعر اقبال مانند جو بیار آرام نیست بلکه یک نوع جوشش و طغیانی مسلحانه دارد
مرا از بردۀ ساز، آگهی نیست ولی دانم، توای زندگیا چیست
سرودم آن چنان در شاخساران گل از مرغ چمن پرسد که بر چیست
ولی جای تردید نیست که کلام هر دو شاعر برجسته ایرانی و هندی از در می خیزد و
بر دل می نشیند.

این هم حقیقتی است که شعر حافظ لسان الغیب شعری است که بر دل اقبال
چنگ زده است. هر که شعر حافظ را می خواند شعر سحر آمیز و جادویی گفت که بر دلها
هم مسلط است و هم بر آنها حکم رایی می کند. پس شاعر معاصره علامه اقبال که یکی
از شعرای برجسته متفکر و فلسفی و انقلابی زبان فارسی در شبه قاره هند سروده
میراست بر توتوم بحث تأثیر اشعار فارسی حافظ شیرازی شیرین سحر قرار گرفته
است و حتی که شعر اقبال را مورد مطالعه و ارزیابی قرار می دهیم، تأثیرات گوناگونی از
فلسفه و تلامذۀ حافظ را در آن می بینیم. او نیز، در غزلیات خود به تلمیح و تفسیر شعر
حافظ استفاده کرده و به پرورش او شعاری جو سروده است. من در این مقاله گویانه
خود شعر کرده ام که بعضی از این تأثیرات را، هم از نظر تفکر و هم از جهت شایستگی
شعری در شعر علامه اقبال مورد بررسی و شرح قرار دهیم.

در شعر اقبال فلسفه حرکت و عمل، جاوید و جاری است و از نظر او حد و حدود و تلاش، همان زندگی است و سکوت و حدود و غیر زندگی بدون هدف و تلاش حرکت است. در این زمینه نیز اقبال از فکر حافظ استفاده کرده است. چنانکه در شعری به عنوان زندگی و عمل که در جواب نظم «هائده» موسوم به موزان گفته

ساحل افتاده گفت کز چه بسی زیشم هیچ نه معلوم شد آه که من کیس
موج خود زنده ای نیر خرامید و گفت عشم اگر می‌روم اگر نروم کیس
در باره عظمت انسان به عنوان اشرف مخلوقات، حافظ را نیز خاصه اظهار نظر می‌کند

ترا ز گنجگروه عرش می‌زنند مغفیر ندانمت که در این واسطه چه افتاده است
و اقبال به شیوه دیگری می‌گوید:

می‌گذرد خیال من از مه و مهر و مشتری

نوبه دیگر چه عده‌ای صدای این غزل را

عشق در شعر حافظ و اقبال یکسان است:

فاش سرگرم و از گفته خرد دلشادم بنده عشقم و از هر ده جهان آرام

و اقبال نیز به گونه‌ای دیگر می‌گوید:

من هستم آرامه عشق است اقام من عشق است اقام من غفل است غلام من

حافظ در یکی از اشعار خود به نگار معرور خود بهر خطاب می‌کند

بر آستان توام در جهان پناهی هست سر مرا بحر این مر و حواله گاهی هست

غلام تو گس حناش از سببی سرورم که از شراب غرورش به کس نگاهی هست

علامه اقبال به پیروی از حافظ در پیرایه چنین می‌گوید:

اگر چه زبست سرش افروز و کلاهش نیست گدای کوی تو کیش را و شاهش نیست

درین دایره کهر چشم طاقت داری ترا به کشمکش و زدگی نگاهی نیست

حافظ از بی تو چهی محبوب شکوه و ناله داشته می گوید:

روشن از بر نور ویت نظری نیست که نیست

مشت خاک درت، پر بصری نیست ده نیست

و اقبال آنگاه به پیروی از حافظ چنین گفته:

سرخوش از یاد تو خم شکنی نیست که نیست

مست لعل تو سرین سخنی نیست که نیست

حافظ شیر دلبری و آئین سروری را در شعر خود چنین توصیف می دهد:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرفه کلاه نهاد و تند شست کلاه داری و آئین سروری داند

و اقبال به پیروی از حافظ می گوید:

جهان عشق نه میری و سروری داند همین بس است که آئین چاکری داند

بچشم اهل نظر از سکندر افزونست گدا اگر که مال سکندری داند

حافظ خوش الحان در جای دیگری از معشوق و عشق چنین شکوه دارد:

دل و پرده لولی و شیمت شور انگیز دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

مادر غره بازوی خود که در خیم است هزار تعبده بازو سپهر مهرا انگیز

علامه اقبال نیز چنین گوید:

دلیل منزل شوق بدامم آویز شرر ز آتش نالم بخاک خویشتن آمیز

هر چه لاله برون آمد از سراج ناز بیا که جان تو سوزم ز خوف شوق انگیز

افراد شعر حافظ را همیفا مطالعه کرده بود. او حتی نخستین مجموعه غزلیات خود نام پیام مشرق را می یافتی نامیده است و این عنوان را از یکی از شعرای حافظ اخذ کرده و از حافظ الهام گرفته است:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب زکنا یاد و گلگشت مصلی را

و قتی که علامه اقبال به آلمان سفر کرد، آنرا شاعر و فیلسوف معروف آلمانی، گونه‌ای با دقت مطالعه کرد. چون گفته در اشعار خود از حافظ متأثر شده بود، اقبال نیز آن تأثیرات را پذیرفت.^۱ اگرچه اقبال در زبان، تصورات، خیالات و اسلوب بیان از غالب، بدست، نظری، عرفی و فانی نیز پیروی نموده، اما در آهنگ شعر و غزلیاتش، بیشتر از حافظ متأثر گردیده است.

در این جا چند بیت متفرق از غزلیهای حافظ را می‌آوریم که علامه اقبال نیز از آن متأثر گردیده و به پیروی از آن غزلیهای چندی سروده است. حافظ می‌گوید:

سرم خوشبخت و بی‌انگ بلند می‌گویم که من نیم حیات از بیانه می‌جویم
و اقبال می‌سراید:

به این بهانه در این بزم محرمی جویم غزل سراپم و پیغام آشنا گویم
حافظ:

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود بنشسته در دلم از نهاد سر بوجود
قال:

بهار تا به گلستان کشید بزم سرود نوای بلبل شوریده چشم غنچه گشود
حافظ:

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما آبروی خویش از چاه و مخزن شما
قال:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان محرم جان من و جان شما
به هر صورت اقبال گریچه در آغاز شعر حافظ را به دیده شک و تردید می‌نگریست و معتقد بود که مراد و مقصد از پاده و شراب در شعر حافظ شاید همان شراب معمول باشد، اما بعدها او برای رفع همین اشتباه خود در چاپ دوم کتاب اشعار خودی ۳۵ شعر

در طایفه حافظ را حذف کرد و در نامه‌ای که در ۱۱ ژوئن سال ۱۹۶۸ م به اکبر ال‌آبادی نوشت صریحاً تذکر داده که مراد از شرابی که دو شعر حافظ آمده شرابی نیست که آن را در میخانه می نوشید، بلکه هدف از آن حالت سکر است که در شعر حافظ به چشم می خورد.

صبح جای شک و تردیدی نیست که شعر اقبال به طوری که در مثالهای بالا ملاحظه می شود تحت تأثیر همین حافظ قرار داشته است و خود سرودن این اشعار بر وزن و قافیه حافظ، دل بر آنست که اقبال به تنهایی حافظ بلکه بر شعرش نیز اورش و ارج زیادی قایل بوده است. یکی از برجستگی‌های شهر در این قصه درباره علامه اقبال می نویسد:

اقبال تسلط کامل بر زبان فارسی داشت. او دواویس شاعران بزرگ و بلند پایه فارسی را مطالعه می کرد و از آن جمله به منظوم معنوی و غزلیات حافظ ارادت خاصی داشت. زیرا از یکسو حرمت و محسوبیت این دو کتاب با گوشت و خون او در خانوادهاش عجین شده بود و از سویی دیگر در محیط اسلامی آن زمان - پنجاب - هیچ کتاب دینی و عرفانی بعد از قرآن و نهج البلاغه به پای منظوم و دیوان حافظ نمی رسید.^۱

اقبال چندین بار گفته بود که بعضی اوقات من چنین احساس می کنم که روح حافظ در من حضور کرده است^۲ او به سحر آفرینی شعر او پی برده بود، چنانچه می گوید:

خود رنگ معصومگی گرمی من به تعبیر میخانه حافظ هر که بنخانه شیراز^۳



۱- نوای شاعر فردا - مقدمه - اشراق خودی و دعوت بی خودی.

۲- حافظه آواز اقبال، یوسف حسین خان، غالب آکادمی، ۱۹۷۶ م، دهلی نوه، ص ۱۲

۳- ترجمه فارسی: خواب میخانه حافظ باشد یا بنخانه شیراز، هر دو از گرمای خواب رنگ معصومی ساخته شده‌اند.

آثار خواجہ حافظ شیرازی در کتابخانہ رضا رامپور ہند

دکتر سید حسن عباس

کتابخانہ رضا رامپور، رامپور

آثار العربیہ خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی (م ۱۵۷۹ھ) معروفترین منزل سرای فارس است و مقبول طبع مردم سرزمین پهلور ہند می باشد و در ہر برعہٴ زمان، دیوان فارسی ویزہ بارہا و بارہا بہ طبع رسیدہ و نسخہہای چاپی آن در سراسر ہندوستان منتشر شدہ است. هیچ کتابخانہٴ عمومی و دولتی و شخصی وجود ندارد کہ نسخہہای خطی و یا چاپی دیوان خواجہ شیراز در آن وجود نداشته باشد. کتابخانہٴ رضا رامپور نیز یکی از شعبہ کتابخانہہا است کہ بہ خاطر کتابهای نادر خطی و چاپی پرورش خود بہ تبارہر سراسر شہ فارتہ شہرت فراوان کسب نمودہ، بشکے شہرتش از مرز و بوم این سرزمین پهلور ہر اثر رفته است و شوق دیدار کتابخانہٴ رضا و تواتر آنہ در دلبہ دوستداران کتاب و کتاب شناسان و نسخہ شناسان دلیا جایگزین شدہ است.

کتابخانہٴ رضا رامپور نسخ متعدد و گوناگون دیوان خواجہ حافظ اعم از خطی و چاپی را داراست. علاوہ بر این می توان تعداد زیادی از شرح ہا، فرہنگ ہا و ترجمہ ہا بہ شعر و نظم و رباعیات و... را بہ این مجموعہ اضافه کرد.

در این گفتار کوتاہ سعی ما بر این است کہ دربارهٴ اطلاعات اجمالی تمام آثار معتبر و مستراحہٴ شیراز را در این کتابخانہ، چہ خطی و چہ چاپی، ارائه نمودہ تا پژوهشگران محترم پس از شناسایی این اثرہا بہ ویزہ نسخہہای خطی آثار حافظ، شرانند در کارہای پژوهشی خود استفادہ گیرند. برای راحتی کار، تمام آثار مربوط بہ خواجہ حافظ در

کتابخانه شخصی را در چند دسته تقسیم کرده ایم بدین گونه:

آثار خطی

۳۲ عدد	نسخه های خطی دیوان اشعار
۱۴ عدد	نسخه های با تاریخ
۱۹ عدد	نسخه های بدون تاریخ
۹ عدد	نسخه های با دیباچه (با تاریخ و بدون تاریخ)
۳۵ عدد	نسخه های بدون دیباچه (با تاریخ و بدون تاریخ)
۴ عدد	نسخه های با تصویر (با تاریخ و بدون تاریخ)
۵ عدد	شرح ها
۱ عدد	مضامین
۱ عدد	فرهنگ

آثار چاپی

۱۵ عدد	دیوان اشعار چاپ های هند
۶ عدد	دیوان اشعار چاپ های ایران
۲ عدد	شرح ها به زبان فارسی
۲ عدد	شرح ها به زبان اردو
۲ عدد	ترجمه های دیوان به اردو
۱ عدد	ترجمه رباعیات به زبان های اردو و هندی

الف - نسخه های خطی دیوان اشعار (با تصویر)

۱- دیوان حافظ با دیباچه:

آغاز دیباچه: حمد بی حد و ثنای بی عدد...

آغاز دیوان: الایا ایها السخی ادرکامنا و ناولها...

پایان: از سپید دلت بازیگری نتوان دید - مانند سنگ خاره در آب رلاک
شماره ۳۲۷۷، نستعلیق خوش و زیبا، ۹۰۲ ص، اندازه ۲۸×۲۱ سم، دارای مهر نواب
قلب علی خان بهادر، یازده تصویر خوب و دانشور و رنگین از نقاشان زمان اکبر شاه،
برخی از تصاویر دارای نامهای نقاشان. این نسخه برای اکبر تهیه شده بود و معروفی
عکس آن منتشر خواهد شد. دارای دو سر لوح زرین و طلاص و جداول رنگین.

۲- با دیباچه:

آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: همان.

پایان: گفتم سخت گفت که حافظ گفتست

شادی همه لطیفه گریان صلوات

شماره ۳۲۹۰، نستعلیق خوش و زیبا، ۲۵ شعبان ۱۲۱۷ هـ، به فرمایش نورالله خان بن
حداضاف خان مرحوم باری زایی، ۲۲۲ ص، اندازه ۱۹×۱۰/۵ سم، مطلقاً و مذهب، با
نقش و نگار و جداول زرین، دارای ۳۹ تصویر رنگین.

۳- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: پیوسته از آن روی کنم حمدش - کز رنگ ویم بوی کسی می آید

شماره ۳۲۹۶، نستعلیق خوش، ملاً نظام، ۱۹ جمادی الاول ۱۲۲۷ هـ در کشمیر،
به فرمایش آقا محمد اسماعیل، ۲۲۰ برگ، ۲۶×۲۵/۲۵ سم، مطلقاً و مذهب، دارای ۱۴
تصویر. روی نسخه امضای صاحبک آن چس آمده: مالک این کتاب نواب عبدالحمید الدوله

و نام آنکه، محسنه مجمل حسین خان بهادر حیدر جنگ مهر هم دارد. آقا محسنه است و خواننده نمی شود. جمله نسخه هم دیدنی است و از نظر مصحافی بسیار با ارزش به نظر می آید.

۶- با دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

آغاز دیوان: شد عرصة زمین ز بساط ارم جوان

از پرتو سعادت شاه جهان

پایان: ما اهل هر گوی گویان بگشای روز اهلان تمام دامن درخت

شماره ۳۲۹۱، مستعین خوش، ۶۰۲ ص، ۱۷۸۱۱ سم، مذهب و مطلق و رنگی و با جدول، ۶۶ تصویر. نسخه بسیار فرسوده است. ب.ت.

ب- نسخه های با تاریخ

۱- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: گر تشنه ابر رحمتی هان حافظ سرچشمه آن ز ساقی کوثر بر من

شماره ۳۲۹۱، مستعین خوش، همان پشاوروی نوربخشی، ربع الثاني ۹۲۹ ه، ۳۲۸ ص.

الذکر ۳۲۸۱۶ سم، دارای سر لوح این و طلایی، جدول و عناوین این و طلایی، صفحات دوم و سوم نیز طلایی، مجلد، مختلف الطول.

۲- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: گفتم سخت گفت که حافظ گفت

شادی همه لطیفه گویان صلوات

۱۹۵- آغاز خراسانه حافظ شیرازی در کتابخانه وصال رامپور هند

شماره ۳۲۷۲، تسمیعی خوش و زیبا، صفحات نسخه پارچه‌ای است و با تصاویری از
آغاز نسخه رنگین و مطلقاً و مدقّب، عناوین و جداول نیز رنگین و طلائی، ۱۵۶ ص،
مختلف السطور، اندازه ۲۵/۵×۶/۵ سم.

۳- یادبیاچه:

آغاز دیباچه: همان،

آغاز دیوان: همان.

یاد برگزیده این گرگه ربایی بنمای سرپسجه ضمیر افکری ای شیر خدای
شماره ۳۲۷۲، تسمیعی رب و خوش، ۹۷۱ ص، مختلفه السطور، در هاشم بن
عرب شاه آمده، سر لوح مدقّب و مطلقاً دارای یادداشت زیر از مدیر کتابخانه
ایر دیوان حافظ نوشته ۹۷۱ ص، عالی حدیث گزیده لای صاحب بهادر شمس
مهری و شاهی بنور هدیه بحضور پر نور بزرگان عالی حضرت نواب محمد مشتاق
علی خان صاحب بهادر عرش آشیان پیشی نموده.

احمد علی خان مصرم کتابخانه رامپور است ۱۸ نوامبر ۱۹۰۳ م.

۴- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

شماره ۳۲۷۶، تسمیعی خوش و زیبا، صفحات نسخه پارچه‌ای است و با تصاویری از
آغاز نسخه مطلقاً و مدقّب، بخش‌های آخره، ۳۵۰ ص، ۳۲/۵×۲۲ سم. [در دفتر
کتابخانه تاریخ کتب ایران نسخه ۱۰۱۲ در احمد آباد ثبت شده است.]

۵- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

این گمشده سادات گفت که حافظ گفتند شادی همه لطیفه گویار حصولات
شماره ۳۲۷۹، تسمیعی رب و خوش، رحب خط، ۵۰ [شاید بگرمی باشد] ۱۰۱۳ هـ
۶۲۶ ص، سر لوح رنگین و مطلقاً و مدقّب و جداول نیز دارد، اندازه ۱۸×۱۴ سم.

۶- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: ترکس که کله دار جهان است به بین کز نیز چنگونه سر بر آورد باز
شماره ۳۲۸۰، مستعلیق خوب، محمّد زاهد، جمادی الاول ۱۰۸۲ هـ، ۵۳۰ م، ۱۰۸۲
صفحه در آغاز مطلب و منصف در تمام صفحه جداوار مذکوب، اداره ۶۲۵۳۱ م
صفحه اول دارای این عبارت است: «دیوان خواجه حافظ شیرازی گدوانده
صاحبزاده حیدر علی خان».

۷- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: الهی روضه اش بُرنور بادا بدان وجهی که تو دانی نکوتر
شماره ۳۲۸۹، مستعلیق، محمّد نور علی خان ابن نواب سز خان بهادر نواب امیرالامراء
سز هند نواب محمّد خان بنگالی بهادر خضفر جنگا، ۲۶ شعبان ۱۲۰۳ هـ برابر با
سنه ۳۰ شاه عالم بهادر پادشاه غازی صاحبقران خاندانه ملکه و سلطنته، بوقت پنج
گهری روز شنبه ۵۴۳ م، اداره ۲۲/۵۴۱۷ م، جداوار شکر شده، در آخر دیوان ماده
تاریخ وفات حافظ آمده است:

«...مستند و بود و یک ز عجب رت نوی جهان عرو و شرف در حواری رحمت رفت
بکاره تانی سعدی، محمّد حافظ ازین سرا چه فانی بدار رحمت رفت
و غزلی نیز در توصیف حافظ دیده می شود:

چه خوش شعریت الحق شعر حافظ که دارندش چو جان و دل برابر
نسیمی بر نفس عطری دهد نور که بادا روح پاک از مظهر
بهر بیت از غزلهایش چراغست که گرده شمع جان از وی منور
چو خوانی خمیات بی حسابش بهانی مست ارم بی خود تا به محضر
الهی روضه اش بُرنور بادا بدان وجهی که تو دانی نکوتر

۸- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: منت تیریم یک جو از خاتم طری.

شماره ۳۲۸۸، تعلیق خوش، فیض علی (رامپوری)، ۲۶ صفحہ ۱۲۰۸ هـ، برانی قبطی
 مجید خان، ۵۶۲ صی، جداول آبی، زرد و سرخ و عناوین نگرف. ۲۴×۱۸/۵ سم.

۹- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: حافظ خوشخوان من نقد جمال هیان

نقد جمال عیان حافظ خوشخوان من

شماره ۳۲۸۹، تعلیق خوش، فیض علی (رامپوری)، دوشنبه ۹ محرم ۱۲۱۳ هـ [کسی
 عدد ۱۳ زده ۸۳ تبدیل کرده و تاریخ کتابت را به ۱۲۸۳ هـ مبدل ساخته است]، ۵۱۶ صی،
 اندازه ۲۹/۵×۲۰ سم در تعویف و توضیفات حافظ عزل زیر در آخر نسخه آمده است:

دلیر جانان من برد دل و جان من	از لب جانان من برده خود جان من
این دل جیوان من واله و شیدای تست	واله و شیدای تست این دل حیران من
روضة رضوان من خاک دوکوی تست	خاک در کوی تست روضه رضوان من
در تن جانان من بی لب لعلت میاد	بی لب لعلت میاد در تن جانان من
ناله و افغان من از هوس روی تست	از هوس روی تست ناله و افغان من
حافظ خوشخوان من نقد جمال عیان	نقد جمال عیان حافظ خوشخوان من

۱۰- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: ختم شد دیوان بشعر حافظ شیرین کلام

بر سر شاهووس قدسی می‌کند دائم مقام

۸- بدون دیباچہ:

آغاز دیوان: همان.

پایان: منت شرمم یک جو از حاتم طی

شماره ۳۲۸۸، مستعین خوش، فیض علی (رامپوری)، ۶۶ صفحہ ۱۲۰۸، برای صفحہ

محمّد خان، ۵۶۲ ص، جداول آبی، ۵/۵۱۱ سرخ و سادہ شکر، ۲۶/۵۱۸ ص

۹- بدون دیباچہ:

آغاز دیوان: همان.

پایان: حافظ خوشخوان من نقد جمال عیان

نقد جمال عیان حافظ خوشخوان من

شماره ۳۲۸۹، مستعین خوش، فیض علی (رامپوری)، دوشنبہ ۹ محرم ۱۲۱۳ھ [کمی

عدد ۱۳ راہ ۸۳ تذیل کرده و تاریخ کتابت راہ ۱۲۸۳ھ منقذ ساخته است]، ۵۱۶ ص،

الذخیرہ ۲۶/۵۳۲ ص در تعریف و توصیف حافظ غزل زیر در آخر نسخہ آمده است:

دلبر جانان من برد دل و جان من	و لب جانان من زبده شہود چمن من
این دل حیران من والہ و شہدای تست	والہ و شہدای تست این دل حیران من
روضمہ رضوان من خاک در گوی تست	خاک در گوی تست روضہ رضوان من
در تن جانان من بی لب لعلت میاد	بی لب لعلت میاد در تن جانان من
ناله و افغان من از هوس روی تست	از هوس روی تست ناله و افغان من
حافظ خوشخوان من نقد جمال عیان	نقد جمال عیان حافظ خوشخوان من

۱۰- بدون دیباچہ:

آغاز دیوان: همان

پایان: ختم شد دیوان بشعر حافظ شیرین کلام

بر سر طلاووس قدسی می‌گند دائم مقام

شماره ۳۳۹۲، استعین درشت و خوانا، جدا بخش، ۴ شوال ۱۲۱۸ هـ در عهد سلطان غازى بادشاه عالى گهر، به فرمانش اميرالدوله مبارک الملک نواب محمد مصطفی خان بهادر حشمت جنگ، ۶۲۷ ص، اندازه ۲۳/۵ × ۳۲ سم.

۱۱- با دیباچه:

آغاز دیباچه: همان.

آغاز نسخه: مقدری که ز آثار صنع کرد اظهار

سپهر و مهر و مه و سال و ماه و لیل و نهار

آغاز دیوان: همان.

شماره ۳۳۹۹، استعین شکسته آمیز، ۱۲۷۲ هـ، ۲۹۳ برگ، دارای سرلوح زرین و رنگین و خوشنما و مطلقاً و مدحیب.

۱۲- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: چون دور رسک باشم در جایی بر یاد من آن دور دگر نوش کنند
شماره ۳۳۹۴، استعین، بل بهدر داس قانون گوی برگه گذرکی، اوایل ماه ذی قعدة سنه ۱۶ جلوس، ۴۰۶ ص، ۱۵ × ۲۴/۵ سم، بر خامش نیز غزلها دارد، بعضی مقطع ها قرمز. در آغاز و پایان نسخه یک یادداشت از سلطان احمد میرزا دی الحجة ۱۳۸۵ هـ دیده می شود.

۱۳- بدون دیباچه:

آغاز دیوان: همان.

پایان: ای وصل تو اصل شادمانی منی نشاط جاودانی

بر حافظ خود چه می شناسی هر حکم که بر سرم برانی

سهلست ز خیرترین مرازم

شماره ۵۰ (لوهارو) استعین صاف، گرد هر داس و لذهری بلیه داس منشی قوم زبازدار بهارگو، ۲۴ شوال ۱۳۸۸ هـ، در آخر نسخه قصیده ای ۲۷ بیت از ملا شرفی آمده، آغاز:

کردم جو عزم کشور بنگاله از دکن افتاد بر خرابی شومی مرا گذار

۱۹۹. آثار حواجه حافظ شیرازی در کتابخانه و مزار امامپور هند

۳۷۶ ص، ۱۷ س. شماره ۵/۵۹۱۴/۵۵ س و ۱۳ بیت از یک نامه مضمون به عنوان قسمت نامه برادران از میراث پده دیده می شود. آغاز

زیباتر آنچه مانده زبایا ازان تو برادران ازان تو من و اعلی ازان تو

ج - نسخه های بدون تاریخ

۱- آغاز دیوان: همان.

پایان: قدم اصلاح نه نیست بهندم برگشت

شماره ۳۴۷۲. شعلیق ریز و خوش، احمد الکاتب، دارای سرلوح خوب و زیبا و قلم و نگار دلگش و جداول طلایی، ۱۰۱۹ ص، ۱۰/۵۸۸ س، ربعی. در آخر عبارتی پده می شود: دهفتم از دیهشت سنه احد عرض دیده شده.

۲- آغاز دیوان: همان.

آغاز: همان.

پایان: دیوانه شدم یار بر دستم

شماره ۳۲۷۴، شعلیق، دارای دو سرلوح زیبا و مطلقاً و منصف، جداول طلایی و آبی، ۲۱۵ ص، اندازه ۲۳/۵×۱۷ س، ناقص الاخره نسخه قدیمی است.

۳- آغاز دیوان: همان.

پایان: حقا که بچشم.

شماره ۳۲۷۵، شعلیق خوش، ۲۸۰ ص، یک سرلوح رنگین و خوشه دارد. اندازه ۲۶×۱۹/۵ س.

۴- آغاز دیوان: همان.

پایان: بر خاک جناب تو شب و روز چنین

شماره ۳۲۷۹، ستمایه، ۲۱۴ ص، دو ورق در آغاز جدید الخطای آن نسخه قدیمی است

از ص ۲۱۵ و ۲۱۸ قصه اردو و فارسی نواب علی خان نعتقدار محمود آباد منصف به

دستبر آمده است، در آغاز نسخه این عبارت بیستم می خورد:

و در کتاب دیوان حافظ به مقدم اشکگر گویانار معرفت حکیم محسنه دانی صاحب نام شده.

مراجعه سائلی آذربایجان خرنده شده، امروزه ۱۶ آوریل ۱۸۵۰ م.

۵- آغاز دیوان: همان.

بایان: شادی همه لطیفه گویان صلوات.

شماره ۳۲۸۰، مستعلق، ابعاد ۳۲۱ ص، یک سر لوح رنگر دارد و در وسط آن

هاله اکبره نسخه قدیمی است، اندازه ۱۶×۵/۲۲ سم.

۶- آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: خیر مقدم مرحبا ای طایر میمونه قدم

شادمان کردی مرا نازم ترا سر تا قدم

بایان: خندان لب و تازه روی می ماندی تو

شماره ۳۲۸۱، مستعلق، خولعه یک سر لوح دارد و حداقل در تمام نسخه دیده می شود.

۳۸۷ ص، ۱۶×۵/۲۳ سم [احتمالاً قبل از ۱۱۶۶ هـ].

۷- آغاز دیوان: همان.

شماره ۳۲۸۲، مستعلق، ۴۲۳ ص، اندازه ۱۵×۲۴ سم.

۸- آغاز دیوان: همان.

بایان: گفتم دهنش، گفت زهی حبه نبات.

شماره ۳۲۵۳، مستعلق، شمر تدوین، ۳۵۰ ص، اندازه ۱۵/۵×۲۲ سم.

۹- آغاز دیوان: همان.

شماره ۳۲۸۴، مستعلق، ۳۳۶ ص، ۱۷×۵/۲۵ سم، با ادبیات مالک نسخه محسنه

نورانی.

۱۰- آغاز دیوان: همان.

بایان: گستاخی ما ز حد برون رفت ولی المنة الله که عنایت داشت.

شماره ۳۳۸۵، متعلق، ۴۲۵ ص، اندازه ۵/۱۲ × ۲۱/۵ سم، آب و رنگ نسبت

۱۱- آغاز دیوان: همان.

بایان: یارب تو بفریاد من مسکین و ص

شماره ۳۳۸۷، متعلق خوش و رنگ، در صفحه در آغاز دریں و طلایی و سرلوح

رنگارنگ، جدول طلایی، به خط حافظ نورانی [۵/۱۲ × ۷۷۲ ص، اندازه ۱۹ × ۳۰ سم

۱۲- آغاز دیوان:

دوش ازین غصہ نغفتم کہ حکیمی ہی گفت

حافظ از یادہ خورد جای شکایت باشد.

بایان: خاموش بشن کہ وقت خاموشی است دم درکش و جام عشق را پر می کن

شماره ۳۳۹۳، متعلق خوانا و درشت، ۳۳۴ ص، ناقص الاول، اندازه ۱۹ × ۲۸ سم.

۱۳- آغاز دیباچہ: همان.

آغاز دیوان: همان.

بایان: کای یی تو حرام زندگانی

شماره ۳۳۹۵، متعلق خوش، دارای دو سرلوح رنگین و مقلد و مذهب، مجدول،

۵۴۹ ص، اندازه ۵/۱۲ × ۲۰ سم.

۱۴- آغاز دیوان: همان.

بایان: ای سایہ سہلات بمن پرورده یاقوت لب دُر عدن پرورده

شماره ۳۳۹۷، متعلق معمولی، ۴۶۴ ص، اندازه ۱۸ × ۲۵/۵ سم.

۱۵- آغاز دیوان:

مژہ سیاحت از کرد بخون ما اشارت ز فرب اویندیش و غلط مکن نگار

بایان: نوای مجلس ما را اگر کند مطرب گهی عراق و گهی جہ احفهان مرا

شماره ۳۳۹۸، متعلق معمولی، ۳۶۴ ص، ناقص الاول، اندازه ۵/۱۳ × ۲۱ سم.

۱۶- آغاز دیوان: همان.

بایان: چو در خاک مصلّی یافت منزل بجز ناریختن از خاک مصلّو

شماره ۱، ۳۳۰۰، متعلق ریوه مختلف القلم و بیشتر اوراق بعداً افزوده شده است.
۳۷۷ ص. اندازه ۲۱×۱۲ سم. احتمالاً به خط دکتر فدا حسن.
۱۷- آغاز دیباچه: همان.

آغاز دیوان: همان.

پایان: منت قیریم یک جواز خاتم علی.

شماره ۴ م ۶۸ (لوهاری)، متعلق خرب، درویش علی بن محمد حسن شیرازی،
(مدتیردهم) دو سراج رنگین و زیبا با جدول ساده، برهانشی آن دیوان فارسی آمده
است، ۹۵۹ ص. ۱۲ س. و بعضی حاکم و بیش، اندازه ۲۳×۱۶/۵ سم.

د- نسخه های شرح دیوان حافظ (فارسی)

۱- مرج البحرين

تألیف: شیخ حیف الدین ابوالحسن عبدالرحمان بن سلیمان متخلص به «ختمی» لاهوری.
سال تألیف: ۱۰۲۶ هـ. این نخستین شرحی است بر کلام حافظ شیرازی که در شبه قاره
هند تألیف گردیده است.^۱

نسخه کتابخانه رشت، جزو اول این کتاب است.

شماره ۳۳۰۲، متعلق، ب ت، ۴۶۰ ص. اندازه ۲۷×۱۸ سم. آغاز:

زیبطن ثون خرامد خامه ما
چو ذوالنون سجده ها آورد بر جا
پایان: ختمی یا و بگذر ازین ماجرای فوق

^۱ برای شرح حواله به مرج البحرين رجوع کند به مقاله مفصل دکتر علوف جعفری با عنوان
«تفسیر شرح عباسی دیوان حافظ در شبه قاره» مرج البحرين تألیف ختمی لاهوری در ویژه نامه
حافظ، مجله دانش، اسلام آباد، شماره ۱۵، ص ۸۱-۵۵، پانز ۱۳۶۷ هـ.ش. ایشاد ۲۶ نسخه خطی این
شرح را نشان داده اند که از آن میان ۱۳ نسخه در پاکستان، ۶ نسخه در هند، ۳ نسخه در روسیه، ۱ نسخه
در بنگلادش و ۱ نسخه در انگلستان موجود است؛ اما نسخه مورد بحث در آن نیست. علاوه بر این،
رک: فهرست نسخه های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند تألیف دکتر شریف حسین قاسمی،
ص ۵-۱۷۷، ایشان چهار نسخه از این شرح را آورده اند.

لازم به ذکر است که همین شرح در دی‌فعلیه ۱۲۹۳ هـ/شماره ۱۸۷۶ م به نام شرح دیوان حافظ از سید محمد صادق علی متخلص به طالب لکهنوی در مطبع مجلس بنگلور لکهنو در ۳۴۸ صفحه منتشر گردیده بود. درباره شرح صادق در صفحات آینده صحبت خواهد شد.

۲- بجز قراة الافق فی شرح دیوان خواجه حافظ^۱

تألیف: عبدالله حریشگی قصوری، سال تألیف: در روزگار شاهجهان پادشاه شماره ۳۳۰۳، نستعلیق خوش، ۱۲۳۶ هـ، ۸۲۸ ص، اندازه ۲۴×۱۷/۵ سم.
آغاز: مباسر عفتت اساس واحدی را رسد که محمود است به جلال ذات و معبودی را
مزد که موصوف است به کمال صفات...
پایان: پس ای طالب بر لاله استعدادات مال است والله اعلم بالقصواب و منه التبداء و
الیه التائب اللهم اغفر لکاتبه و لحافظه.

۳- غزال رعنا

تألیف: غلام جیلانی رفعت رامپوری (م: ۱۲۳۴ هـ).
شرح عرفانی بعضی آیات دیوان حافظ است که رفعت رامپوری با کمک آیات قرآن و احادیث به آن پرداخته است.
شماره ۳۳۰۵، احتمالاً ۱۲۴۷ هـ، از ۱۷ الف - ۲۴ الف، نستعلیق شکسته، در میان رساله در مجموعه، اندازه ۲۸×۱۹/۵ سم.
آغاز: سبحانه لا علم لنا انت العليم الحكيم بیت:
ای سرافه نام تو عقل گره گشای را ذکر تو مطلع قرق عشق سخن سرائی را
پایان: ثقت الرساله مسعی به غزال رعنا.

^۱ آقای دکتر مهر مور، محکم حد مطالعه و تحقیق درباره این شرح در دیوانه حافظ، مجله دانش اسلام، شماره ۱۵، ص ۴۱-۲۱۳ تألیف و پژوهش هیوست اسدصادی خطی و چاپ دیوان حافظ در هند تألیف دکتر شریف حسین قاسمی، ص ۱۷۸.

۴- شرح دیوان حافظ^۱

[خواجہ کمال خجندی]

شماره ۳۳۰۲، سیدالین، ج ۱، ص ۱۳۸، شماره ۳۰۸۱۹/۵، سم، دو مهر چهار گوشه‌ای به نام «عظمت» (۱۱۹۶) و اعضای مالک، «محمد عبدالحکیم» به چشم می‌خورد. آغاز حمد بر خدا، حضرت خلائق کاوسار و برآق بنده نوازی را که این همه نقوش پرگار بر صحایف روزگار جهان افروز آثار قلم صنع اوست...

بابت مشعر کمال خود را در سنگان آسمانی که به پایه بزرگی نرسند خود پستند.

۵- شرح بعضی ابیات دیوان حافظ

[از دانشمندی]

شماره ۳۳۰۵، سیدالین، ج ۱، ص ۱۳۲۷، الف ۱۶، ب، شماره ۲۸۸۱۹/۵، سم، اولین رساله در مجموعه آغاز است:

المنه لله که در می‌گردد باز است زان رو که مرا بر در او روی نیاز است
بایان... و از همین سبب زبان خموش است و لیکن دهان پر از غمیست.

۵- قصاید حافظ

شامل قصیده در مدح حضرت علی علیه السلام و بیت آن حضرت (ص) آغاز:

خوڑا سحر نهاد حبابل بر آورم یعنی غلام شاهر و سوگند می‌خورم
بایان سابقا می‌ده که دیگر بار در رندی و غم...

نوک کلک خواجہ بن منصور حافظ زد رقم

شماره ۳۳۰۱، نسخ خوب، ج ۱، ص ۲۲، شماره ۲۴/۵۸۱۶، سم، عنوان شناسنامه.

۱- دکتر محمد سعیدی خلیلی در چاپی دیوان حافظ در هند تألیف دکتر شریف حسین نامی، مرکز تحقیقات پارس، دہلی، در سال ۱۳۶۷ هجری شمسی (۱۹۰۹ م)، ص ۹-۸۸.

و۔ فرهنگ حافظ

از دانش

آغاز: الا وانا و آگاہ باشی...

پایان: باقوت می سرخ و خون اشک جوی، یاری یاری کردن.

شماره ۴۰۶، ب ت، نستعلیق، از ۱۵۸۰ھ - ۸۰۱ھ، آخرین رسالہ در مجموعہ در آخر رسالہ معنی نفی شرف حافظ «الایا ایہا الناس» آمدہ است [در خط عثمان غریب اعداد شمارہ]۔

ز۔ نسخہ‌های چاپی دیوان حافظ در ہند (یا تاریخ)

۱- یا دیباچہ:

آغاز پی از دیباچہ:

مقدری کہ ز آثار صنع کرد اظهار سہر و مہر و مہ و ساد و ماد و نل و نہار
 * منشی، ۱۲۶۷ھ، آقای محمد حسین لاری، بہ خط مرحوم حکیم بن وصال شیرازی،
 ۲۳۹ ص.

۲- آغاز دیوان: همان.

* مطبع منشی نولکشمور، ۱۲۷۹ھ، با تخریف مرلوی محمد ہادی علی اشک و با
 مادہ‌های تاریخ طبع از میرزا اصغر علی خان سیم، شیخ امیرالہ تسلیم، منشی اشرف
 علی اشرف، میدو لال زاو و گویند پرشاد فضا، ۲۱۴ ص، محشی.

۳- بدون دیباچہ:

* مطبع رشوی میر حسن، ذی قعدہ ۱۳۰۱ھ/ ۱۸۸۵م، ۳۲۲ ص، محشی.

۴- دیوان حافظ مع فرهنگ

آغاز: همان.

● تکه‌باز، مطبع نامی، مصداق ۱۳۱۸ هـ / آوریل ۱۸۹۱ م، به اهتمام قطب‌الدین احمد، ۳۷۶ ص، محشی، بار اول، پس از دیوان، فرهنگ دیوان حافظ آمده که در جای خود می‌آورد می‌شود.

۵- یادشاه فارسی و اردو، دیباجة اردو نوشته محمد رحمت الله رعد دربارهٔ احوال و اشعار حافظ، آغاز: همان.

● کانبور، مطبع نامی، مجرم ۱۳۲۰ هـ / آوریل ۱۹۰۲ م، به اهتمام محمد رحمت الله رعد، سرورق رنگی و یک عکس حافظ نیز دارد. لازم به ذکر است که این اولین نسخه چاپی دیوان حافظ در شهر کانبور می‌باشد. پیش از این در شهرهای دهلی، کلکته، بمبئی و لکهنو نسخه‌های دیوان حافظ بارها منتشر شده بود. این نسخه به اعتبار چاپ، از زیاده‌ترین نسخه‌های چاپی دیوان خواجہ است که در هند انتشار یافته است. ۸ + ۱۲ + ۶۵۹ ص، انداز: ۵/۱۵ × ۲۴/۵ سم.

● لکهنو، مطبع منشی نولکشور، ژانویه ۱۹۰۶ م، بار بهم، کاتب محمد شمس‌الدین الشهاب، به اعتبار رقم، ۳۵۶ ص، محشی. (شمارهٔ نسخه ۱۰۶ فارسی).

۶- دیوان حافظ مع اصطلاحات صوفیه

آغاز: همان.

● لکهنو، مطبع نامی، [۱۳۲۲ هـ] نوامبر ۱۹۰۴ م، ۲۸۰ + ۴۸ ص، اصطلاحات صوفیه از سید جلال اندرابی که در جای خودش خواهد آمد.

۷- دیوان حافظ

آغاز: همان.

● لکهنو، مطبع منشی نولکشور [۱۳۳۶ هـ] آوریل ۱۹۱۷ م، بار سیزدهم، ۴ + ۲۵۶ ص، محشی.

۸- دیوان حافظ

یا دیباجة اردو نوشته محمّد رحمت الله رعد، دربارهٔ احوال و شعر حافظ، شامل دیباجة فارسی

آغاز همان

کابلور، مطبع نامی، محرم ۱۳۳۹ هـ / اکتبر ۱۹۲۰ م، ۲۸۸ ص، قطع رفعی، به اهتمام محمّد رحمت الله رعد سرورق در نوروز پرستگ پریس لاهور چاپ شده است

۹- غزلیات حافظ

بر اساس نسخه مورخه ۸۱۳ هـ موجود در موزه سالار جنگ حیدرآباد شماره ۲۳۸۹/۳۶ به کوشش استاد پرقسور نذیر احمد، شامل ۴۷ غزل حافظ.

آغاز: سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

دہلی، اس. ای. پرترس، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـ ش / جمادی الاول ۱۴۰۹ هـ ق، به سامست سینار برگردانست حافظ در هند، ناشر رایزری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دہلی نو، ۷۲ ص، همراه با عکس نسخه مذکور.

۱۰- غزلیات حافظ

بر اساس نسخه مجموعه لطایف و سنیة ظرایف از سیف جام هروی معاصر حافظ. این مجموعه در زمان سلطان فیروز شاه تغلق (۹۰-۷۵۲ هـ) تهیه گردید و از روی نسخه خطی موزه بریتانیا و دانشکده ادبیات کابل تصحیح شده است. به تصحیح و مقدمه تحقیقی استاد نذیر احمد.

آغاز (قصیده):

ای وصل جان نواژت معمارخانه دلی

وای جان و دل ز اعلت مقصود کرده حاصل

دہلی، ۱۹۹۱ م، ناشر خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دہلی نو، ۲۰۰ ص.

۱۱- دیوان حافظ نسخه شاهان مغلیه

آغاز: همان.

دارای سادداشت های ده ایون و جهانگیر، شاهان مغول و غیره، چاپ عکسی از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه خدا بخش (بانک ملی ایران) همراه با مقدمه انگلیسی. * دولتی، لغزنی، آرشد پرس، ۱۳۹۲ م، ۱۶ + ۲۰۲ + ۳۵ ص، ناشر خدا بخش پلنگ اورشل، لائبریری، پشنا.

ح - دیوان حافظ بدون تاریخ

۱- دیوان حافظ

نقطه دیباچه کل اندام را دارد.

* مطبع منشی نول کشور، ب ت (قبل از ۱۹۴۷ م)، ۱۲ ص.

۲- دیوان حافظ

با دیباچه.

آغاز: پس از دیباچه (قصاید):

مقدوری که ز آثار صنع کرد اظهار سپهر و مهر و مه و سال و ماه و لیل و نهار

* پمشی، مطبع فضل الدین کهمکر، ب ت، به خط محمد صادق سمیاری.

۲۲ + ۳۹۶ ص.

۳- رباعیات حافظ (ترجمه منظوم مع متن)

رباعیات حافظ به زبان فارسی و ترجمه منظوم آن به زبان های اردو و هندی از راگپوندو

راؤ جذب معروف به «ختم اندرا پرادش».

آغاز: چرخ نقش تو در نظر نیاید ما را ...

* دولتی، یکرا فست پرس، ب ت (پس از ۱۹۴۷ م)، ۱۴۴ ص، به قطع جیبی.

ط - شرح های دیوان حافظ (فارسی)

۱- بهار الشروح

از: بدرالدین اکبر آبادی بن حافظ بهاء الدین. نیاکان مؤلف در زمان حکومت اکبر شاه

به هند آمده و قاضی فتحپور سیکری گردیدند. شارح نیز به این سمت خدمت کرده بود

آثار خواجہ حافظ شیرازی در کتابخانہ رضا وامپور ہند

سہل تالیف: دوہ الشروح ۱۲۵۲ھ است. شارح تألیفات جدیدہای ہندو دارد و آن جملہ اعدا: صفات الایمان، شرح اللہ صمدۃ الاسلام، خلاصۃ الحکم، عن المعانی، مبداء و معاد و شرح گنگنان، سرار شرح دیوان حافظ، دیگر آثار وی بہ جلدہ طبع ہو سیدہ است. شارح در ۱۲۵۰ھ در حیدرآباد بود. شرح دیوان شامل مشی است و بکبار نیز در ایران آفت شدہ است.

* دہلی، مطبع مجنابی، شوال ۱۳۲۱ھ / ژانویہ ۱۹۰۲م، ۷۵۲ ص.

۲- شرح دیوان حافظ

از: سید محمد صادق علی متخلص بہ غالب لکھنوی.

اشار: ای بنام نو ابتدای سخن اولین وصف انتہای سخن
افایعہ می گوید سید محمد صادق علی رضوی نسب حنفی مذهب کہ حضرت حافظ
شرا در غزل گوینہ سفت از ایران و امثال رنودہ... حسب الحکم منقہی نول کشور،
شرح این دژ فخرہ برداختم و بہ اعانت اللہ در عرصہ چند ماہ بطرز معہودہ در حیر
تحریر آوردہم.

* لکھنؤ، مطبع مشی نول کشور، ستمبر ۱۸۷۶م، ۳۴۸ ص.

اما این شرح از غالب لکھنوی نیست، بلکہ از ختمی لاهوری صاحب مرج البحرین
می باشد. ختمی در شرح خود جای جای اشعار خود را آوردہ است و صادق لکھنوی
ہر جا کہ در مقطع تخلص «ختمی» بودہ بہ «غالب» تبدیل کردہ و مثل شرح ختمی،
اشعارش را نیز از آن خود ساختمہ است و فقط حائتمہ و دیباجہ مرج البحرین از دستبورد او
نصون مانده است.

در بارہ غالب لکھنوی فعلاً اطلاعاتی بہ دست نیامدہ است؛ تقریظی را کہ او بر نسخہ
جایی مظلوم العجائب تألیف محمد حسن قتیل دارد و در مطبع نول کشور، لکھنؤ در شعبان
۱۲۹۱ھ / اکتبر ۱۸۷۳م بہ چاپ رسیدہ، دیدہ ام. علاوہ بر این در این نسخہ قطعہ تاریخ
طبع از او نیز چاپ شدہ است. پسرش سید عزیز حسن نیز شاعر بود و قطعہ تاریخ طبع
مظلوم العجائب از وی در نسخہ چاپی مذکور موجود است.

ی - ترجمه ها و شرح های دبران حافظ (اردو)

۱- مشروح و مضمون ترجمه دیوان حافظ معنی حقیقی و معنوی و تالیفات به زبان اردو (حقیقه اول)

از: عبدالله خان عسکری لودیانی، همراه با متن.

در این بخش اولین پنجاه غزل دبران حافظ مع ترجمه لفظی و حل مشکلات و شرح معنی حقیقی و حل قاف و غیره آمده است. ترجمه غزلیات حافظ به نظم اردو نیز آمده است.

آغاز: همان.

✽ اگره، ابوالعلائی اسیم پریس، ۱۳۳۸/۵/۱۹۲۰ م به اهتمام حافظ قیاض الدین، طبع پنجم، ۸۸ ص.

۲- همان (حقیقه دوم)

پنجاه غزل دیگر از دیوان حافظ در این مجلد آمده است.

آغاز: خدا چو صورت ابروی دلربای تو بست

گشاد کار من اندر کرشمه های تو بست

✽ اگره، ابوالعلائی اسیم پریس، ۱۳۳۸/۵/۱۹۲۰ م به اهتمام حافظ قیاض الدین، بار سوم، ۱۲۸ ص.

۳- همان (حقیقه سوم)

پنجاه غزل دیگر در این مجموعه آمده است. آغاز:

دیدمش دوش که سرمست و خرامان می رفت

جام می برگف و در مجلس رندان می رفت

✽ اگره، ابوالعلائی اسیم پریس، ۱۳۳۸/۵/۱۹۲۰ م به اهتمام حافظ قیاض الدین، بار اول، ۱۳۱ ص.

۴- همان (جلد دوم: حقیقه چهارم، پنجم و ششم).

از: همان.

آغاز برید باد صبا دوشم آگهی آورد که روز محبت و عمر رو بگویند آورد
 ۵۶ ص: سرورق ندارد، و تا ۳۹ عزل است. شاید ناقص الآخر.

۵- گلین معرفت (حصه اول)

از: محمد اسمعیل خان.

شرح دیوان حافظ به زبان اردو است، همراه با متن فارسی تاردیدف دال.
 آغاز: همان.

مراد آباد، مطبع الفضل المتقاع، صفر ۱۳۲۲ ه/مه ۱۹۰۴ م، ۳۲۰ ص.

۶- گلین معرفت (حصه دوم)

از: همان. از ردیف دال تاردیدف لام.

آغاز: حسن تو همیشه در فزون باد رؤیت همه سال لاله گون باد

مراد آباد، حیدر پریس، رجب ۱۳۲۲ ه/سپتامبر ۱۹۰۴ م، ۳۲۰ ص.

۷- گلین معرفت (حصه سوم)

از: همان. از ردیف «م» تا «ی» در این مجلد تمام غزلیات حافظ ترجمه و شرح شده
 است و پس از آن از ص ۲۵۳ ترکیب بندها، ماده‌های تاریخ، رباعی‌ها، قصیده‌ها به عنوان
 «متفرقات» ترجمه و شرح گردیده است.

آغاز: آنکه پامال جفا کرد چو خاک را هم

خاک می‌بوسم و عذر قدمش می‌خواهم

مراد آباد، حیدر پریس، دسامبر ۱۹۰۶ م، به خط واحد علی مرادآبادی، ۳۴۴ ص.

۸- دیوان حافظ مترجم (اردو)

از: مولوی میرزا جلال دهلوی. شامل غزلیات، رباعیات و قصاید حافظ مع متن و ترجمه
 و تحشیه.

آغاز: همان.

لکهنو، مطبع مجنابی (سرورق) و مطبع رزاقی کانبور (متن)، بی‌ت (قبل از
 ۱۹۴۷ م)، ۶۲۰ ص.

۹- دیوان حافظ (اردو)

امروزی میرزا جلال دهلوی از وی نسخه نام مشرحی هسته اتفاقاً ترجمه را طبیب معروف و به این نتیجه رسیدیم که این همان نسخه‌ای است که در مطبع وراقی کانیور به طبع رسیده بود.

آغاز: همان.

✽ کانیور، مطبع مجیدی، ب ت ایس از ۱۹۲۷ م، ۵۷۱ ص.

۱۰- عرفان حافظ

مجموعه اشعار عرفانی و روحانی و اخلاقی حافظ مع ترجمه اردو.

از: شیاما چتریا داس. در ۲۳ فصل. آغاز:

حافظ که ساز مجلس عشاق ساز کرد خالی مباد عرصه این بزم گاه ازو

✽ دهلوی، دلی بروننگ ورکس، ۱۹۴۲ م؛ داییش نامه سر شیخ بنادر تیرو (اردو)، ۷۵ ص.

کتاب اصطلاحات صوفیه (فارسی)

از: سید جلال الدربابی.

لغات به حصص در دیوان حافظ را با دید خاص معنی کرده است.

✽ لکهنو، مطبع نامی، ۱۳۲۲ هـ/نوامبر ۱۹۰۲، ۲۸ ص، صحراء دیوان حافظ

ل - فرهنگ دیوان حافظ (فارسی)

از: سلطان الطیرالدین احمد المصطفی به خواجه محمد اشرف غنی حقی قادری

نقشبندی لکهنوی سال تألیف ۱۳۰۸ هـ لغات را معنی کرده است.

✽ لکهنو، مطبع نامی، زمستان ۱۳۰۸ هـ/آوریل ۱۸۹۱ م. به اهتمام قطب الدین احمد،

۳۲ ص، بار اول.

م- استقبال از حافظ

ولای حافظ

از: شمس العلماء نواب عزیز جنگ ولای.

نامش احمد عبدالعزیز و مخلص وی مولانا است. وی از ثایفه است. پدرش حاج مراد بی
محمّد نظام الدین بود. تولّد او در ۱۲ ربیع الاول ۱۲۷۲ هـ/ ۲۸/۵/ ۱۸۹۰ م در ضلع
شور (آندرا پردیش) اتفاق افتاد. آکاوش زیاد است؛ از آن جمله اند: آصف الآفات،
دستار عم، ولای یاکان، کتبات نظم و لا، محبوب السیر، تاریخ التواضع، اعظم المعطیات،
مصلحات دکن، سیاق دکن، تصویر نور، غرائب النحل، فلاحه الشجر، گاشت انگور،
گاشت بنولات، حبه الحمام، غریبالاحبار، و... ولای حافظ دیوان اشعار فارسی اوست
که در شند و استقبال حافظ شیرازی به ترتیب حروف الفبائی سروده است.

آغاز در سفر بست کسی از رفقا حافظ ما خالق ماست مگر در همه جا حافظ ما

آغاز دیوان: خدا حافظ چه پیش آید که یاری می برد دلها

چه عشق آشان نمود اول ولى افتاد-مشکله

مطلع حق پرستی وصف محبوب و لا است حافظ بارت ثبیر از سومیات

(ص ۱۰۸)

* دهلی، چند بریس، ژوئن ۱۹۷۷ م، به خط بشیر احمد، برای ولا آکادمی حیدرآباد، با
یشتار دکتر فتح الله مجتبیایر رابون فرهنگ ایران در هند و مقدمه از مرق موسوی،

۴۶۲ ص

ن- چند کتاب به زبان اردو درباره حافظ

۱- مطالعه حافظ و چه چیزی از آن استنباط می شود؟

از محمّد احسان الدین حق دهلوی. درباره شعر و محاسن کلام حافظ شیرازی

* دهلی، برقی پریس، ۱۳۵۸ هـ/ ۱۶۰ ق، به خط تلمیذ الحسن خان منبرپوری

۲- حافظ شیرازی کے محاسن کلام خود حافظ کے کلام سے

[محاسن اشعار حافظ از اشعار حافظ]

تألیف سید یونس.

ۛ حیدرآباد، خورشید پریس، ۱۳۲۸ھ/۱۹۴۰م، با مقدمه محضر اباب حیدر

یار جنگ بهادر نظم علیا علیایی و عمر یاقعی، ۱۹ + ۶۵ ص.

۳- حافظ اور اقبال

از: یوسف حسین خان، در شایب.

باب اول: حافظ و اقبال.

باب دوم: نشاط عشق حافظ.

باب سزم: تصور عشق اقبال.

باب چهارم: تشابه و تخالف حافظ و اقبال.

باب پنجم: محاسن کلام.

ۛ دہلی، جمال پرنٹنگ پریس، ۱۹۷۶م، ناشر غالب آکادمی دہلی، با پیش لفظ از

برقصور نذیر احمد، ۴۲۲ ص.

س - نسخہ های دیوان حافظ چاپ ایران

۱- دیوان خواجه شمس الدین حافظ شیرازی

به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی.

شامل قصائد، غزلیات، مثنویات، مقطعات، رباعیات و چهارمصرعگان، گاهای، گاهیا و کلمات و تعبیراتی که در حواشی کتاب تفسیر شده. همراه با مقدمه مفصل، در آغاز فهرست غزلیات نیز آمده است.

آغاز: الایا ایها الساقی...

ۛ تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰ ه.ش، قلب + ۴۰۰ ص

۲- دیوان حافظ

دعای ۳۸ تصویر رنگی.

نشر: همدان

* تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۷ ه.ش، چاپ دوم، جنس، ۳۷۸ ص. به خط جواد شریفی، تابلوها و تصاویر محمد نجم‌الدینی نذهب عبدالله باقری، چاپ متی و حاشیه شرکت سهامی آفتاب، چاپ نذهب شرکت چاپ گهر، صحافی میر محمدی.

۳- غزلیات خواجه حافظ شیرازی

از روی نسخه‌های سده‌ای که تاکنون به دست آمده است نوشته در ۸۱۳ یا ۸۱۴ ه. موجود در کتابخانه و موزه بریتانیا لندن، تهیه شده برای جلال‌الدین اسکندر بن همزه شیخ نواده امیر تیمور.

به تصحیح و مقابله: پرویز نائل خاتلری.

آغاز: ساقی بنور یاده یزافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
* انتشارات سخن، آبان‌ماه ۱۳۳۷ ه.ش، به خط ابراهیم زرین قلم، همراه با یادداشت‌ها و فهرست‌ها، چاپخانه تایان.

۲- دیوان کهنه حافظ

از نسخه متعلق به اوایل قرن نهم و به احتمال قوی مربوط به سده اول قرن است. از روی نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ملی) ایران.
بکوشش: ایرج افشار.

* تهران، انتشارات ابن سینا، مهرماه ۱۳۴۸ ه.ش/ ۱۹۶۹ م، ز + ۴۹۸ ص. همراه با مقدمه و فهرست مطلق‌ها و قافیه‌ها

۵- دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی

بر اساس نسخه مؤرخ ۸۲۴ ه.ق.

بکوشش: پرفسور نذیر احمد و دکتر میبد محمد رضا جلالی نائینی.

آغاز: همان.

❖ مشهد، چاپ آستان قدس، ۱۹۷۱ م، ۲۲ + ۵۸۷ ص، با مقدمه مفصل پرفسور

نذیر احمد و یادداشت دکتر نازا چند، همراه با چهار ص.

❖ نسخه را دکتر میبد محمد رضا جلالی نائینی در سال ۱۳۵۱ هـ ش در موقع بازدید

به کتابخانه رضا اهداء کرده بود.

۶- دیوان حافظ (بدون تاریخ)

آغاز: همان.

❖ تهران، به سخن میرزا حسن وفاراندرازی، ۵۲۹ ص، یکی از چاپهای قدیمی است.

ع- احوال و آثار

۱- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (جلد اول)

تألیف: دکتر قاسم غنی.

تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مساوات و امالات مجاوره در قرن هشتم به انضمام

حوادث و چهار ص سه گانه و با مقدمه خانماله استاد علامه محمد قزوینی.

❖ تهران، مقصوره انتشارات زوار، ب ت، سز + ۴۹۰ ص.

در پایان به خاطر همکاری آقای دکتر وفارالحسن صدیقی ریاست محترم و اسر ویزه

کتابخانه رضا با محور و با ایجاب صمیمانه از ایشان تشکر می نمایم و امیدوارم در آینده

بزرگوار همکاریها و دستگیریها از ایشان داشته باشیم تا بتوانیم فهرست آثار

نویسندگان دیگر را تهیه نمایم.



عشق در کلام حافظ و اقبال

دکتر عبدالقادر جعفری

دانشگاه اله آباد، اله آباد

حافظ و اقبال شاعرانی چند بعدی هستند. اگر نظری جامع در کلام آنها انگیز، جلوه ناز و ارمان، کشنده باشد، ای را در می یابیم که در خبر مطالعه و بحث جداگانه می باشد. هر دو شاعر بزرگ مفاهیم و مطالب دشوار و پیچیده را به جوی احسن ادا می کنند و بیشترین معنی و لطیف ترین نکته را در یک شعر گنجاده، خواننده را مغرور و مجذوب می سازند که اگر کلام آنها خیال انگیز گفته شود هیچ بیانغه نماند.

دانشمندان حافظ را شاعر محبت، صوفی، رند، فکند، شاعر، مشق و چنین و چنان گفته اند، اما به نظر بنده حافظ هر که باشد، شاعری است که در کلامش تنوع عشق صراحتاً پیدا است. عشق در کلامش می جوشد و عاطفه عشق و محبت که پایه است شریعت و اخلاق، در کلامش دیده می شود و این اصحاب حافظ است که عشق به شکلهای گوناگون در کلامش هریدان است. چنانکه خودش گفته:

یک قصه پیش بست غم عشقی و این عجب

از هر کسی که می شنوم نامکر است

چون حافظ شاعر عشق بوده، از این جهت مانند عارفان به مقام معرفت رسیده، مشاهده از «همه اوست» و «همه از اوست» می کرد و می گفت:

در ازل بر تو حسنی ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش همه عالم زد

در اشعارش آمیزشی لطیف از ریاضی های آسمان و زمین موجود است. حافظ در کشوری زائیده و پرورده شده بود که هر جای آن ریاضی و فنی طبیعت فراوان بود

بس این رویایی و فشنگی برای وی الهام بخش بود و او را وادار نمود که بگوید:
چند پر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم



شیل از اویسی گل آموخت سخن ورده بود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش



کلکی مشاطه صانعش بکشد، قنار مراد هر که اقرار بدین حسن خداداد نکند
ناگفته ماند که کلام حافظ سراسر رنگین از عشق، مجازی و حقیقی است. در
اشعارش کلمه عشق برای ابرار عواطف جمال پرستی هم به کار برده شده، زیرا او
جمال پرستی را علاج غم و اندوه می دانست:
در مجلس صبروحی دانی چه خوش نماید عکس عذار ساقی در جام می فتاده
حای شگفت است که در جمال پرستی و زیبا طلبی تا همین جا اکتفا نکرده، و
می گوید:

بر سر تربت من پی می و مطرب منین تا به تربت ولحد رقص کنان برخیزم



بعد صدا، سال اگر بر سر خاکم گذری سر برآرد ز گلم رقص کنان عظیم رمیم
حافظ جهان و جهانیان را منت بذیر عشق می داند، از این جهت چیزی بهتر از عشق
به نظر وی نمی آید و زندگی را بر از شادمانی و فواغث و خالی از غم و اندوه می بیند و
هرگز نمی خواهد آن را از دست دهد:

خدا را ای نصیحت گو حدیث مطرب و می گو

که نقش در خیال ما ازین خوشتر نمی گیرد



یار یا ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را سر

حافظ از مشرب به نیست که بر انصافی است

طبع چون آب و هر لایزال را در آید

ملاحظه شود در این شعر هیچ آرایش و زینتی مصداق نیست بلکه جو لطیف و سوز و آتشین و احساسات شیرین و گوارا به صورت شعر آورده است. شاعر در محاسن و جلوه‌های گوناگون عشق در سراسر کلام وی پرگشاده است و به سبب بسطی بلند از مانند صوفیان در همه چیز جلوه حق می‌دهد و می‌داند که حقیقت حق عشق و محبت و هر فانی چیزی نیست از این جهت شاعر ماکه دیگر مجسم عشق بوده، می‌گفت که در راه عشق، نظریه مذهب و ملت نیست، بلکه اساس انسان و جهان وی بر عشق بنی است و عشق سبب آرایش عالم است:

همه کس عاقل یا نه چه هتیار و چه نیست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه گنبد



مرغه گریه کرد چه در کار آید - بحر از عشق او باقی همه فانی داشت

حافظ به سبک‌های گوناگون احساسات و عواطف عشق را بیان نموده و زبان به وصف و تصویر آن گشوده و این دارویی چاک بخش و روح افرا را از برای درمان دردهای اخلاقی، روانی و اجتماعی به کار برده است.

انفال عشق را به معنای مختلف و گوناگون به کار برده است. مراد وی معنای عشق فقط با یکدیگر محبت و ریزش نیست. البته در اشعار کلامش معاملات حسن و عشق دریده می‌شود. از این برای می‌فهمیم که او مدعی آنکه می‌داند که عشق محرک ارتقا و پیشرفت در زندگی شخصی و اجتماعی هر دو است و به سبب همین عشق از فانی حیات موجود می‌آید و همین ارتقا است که هدف و مراد از زندگی است. حافظ مآله عارفان و بزرگان در سراسر کلام خود از عشق سخن رانده است و خود مراد عشق و سرمستی و شور است. انفال بر معنی فانی شدن خود با سوار خود رفته بر عشق یا سرمایه اصلی

می داند و عقیده دارد که «خودی» از عشق و محبت استحکام می یابد

نقطه نوری که نام او خودی است زیر خاک ما شیار زندگی است

از محبت می شود پائیده تو زنده تر سوزنده تر نابسته تر

از محبت اشتعال جوهرش از نقای ممکنات مضمونش

فطرت او آتش اندوزد ز عشق عالم افروزی بیاموزد ز عشق

محور آیدسته اندک و خردی است که در هر السک و خلد روح موجود است و فقط

احیای بارها دارد و اقبال معتقد است که بدون عشق ارقای انسان که از رافقای

تخلیقی هم گفته است، ممکن نیست:

چیسٹ اصل دیدہ بیدار ما بست صورت لذت دیدار ما

کسک با از خود می رفتار یافت بقی از سعی نوا منقار یافت

افکار باشد حافظ راجع به عشق چهره ها نوشته و گفته و به نظر وی تکمیل خودی

دو عشق ممکن نیست از این جهت او گاهی عقل و عشق هر دو را خادم زیست

شمرده است، می گوید:

هر دو به منزلی روان هر دو امیر کاروان

عقل به حیل می بود عشق برد گشای کشاد

و این چون به دقت بگیریم، درمی یابیم که اقبال عشق را بر عقل ترجیح داده است؛ زیرا

انسان حرکت و حسیل عشق است و هر جا که عشق راه می یابد و عاشق بدان واصل

می شود، ازها شگاف می کند که عقل در آنجا راه ندارد و عقل انسان از درک آن حقایق

ناقص است. اقبال در این باره می گوید:

هر که پیمان با هوالموجود بست

گردنش از بند هر معبود رست

مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است

عشق را ناممکن ما ممکن است

عقل را سرمانده از بیم و شک است

عشق را حرم و لیس لایقانه است

از گداز عصیان و برباد شدن

از گداز و برباد که آید از گداز شدن

عقل چون راه است از راه در جهاد

عشق قنایاب و پنهانی او گداز

عقل محکم از اساس چون و چند

عشق عریان از لباس چون و چند

اقبال هم مانند حافظ پرستار عشق و جمال به نظر می آید و افسردگی و ناتوانی در آثارش به چشم نمی خورد:

عشق است که در جانت هر کیفیت انگیزد از تاب و تاب رومی تا حیرت فارابی
این حرف نشاط آور می گویم و می رقصم از عشق دل آساید با آن همه بدامی
به عقیده اقبال علت تخلیق انسان عشق است، همین عشق است که انسان را در گرداب

هست و نه می فروزد کند. زیرا همین خواست خداوند و برای انسان مقام رحمت

بیکر هستی ز آثار خودی است هر چه می بینی ز اسوار خودی است

خویش را چون خودی بیدار کرد آشکارا عالم بندار کرد

پس در ابراز عشق حقیقی اقبال از دیگران راه جداگانه اختیار نموده است، چنانکه در

الشعار از هم لعلی قبی و هم تاباکی افتاد و نفس ساقی است او محافظه نفس خودی را
بر عالم طبیعت می زند. معمولاً میان طبیعت و انسان یک پرده می باشد، ولی اقبال
به آنکه محافظه خودی آن را از میان بر می دارد و با طبیعت به گفتگو می پردازد و
می گوید دانی که در سینه خود دارم آن را در لاله زبان می گوید.

دانی که سوره در سینه ام آن داغ کنی سوخت در لاله زبان

افعال هم مانند حافظ عاشق را آسمانی می‌داند. او در قطعه‌ای که تا عنوان
عشق سروده است، می‌گوید که عشق از آسمان با ششم آمده و لذا عشق لایزال و ابدی
و جاودانی است:

آن خوف دل فروز که راز است و راز نیست

من فاش گویمت که شنید؟ از کجا شنید؟

دزدید ز آسمان و به گل گفت شنیدش

بلبل ز گل شنید و ز بلبل حبیب شنید

پس به اختصار توان گفت که قدر مشترک کلام حافظ و افان، شدت هوایف عشق،
ملذذی تشنه‌ها، بلند آهنگی نوا و کیفیت وجدانی است و به سبب آمیزش و اختلاط
همین عناصر در سبک نوین و سحرانگیز آنها، اشعاری به وجود آمده که نه فقط وسيله
آرایش و زیبائی کلام آنها شد، بلکه جزو لاینفک تخلیق فن آنها نیز گشت و به همین علت
ندای ایشان، اندرزهای ایشان، سروده‌های صمیمانه و بی‌ریای ایشان که از احشاق دل و
جان آنها برخاسته و بر دلهای ما ریخته است و تا جهان باقی است نام آنها باقی
خواهد ماند.



تضمین غزلی از حافظ شیرازی

علیرضا کاربخش

مرکز تحقیقات فارسی، دهلنو

او که شهری همه مهرش به دل انداخته بود
مهرش انداخته، باقی همه بفروخته بود
او که در آتش عشقش همه جا سوخته بود
آتش می‌آمد و رخساره پرافروخته بود

تا کجا باز دل غمزه‌ای سوخته بود

تا همه بیک نهادی و سراسر خوبی
باکی و مهر و صفا و صفت محجوبی
و آنهم عزت و جاه و کرم و محبوس
درسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی

جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود

منه را آینه بند رخ خود می‌دانست
همه را بند کند رخ خود می‌دانست
او که بر مهر، بند رخ خود می‌دانست
و جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست

و آتش چهره بر این کار پرافروخته بود

من که عمری همه گرد نظرها گردیدم
هر کجا او نظر افکند به آن چرخیدم
با شمش کویه و با شادی او خندیدم
و گرچه می‌گفت که زارت بگشتم می‌دیدم

که نهانش نظری با من دلوخته بود

شرح اين واقعه زين بيشتر اى دوست بهائى
جز همین قدر که آن ماه ثريا منزل
به مصاف من در بند تن و پا در گل
و کفر زلفش ده دین می زد و آن سنگین دل

در پى اش مشعلی از چهار برافروخته بود

و که این واقعه عشق چه سودا انگيخت
پاه و رسم همه بر هم زد و در هم آميخت
ظلم ما نیز چو زين واقعه از بیخ گيخت
دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت

اَلله الله که قلب کرد و که اندوخته بود

عافل آن امت که هر آنچه غم افزود نکرد
هر چه از عاطفه و مهر بوی بود نکرد
گوش فرمود و هر آن عشق نغمه بود نکرد
ایاز عشقش به دنیا که بسی سود نکرد

آنکه پوست به زر ناسره بفروخته بود

ما که باشیم که با اسوه ایمان، حافظ
فخر علم و ادب و حافظ قرآن، حافظ
و غزل سازترین شاعر ایران، حافظ
گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ

یارب این قلب شناس ز که آموخته بود



آشنائی با آثار و چند از حافظ پژوهان معاصر ایرانی

ح. م. امین

پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو

فرهنگ‌ها

در باره شرح واژه‌های دیوان حافظ تاکنون چهار فرهنگ چاپ شده است.

۱- فرهنگ اشعار حافظ، تدوین شادروان احمد علی رحمانی خراسانی (۱۳۵۷-۱۳۵۸ ه.ش) طبع اول ۱۳۹۰ ه.ش. طبع دوم با افزودن حدود دویست صفحه

مطالب حدود انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش | این فرهنگ حدود چهل و چهار مدخل اسطر دارد و در آن بیشتر واژه‌های صوفیانه مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- فرهنگ ده هزار واژه‌ای حافظ، تدوین ابوالفضل مصطفی در حلد [پازنگ، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش | این فرهنگ زامی توان جامع‌ترین واژه‌نامه شعر حافظ دانست.

۳- کنگره خیال بگیر، (فرهنگ جامع دیوان حافظ)، تدوین دکتر پرویز اهور شاملی و شرح یک هزار و شصت حرف، واژه، ترکیب، تعبیر و اصطلاح‌های عرفانی و انشای خاص و بعضی آیات دستور است. هر واژه شاهی از شعر حافظ را در پی دارد و از تحریر و نظریات درس شادروان استاد فروزانفر استفاده شده است.

۴- واژه‌نامه عربی‌های حافظ، تدوین شادروان حمید نخدیو جم. این واژه‌نامه کوچک به اصطلاحات خاص حافظ و در عین حال عامه به هم پرداخته است.

واژه‌نامه‌ها

۱- فرهنگ واژه‌های حافظ، تدوین دکتر مهین دخت صدیقیان، با همکاری دکتر پروتال میر عابدینی | امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش | بر مبنای نسخه دیوان تصحیح

موضوع جانان در نظم شده و تمامی کلمات شعر حافظ را با نظام الفبایی و رعایت اصول علمی و زبان‌شناسی آورده است و فرهنگ بسیاری دیوان حافظ است.

۲- کشف الایات و کشف الخفایات: تدوین شادروان سید ابوالقاسم احدی شیرازی است که بر مبنای صدر ایات یا ذکر شماره و ضبط، محل هر کلمه را در متن دیوان بر نشان داده است.

شرح غزل‌های حافظ

در کتابشناسی‌های حافظ پیش از اینجا شرح بر دیوان حافظ گذرشی شده است که مهم حافظ یزدغانی ترک و هندوستانی پیش از ایرانیان است. در اینجا به ایجاد فقط از شروخی نام برده می‌شود که به دست حافظ شناسان معاصر ایرانی تدوین شده است.

۱- آئینه جام (شرح مشکلات دیوان حافظ)، نوشته شادروان اسناد عامی زریاب حدیدی (علی، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش) در این کتاب ابتدا عنوان لفظ یا معنی مورد بحث و شرح قرار گرفته، سپس شعری که محل بحث است آمده و شرح شده است. آئینه جام در سال ۱۳۶۹ ه.ش در رشته ادبیات فارسی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.

۲- حافظ خوابانی (حافظ خوابانی و حافظ عارف)، تألیف دکتر رکن‌الدین همایون فرج‌الاسطیر، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹ ه.ش] در هفت جلد روابط اجتماعی و سیاسی خواجه شیراز با معاصرانش و به دست دادن شأن نزول و تاریخ مروده شدن اشعار و شرح و تفسیر هر یک. مجلدات ۱-۵ به نام حافظ خوابانی و مجلدات ۶ و ۷ به نام حافظ عارف می‌باشد. این کتاب کلان هم زندگی‌نامه و هم توصیف روزگار حافظ و معاصرانش و هم افسانه‌های راجع به حافظ را در بر دارد و شرح غزلیات را نیز دارا می‌باشد.

۳- حافظ‌نامه، نوشته بهاء‌الدین خرمشاهی، شرح الفاظ، اطلاق، مفاهیم کلیدی و ایات دشوار حافظ است. در دو جلد (شرکت علمی و فرهنگی و سروش، تهران، چاپ

پسند ۱۳۷۲ هـ.ش [این شرح یکی از شروح مغن بر دشواریهای غزلیات حافظ است. نگارنده با نگرشهای روشنفکری فلسفی و حقوقی وافر مورخینهای چشمگیری را در حل معایم کفایتی بدست آورده است.

۴- در جستجوی حافظ، تألیف: رحیم ذوالنور [روزبه، تهران، چاپ ۱۳۷۲ هـ.ش] در دو جلد توضیح و تفسیر و تأویل غزلیات، قصاید، مثنویات، قطعات و رباعیات حافظ سرزای است. طبعاً توالی ابیات متن، مصحح فزونی، غنی و مقابله با خاندلری است. این مقابله در چاپ اخیر افزوده شده است.

۵- دیوان حافظ، شرح خطیب زهرا، نوشته دکتر حلیه خطیب زهرا، با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و ذکر وزن و بحر غزلها و برخی نکته‌های دستوری و ادبی و امثال و حکم به توضیح پرداخته [سفیران، چاپ اول ۱۳۶۳ هـ.ش]. این اثر شرحی دانشجو پسند است و می‌توان آن را کوتاه‌ترین شرح غزلیات حافظ دانست.

۶- شرح جنون، تألیف: میکد احمد بهشتی شیرازی، تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی است. بر مذاق صوفیانه با تمثیلات و داستان‌ها و شواهد شعری اهل تصوف در حدود ۱۳۹ مدخل [روزبه، تهران، ۱۳۷۱ هـ.ش]. این شرح دارای جلدهای دیگر نیز می‌باشد که هنوز به چاپ نرسیده است.

۷- شرح غزلیات حافظ، نوشته شاعر و ادیب دکتر حبیب‌علی هروی (۱۲۹۷-۱۳۷۲ هـ.ش) با نوشتن دکتر زهرا شادمان، شرح کاملی بر یکایک ابیات غزلیات حافظ است. در چهار جلد [نشر روزبه، تهران، ۱۳۶۷ هـ.ش]. این شرح بطرح نظر عامه اهل کتاب و تمام دوستان حافظ است. مرحوم هروی، تمام ابیات غزلیات را دوبار (یکبار به اجمال و یکبار به تفصیل) به نثر ساده در آورده است.

حافظ پژوهی

در این بخش کتابهای مستقلی معرفی شده که حافظ پژوهان ایرانی، شخصیت، تاریخ و زندگی نامه حافظ و... را مورد بررسی قرار داده‌اند.

۱- آنچه درباره حافظ باید دانست، مجموعه‌ای از گفتارها و نوشته‌های استاد شادروان محمّد محیط طباطبائی (۱۲۸۰-۱۳۷۱ ه.ش) است از سال ۱۳۲۱ ه. ۱۳۶۷ ه.ش. مندرجات این کتاب به قرار زیر است: سده هشتم یا قرن حافظ، حواشی بر، حافظ و عهد و مستند، مقدمه فنیخی دیوان حافظ، سنجی درباره دیوان حافظ، حدود در مرز مسجد و میخانه حافظ و زمان شیرازی، در آغوشی بر عزت عربی حافظ قدیم برین مانند کسی شعر حافظ، (این قرن از حافظ نیست یا سلطنت؟ چرا حافظ بر دس باشد؟) مشکل شناسایی حافظ با معارضه‌های تازه، اقتصاد و سبک و روش در باره حافظ، شکسته و شکسته، شاخ نبات حافظ، عزلهای اصیل و دخیل، الهام حاکم پاک، شناسه بین سده و نبات حافظ، تحقیق درباره نبات حافظ (بعث، بهرام، ۱۳۶۷ ه.ش).

۲- از کتبه زندان، نوشته استاد عبدالعزیز زین‌الدین، درباره زندگی و اندیشه حافظ مشتمل بر: شهر زندان، فیروزی بر اسحافی، سده مسجد و میخانه، زند و محاسب، سرود و هود، سخن اهل دل، رویا و جام، جدا دو رنده، زند در مرست، در دیو معانه از میخانه، بیرون، عشق، کدام عشق [سازمان حبیبی فرانکلین، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۶ ه.ش].

۳- بانگ جوی، نوشته شادروان عبدالعلی علوی متخلص به بیرون (۱۲۸۱-۱۳۵۹ ه.ش) راهبای مشکلات دیوان حافظ است. مشتمل بر: تصوف و حوّه ظهور و ظهور آن تا قرن هشتم، انسانیت حواشی شیراز از آیات قرآن مجید و اشارات به احادیث و تفسیر، برخی اشعار مشکل حواشی شمس الدین محمد حافظ شیرازی، همراه با معانی کلمات و لغات با ذکر شواهدی از ضرب المثلها و ارمک الفی [خوارزمی، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۵ ه.ش].

۴- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (تاریخ عصر حافظ) نوشته شادروان دکتر قاسم غنی (۱۲۷۲-۱۳۳۱ ه.ش). مستندترین منبع درباره عصر حافظ است. مندرجات این اثر عبارتند از: خاندان (عجو و سلسله آل مظفر، گرفتاری و نقل شاه شیخ ابواسحاق گرفتاری و قتل شدن امیر سارالدین محمد. شاه شجاع، مکتوبات شاه شجاع، دیوان شاه

شجاع... [مطبعة بانک ملی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۶ ه.ش.]

۵- به شاخ نباتت قسم نوشته دکتر محمود روح الامینی، مقدمه مسجده به گویهای از فولکلور حافظ و نفوذ فال با دیوان حافظ پرداخته است. در حافظ بارهای عامیانه درباره فال حافظ است [پازنگ، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.]

۶- نمادگاه راوا، تقریرات شهید مرتضی مطهری است. با مقدمه عبدالحلیم صادقی. این کتاب تقریرات درسهای حافظ یزدانی استاد شهید مرتضی مطهری در دانشگاه الهیات است و اثری بسیار ارزنده درباره شرح رموز و کنایات شعر حافظ در باب موضوعات عرفانی [اصدرا، تهران، ۱۳۹۹ ه.ش.]

۷- جام جم یا تحقیق در دیوان حافظ، نوشته استاد موجهیر فرهودی، مجادلی است مربوط به اتهامات مکتب حافظ [پن ناشیوه تبریز، ۱۳۳۴ ه.ش.]

۸- حافظ، نوشته بهاء الدین خرمشاهی، در یک مقدمه و ده فصل: ۱- زمانه حافظ، ۲- زمینه فرهنگی حافظ، ۳- اندیشه سیاسی و سلوک فردی و اجتماعی حافظ، ۴- سبک حافظ، ۵- اندیشه های فلسفی، کلامی حافظ، ۶- اندیشه های دینی و اعتقادات حافظ، ۷- اندیشه عرفانی حافظ، ۸- دو پیام و دو دستاورد بزرگ حافظ، بحث زندگی، ۹- حافظ چه می توان آموخت، ۱۰- برای مطالعه بیشتر [فرح نو، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.]

۹- حافظ چه می گوید، نوشته محمود هوس (۱۳۸۷-۱۳۵۹ ه.ش.)، این کتاب در حدت و جوی فلسفه حافظ و حافظ فلسوف است [کتابروشنی ادب، تهران، ۱۳۱۷].

۱۰- حافظ در اوج، نوشته پرویز خانقی. بعضی مندرجات آن عبارت است از: سخنرانی حافظ با عزول حافظ، افتخار حافظ از سعدی، حافظ شیرازی و سلطان سلجوقی، حافظ و کماله جعفری، شراب در سخن، شیوه بازسازی حافظ... [آرژنگ و هنر فارس، شیراز، ۱۳۵۳ ه.ش.] در دو جلد.

۱۱- حافظ شناسی یا الهیات خوانجه، نوشته محمد علی باعلیاد، زندگی نامه فکری و اندیشه ای شعر و شخصیت حافظ است. بعضی از مندرجات: پیر حافظ چیست؟

ملازمه گيند؟ حافظ مستقماً ملامتى است. شرح الفاظ استعارى و كنايات - قوم، خرايات... [پى ناشر، تهران، چاپ سؤم ۱۳۳۸ هـ.ش].

۱۲- حافظ شيرين سخن، نوشته شادروان استاد محمد معين (۱۲۹۶-۱۳۵۰ هـ.ش)، اين اثر معتبر ترين وى در ملى و علمى و مستند حافظ همانست. تاويج عصر حافظ دكتر قاسم عيسى است. كتاب شامل سه بخش و هر بخش به چندين بهره تقسيم شده است. اين كتاب نخستين بار به ۱۳۱۹ هـ.ش در تهران با چاپ مرسى در يك مجلد منتشر شده است. كتاب مرورد نظر توسط خانم دكتر مهيندخت معين، دختر مرحوم معين انتشار يافته است [نشر معين، تهران، ۱۳۴۹ هـ.ش].

۱۳- حافظ نامه، نوشته شادروان عبدالرحيم خنكالى رساله اى است. كوتاه ولى بر مائيه. شامل مباحثي چون: افكار و عقايد خواجه، فرمانروايان يا سلاطين دوره خواجه، مسافرت خواجه، نقل از ديوان خواجه، و... [مجلس، تهران، ۱۳۲۰ هـ.ش].

۱۴- حافظ و جام جم، نوشته دكتر جواد برومند سعيد. تحقيق در مورد جام جم در ادبيات فارسى و شعر حافظ است. نكمله اين جلد به نام انگشترى جميد [عالم سليمان] مى باشد. [پازنگ، تهران، ۱۳۶۷ هـ.ش].

۱۵- حافظ و قرآن، نوشته مرتضى صورخامفر. تطبيق آيات حافظ با آيات قرآن است. تأثير معانى و مضامين آيات قرآنى مستقيم يا غير مستقيم در شعر حافظ با ذكر شواهد [صائب، تهران، ۱۳۴۵ هـ.ش].

۱۶- حافظ و موسيقى، نوشته شادروان حسينعلى ملاح. استخراج اصطلاحات موسيقى و شرح و توضيح آنهاست. به ترتيب الفبايى. [فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۱].

۱۷- در گشتن خيال حافظ، نوشته دكتر خسرو فرزيدورد، تحليلى است از تشبيهات و استعارات اشعار خواجه با شواهد بسيار [بناد نوريانى، تهران، ۱۳۵۷ هـ.ش].

۱۸- ديوان العشق، نوشته دكتر صلاح الصاوى، شاعر بلند آوازه مصرى كه در حدود مى مائ پيش ده ابواب آمد. اين كتاب بر روى اندیشه حافظ است و ترجمه مى غزل خواجه به عربى با حفظ وزن و قافيه [رجا، تهران، ۱۳۶۷ هـ.ش].

۱۶- دهی و زبان حافظ، نوشته بهاءالدین خرمشاهی، مندرجات این کتاب، قرآن و سبوت شهری حافظ، میل حافظ به گناه، حافظ و مسأله معاد؟ اعجاز در ابهام، اختلاف نزاکت و دو غزل ۱- در حاشیه کوی دوست، ۲- حافظ شاملو [تشریح، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.]

۲۰- گنگشت، نوشته دکتر محمد امین ریاحی، در شعر و اندیشه حافظ، مندرجات این کتاب، چهره ممتاز حافظ، بهم زد حافظ جان و جهان حافظ، طنز و شاد بشین، سرچشمه‌های مضامین حافظ، حافظ یا یکی از پیران حلقه، ماجرا کردن و خرقه سحر، هر بار زیرک و از باد کهن دومی، مادجوی مولیان، این رباعی‌ها از حافظ نیست، آینده حافظ شناسی [علمی، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.]

۲۱- عاجزای پایان ناپذیر حافظ، نوشته دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، مندرجات، شیوه شاعری حافظ، معنوی حافظ کیست؟ حافظ شاعر داننده راز، بوی در نزد حافظ، ماجرای پایان ناپذیر حافظ، [یزدان، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.]

۲۲- مکتب حافظ، نوشته دکتر موچهر مرنضوی، این اثر از سه باب و چندین فصل و بحث تشکیل شده است. بعضی از مباحث اصلی و فرعی: کلیات درباره تصوف، تصوف عابدانه و عاشقانه، مشابیهات و مغایرات مشرب و فکر حافظ و حیا، اصول مشرب اخلاقی حافظ، اصول مکتب رندی... [این مینا، تهران، چاپ اول ۱۳۹۹ ه.ش و ستوده، تبریز، چاپ سوم ۱۳۷۰ ه.ش.]

۲۳- بگه غنچه یستی پسندم، نوشته دکتر حسن انوری، ملاحظاتی درباره شعر حافظ و اندیشه‌های او، مندرجات آن: تبرک معانی، گوشه‌آزای شعر، طنز، واژگان ویژه، روند اندیشه دستورمندی، نگاهی به چند غزل، تصحیح انتقادی دیوان حافظ، سالنماز عصر حافظ [مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.]



به استقبال از حافظ شیرازی

دکتر رئیس احمد نعمانی

دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره

کمال مرد به اوصاف علمی و ادبی است
دلیل بی هنری لاف نسبت و نسبی است
من و نیاز به حبها چه گفتگوی عبث
نشاط من همه مرهون ذوق تشنه لبی است
معلمم که جز از قول راست درس نداد
زمن توفع باطل خیال بولهبی است
عتان دل که به دست خرد نداد قضا
من و ندیدن خویان شهر پورانجی است
شنیده ام چو حدیث فراق از لب تو
دلم گزیده ز صوت نرانه طوبی است
کسی که کار لثیمانه می کند همه روز
چه حاصلش ز دعاها و ورد نم شبی است
رئیس حرف ریایی به گفته هایم نیست
اگرچه عرض هنر پیش یاری ادبی است»



لسان‌الغیب

رشید حسن خان

بازنشسته دانشگاه، دهلی، ۲۰۰۱

در ایران و هند معمول چنین بوده است که با دیوان حافظ فال بگیرند. عبد‌الرحیم خلخالی، یکی از دانشمندان ایرانی که دیوان حافظ را تصحیح نموده و به چاپ رسانده است، در این باره می‌گوید:

«این موضوع به اندازه‌ای شیوع و شهرت دارد که هر کس بدون استئذان شاه‌ناگذا، از غنی تا فقیر، از عارف تا عاقل، از پیر تا جوان علاقه‌مند و بیاند بان هستند، تو گویی اسامی دیوان خواجده برای فال گرفتن سروده شده است»^۱

در فال گرفتن از دیوان حافظ به روایاتی بر می‌خوریم که شکست آور است. امکان دارد بعضی از این روایت‌ها نتیجه خوش باوری باشد، ولی تعداد زیادی از آنها نیز حقیقی بوده و به وقوع پیوسته‌اند. به‌طور مثال باید گفت نسخه خطی قدیمی از دیوان حافظ در کتابخانه خدا بخش (پتا) نگهداری می‌شود که زینت بخش کتابخانه‌های پادشاهان تیموری هند بوده است. روی حاشیه چند صفحه از این نسخه خطی، دست نوشته‌هایی درباره فال گرفتن ثبت گردیده است. یکی از آنها به قلم جهانگیر پادشاه تیموری است. در یکی از نوشته‌های جهانگیر که روی حاشیه صفحه ۱۳۶ قرار دارد آمده: «در انجیر بر سر وانا رفته بودم، در شکار بعون الهامی توانیده از سر من افتاد. شکار این را خوب ندانسته فغان به دیوانی خواجده نمودم این غزل بر آمد و روز دیگر تعویذ پیدا شده. مطلع این غزل بدین قرار است:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل و مبدی ما را رفیق و هوشیار شد

و از هیئت‌دار بدرخشید و ماء مجلسی شده او چنین حدس می‌زد که العباس که همانند سارای من در حشمت ماء مجلس خواهد شد بحال به دست خواهد آمد. و زیر دیگر العباس تراشیده که مغرورالاثر شده بود، پیدا شد.

حالا این مطلع با دو مرتبه بخوانید و آن را برای مدتی از این پیش آمد جدا کنید. آنچه فرماید که در این بیت لفظ سارای منظور به کار برده شده است. آیا این استعاره است؟ آری، می‌توان آن را به آسانی استعاره تلقی کرد اگر در ذهن شخصی، خیالی وجود دارد که ماسمی با استعاره داشته باشد، معنی علت و وجه جامع آن شود، این لفظ می‌تواند اوجساد همان خیال باشد. فرض کنید در ذهن شخصی صوابی مطرح می‌شود که آیا محسوس او امروز خواهد آمد یا خیر؟ او فال می‌گیرد و همین بیت بدستش می‌آید. در نتیجه همین واژه سارای برایش مرادف محبوب خواهد شد.

به طوری کلی استعاره دارای وسعت معناست. ستاره می‌تواند استعاره برای چیزهای متعددی قرار گیرد بمسئله آن چیزهایی که نسبی با ستاره داشته باشند و در غیر حال معهود ذهنی شخصی نیز باشد پس این استعاره می‌تواند به وسیله این بیت اوجساد مطالب متعدد و خیالات مختلف افراد زیادی باشد و هر شخصی به خود حق می‌دهد که فکر کند این بیت ترجمانی از فکر اوست.

دائرة معنای تلمیح در مقابل استعاره کوتاه است، با این وجود اکثر تلمیحات نیز دارای آن حد از وسعت معنایی هستند که خیالی را به چنین پیش آمدهایی مختلف الاحوال منطبق کنند. بنابراین رابطه‌ای مابین اصل واقعه و آن تلمیحات پیدا می‌شود به طور مثال در قصه حضرت یوسف به حشره‌های مختلفی می‌توان اشاره کرد. یوسف گم گشته را در نظر بگیرید، فرض کنید جهانگیر در ضمن فال گرفتن برای تعویذ العباس تراشیده، آن شعر حافظ را بدست می‌آورد که اولین مصراع آن به قرار زیر است: «یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور» در این صورت آیا ذهن او به این امکان متقابل می‌شد که آن اشاره‌ای به العباس هم شده است و العباس را بدست خواهد آورد؟ این

مصرع به خوبی دارای این مفهوم است و می توان از آن استنباط مراد کرد. بیان دو فال متعلق به این تلمیح جالب توجه و برای توضیح بهتر نظر بنده مناسب است.

خلیفتائی در حافظ نامه به فالی که در دوران جنگ جهانی گرفته شد، اشاره کرده است و می نویسد:

شخصی از ایران به کشور خارجی رفت. آنجا دچار مشکلاتی شد. او فکر می کرد که دیگر روی وطن عزیز را نخواهد دیده روزی برای فال گرفتن به دیوان حافظ دست زد و غزلی با این مطلع آمد:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور

کلیه احزان شود روزی گلستان، غم مخور

او مطمئن شد که به ایران مراجعت خواهد کرد. او خود را «یوسف گم گشته» قرار داده و از «باز آید به کنعان» استناد کرده است که به ایران خواهد برگشت. احوال نوشته شده دیگری را در مورد فال از همین غزل به دست داریم. یوسف اسم برادر کنعان بیگ قزوینی بود. او دوران جنگ در احمدآباد گجرات مفقودالامر شد. کنعان بیگ چون از احوالش اطلاعی نیافت، مأیوس شد و از روح خواجه حافظ استمداد جست و همین بیت یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور... را دریافت نمود. در این قضیه گیرنده فال از یوسف گم گشته، برادر خود را مراد کرد و از «باز آید به کنعان» حدس زد که برادرش به خانه خواهد رسید. استنباط هر دو به جای خود درست است، و غلتش اینست که این تلمیح دارای وسعت زیاد معنایی است و می تواند تعبیری از پیش آمده های همانند زیادی باشد. در همین ضمن اشاره به فالی دیگر هم جالب توجه است. بیشتر علاقه مندان به زبان و ادبیات اردو با چودری محمد علی ردولوی آشنا هستند. او یکی از ملاکین ناحیه خود بود. وقتی در زمان او درباره سیمسم زمینداری و از بین بردن آن حرف زده می شد، او از دیوان حافظ فال می گیرد. به قول خود او، این بیت می آید:

از جامه ای که بود دو بوی یوسفم^۱ فرمسم برادران غیورش فبا کنند

۱- در دیوان حافظ تصحیح قزوینی و غنی، این مصرع چنین قرار است: «پس ای که آید از بوی یوسفم»

چودری محمد علی از این شعر چنین استنباط کرد که حافظ می گوید که املاکش از دست خواهد رفت اگر مرض کبیم که در این شعر اشاراتی به خانمۀ زمینداری رفته است، باید زمینداری را جامعۀ بومست و آنهایی که این مستم را از بین می برند، برادران بومست خواهند معنی اثر نیست که ذهن شخصی که قائل می گردد، حتی مناسبت های بسیار بعدی را با مفهوم ذهنی خود ارتباط داده، مفهوم دلخواه خود را می گیرد این شعر به ظاهر حتی ربطی بعد هم با خانمۀ زمینداری ندارد، ولی گیرنده قائل با این شعر رابطه نزدیکی احساس می کند، و اینجاست که به تصدیق می رسد که معنای متن را در حقیقت خواننده اش تعیین می کند.

در این شکل و تردیدی نیست که استعاره (و تا حدی تلخیص)، جنبه های گوناگون مفاهیم را باز می کند، ولی از لحاظ وسعت خیال، کار آیی کتابه در غزل بیشتر از استعاره و تلخیص است. این وسعت معنای هر گاه که شامل شعری از غزل شود، از لحاظ مختلف می تواند تر حصای پیش آمده های متعددی گردد و هر مرتبه چنین احساس خواهد شد که این شعر مثل این است که برای همین مناسبت ساخته شده است، این کثیرالجهنی آفریده کتابه است. عکس هم اینست که از روی قواعد بیان، استعاره صرفاً دارای این محدودیت است که از دو گونه معنی حقیقی و مجازی تنها می توان مراد مجازی آن را گرفت و نمی توان به معنی حقیقی توجه کرد. بعکس، از کتابه می توان در یک وقت هر دو معنی حقیقی و مجاز را مراد گرفت، یعنی در کتابه می توان معنی را بر مجاز و حقیقت اطلاق نمود. بنابراین در یک طرف الفاظ آن دسته از معنی حقیقی را ترسیم می کنند که ذهن ما با آنها به خوبی آشنا و مأنوس است و در نتیجه واقعات حقیقی ترسیم می شود و از طرفی دیگر، کتابه ما بر نسبت مجازی آن، به تشکیل مفاهیمی کمک می کند که در آن هنگام ذهن و احساس خواننده متعطف به آنهاست. بنابراین خواننده از شعر مفهوم می را اخذ می کند که همان خواننده در وقتی دیگر بنابر مناسبت هایی به خیال و واقعۀ دیگری مراد دیگری را از همان شعر می تواند بگیرد. و این هم ممکن است که اقراری

مختلف، احوال در یک وقت از شعان شعر مفاهیم گوناگونی را اخذ نمایند و همه آنها می‌توانند به جای خود مصداق داشته باشند.

عزل حافظ خصوصیت دیگری هم دارد که به آن نحو و اندازه در عزل‌های شعری دیگر دیده نمی‌شود. و آن طرز بیان اوست. در عزل حافظ هر دو حسه حقیقت و مجاز مورد توجه هستند. آیا حافظ صوفی بود یا خیر، شرازش شراب معرفت بود یا شراب رنگور، حافظ شاعران در پاسخ به این سؤالات اختلاف نظر دارند و علتش این است که موشی با زوی بالغت این امر شده است تا حقیقت پسندی مفرجه متصورانه را بر واقعیت مجازی ترجیح دهد. به هر صورت همه متفق القول هستند که حافظ غزل سرای درجه یک و شاعر معروف نوع خود است و این سبک و اسلوب نصیب شاعری دیگر شده است. در این امر هم اتفاق نظر وجود دارد که قسمت اعظم غزل فارسی دارای تأثیر عمیق عرفانی است و سرود آن در کلام حافظ به اوج خود رسیده است. در نتیجه در این سطح نیز شعرش دارای جنبه‌های گوناگونی است.

بر ما دو حره برومند داریم: یکی کنایه (و تا حدی استعاره) و دیگری همین سبک — آن متصورانه در اثر این هر دو مزیت، غزل حافظ متصف به معنایی است که بی‌نی از آن می‌تواند بیش از نمدهای متعددی را ترجمان باشد و افرادی مختلف العبد و مختلف الحال می‌توانند در آیه‌های ذهن خود این چنین اشعاری را در خیالات و آرزوهایشان منعکس دیده و پدید سوان‌های خود را ببینند و به قول اولین مقدمه نگار دیوان حافظ:

در هر واقعه سخنی مناسب حال گفته و برای هر معنی لطیف عریض انگیزنده و معانی
— به لفظ ادبی خرج کرده... مساج صوفیان می عزل شوی، بگیز او گرم بشدی و مجلس
می پرستان بی نقلی سخن ذوق آمیز او روشی یافتی^۱.

۱- دیوان حافظ، تصحیح نزوینی و قاسم فنی.

می تواند در این ضمن برسد که چرا فقط از دیوان حافظ قائل می گیرند، در حالی که در ایران شعرای بزرگ عرفانی مثل رومی، سنائی، عطار و غیره رشد نموده اند. در این زمینه باید چند مورد را پیش نظر داشت. یکی اینکه هر نوع قالی که از دیوان حافظ گرفته می شود، شامل قالی های عاشقانه و رندانه است. مثلاً اینکه آبا وصال محبوب ممکن است با خیر و بهره این چنین تعائیلی از دوا این رومی، سنائی، عطار که شعرای عالی مرتبت عرفانی هستند، ممکن است سوء ادب تلقی شود زیرا که سرایندگان این اشعار، افرادی صوفی و به خدا رسیده بودند. اینها مباح عالم طریقت هستند. در مورد حافظ این چنین خیالی اصلاً مطرح نیست او حواجه همه است و به ویژه حواجه عاشقان دلپایه و رتدان قلع خوار، از خودش گفته است:

بر منم ترست ما چون گذری هست خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
دیگر اینکه اساس شهرت و عظمت رومی، عطار و سنائی اصلاً بر مثنوی های آنها نهاده شده است. ابیات مثنوی فاقد آن وسعت معنایی است که خاصه ابیات غزل است و کاربرد گدایه در مثنوی همانند غزل نیست، زیرا که مثنوی اساساً صفت توصیفی شعر است و نه همین علت است که ابیات مختلف مثنوی مثل اشعار مختلف غزل مفاهیم گوناگونی را نمی تواند تشکیل دهند.

در باره احوال های این شعرا باید گفت، اینها آن چنان به صفات آداب و بزرگی و عظمت وابسته هستند که نمی توان حسارت کرد و از کلام آنها به طور کلی هر نوع قالی را گرفت. شاید فرندان جهان را برای تغافل رندانه خود جرأت نکند به اشعار آنان رجوع نمایند، ولی بنی انحصاری است که صیب حافظ شده که او برای همه بندگان نیک خدا و دنیا دار، پادشاهان و فقرا شخصیت یکسانی دارد. چنین احساس قرب شخصی و یگانگی ذهنی که با کلام حافظ مطرح می گردد، از دیگر شاعران ایرانی بدست نمی آید. این همان حقیقتی است که حافظ به آن چنین اشاره می کند: «قبول خاطر و لطف سخن خدایاد است»

استعداد از اشاره‌ای غیبی در هر زمان و هر جا به شکلی رایج بوده است. فال گرفتن و همچنین استخاره با قرآن مجید، اشکال مختلف اسکناس و غیره جزئی از اعتبار شوق است. امکان زیادی وجود دارد که شخصی دیوان حافظ را با خیال خامی گشوده باشد و غزلی یا یکی از حافظ پیش چشم او قرار گیرد که به نظر او اشاره‌ای متعلق به اشعار ذهنی او در آنجا موجود باشد و از حسن اتفاق مشکل او بر طبق مرادش رفع شده باشد. در این صورت وقوع چنین پیش آمدها یا چند واقعه اتفاقی می‌تواند اعتقاد به فال گرفتن از دیوان حافظ را قوت بخشیده باشد و به تدریج برای ما در نهایت مسلم شده است که خواجه حافظ و دیوانش پرده گشای اسرار غیب است.

روش فال گرفتن از دیوان حافظ

فال را باز کردن دیوان باید گفت: از خواجه حافظ شیرازی، تو کاشف هر رازی، من طالب یک فالم، بر من نظر اندازی^۱. این قسمت جمله که تو کاشف هر رازی، ترجمانی از آن خیال عمومی است که حافظ لسان الغیب است و کلام او کاشف اسرار است. یعنی رازهای سر بسته را بازگو می‌کند. این گونه اعتقاد نسبت به شاعر دیگر فارسی گو وجود ندارد. بنابراین آشکار است که روش و سنت فال گرفتن از کلام شاعران دیگر نتوانست گسترش یابد. در آخر باید گفت که شرح رنگی مجاز و حقیقت که خاصه غزل حافظ است، در غزل‌های شعرای دیگر نیست. در کلام آنان یا مجاز به طور خاص نمایان است یا حقیقت. این چنین نیست که فوراً بعد از خواندن شعری از آنان هر در بند و صوفی و سوز و صوفی‌های دیبازده بدون تصحیح احساس کنند که این صدای دل و قلب آنهاست.

مسئله الحاق در شعر حافظ

اکثرین به جنبه دیگر این مسئله توجه فرمائید. به قول قزوینی بزرگترین محقق ایران، و یکی از تصحیح کنندگان دیوان حافظ، در نسخه‌های مختلف دیوان حافظ شعرهای

شاعری که از یاد و جود دارد، اندک نظر دارند که در بعضی سطرها صید یا افزودن از آری
در بعضی دیگر با صید غزل شاعر است. حالا سوالی که مطرح می شود، اینست که
اگر در قصه آری شعرهایی نیست، باید که شاعر است، یعنی مسووب به حافظ
است و حقیقتاً از حافظ نیست، چه باید کرد؟ می خواهیم این مسئله را با مثال
توضیح دهیم.

معروف است که در دوره شاهان اوده انگیزی با جواهری گرازیقت در کاف شده
گم شده و شب سعی می شد که آن را با روشایی چراغی بدست آورند، فانی از دیوان
حافظ هم گرفته شد، سر صفحه این بیت قرار داشت:

ز فروغ چهر زلفش ره دین زند همه شب

چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد^۱

جواهر گم شده از کنیزی که چراغ بدستش بود، پیدا شد^۲.

حالا نیست به این فال معروف چه نظری باید داد؟ فرض کنید که شعر حافظ بوده
گشای امیر علیه و او خودش اسان المعب است، ولی در این بیت نیز نوعی ترکش
برده گشایی وجود دارد که البته خبر داریم آن بیت از کدام شاعر است. چرا که بیت
فرد الذکر در بسیاری از سطرها می بینیم حافظ وجود ندارد.

پس کاملاً واضح است که در بعضی ابیات صفت معنی آفرینی که آفریده استعاره و
کنایه است، ظاهر نیست. این نوع اشعار از هر شاعر که باشد، شاعری معروف یا
غیر معروف، شاعری مسلمان یا غیر مسلمان، دارای این مزیت خواهند بود. استعاضاد
اهمیت دارد، خواننده می تواند از هر شعری مفهومی را که می خواهد بگیرد و معهود
ذهنی خواننده می تواند این مفهوم را بر حسب حال خود بیاید.

۱ - علی اکبر محمدا در اثر بارز خود به نام امثال و حکم، این مصرع را درج کرده است ولی اسم شاعر را
نیاورده است.
۲ - سوره آج کلی تعلیم، شماره آوریل ۱۳۶۵ م.

روایت‌های معتبر و غیر معتبر دربارهٔ فال

روایاتی که دربارهٔ فال گزین از دینانی حافظ معروف هستند، در شریعت و اعتقاد بعضی از آنها مشک و تردیدی وجود ندارد، زیرا که اسلام مکتوبی دربارهٔ آنها در دست داریم که از نظر تحدید قابل قبول هستند و اگر بعضی روایات در این زمینه اختیار ندارند، باعث تعجب نیست مسألهٔ حمل روایات و ساحل قسعه‌ها از پیش رواج داشته است، بویژه دربارهٔ اموری که متعلق به اعتقاد عوام و خورش گمانی است این نیز لازم نیست که روایت متعاضد، بطور باشد که در اصل بوده است می‌خواهم این مطلب را اما مثالی اشکار کنم: سید عبدالرحیم خضایی، راجع به فانی در حافظ نامه چنین نوشته است: و بر ششدهام حوال صبح المنطری بر سر تربت خواجه برای حاجتی استمداد طلبیده، فال می‌گیرد، این بیت می‌آید:

سر مست در قای زو انشای چو بگفتی یک بوسه نذر حافظ بشعبه پیش کن
صبح علی گفت که به یکبار بلکه دو بار بوسه می‌دهم ولی بوسه نداد و از آنجا برفت.
ظاهراً حاجتش بر آورده می‌شود باز دیگر بر مقبرهٔ خواجه آمده برای مقصود دیگر تقاضا کرده، این بیت می‌آید:

گفته بودی که شوم مست و دو بوسه بدهم

و عده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک

به مزار خواجه حافظ رسید و فال گرفت، صبح علی باز گفت که نه دو بوسه، سه بوسه می‌دهم و دو باره بدون بوسه دادن بر سر حافظ از آنجا مراجعت کرد. بار سوم که به مزار خواجه حافظ رسید و فال گرفت، این شعر آمد:

سه بوسه کز دولت کرده‌ای حوالست من اگر ادا نکند و امداد من باطنی

صبح علی از حوالی خود برخواست و بوسه‌های بی دریغی بر مزار خواجه داد.
این روایت فال گرفتن، پیش از نقل یک داستان حالب توجه نیست. هر دو روایت کنندگان این پیش آمد مربوط به فال گرفتن، مأخذ و یا مأخذ خود را اسم نبرده‌اند. بدیهی

است. بدون اشاره به مآخذ، امکان اضافه در تفصيل و جزئیات روايت وجود دارد. فکر مى‌کنم که نصیحت سوزمى درباره بوسه دادن که شامل جزئیات فال گرفتار شده است، نظر به این شعر حواجه حافظ، حد بوسه کز دو لب... افزوده شده است. بعد از مطالعه بیشتر، مطالب را مطرح کردند و با حیدر اى را به روایت افزودن معمولاً صورت گرفته است.

در همین حائر، بوشه به اى شکسته نیز لازم است که بدانیم ظهور تفصيل و جزئیات مربوط به فال بدست ما رسیده است؟ مثلاً در همین فال جلالی که مسلوب به فتح علمى مى‌باشد، راوى آنها کیست؟ روايت‌هایی که بر مبنای کلامی مانند شده‌ام، گفته‌اند، روايت مى‌کند و غیره باز مى‌شوند. آیا تصديق آنها لازم است؟ بیشتر نویسندگان ما ضرورتى نمی‌دانند که اشاره به مآخذ خود کنند و همچنین لازم نمی‌دانند که بپند، آنچه گفته شده قابل قبول است یا خیر. بنابراین برای دانشجوی ادب فارسی جایز نیست که بر چنین روایاتی اعتماد کند.

بهرتر است که دانشجوی با صلاحیت، آمار کامل فال‌هایی را که از دیوان حافظ گرفته شده، آماده کند و هر روايت معتبر به نقل از دیوان حافظ را بررسی کند که آیا از لحاظ محقق قابل قبول است یا خیر، و تعیین کند که در صورت اختلاف در روايت‌ها، کدام یک از آنها شکل مرجع دارد.

طریقه فال گرفتن

طرزهای مختلفی در این ضمن داده شده است. فول خلخالى قبلاً نقل گردیده است که عبارت کامل آن بدین قرار است: «هر کس هر وقت و موقع کتاب حافظ بدست بیاورد، ابتدائاً بدون قوت و صلوات و سلامی بر روح حواجه فرستاده، دای حواجه حافظ شیرازی نوکاشت هر راى، مى‌طالب یک فال، بر من نظر اندازی» گفته، با نهایت ادب و احترام کتاب را باز کرده شروع به خواندن کرده و گفته حواجه را با لبست خود تطبيق داده، و به آن عمل مى‌کند.

در عبارت شروع بخوانند کرده، آشکارا نمى‌شود که دیوان حافظ را از کجا بخوانند. به ظاهر چنان مستفاد مى‌شود که صفحه‌ای که بار مى‌شود، از همان‌جا شروع بخوانند کند چون به پیش برسد که مطالعت با مقصود خواننده دارد، همان بیت را فال خود

تلفی می‌کند.

از نوشته جهانگیر پادشاه تیموری که روی صفحه ۱۳۶ نسخه دیوان حافظ چاپ کتابخانه عدا بخش است، بدست می‌آید که از مطلع غزلی فال گرفته شده که بر روی صفحه دست راست قرار دارد. و بیت مورد نظر او بیت سؤم شعر این صفحه است. همین صفحه نوشته‌ای دیگر دارد که از آن معلوم می‌شود که از بیت دوم این صفحه که آخرین بیت غزل است، فال گرفته شده است.

روی صفحه ۱۳۷ همین چاپ دیوان حافظ، یادداشتی وجود دارد که اشاره می‌کند به این امر که از مطلع غزلی که در آخر این صفحه شروع می‌شود، فال گرفته شده است و این دوازدهمین بیت روی این صفحه است. از یادداشتی روی حاشیه صفحه ۲۲۳ بدست می‌آید که از یازدهمین بیت این صفحه فال گرفته شده و نیز از یادداشتی دیگر روی حاشیه صفحه ۲۳۱ معلوم می‌شود که از غزل کامل روی این صفحه که از آخرین سطر بر روی ص ۲۳۱ آغاز می‌شود، فال گرفته شده است. خلخاله در حافظ‌نامه در مورد فال‌گرفتن نوشته است که «در ابتدای صفحه این شعر برآمده، یعنی برای فال گرفتن، از اولین بیت صفحه استفاده شد و جایی دیگر اطلاع داده که از غزل کامل فال گرفته شد».

دوستی به من گفت که من بر روح حافظ فاتحه می‌خوانم، چشم‌ها را بسته و دیوان را باز می‌کنم، از هر جایی که باز شود، بیت هفتم صفحه اول آن را می‌خوانم. اگر مفید مطلب نیست، دیوان را دو مرتبه باز می‌کنم. دوستی دیگر گفت که او از اولین بیت روی صفحه راست برای فال استفاده می‌کند.

در آغاز دیوان حافظ ترجمه فاضل سجّاد حسین، مقاله‌ای از مولوی محمد میاں قمر به عنوان «کلام حافظ و فال» را شامل است. در این مقاله طریقه‌های فال گرفتن از دیوان حافظ بیان شده است. یکی از آنها اینست که بعضی‌ها بعد از قرائت بسم الله، دیوان حافظ را باز می‌کنند و سپس انگشتی روی بیتی می‌گذارند و از مفهوم آن فال

می گویند دیگران دیوان حافظ را باز می کنند و از هفتین ست بر روی صفحه زانوس فال می گیرند. در این مقاله جدول هایی برای فال درج است. این توضیحات در مورد فال گرفتن تا حدی پیچیده و مفصل و مشتمل بر شش صفحه است. فال گرفتن از این طریق کمتر از حل کردن مسئله پیچیده ریاضی نیست.

فایده ای که دانشجوی با صلاحیت باید اطلاعات مربوط به فال های منسوب به دیوان حافظ را گرد آورد، آنها را مورد تحلیل قرار دهد و احوال واقعی این فال ها را آشکار کند و همچنین شرایط و طریقه های دیگر فال گرفتن از دیوان حافظ را از کتابها و روایات شفاهی جمع آوری کند؛ تا حقیقت و گزارش مفصل این مسئله هم به دست آید حافظ سروده است:

از غم هجر مکن ناله و فرباد که دوش زده ام فانی و فریاد زسی می آید
انتظار فواید زسی، آرزو برای مسیحا نفسی و جستجو برای اشاره ای غیبی همه گریبانگر اسان خواهد ماند. هر ذهنی از حسرت تغییر و تبدل خدایی نخواهد ماند. برای گوارا ساختن آشوب زندگی و زنده نگهداشتن حوصله و دور کردن ناریکی و نامیدی، شاید نیاز به پشتیبانی این چنین گمان باوریه ها و روشهایی های خیالی همه وجود داشته باشد. به همین علت است که از حرکت ستاره ها درباره آینده حلدی می زنند، گوش بر سروش غیب می دهند و فال خواهند گرفت.



وجه: پرنسور شریف حسین قاسمی

دانشگاه دهلی، دهلی

شرحی بر یک غزل حافظ

سید محمد حسینی نقصر

دانشگاه دہلی، دہلی

در اول برین حُسن ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
چو زنی کرد رخسار دید ملک عشق بداشت
عین آتش شد آرزو غیوت و بر آتش زد
عقل من خواست گر آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بندر خلیل و جهان برهم زد
مدعی حرانست که آید یتماشاگه را
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
دیگوار قریحه قسمت همه بر عیش زدند
دل هم دیده ما بود که هم بر غم زد
جان غلوی هوس چاه و نعلدان تو داشت
دست در حلقه آن زلف خیم اندر خیم زد
حافظ آن روز طرب نامده عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب دل خنوم زد^۱

میرالدین محمد حافظ شیرازی که به یمن برکات قرآن کریم، حقایق روشنی از جهان واقعی را دریافته است؛ همچنان در ادبیات ایران بر قنّه رفیع عرفان استاده

است. هر کشوری در این زمینه آفرینش، ظهور هر دانی و بیان آن به رمز و کنایت و اشارت در قالب شعر (ورگ هر دانی را به تار و پود تشنّ انسانى آهده داده است) در آن حیطه است. "دانه آفرینگری در آینه آینه انوارى در مصرى، لامرئین در فرانسه، گویه در آلمان، و قس علی هذا...

از چه عشقى است که به بیانهای مختلف و زبانهای مختلف در قرون متفاوت تجلّی کرده است و به بیان دردهای انسانی و اجتماعی و مہجورى عاشق در عالم طبیعت مى پردازد؟

مگر به این است که کمندى الهى دانه با جمله: "در نیمه راه زندگى، خویش را در سنگلى تاریک و تنها یافتیم، و بر زبلى دستم را گرفت و به دستانوس سپرد" آغاز مى شود که و بر زبلى کفایت از عقل و دستانوس کنایت از عشق است.

بابان راه عقل، آغاز راه عشق است، اما دریافته های عشق از سنخ دیگری است و ادراکهای عقل از مقوله دیگر. حقیقت عشق کهما هو قابل بیان نیست و اگر باید گفته شود لاجرم به زبان عقل سخن مى گوید، گوئی عقل ترجمان عشق است.

حقیقت عشق به بیان دیگری هم مى تواند عاشق شود و آن زبان شعر و کنایت و اشارت مى باشد. اگر اهل اشارت باشی حقیقت معنی را دریافت توانی کرد، در غیر این صورت، معنی در کلام مستور خواهد ماند.

از حافظ رویتهاى است بر این حقایق: دعوت به آرامش، صفا، محبت، پیوند، عشق، خوشى، امیدوارى و بهره بردارى نیکو از تمام دقائق زندگى.

یک قصه شیرینست هم عشق وین عجب کز هو زبان که مى شنوم نامکور است^۱
عشق در کلام حافظ منزائى رفیع دارد و از نظرگاه او، به یمن برکت عشق، آدمى و برى ایجاد شد. حقیقت عشق را از طریق دانش حصولی و با فکری خطا توان فهمید. هر

۱- دیوان حافظ، با مقدمه مسرّط جعفرى لنگرودى، ص ۲۵.

چند که عشق قفسه‌ای واحد است، ولی به هر زبان که گفته شود، تکراری نیست. اگر می‌خواهی هدف از خلقت انسان و جهان را بدانی، چهارمیان نیست مگر آنکه عاشق شوی به یکتا، عشق حقیقت هستی در جان حضور پیدا می‌کند و حضور آن، همه مشکلات عقل را به یک باره حل می‌نماید. آئینه قلب را اگر قابل ساری جمال جانان در ظهور پیدا کرده و لذات عالم بالا یک باره آنچنان بر جان ریختن می‌کند که لذت نفسی بر هر حظ جسمانی همچون ریختن شرابا که لحشم می‌یابد.

دانش حصولی و علم تجربی، اشتغالی بیک در جوان طبع است، به قول آن بار که حسین بن منصور شروانی: "نفس را به کاری مشغول کن و گرنه او را مشغول کند." اشتغال به علم نوعی کار نفس است، و آسای حقیقی دل کار دیگری است و از منبذ دیگر عقلی روح آدمی دنیا را در بافت بدون واسطه حقایق مرفوع می‌شود و این کار دل است، و ظهور جانان در دل که به یک باره حل مشکل کند و به قول شیخ اجل سعدی شیرازی: "وصل تو مشکلی مشکل، جان دادن آسان" بارش کن آسان آسان این مشکل من و بی جهت این کلام بر جان شاعر معاصر هوشتنگ انتهای (ه. الف. صابو) ریختن نکرد در رخ لیلی نمودم خویش را سوختم همچون خام آیدیش را



می‌نگریستم در دانش تا فرد دوست او گمان می‌کرد اشک چشم اوست
به عشق محبوس، نه محسوس لیلی و به اشک عاشق هیچ کدام جدای از ماجرای آن معشوق
ازلی که باخویش عشق ورزد جاودانه نیست.

غزلی که شرح آن از نظر صاحب نظراف می‌گذرد، به اعتقاد نگارنده جای کلام حافظ است. نسبت آن به تمام اشعار حافظ از جهتی شاید همانند است. سوره حمد به کل قرآن کریم باشد. ذیل از آنکه تدبیر و سبوری در عراک مورد نظر ماانیم، بیان چند نکته را ضروری می‌دانیم:

مشکل عشق نه در حوصله دانش ما است - حل این نکته بدین مکتب حلقه شوق کرد^۱ نکته اول در بیان اصل تجلی: مفهوم تجلی، آشکار شدن، ظاهر ساختن، ظهور نمودن است. اگر با بیان تمثیلی این حقیقت را بیان نمایم، کمک شایانی به فهم آن خواهد نمود. هر کس قبل از آنکه گفته‌ای در زبان را بداند، معنای پسیط را در ذهن خود تصور می‌سازد و وقتی کلماتی بیان شده، معنای ظهور می‌کند و به بیان دیگر کلمه تجلی معنی است و جمله نیز اگر شرح آن کلمه باشد، تجلی فاعله است و مفعول علی هذا.

بنابر این ساده، معنی تجلی، حرکت از باطن به ظاهر است. در عرفان اسلامی اصلی به مضمون ذیل وجود دارد: «الهایات هی الرجوع الی البدايات»^۲ که به معنی پایان‌ها رجعت به آغازهاست و به احتمال قریب به یقین برگرفته از آیه مبارکه «إنا لله و إنا الیه راجعون»^۳ است.

اگر پایان‌ها رجعت به آغازها باشد، لازم‌هاش این است که موجود از مبدا وجود به همان اندازه‌ای که دور می‌شود، نزدیک هم بشود و بر این اساس حرکت موجودات از ذات باری تعالی تا عالم طبیعت یک فلسفه دارد و از عالم طبیعت در رجعت به ذات حق فلسفه دیگر. فلسفه اول تجلی است و فلسفه دوم عشق تجلی، حرکت از باطن به ظاهر، و عشق حرکت از ظاهر به باطن است.

نکته دوم در اتحاد عشق و عاشق و معشوق: فدر مقام حقیقت عشق برای کسی که عاشق شده است، قابل دریافت نمی‌باشد. حتی در عشق‌های مجازی هم این قابلیت فانی است که رنگ معشوق به موجود رهنی ناقص و محدود می‌زند و آن را تا بی‌نیاهات بالا برده و دسترس به آن را جز با هجران فراوان میسر نمی‌یابد.

۱- دیوان حافظ، با اهتمام احمد سیلی خراسانی، ص ۱۰۱.

۲- برگرفته از الاشارات والتهیات ابن سینا در نقطه مقامات العارین.

جهت دیگر معشوق است، که خاطر به محسن خویش خود، نسبت جمالی خویش
 گردد، و به عبارتی عاشق خویش شود که اینک «ماهر و بان را با ایند پیوندی محتر است»
 آنگاه که معشوق عاشق خویش گردد، حقیقت عشق چیزی جز این رابطه مقدس
 نیست و گوئی اتحادی است بین عاشق و معشوق و عشق.

و نکته‌ای دیگر که پس از آغاز طرح بابست خاطر نشان ساخت این است که قصد از
 شرح این غزل معنی نمودن لغات و بیان تعیرات دستوری نیست که این کاری است
 به درخور آن یگانه دوران و قرون. الشّه در فهم اشعار به آن ابزار حاجت است، ولی شای
 با آن جز مایه کدورت خاطر ضایع نظران نشود:

در ازلی پرتو خست ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
 آنچه آغاز ندارد ذات باری تعالی است آن معشوق ازنی که از جمالی به حالت خست
 بهره مند بود، جلوه‌ای نمود بر خویش نه بر غیر که غیری در میان نبود. خست بر نهایت
 او دل از کف وی زبوده و وی را عاشق محسن خویش نمود، و از برکت این تجلی، عشق
 پیدا شد. نخستین عاشق در هستی او بود، نخستین معشوق نیز هم. بارقه عشق هم بدین
 سبب آشکار شد. شعله‌های فروزان عشق تمام هستی و عالم امکان را به آتش خویش
 سوخت. این آتش از سطح اشتیاق همه موجودات به ذات اقدس است نه آن آتشی که از
 هیولم فروزد!

حقیقت این تجلی، ظهور صفات او ذات و ظهور اسماء از صفات و ظهور عالم امکان
 (طبیعت) از اسماء است.

پرتو خست، اوصاف قرناگون ذات اقدس است که ظهور بر خویش نموده است. البته
 قصد و غرضی به غایت زیبا در این ظهور است و آن خلقت انسان که تجلی ذات است،
 می‌باشد:

نظری خواست که بیند به جهان صورت خویش

خیمه در آب و گلی مژده آدم رد^۱

۵

چو آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا بهادیم^۲

۶

جلوه‌ش کرد رخت دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد

در اجلی نخستین که جلوه بر خویش است، بازی به عاشقی دیگر است. اگر غیری باشد و از عشق بی بهره جلوه چه معنائی دارد؟ در این وادی غیرت حق اجازت نمی‌دهد که نامحرمی همچون ملک که از عشق بی بهره است، جلوه ناز و حُسن را داده انگارد! آرامش و جلوه‌گری در مقابل دینا فلسفه هدفمندی را تعقیب نمی‌کند لذا از ترک وجود عشق، آدم ایجاد شد تا قلب ناز را نیازمندی باشد.

تعبیر دیگری که از بیت فوق می‌رود، خلقت آدم و خلقت هستی را معنی دار نموده است؛ زیرا او جان جهان است و به معن وجود او هستی پیدای شد. به تعبیر دیگر، آدم تجلی حق و هستی تجلی آدم است، زیرا آدم مظهر ذات است و هستی مظهر صفات و صفات جلوه ذات می‌باشد:

عقل می‌خواست کزان شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدو خشید و جهان پرهم زد

ایا عقل را توان برافروختن چراغ عشق است؟

نمی‌که از دفتر عقل آیه عشق آموزی - موسم این نکته به تحقیق ندانی دانست^۳

۵

۱- علامه نادر لاهیجی است

۲- از دیوانه اندر لاهیجی است

۳- دیوان حافظ، با اهتمام احمد سهیلی خوانساری، ص ۶۰

بنامی کردم و ندیدم عقل در ره عشق چه شده است که بر بحر می نشاند. ص ۱۰۱

مستدار که گر و سوسمه عقل کنی گوش آدم صفت از رویه و صورت بدو اثر^۱
 مگر نه این است که عقل نگاهدانده صاحب خویش است و حد و مرزها را
 می شناسد و رعایت حد خود و دیگران و حفظ منافع خویش از اطمینان
 می باشد؟ چوهر عشق گذشتن از خویش و رسیدن به غیر است حتی در عشق‌های
 محارقه هم عاقلان عاشقان حوری نیستند، زیرا حسابگری‌های عقل، اجزای گذشتن از
 منافع فردی را نمی دهد.

این عشق است که عاشق را وامی دارد که بیشترین و گرانمایه ترین تعلق خاطر را
 به خاطر معشوق بگذارد.

اگر جلودای جانان کند، حریه داری نباشد، غیرت جانان، جهان را برهم می زند، تنها
 آنکه از برکت این برق عبورت بود که آدم و جهان ایجاد شد و به بیانی جهان برهم زد
 برق عبرت نوعی اتصال جان با جان جهان است و از سطح معرفت حضوری و برهم
 رفته جهان غافل می باشد. در آن حال از برکت وجود عشق، تشخیص و معنی
 موجودیت محو می گردد و عقل تنها تماشاگر حالات جان می گردد:

مذهبی خواست که آید به تماشاگاه راز شایب غیب آمد و بر میله نامحرم زد
 تماشاگاه راز، آنجایی که باز حسال خویش را بر عاشق حقیقی آشکار می کند و از
 راز، جهان وحد و شادمانی بر جان عاشق عارض می شود که توصیف آن را ولوبه
 اشارت و کنایه به غیر و نامحرم نتوان گفت.

نامحرم یعنی کسی که ادعای عاشقی می کند، ولی هنوز در پله عقل به حفظ نفساییه
 همت می گمارد، عشق و معشوق را برای خویش می خواهد نه خوب شدن را برای معشوق!

سخت از زانم و زانم بود، چنان غمناک کرد و خوش را از نعمت شهوت تا تمام فراغت
بر بهره نبرد.

دیگران فرقه قسمت همه بر عشق زدند. دل غمناک ما بود که هم بر غم زد
گاهی در مناجات گفته می شود: "پروردگارا! قابلیت دریافت حقیقت را از جان ما
مکسر، قابلیت حلش هم لایق هر انسانی است، بلکه این دارد، در عین و
خوشگلدانی و رضای نفسانی را بر خوشتن می بندد و در غم بهجوری معشوق، دلی
غم دیده و غمناک پیدا می کند و فرقی با نامحرمان همین است و پس، زیرا چه غمی
زبان از غم دوری معشوق، آنهم معشوقی که از طریق برفی میست، اشارت به عاشق
میرد، و عاشق را هانشش باور آمد، آنهم چه عشقی؟ ده عشق توأم با فید غفل و
نه اشعانی دروغین.

پس این نوع عاشق حقیقی با دیگران، در داشتن این غم، و ترک عیش زود گذر
زندگانی دنیا است:

جان علوی هوس چاه ز نخلدان تو داشت. دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
زلف گناه از دنیا است، اگر جان به زلف دنیا دینی یارید، غرض هوس وصال تو بود.
دینا همک آسای برای وصول به معشوق است.

اگر دینی حلقه آن زلف خم اندر خم را به یکسو می راند، غرض دیدن روی اوست او
بیر زلف، چرا که زلف حجاب رخ است.

حسرت عایه جان من از عالم بالا است، با کمند زلف تو او را امکان این صعود بیشتر
من گردد. هر حلقه زلف در حکم بله ای از نزدیک برای رسیدن به چاه ز نخلدان معشوق
است.

حافظ آن روز طریقه نامه عشق تو نوشت. که قلم بر سر اسباب دلی خرم ده
دینا حافظ و این شریها چیزی به جز طریقه نامه عشق معشوق است، خرمی این دلی
من از عشق به صفا نیست و این قلم هم چیزی جز بیان عشق و اسباب خرمی دل
نبی نگارد.

خلاصه بحث تحلیلی نخستین از آیات اقدس است و پس از آنکه آن تحلیلی عشق
 پیدا شد و ظهور عشق انسانی، خلقت آدمی را مورد اندام در عالم امکان فاعله متعال
 قرار داد عشق شد و همه موجودات از این عشق بهره‌مند و این فاعله در مسیر به سوی ذات
 حق به وسیله اشتیاق روان است.

عقل را توان شرح عشق نیست و مقام عشق و الاثر از عقل می‌باشد چون عشق اعتبار
 را عقل است و عقل فقط ترجمان عشق است.

و اما معنای جن را با خلاصی در عشق و ترکیب‌های خود ذکر کرد، می‌توانست غیر همواره
 از نصبت ظهور جمال بار می‌بهرد است، زیرا مدعی همواره آنچه را فاعله است، آنجا دارد
 گام اول در مآلور عشق رویارویی فاعله با خویش است و مدعی از ابتدا بر راه
 می‌رود آنکه از اشتیاق و آتش عشق بهره‌مند است، همواره دلی حرم و نوعی حویشی
 حقیقی به عالم طبیعت و اسرار دارد و به قول سعدی علیه الرحمه

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

مردان حافظ نوعی جهان بینی خوشبینانه، معنی دار است، و فلسفه حیات و انسان
 در عالم طبیعت را به بگونگی وجهی تفسیر می‌نمایند و این دیدگاه در عصر صنعتی و
 مدرنیته که نوعی علم زدگی و تکلیف گرایی جان‌فشی فرسوده و مأیوس را در
 نگاه‌های تاریک قرار داده است، می‌تواند نتایج بگونگی باشد

نورچه جلال به بگونگی دهد هر قدر ای دل که توانی بگویش



پیش
زنگلات طرقت خان بیگلر
کردم در او نیندیش از شیب و فرا
طهارت از بد خون جگر کند فاش
تقول می عشقش بست نیست نما
عزیز

گوشهٔ نذیر

بسم الله الرحمن الرحيم
بر آنکه جانب ایل و فاجده دارد
خداش در حبس ایل و فاجده دارد

والله اعلم
شما را که در بفرمای
و استادت به دوست و فاجده دارد
خداوند

قوام الدین عبداللہ شیرازی استاد حافظ شیرازی

نہا، ماحدی کہ درباره قوام الدین عبداللہ^۱ زیادہ می شود، مقدمہ جامع دیوان حافظ است کہ اگرچہ درباره نام جامع دیوان اختلافاتی است، اما از روی اکثر نسخ نام او محضد گنبدام است. بعضی نسخہهای مهم و قدیمی نام جامع دیوان را ندارند و علامہ فردوسی از روی این نسخہها نام گنبدام را نام فرس^۲ گنبدام کرده است. برعکس، علامہ محیط طباطبائی از روی یک سند قدیمی عقیده دارد کہ گنبدام یکی از دانشمندان و شاعران عصر مالد حافظ بوده است^۳، و همچنین محمود فراد کہ درباره حافظ آثارهای برجستہای انجام داده است، گنبدام را جامع دیوان می داند. در مقدمہ دیوان آمده^۴:

«مرد این اوراق عطاء اللہ عبد سابق در فرس گاہ دین پناه مولانا و سیدنا استاد الفیر قوام السلطہ و الدین عبداللہ انصاری اللہ در جامہ فی اعلیٰ علیین بکرات و موالت کہ بہ مدائیر رفتی، در اندکی محاورہ گفتی شکہ این فرابت^۵ دیوان را همه در یک چنانی باید کشید و این کُرم قزو را در یک، سبکی می باید پیوست تا قلاوہ حید و جود اہل زمان و نسیجہ و شام

۱- فرخوار مرزا چلبی، ص ۱۶۷، نام استاد قوام الدین بن عبدک درجستہا بن مشال از، بر ۵۰۰۰۰۰ مرزا قوام فرجستہ است، نامی بود، قوام الدین از استادان مشال بن محسن بن حسین شیرازی است. چون در این کتاب مرزا قوام الدین را استاد حافظ قرار داده اند، ما بر این مقدمہ جامع دیوان نیز ماست. ۲- استاد حافظ بن یاد شده است، در بیان معاصران حافظ، حواشی بر سند حافظ بن قوام الدین دیگر و ص ۱۰۰-۱۰۱، یکی حاضر قوام الدین حسن کہ یکی از چهار شخصیت معروف بود، نسخ او اصحت دارد، از کہ قطبہ معروف دیوان حافظ، ص ۲-۳، دیگری خواند، او را الدین مست صاحب، قیاد و تیر شاه شجاع (م: ۷۶۶ھ) (قطبہ تاریخ، دیوان حافظ، ص ۲۶۶).

۳- رکن مسلمندہ جامع دیوان من قر حاشیہ، صفحہ ۱۴۰، ص ۸۹ حاشیہ. ۴- مرشدہ این سند را دیده اما نام نیست کہ کجا و کج؟ بہ ظن قوی علامہ محیط طباطبائی در تذکرہ معروف، حافظ، ۳۵۰) ۵- مرزا شمس، مشائخ قلاوہ همین جو نسخہ نوشته، اما این سند بر مشال از جای کنگرہ، یاد می شود، رکن مشال از، محیطی درباره حافظ، شبرام، ۱۳۰۰، ص ۱۰۰.

۶- دیوانہ چاپ قزوین، ص ۲۰۰، قیام.

۷- عامل این فعل استاد الشوق قوام السلطہ و الدین است.

۸- مرزا اشعار حافظ.

فره‌روسان دوران گردد و آن جناب^۱ حوالت رفع ترقیح این بنا بر تاراجی و درنگ کردن و به قدر اعلیٰ عصر عذر آوردی تا در تاریخ سینه کشی و تسعین و سیمانه و بیست و هفت حیات به مکران قضا و قدر میرد^۲.

جامع دیوان در محاسن استاد قوام‌الدین عبدالله شرکت می‌نماید، و حافظ نیز در آن مجلسی حضور می‌داشت. مؤلفین مجلس هر گاه ذکر اشعار را کنند حافظ در میان می‌آید، چنانچه عبدالله استاد حافظ، جامع به نوبت و جامع آوردی اشعار اظهار نظر می‌کرده و حافظ عذر می‌خواست، «آخر جامع دیوان ده برده‌اش داشتند که محضاً گندام نام داشت، حاضر شد که این کار را انجام دهد و بالاخر نوبت دیوان را به یارش رسانید. در مقدمه دیوان آمده است^۳:

«و بعد از مدتی سوان خلق صحبت و لوازم عهد و محبت و ترغیب و ترسان تا معاد
اندر عصر و زمان باقی‌مانده صحیفه حال از فروغ روی ایشان جمال گردد و مصاحبت اقبال
به حسن نوبت اشعار ابدی بشود، حاصل و باعث این فکر شدیم نوبت این کتاب و
به نوبت این ابواب، امید به کرم و احسان موجود، مجلسی انبیا و العواد آنکه قابل و قابل و
جامع و جامع را در خلاف این امور و انسانی این اشعار حیاتی باز و میسر می‌باشد
فرمانت گرداند و هرگاه با به فصل شام و لطیف وامل درگذران آه علی فلک اقدس و
بالاجابة جدید».

چنانچه قوام‌الدین عبدالله یکی از اصلاحی بر آن زمان خود به «در شتالاد»^۴ گفته
میر تقی میر و کلام جدید شورایی که از شاگردان مولانا بود، اشاره می‌کند. قوام‌الدین
به آب و تاب شرح شده است که خلاصه آن ذیلآ درج می‌شود:

^۱ = مراد حافظ
^۲ - مقدمه دیوان حافظ، نسخه از وینی، ص ۱۱ - قی - قیاب

^۳ - با تصحیح و تفسیر شادروان، تهران، ص ۱۰۱ - هرگز برای نسخه شتالاد از این - ۱۳۳۰
تصحیح شد امور و کلام این نسخه خطی را که دارد و بهین صفت معتبر می‌باشد
نویسنده به تفسیر و تصحیح دکتر خورانی وصال، در ۱۳۶۹ و شیراز چاپ شده است.

قوام الدین در همه علوم مشغول و معقول و فکور و قانع به درجه کمال عالم شد و از علمای عصر سنیست گرفت چنانچه در بلاد اسلام شهرت فوق العاده پیدا نمود و در سینه آن محصولات علوم از باران و امصار، قطار در قطار در خدمت آن بحر العلوم حضور می یافتند بعد از آن مولانا به حج بیت الله رفت و از آنجا به تبریز آمد و در مباحث علمی علمای آن ناحیه شرکت جست، چندی آنجا ماند و پس از آن به شیراز آمد. در شیراز مجالس درس و افتاد را شروع کرد و این مجالس اکثر اشب تا صبح ادامه می داشت پس از شمار هجرت درس قرآن و ذکر شروع می شد، و این مجالس بر دروس قرائت مبعده و علوم شرعی و ادبیه پایانی می یافت. عرض این که تمامی اوقات شب و روز ایشان در درس و تدریس بسر می شد. مولانا قوام الدین روز جمعه در جامع عینی وعظ می گفت. بدین ترتیب وی در مدت کوتاه مرجع علمای کبار و فضیلتی اسلام شد. سراج الدین عمر بن عبدالرحمن که از فضیلتی وقت بود، در طرف چهار ماه درس کشاف را نزد آن حضرت به پایان رسانید و بعد از آن در نتیجه برکات حضرت مولانا الکشاف کشف را تصنیف کرد و در این کتاب از فرایند و خوانشی آن حضرت استفاده نمود.

در اواخر زندگی، مولانا قوام الدین عبدالله به تصنیف کتاب ^۲ مشغول شد، و در طی دو سال دو مجلد از آن کتاب را به پایان رسانیدند. بعد از آن به بیماری چشم مبتلا شد، و از تصنیف و تألیف باز ماندند. برای نماز جمعه نیز وی در می نشستند و علما آن را بر دوش می برداشتند. معین الدین جمیل شیرازی صاحب شوالا از هفت سال در

۱- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۲- شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۳- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۴- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۵- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۶- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۷- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۸- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۹- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.
 ۱۰- که شوالا از سن ۱۵ تا ۱۸ هزار هزار سن ۲۵ تا ۲۸ سن ۳۰ تا ۳۵، تصنیف کرده است.

حکایت او بود و از ترک‌خانه‌ها و از قصبات بود. مولانا قوام‌الدین عبدالله در سال ۷۷۲ هجری فوت شد و در قطعه‌ای در میان پدر خود دفن شد.^۱

مولانا قوام‌الدین به روایت صاحب‌الخطبات الشراعی^۲ اصبع‌هایی بود چنانچه معلوم می‌شود که یکی از آنها از اصبع‌ها به شیراز آمده و در حسن خان مولانا قوام‌الدین عبدالله ولادت و تنم و بنا یافت و همچنین تحصیل علوم نمود و وفات یافت.

علاوه بر علم و فضل، مولانا قوام در فن خطاطی نیز مهارت داشت، چنانکه معین‌الدین حبیب شیرازی یکی از شاگردان او، پنج بیت از مولانا نورالدین عبدالله‌نور المعروف به حکیم را به خط مولانا قوام‌الدین یافته و در شتالانزار (ص ۳۹۷) درج نموده است.

در رابطه با مولانا قوام‌الدین عبدالله، در شتالانزار (ص ۷-۸) که ترجمه مندرجات آن را در ابتدا نقل نموده‌ام، نام چهار کس آمده است: ۱- مولانا نجم‌الدین نقی، پدر و استاد مولانا قوام‌الدین عبدالله، ۲- مولانا شیرالدین عبدالرحمان مرشد مولانا قوام، ۳- مولانا محبت‌الدین جعفر موصلی، استاد و پدر زن مولانا، ۴- مولانا قطب‌الدین قالی شیرازی استاد مولانا قوام‌الدین.

نام مولانا نجم‌الدین محمود نقی، پدر مولانا قوام‌الدین عبدالله در متن و حاشیه شتالانزار (ص ۸۴) دیده می‌شود، و در ترجمه آن یعنی در متن هزار هزاران (ص ۱۳۷) همین نام با اختلاف محض در عنوان وجود دارد، اما در عنوان، این نام بدین صورت آمده: مولانا قوام‌الدین بن عبدالله نقی، چنانکه معلوم است نام پدر وی قوام عبدالله بود، که نام خود او قوام‌الدین عبدالله بود، و نجم‌الدین نقی، نام پدر او بود قوام‌الدین که به صورت قوام‌العنه و الدین نیز آمده، لقب خود اوست، و پدرش ملقب

۱- شتالانزار، ص ۸۴.

۲- نور حوری، ج ۱، ص ۲۵۹.

۳- ترجمه هزار هزار ترجمه فارسی شتالانزار است، اما در این ترجمه چون در شتالانزار، برخی حروف غلط است، مثلاً در ترجمه فارسی از این سند: هزار هزار حروف غلط است، و خود ترجمه فارسی هم

به نجم‌الدین فقیه و تاملش محمود بود.

نجم‌الدین از علما و فضلاى عهد خود محسوب مى‌شده، او استاد فواید الدین بزر خود بود، و از شدت آزار ظاهرى مى‌شود که او درسى مبادیات ادب به بزر خود داده بود، و خود در فن ادب بهره‌اى نداشت، و چنانکه از عبارات ذیل که از شدت آزار گرفته شده، ظاهر مى‌شود، او در علم ادب بهره‌اى کامل داشته است:

«مولانا قوام‌الدین» تألیف اولاً بابیه العالم العابد مولانا نجم‌الدین محمود الملقب بفقیه و كان عقبها صوفياً بارعاً و حصل المقدمات علمه (ص ۸۵).

«مولانا صدرالدین جوهرى» تألیف اولاً بمولانا نجم‌الدین الفقیه ثم لمولانا عضدالدین^۱ عبدالرحمن الایجی و مولانا نصیرالدین^۲ الحلی^۳.

در هزار هزار ترجمه هر در عبارت به قرار ذیل است:

«مولانا قوام‌الدین» در اول حال ادب از پدر عالم عابد خود مولانا نجم‌الدین گرفته بود و او فقیه و صوفى بارع بود و مقدمات او حاصل کرده بود^۴.

«مولانا صدرالدین جوهرى» در اوایل ادب از مولانا نجم‌الدین فقیه گرفته بود و بعد از آن تردد به مولانا عضدالدین ایجی و مولانا نصیرالدین حلی مى‌کرده^۵.

اگرچه در عبارت شدت آزار از تألیف مى‌توان حصول ادب و شایستگی مراد گرفت اما به ظاهر حصول علم ادب مراد است نه ادب و شایستگی، به وجوه ذیل:

۱- در هزار هزار مراد از ادب، علم ادب است.

۱- قاضى عضدالدین عبدالرحمن بن احمد بن عبدالعزیز ایجی نیشابورى، عالم مشهور قرن هشتم و نهم کتبات صوفیه در علم کلام و تفسیر مختصر ابن العربیه در تفسیر اصول فقه و تألیفات حدیده دیگر است و معروفست که حافظ در قطعه معروف خود در ذکر بیخ غریز متذکر این شخص بوده است.

در اشاره بدو مى‌گوید:

دگر شهنت دانش عضد که دو تصنیف بنای کار موافق بنام شده نه:

دوات روی در سنه ۷۵۶ هجری (۱۳۵۰ هجری قمری) در کتابخانه علمیه قزوین.

۲- درباره او اطلاعاتی به دست نیامده جز اینکه مدعیان حدیثین ایجی بوده (متأخذ پیشین - ص ۲۰۵ ج ۲).

۳- ص ۳۷۹.

۴- ص ۱۲۷.

۵- ص ۲۰۵.

۲- قوام‌الدین عبدالله علم‌الدین از پدر خود تحصیل کرده، چنانکه به عقیده ما اشعار علمی داشته می‌شود و از شذالازار، ص ۲۳۹ معلوم می‌شود که مولانا عبداللّٰه بن عبدالکرم علوم ادبیات را از مولانا قوام‌الدین عبدالله فراگرفته بود.
وتم علی مولانا السعيد قوام‌الدین ابن البقا فاضل الادبیات قالها عبده
در باره نجم‌الدین محمود در هزاره هزاره ص ۲۴۵ آمده:

هو کرامات یسار فی دینی (خاصی وکن‌الدین) نقل می‌شود و پدر مصنف کتاب شیخ نجم‌الدین محمود در کتابی جمع کرده است.

این عبارت ترجمه غلط عبارت ذیل کتاب شذالازار، ص ۲۰۰ است:

هم له کرامات کثرة شیخ بعضها بین الخاص و صیاح بعضها بین الباس و قد جمعتها والدی فی کتاب کبیر.

تر کلمه «والدی» پدر مصنف کتاب شذالازار مراد است و چنانکه معلوم است مصنف کتاب شذالازار معین‌الدین جبید بوده و مشخص است که صاحب هزاره هزار نام شیخ نجم‌الدین محمود را بجا نیاورده است. خلاصه اینکه از شیخ نجم‌الدین محمود اگر مراد پدر قوام‌الدین عبدالله باشد، هیچ کدانی از او معلوم نیست و عیسی بن جبید عبارت شذالازار را غلط ترجمه نموده است.

در اینجا باید فراموش کرد که از معاصران نجم‌الدین محمود فقیه، پدر قوام‌الدین عبدالله، دو شخص دیگر به نام او بوده‌اند، یکی فقیه نجم‌الدین محمود معلّم قرآن و مکتب مصاحف (شذالازار ص ۱۰۵) و دیگری نجم‌الدین محمود بن الباس طبیب شیراز (شذالازار ص ۲۰۵)، اما این دو با پدر قوام‌الدین هیچ ارتباطی ندارند؛ بجز اینکه هر دو معاصر او بوده‌اند و هر دو در شیراز مدفونند.

صاحب شذالازار، علاوه بر پدر قوام‌الدین سه نفر دیگر را از استادان او شمرده است، یعنی مولانا طهیرالدین عبدالرحمن، شیخ محب‌الدین جعفر موصلی، مولانا قطب‌الدین قاضی شیرازی، و مآثر یکی را در صفحات ذیل معرفی می‌کنیم:

۱- مولانا ظهیر الدین عبدالرحمن صاحب شدالآزاد^۱ مولانا ظهیر الدین را استاد قوام الدین خوانده بلکه عباسی^۲ طریقه او را قلمداد کرده است. پس واضح است که قوام الدین در عرفان پیرو طریقه ظهیر الدین بود، مولانا قوام را محضر مولانا ظهیر الدین استفاده نموده است.

مولانا ظهیر الدین در خانقاه‌های معروف و اهل علم شهر و روستا یافت. او یکی از هنرمند بزرگ این دوره بود. او در تصوف و عرفان دارای مقام بلندی است. جدش ابراهیم^۳ عبدالله از تجار شام بود. او از وطن خود به شیراز آمد و دحیو قاضی شریف الدین^۴ محمد را به زنی گرفت. و از بطنش نجیب الدین علی پدر ظهیر الدین ولادت یافت. پس از ولادت^۵ نجیب الدین علی، پدرش، حضرت علی رضی الله عنه را در خواب دیده و آن حضرت او را بهارات ولادت پس داد و گفت که نامش بر نام او می‌باشد. نهاد. بنا بر این چون نجیب الدین علی ولادت یافت نام او علی نهادند. چون او به سن رشد رسید، به جانب تصوف و عرفان متمایل شد. نجیب یک بار در خواب بزرگی را دید که از روحیه شاه کبیر^۶ بر آمد و از وی او شش بزرگ دیگر بردند. بزرگ اول چون نجیب الدین علی را دید قسم فرموده دست او را گرفت و به دست بزرگ آخرین نهاد. و به او گفته این و بعضی بود که به شما می‌سرم. نجیب الدین این خواب را باید در خود گفت و از تعبیرش را از شیخ ابراهیم^۷ مجدوب پرسید. شیخ گفت بزرگی که در دست او دست نجیب الدین

۱- ص ۸۲

۲- هزاره‌ها، ص ۱۶۷، عباسی، از شخصیت - رکن شدالآزاد، ص ۱۰۰، عباسی، ص ۱۰۰، عباسی به خلق کثیره هزاره‌ها، ص ۲۲۹ خلق بسیار متأسی به طریقه او.

۳- رکن شدالآزاد، ص ۱۰۰، صفحات الانسی و جیم، محمود حسینی، ص ۹۶۹

۴- برای قاضی شریف الدین محمد، رکن شدالآزاد، ص ۱-۹۹۲ (نمرة ۲۶۰).

۵- شدالآزاد، ص ۲۳۵، در صفحات نام اهل به دحیو شریف الدین محمد مجدوب حسینی.

۶- در شیرازنامه، ص ۱۷۷ تاریخ ولادت ۵۵۹۲ هجریست.

۷- رکن شدالآزاد، ص ۸۱ و صفحات الانسی، ص ۲۷۵.

۸- پدر ابو عبدالله محمد بن عقیف (م ۳۷۱) شدالآزاد، ترجمه حره، ص ۱.

۹- شدالآزاد، ص ۲۳۶، صفحات الانسی، ص ۲۷۵.

علی داده شد، همان پیر و مرشد نجیب‌الدین می‌باشد و پند برای پند او نقل می‌کرد.
 در این میان شیخ نجیب‌الدین علی به حج رفت. در آنجا نظرش بر شیخ بزرگ شیخ
 شهاب‌الدین عمر مظهری^۱ افتاد و او نیز آشنایان که او بزرگ همان بزرگ است که
 دستش در خواب به دست ایشان داده شده بود شیخ مظهری را آورد. خود مساجد،
 و او بعد سال در خدمت پیر خود می‌بود و سپس به وطن خود برگشت و به خدمت خلق
 مشغول شد، خاتماهی ساخت و در رشد و هدایت مریدان اشغال و زیاده و غریبان
 ۶۷۸هـ^۲ همانجا درگذشت. او با هدایتهای مرشد خود چند رساله تألیف نمود. در میان
 مریدان شیخ نورالدین عبدالله^۳ نظری شهرت فوق‌العاده پیدا کرد از مریدان شیخ
 نطنزی یکی عزالدین^۴ محمود کاشانی صاحب مصباح الهدایه^۵ و دیگری شیخ
 کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی است.

شیخ ظهیرالدین عبدالرحمن پسر شیخ نجیب‌الدین علی بوده به روایت شدالآزاد
 (ص ۳۳۹) و شحاته الآسی (ص ۳۷۴) در موقع ولادت شیخ ظهیرالدین، پدرش باران
 خروید خود فرستاده که نوزاد را بباشند. شیخ ظهیرالدین چون بزرگ شد در تصوف و
 عرفان به درجه بلند رسید و چون در حج بیت الله روز عرفه برای سلام بدروضه حضور
 رسول اکرم ﷺ رفت. از اندرون روضه آواز برآمد. و عینک السلام یا ایها النجاشی^۶ پس
 از چندی به وطن خود برگشت و به خدمت خلق مشغول شدند و عوارف الشعارف را

۱- مراد صاحب عوارف الشعارف بود ۶۳۰هـ. و این حالات در کتاب شحاته ص ۳۷۴

۲- شدالآزاد، ص ۳۳۷ متن و حاشیه. ۳- شحاته الآسی، ص ۳۷۴

۴- تألیف پیشین، ص ۳-۲۸۲.

۵- استاد حلال صافی این کتاب را در سال ۱۲۲۵ چاپ نموده و آن را تفسیر بر نسخه موزه
 دانسته، اما افزا سه ترجمه عوارف پیش از مصباح الهدایه متکشف شده است. ترجمه نسیم و
 خطیب آیه قبل از ۶۱۲هـ، ترجمه اسماعیل بن عبدالله من ۶۶۵هـ، ترجمه مظهری حداد من قبل
 از ۷۱۲هـ، و اتم هر سه نسخه را در مقالات جداگانه معرفی نموده است.

۶- رکن شدالآزاد، ص ۳۳۹، شحاته ۲۷۳.

تدریس می نمودند، سپس شرحی بر آن کتاب به نام معارف العوالم^۱ نوشتند و در شهر و جات تبریز، در شوال^۲ از رمضان^۳ سال ۱۱۹۵ هـ. و در شهر زاهد و محفل حبیبی خارج و جات ۱۱۹۶ هـ. یافته می شود. صاحب شهر زاهد معین الدین احمد بن کرم شیرازی یکی از شاگردانش بوده است. او عوارف را توده شیخ خوانده، چنانکه او در شهر زاهد نوشته.

«و این معارف از کتاب عوارف در تاریخ سه نوات عشر و ستمائة در خصوص خواننده و به خط مبارکی از اجازت حاصل کرده».

درة طهر الدین صدر الدین حبیب یکی از علمای بزرگ آن دوره بود. او ذیل «المعارف فی ترجمه العوالم» می نویسد: «می گویند که موهب امام مالک را در شهر مجلس به زبان رسالده از جامع بخاری را در میرده روز^۴ علاوه بر ذیل عوارف، او کتاب دیگری نوشت به نام شفا العار^۵ در علم حدیث، از اساتید او شیخ حبریل شکردی بود که در بعد از خدمت رسالده بعد از آن به زیارت خواجه گنده و مدینه میزوره سفراف شد، و از آنجا به شام آمدند و در خدمت مشایخ آنجا جدی ماندند و در محضرشان بعضی کتب را از من گرفتند. برخی از مشایخ شام که شیخ حبیب خدمتشان بوده عبارتند از شیخ جمال الدین^۶ حلوی، حلوی، شیخ صلاح الدین^۷ حلیل بن کبکندری، شیخ علاء الدین^۸

۱- دو نسخه از این کتاب در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگروه موجود است. آن شامل مجلد اول - (بریکه) ۱۹۷۲، در همین مجله سال ۱۹۷۲، مقاله بنده بر این مبنی ترجمه عوارف از ذیل خطب آمده بود. ۶- ص ۱۹۱.

۲- نسخه از آن در کتابخانه کسریج محفوظ است. فهرست کتابخانه از براون، ص ۸۵-۸۷.

۳- شوال از آن، ص ۲۶۱، جزای هزار، ص ۳۷۶.

۴- علاءه قزوینی از روی کتاب متعصبه الشیخ شالاک نخستینی از او در حاشیه شوال، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۵- جمال الدین ابوالحسن بن ابی القزاق بن ابی الفضل بنعلی بنعلی، متوفی ۶۹۸ هـ. شهر ۶۰۰ هـ. حاشیه قزوینی شوال از آن، ص ۳۲۰.

۶- ولادت دمشق ۴۹۶ هـ. وفات بیت المقدس ۵۶۱ هـ، صاحب تألیفات عده (مأخذ پستون).

۷- از معارف معنوی و فقهی شام، ولادت ۶۶۵ هـ، وفات ۷۶۸ هـ (بیت المقدس) شوال از آن، ص ۳۲۱ ح.

عالمی فقه‌مدنی و شیخیه معجزه زبانی است. عبدالرحیم وفات عبداللّٰه در سال ۵۷۹۲ هجری روی داده است.

۲- شیخ محب‌الدین جعفر موسس: در شدالازار (ص ۳۸۵) اسم کامل او شیخ محب‌الدین ابو موسی جعفر بن منکی بن جعفر موصلی، و در طبقات الشرفه لابن جریری (۹۸: ۶) جعفر بن منکی بن جعفر بن محب‌الدین ابو موسی موصلی در جست‌گاه خلاصه آن در ذیل می‌آید:

«بقیه اولیا و استاد قاریان و زین عارفان و شرف فقیران بود و فرات با چندین بزرگان خدای خوانده و درسی قرائت می‌داد و کتابها در علم قرائت نوشت و یکی از آنها کتابی نظریات است که مثل آن از متأخر این شیخ کسی تصنیف نکرد و فی قرائت در آن جمع کرد و می‌گویند چون در اول حال به شیراز آمد، اهل ظاهر او را نمی‌شناختند، و در مجالس و محافل حاضر می‌شد و سخن نمی‌گفت و غامض پنداشتند مردی عارفی است، نا‌روزی در مجلس شیخ نجیب‌الدین علی برافش حاضر بود، ناگاه یکی در آمد و سؤالی از مشکلات قرائت بگردد پس شیخ فرمود که جواب این سؤال نگویند، الا این مرد که نشسته است در آخر حلقه، بعد از آن شیخ محب‌الدین بدانست که شیخ وی را شناخته است بفرستاد پس بی‌آمد و دست شیخ را بوسه داد و جواب آن مرد بداد، و خلق شیراز او را شناختند و فضایل او بدانستند، بعد از آن اکابر و علما برفتند و او را دیدند و خلق بسیار بر وی بخواندند و او تحقیق مایل نیکو دانست و مولانا قوام‌الدین^۱ عبدالله می‌گوید: «روزی از اعتقاد فلاسفه چیزی در خاطر من در آمد و چون بدانستم که هر کس

۱- پس از استیلا بر شیراز حضرت عبدالرحیم (از اهل بیت الشافعی) معروف به محدثه شام (۵۲۰-۵۳۶ هجری) رکن حاشیه شدالازار، ص ۳۲۱.

۲- صاحب شدالازار که گفته مولانا قوام‌الدین عبدالله بوده این قول را خود از استادش شنیده و نقل کرده است. رکن شدالازار، ص ۳۵۵. در این صاحب شدالازار فقط «سمعت» استعمال نموده است.

که جسر اعطاء دارالافتا گردید پس بر دانش شدم، و قسم بروج به خود شیخ و سؤال کنم که آیا در نکاح هیچ خطی بوده باشد و در این حالت^۱ دختر شیخ خواسته بودم، چون برفتم و سلام کردم، پدر از آنکه من اظهار کنم فرمود: یا عبدالله نکاح خود از نوکر و خدمت آن کن، پس گفتم از پدر این کار آمدمام بعد از آن نکاح تجدید کرد، پس آن نکاح منسوخ آن شد که فرزندان بسیار حاصل گشت^۲، و متوفی شد^۳ در ماه ربیع الآخر در سال هجری و باردهیم^۴ و او را دهی کردند در رباط خواجه فخرالدین که مشهور است به فخر آور^۵ و خواجه ای کریم و صالح بود و معتقد صلح و مریی علما و خیرات بسیار و میراث بر شمار داشت، رحمه الله علیه^۶ از طبقات الفقهاء این جزری ۱۹۸۱ معلوم می شود که استاد شیخ موصلی علی بن ابراهیم جزری بوده، و محمود بن محمد مسرقندی و امام قوام الدین عبدالله بن فقیه نجم و جماعت متأخرینی که بعد از قرن هفتم بوده اند، همه از شیخ محب الدین موصلی علم قیانت را تحصیل نموده اند. از تصانیف شیخ شرح شاطبیه^۷ شهرت دارد.

۱- از کتاب عزرا مؤلف در ۱۲۶۰ هـ و در حاشیه ۲۵۵ عبارت شد الا از زیات حسین ابو جرحه.

۲- یعنی قوام الدین عبدالله را حاصل گشت.

۳- یعنی این همه شیخ موصلی صاحب رحمه الله قوام الدین عبدالله.

۴- در طبقات الفقهاء تألیف جزری، ج ۱، ص ۱۹۵ تاریخ وفات ۱۵ ربیع الآخر ۸۱۳ هـ و رحلت.

۵- مسرق ابو نعیم ابو یوسف بن عمر بن حواری و در کتاب الفقه ابو یوسف بن سعید، رنگ شد الا از حاشیه ص ۲۸۶ به رقم علامه قزوینی و شیرازیه، ص ۱۶۱.

۶- ابو محمد قاسم بن قوام الدین ابو ۵۵۹ هـ فقیه معروف برای قیانت جمعه به عنوان حرز الامانی معروف بود که برای هزار و یکصد و هشتاد و سه مرتبه این قصیده را گفتی شاطبیه گفته می شود. قتلیبی زیادی شرح بر این قصیده نوشته اند، او آن جمله عبد شیخ سعید موصلی (که: کشف الظنون مائة حرز الامانی، این جزری - موصلی را صاحب القیانت (ج ۱، ص ۱۵۷) قرار داده است اما در کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۶۲ ذکر شده مفردات القیانت به جای کتاب موصلی مفردات الفاظ القرآن تألیف ابو الحارث حنبل بن محمد راجع الصغیری ویده می شود بزرگ شد الا از زیات ص ۲۲.

شروع شد و تا شخصیت سالکی ادامه پیدا کرد.

علاوه بر سه کتاب مذکور کتاب‌های زیر از تألیفات^۱ مولانا قطب‌الدین محمد فانی است: توضیح الحاقی^۲ در فقه، شرح توضیح^۳ و شرح قصیده عبیدیه^۴ یا اشکناویه. در شیراز نامه علاوه بر شرح شامه و شرح قصیده عبیدیه، به کتابی دیگر به نام شرح توضیح کشف^۵ از تصانیف مولانا قطب‌الدین اشاره شده است و چون نویسنده شیراز نامه اعلی‌الحق‌الدین زرکوب شیرازی شاگرد مولانا فانی بوده، قول او دارای اهمیت زیاد می‌باشد. زرکوب شیرازی می‌نویسد: «این ضعیف از اوّل کتاب توضیح کشف تا به مشور یسألونک عن المضییض استماع از آن حضرات کرده‌ام و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و المیانی به تمام به حضراتش خواندم»^۶.

مولانا قطب‌الدین در سال ۷۷۶ هجری فوت شدند^۷ و او را در حوالی مصلی نزد پدرش

۱- شد الاقرار، ص ۲-۴۳۳ نام شش کتاب یکجا درجست.

۲- چند کتاب به نام الحاقی وجود دارد. الحاقی الصغیر فی الفروع تألیف نجف‌الدین بن عبدالعزیز مروسی شافعی (م ۶۶۵ هجری) الحاقی الحصری فی فروع الحنفیه تألیف امام حصیری حنفی شاگرد شمس‌الایمان رحیمی (م ۵۵۵ هجری) کتاب قطب ۱ ۶۶۵ یکی از ترویج الحاقی شرحی است از قطب‌الدین احمد بن الحسن بن احمد الفانی شافعی شرح قطب‌الدین احمد بن الحسن بن احمد الفانی الشافعی و رساله توضیح الحاقی. به ظاهر به نام مؤلف قطب‌الدین محمد فانی است نه قطب‌الدین احمد.

۳- به ظاهر چنانچه معلوم می‌شود که این کتاب شرحی باشد بر توضیح الحاقی از خود مؤلف در شد الاقرار، ص ۲۳۳ بعد از ذکر توضیح الحاقی فی الفقه، نام کتاب دیگرش: شرح التوضیح له، درج است. اما در شیراز نامه، ص ۱۹۲ آمده است که از تصانیف او تفسیر توضیح کشف است و صاحب شیراز نامه دوس بعضی چیزها را از توضیح کشف مولانا قطب‌الدین محمد فانی گرفته بود، مگر این ممکنست که شرح توضیح و تفسیر توضیح کشف دو کتاب جداگانه باشد.

۴- صاحب قصیده اشکناویه یا قصیده عبیدیه عبداللّٰه بن نصر ایرانی وزیر اشک است. شیراز نامه، ص ۱۹۲.

۵- شد الاقرار و هزار هزار جای احاد و عشرات سفید گذاشته است، اما در شیراز نامه تاریخ وفاتش ۸۷۲ هجریست و چون نویسنده شیراز نامه شاگرد صاحب ترجمه است، گفته او می‌تواند مستندی باشد. مزید بر آن در کشف الظنون در عنوان باب فی النحو از تألیفات صاحب ترجمه گوید: «ثم فی ربيع الاول سنة اثنی عشرة و سبع مائة، نیز قریبه هجری است که وفات او بعد از قرن هفتم واقع شده است. در محفل فیض وفات او در همین حواله سال ۷۱۲ نوشته است. به ظاهر در در و دو اخیر تقدیم و تاخیر دست داده (وگه) حاشیه شد الاقرار به قلم محمد قزوینی».

دین کردند. او علاوه بر شعر، در شعر عربی نیز مهارت داشته و در شعر الازان و دو شعر عربی از او درج شده است.

مولانا قوام‌الدین عبدالله چند شاگرد در شیراز داشت که ذکرشان در شعر الازان و مآخذ دیگری موجود است، و ما از روی آن گزارش مختصری در زیر می‌آوریم.

۱- شاه شجاع پادشاه دوم از خانواده آل مظفر بود که از ۷۵۹ تا ۷۸۶ هـ در مروای حکم کرده است، و در میان این دو تاریخ، برادرش سلطان محمود که از طرف برادرش حاکم ارقوه و هرات عجم بود، برای دو سال (۷۶۵-۷۶۷) بر تخت شیراز نشست. شاه شجاع بر روی دانشمند بود، و خود شاعر و مرثی شاعر و فضلا و ادبا بوده است و با وجود اینکه خود پادشاه بود، در محافل و مجالس علما و فضلا می‌نشست. در تاریخ آل مظفر تألیف محمود گیتی آمده که این پادشاه علم دوست و ادب پرور در درسهای مولانا قوام‌الدین عبدالله شرکت می‌کرد. در سال ۷۶۷ هـ شاه شجاع برادر خودش سلطان محمود را شکست داد و دوباره بر تخت شیراز نشست؛ چنانکه در تاریخ آل مظفر آمده: "و ثوبت دیگر سر بر سلطنت فارس به ذات شریف شاه شجاع مزین گشت، به نفس مبارک متوجه مجلس علمای کرام و فضیلائی نام شد و به درس مولانا قوام‌الدین عبدالله بن فقیه عجم حاضر می‌شد... و مسند فضا را به مکنات شافعی الزمان سلطان الفقهاء قی الدوران مولانا بهاء‌الدین^۱ عثمان کوه گیلونی تزیین فرمود"^۲.

صاحب حبيب التمر (چاپ خیام ۳: ۳۱۵) می‌نویسد: "از جمله علماء اعلام و فضلائی لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام‌الدین عبدالله فقیه با شاه شجاع (م ۷۸۶ هـ) معاصر بود و آن پادشاه متوجه مآثر شرح محقق ابن حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی عضد‌الدین^۳ است نزد آن جناب مطالعه می‌نمود".

۱- روی حالات او باید شوالازاد من. ج ۵-۳، حاشیه ص ۳۱۶ از ملاحه نورس.

۲- تاریخ آل مظفر تألیف محمود گیتی شامل تاریخ گریز و عکس. چاپ وزارت کتب، ص ۳-۲۰۲.

۳- قاضی عضد‌الدین ابی از فضلائی بزرگ قرن هشتم هجری است ۵۶۱-۶۰۷ هـ. تألیفات معروف او عبارتند از: کتاب مواقف در علم الامم، نوایب غیبه و شرح مختصر ابن حاجبه، حافظ در نسخه مشهور خود قاضی عضد‌الدین در شمار پنج مرد فاضل عهد شاه ابوالمعز (۵۶۱-۵۷۱ هـ) آورده شده است. در آخر عمر به حبس افتاد و در زندان فوت کرد.

در شذالازار (ص ۷۸) آمده است که مولانا معین الدین ابن ابی اسعد شاکرد مولانا قوام الدین عبدالله^۱ بود، و مولانا معین الدین کتابهای عبادیه در خدمت مولانا قوام خواند. مولانا قوام الدین حیران صحیح می نوشتند و خطشان بسیار دلکش بود، و در خط طبع ایشان، کتابهای علوم اسلامی و صحاح و تفسیر یافته می شود. صاحب شذالازار سه شعر در خط ایشان دانست، و این اشعار را در شذالازار، ص ۷۸ درج نموده است^۲.

صاحب شذالازار (ص ۱۰۹) می نویسد که "مولانا نجم الدین محمود بن ابراهیم بن علی الکازرونی معروف به افسر از شاگردان مولانا قوام بود" عبارت هزار هزار ترجمه شذالازار (ص ۷۸) در ذیل آورده می شود (ص ۱۴۸):

"مولانا نجم الدین محمود قازلی [محدف؟] و حافظى فیه و ادب بود که او را از علوم، حکم، تمام بود و خدمت مولانا قوام الدین عبدالله و مولانا معین الدین محمد و فیه شمس الدین محمد می کرد و قواعد و احکام دین از ایشان فرا می گرفت و کتب جمع می کرد و تصحیح کتابها می نمود".

به روایت شذالازار (ص ۱۱۶) مولانا زین الدین عبدالسلام باطنی کشف^۳ و مفتاح^۴ و مغنی^۵ را در خدمت مولانا قوام الدین عبدالله خوانده بود، و اسلوب خواندن را نیز چنین بیان کرده است: "این طور در مجلس مولانا سعید قوام الدین ابوالقاسم کشف می خواند و من^۶ می شنیدم و من معانی و مغنی می خواندم و او می شنید"^۷.

از شذالازار (ص ۴۳۹) معلوم می شود که مولانا علاء الدین محمد بن اسحاق باوجود علم و فضل صاحب جاء دنیوی بود، و به درستی که تمسک نه ذیل مولانا قوام الدین

۱- اما در هزار هزار (ص ۱۱۸) است که مولانا قوام الدین چند کتاب نزد وی خوانده است، اما در شذالازار (ص ۱۷۹) آمده در فراغی مولانا السید قوام الدین عبدالله کتابا عظیمه و فراغی و غیره در خدمت او خواند و تصحیح است که صاحب هزار هزار را الشاه برانگی زوی داده است.

۲- کشف و مغنی
۳- کتاب معروف و مغنی در علم
۴- کتاب معروف و مغنی در علم

۵- کتاب معروف و مغنی در علم
۶- هزار هزار و شذالازار
۷- هزار هزار و شذالازار

ابوالفضل می نمود و مقامی در شهر و طبعش بود و احکام شیخ برایش تمام و حکمتش بر دوام صدای جاوید تا برایش یافت که خوشتر از جانش به آن می رسیدند و جوانان و پیران قبیل، آنها نیافتند.^{۱۱}

مولانا عبداللّه بن عبدالکرم بن عبداللطیف^{۱۲} بن مذکور بن حامد بن اسحاق عالی علامه شهر و فرید عصر و قند و اصحاب فضل بود. در سن جوانی تحصیل علم فرمود و بر بعضی از علمای عصر و قبیل خود پیشی گرفت، و بعد از آن بر مولانا قوام‌الدین ابوالفضل تحصیل فرمود و ادبات در نزد او متقن گرد و اصول و فروع آن محکم ساخت، پس مسافرت کرد.^{۱۳}

نور میاد و استگار مولانا قوام‌الدین، مولانا سراج‌الدین^{۱۴} عمر بن عبدالرحمن بود.^{۱۵} او در شش ماه کتاب کشف و معشری در خدمت استاد قوام‌الدین خواند و در ظرف مدتی قلیل کتاب کشف الکشاف را تألیف نمود.

مولانا معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی صاحب شدالآزاد در خدمت مولانا قوام‌الدین عبدالله شیرازی (استاد حافظ) هشت سال ماند.^{۱۶} جنید شیرازی واقعاتی که هست به استاد او داشت و آنها را از او شنیده بود، آن همه را در شدالآزاد ضبط نموده است باید عرض کرد که اگر چه - لفظ و او هر دو شاگرد قوام‌الدین بودند، اما او به طور

۱- عبارت شدالآزاد در این جا بزرگی ما و استاد است.

۲- هزار مزار، ص ۹-۱۶۸.

۳- شدالآزاد کتاب السن، ص ۱۳۹ تا در هزار مزار، ص ۹۵۸. مولانا عبداللّه بن عبدالکرم بن عبدالصمد عالی، ر.ک: حاشیه.

۴- هزار مزار، ص ۲۵۸.

۵- حافظ هم مانند سراج‌الدین عمر شاگرد مولانا قوام‌الدین بود، اما هر دو شاگرد همزمان نبودند. سراج‌الدین در سال ۸۷۶۵ فوت شد، و در آن وقت سن حافظ از بیست سال کمتر بود، است، مانند سراج‌الدین. حافظ نیز به کشف علامه ریزه داشت و بر آن حاشیه نوشته بود از کتب مقدّمه جامع دیوان حافظ و در آنجا حافظ را کشف بدین شعر میز و صبح است.

خواهد معجز شعر و راه صحرانگیز چه وقت غمره و صبح و کشف کشف است.

برای نسخه‌های کشف کشف ر.ک: شدالآزاد، ص ۱۲۹ حاشیه از علامه قزوینی.

۶- شدالآزاد، ص ۸۹۶ هزار مزار، ص ۱۲۹. ۷- شدالآزاد، ص ۸۷.

کلی دگرې او جالقه پیاوړه است. جند شذالانان را د ۱۷۹۸ هـ تألیف نموده است، د این میام از شاعری اوسه که جالقه دا این تاریخ فوت شته یو ده ورته دشر او د شذالانان جنداً شامل می‌شد.

دغه به شاکر د(۱) مولانا قوام‌الدین، د شذالانان احوال بعضی استاذان و دوستان و علاقه‌مندان یا قوام‌الدین را شامل می‌باشد که پدیه د پراخه این موضوع گزارش مختصری می‌توانیم.

۱- د شذالانان احوال (۷۱-۷۲) آمده است: "میر گویند (امام ناصرالدین محمود د میر مصیری) هر هفته مجلس می‌داشت و شیخ طهرالدین و مولانا جمال‌الدین صاحب البحر به اردی می‌رفتند و شاعری بود هر جمعه و شریعت کرده بود که زیاده از بیست و یک کسر باشد. مولانا سعید قوام‌الدین عبدالله برای ملاقات او می‌رفت و در مجلس او که در بود یکی برای پندش برپا می‌شد، مولانا قوام‌الدین از مولانا جمال‌الدین^۱ صاحب البحر بعضی اجزای النحوی را می‌خواندند."

شیخ بهاءالدین کرشاسف به عمر معروف، بشکر (م ۱۶۵۵ هـ) از اکابر بزرگان شیراز بود و علما و صاحب‌های شیراز به یار او می‌رفتند. به روایت مؤلف شذالانان (احص ۱۳۹) شیخ معین‌الدین^۲ جند او استاد خود اعلی مولانا قوام‌الدین عبدالله شید که او می‌گفت

۱- د عزاز عزاز، ص ۶۶-۶۷ ترجمه امام ناصرالدین محمود بن محمود آمده است که د این کتاب د این واقعیت که د شذالانان د ۱۷۹۸ هـ تألیف نموده د نظر شده است.

۲- شیخ جمال‌الدین او بود که پدیه بود، او بوسیله کتاب البحر است د این کتاب د علامه حلی مصیر (د خط شاعری است) مصنف حلی، القصص احوالین مستطافه تروسی ام ۱۲۲۵ هـ است و حلی قصص مصنف است از شاعری اشکری تألیف ابوالحسن حلی بن محمد حلی ام ۱۲۲۵ هـ کتاب البحر کتابی است شعیب د قده شاعری تألیف ابوالحسن عبدالله احوال بن اسماعیل دگر (م ۱۵۱۹ هـ) شذالانان، ص ۷۱ حاشیه از علامه تروسی.

۳- د این کتاب د خط شعیب ص ۱۵۱-۱۵۲ پدیه است و د خط شعیب از خط مولانا قوام‌الدین شید است.

که چون کسی اراده زیارت شیخ می‌کرد و شیخ ملاقات او پسند می‌فرمود، دروازه خانقاه وامی‌بود و اگر شیخ این ملاقات را پسند نمی‌فرمود، دروازه خانقاه بسته می‌ماند می‌گرفتند برای حل حالت گنگه ناشی می‌کرد، چون در موقعی، بهی نفس از حرام کرده بود، واردی از غیب به وی رسید، او پس خوش گشت، چون به خوشی بار آمد درهای خانقاه به وی گشوده شد.

مؤلف شدالذیل (ص ۲۳۶) می‌گوید که در مولانا السید قوام‌الدین عبدالله اکثر نسله که از وی فرمود که اگر شمس‌الدین^۱ عمر و شرف‌الدین زکی^۲ شیراز را خالی کنند، این شهر عظمت و ناموس خود را از دست خواهد داد.

در شدالذیل آمده که «مولانا قوام‌الدین عبدالله و الحاج علی عطار محب صمیمی بودند. مولانا قوام در خدمت الحاج می‌رفتند». در همانجا آمده است که پس از وفات الحاج علی به درس استاد (قوام‌الدین) حاضر شدند، دیدند که استاد در غایت روح و شادی‌اند و نور از روی او می‌تابید، استاد فرمود که من الحاج علی را در جواب دیدم که او اشعار این فارض می‌خواندند (از آن اشعار ۲ بیت در شدالذیل نقل است).

مترجم کتاب شدالذیل یعنی عباس بن جلیل دچار اشتباه شده، چنانکه او می‌نویسد: «مولانا قوام‌الدین عبدالله احیاناً به زیارت او (الحاج علی عطار) می‌رفت و دومی در میان ایشان ثابت بود، مؤلف کتاب روح الله روحه می‌گوید: «روزی در مجلس درسی

۱- برای حالات او ر.ک. شدالذیل ص ۷-۱۲۳۵. در این کتاب نام او مولانا شمس‌الدین ابوالمناجر عمر بن المظفر بن ابوجواد بن قاضی و در جزو جزا، ص ۲۸۳. مولانا شمس‌الدین ابوالمناسر بن المظفر شیرازی الملقب- چون وفات او در سال ۶۲۲ هجری، مولانا قوام‌الدین عبدالله او را دیده بود.

۲- شرف‌الدین شمس بن عجم الزکی البوشکری (م ۶۷۷ هجری یا ۶۷۵ هجری) از استاد مشهور عالم فقه‌الدین شیرازی است که تالیفات قانون ابوعلی بسیار بود او دوس خوانده و نام او را نیز در مقدمه شرح کلیات تربیت یافته است. ر.ک. سیرة ۲۶۶ از تراجم کتاب حاضر. و نیز به سیرة نامه ص ۱۶۷-۱۶۸ و حاشیه علامه قزوینی.

۳- بنابر معین‌الدین حمید شیرازی.

مولانا قوام‌الدین که آنرا دیدم در خلعت خرم و شادان و نورانی روی او من تابید و چند بیت از قصیده اش فارسی می‌خواند. و بعد از آن در حال هتصد و بیصفا آهوت کرد.^۱

در شوالا^۲ ای ۱۳۳۰ قبل از هجری^۳ یعنی الدین محمد چند شریاری می‌گوید که در مولانا قوام‌الدین عبدالله را به تکرار شنید که او دکتر جلیل و ذکاوت امیر ناصرالدین محمدی می‌گردد، و پیش شاکر دانی خود به مدح و ستایش امیر محمدی می‌پرداخت.^۴

شیخ زکری الدین زاهد یکی از منابع مسرور بود دوباره رفته و معرفت و کرامت شیخ زکری الدین زاهد در شوالا^۵ آمده که مولانا قوام‌الدین فرمود که آنچه از کرامت‌های شیخ زاهد است، یکی از آنست که روزی حال من سنگ بود و عیالان طلب چیزی می‌کردند، پس یوحنا^۶ و به زیارت شیخ زاهد رضم و اسدا به قرائت مسوره فرآن کردم که نگاه آوازی شنیدم که از قندیلی که معانی بود، بر سر من افتاد. چون نگاه کردم نظری تیره بود که بر آن قندیل آمده و از آن قندیل به پشی من افتاده بود. پس بسدم و شادمان برگشتم و آن حرف عیال کردم.^۷

باید آشکار نمود که مولانا قوام‌الدین عبدالله از روحانیت شیخ زکری الدین ابو نجیب و از زیارت قبر او استمداد همت می‌نموده، نه از خود شخص او چه قوام‌الدین عبدالله عمر صاحب ترجمه را ترک نکرده بود. زیرا که وفات صاحب ترجمه (شیخ زکری الدین) در سنه ۵۶۳۰ بوده است و وفات خواجه قوام‌الدین عبدالله در سنه ۷۷۲ هـ یعنی ۱۴۲ سال بعد از وفات صاحب ترجمه.^۸

۱- یعنی مولانا قوام‌الدین عبدالله.

۲- ظاهراً زاعل آن مولانا قوام‌الدین است، اما این غلط است. و باید صاحب علی عطار باشد.

۳- المعاج علی وفات کرده قوام‌الدین عبدالله. اما در بعضی از نسخه‌ها آمده است: «ویرانه» و «مرد» از گفتن که المعاج علی عطار را در خواب دیدم که او.

۴- عطار مولانا، ص ۳۱۸.

۵- در هزار هزار (ص ۲۶۸) این داستان تکرار شده است.

۶- در اصل شادان و شادمان بود.

۷- عطار مولانا، ص ۳۱۸.

۸- حافظه شوالا^۹ از قندیل مولانا فراموش

در پایان می‌توان گفت که مولانا قوام‌الدین عبدالله در علوم اسلامی چند دسی بهم رسانیده بود که علامه روزگار گشت که مثل او کمتر نظر دارند و معقول صاحب شدالآلوز در بانی بود بر از جواهر علوم و چنانکه قبلاً اشاره به آن شد مولانا در دیانت عربی شهرت زیاد داشت و مباحثات آن را از پدر خود مولانا نعم‌الدین محمد سالمی نموده بود و بعضی شاگردان مخصوصاً درسی دیانت را از مولانا قوام‌الدین عبدالله می‌گرفتند، از آن جمله است مولانا عمادالدین عبدالکریم بن عبداللطیف بن مذکور بن احمد بن اصحاب قالی چنانکه در شدالآلوز است و بعد حصول فی فقه شیاه علی بعض علماء مشرقة و اصحابه ثم علی مولانا السعد قوام‌الدین ابن الساجد فی الادبات تألیفا شده.

توجه فوق‌العاده مولانا قوام‌الدین به ادبیات مریح شد که او اکثر آن در میان صاحب خود اشاره می‌فرمود که اشعار حافظ را که در حالت انشماراند و کسی ناکود آن را جمع آوری ننموده در یک سلفک می‌باید کشید و در نتیجه آن جامع دیوان این کار خطیر را به عهده گرفت و در فراهم کردن اشعار حافظ موفق شده اما موفقیت او زمانی حاصل شد که حافظ پیش از آن دار فانی را وداع گفته بود.



بررسی پیرامون دیوان حافظ

حافظ شمس از مقبول‌ترین شاعران فارسی است، اما نسخه‌های معتبر از دیوان او کمتر یافته می‌شود. نسخه‌های خطی دیوان حواء قدیم باشد یا متأخر از لحاظ عدد غزلیات، ترتیب غزلیات، ترتیب اشعار، ترتیب اشعار هر غزل و عدد اشعارش حتی از حیث فراشت متن اشعار باهم اختلاف بسیار دارند، و تاکنون معتبرترین دیوان این شاعر آن است که توسط دکتر قاسم غنی و علامه محمّد قزوینی تصحیح و در سال ۱۳۲۰ ه‍.ش در تهران چاپ شده و پس چندین بار دیگر تجدید چاپ شده است. این نسخه مبنی است بر نسخه خلیفائی مورخ ۸۲۷ ه‍. و به نظر علامه قزوینی هر چه در این نسخه موجود است، معتبر است و هر چه به علاوه آن است الحاقی و مودود است. چنانکه نسخه قزوینی شامل همان ۴۹۵ غزل است که محتویات نسخه خلیفائی بوده و هر چه به علاوه آنهاست آقای قزوینی آنها را کلام شاعران دیگر شمرده و از دیوان خود خارج نموده است. نظر مهم آقای قزوینی در این مورد اینست:

چون نسخه خلیفائی که در سنه ۸۲۷ ه‍. کتابت شده عجلاله تا نسخه قدیم‌تری از آن به دست نیاید، آن را باید قدیم‌ترین نسخ موجود تاریخ دار دیوان حافظ در دنیا محسوب داشت، لهذا من خود را ملزم و مقید کردم که در خصوص کمیت اشعار یعنی از لحاظ عدد غزلیات و عدد ابیات هر غزل، از ابتدا تا انتهای کتاب فقط و منحصرأ همان نسخه را اساس کار خود قرار دهم و هر چه در آن نسخه موجود است، از غزلیات و مقطعات و مشویات و رباعیات تماماً بدون هیچ زیاده و نقصان آنها را چاپ کنم و هر چه در آن نسخه موجود نیست حواء غزلیات مستقل و حواء ابیات متفرقه بعضی غزل‌ها یا غیر ذلک آنها

را منطبق با عدم انگارنده به کاری از آن سراف نظر داریم زیرا که چون این نسخه، نسخه کامل تمامی است از دیوان خواجه و انتخابی از آن نیست پس هر چه در این نسخه هست، به احتمال بسیار قوی بلکه تقریباً به نحو قطع و یقین، الحاقی و اشعار دیگر است که بعدها در دیوان خواجه داخل کرده‌اند.^۱

بطور واضح نتیجه دیم در بیان علامه قزوینی یعنی هر چه خارج از نسخه خلخالی است الحاقی است، مصحح نیست زیرا که اگر جزوی از آن کلام الحاقی در نسخه قدیمی از نسخه خلخالی، شامل باشد نظر علامه باطل می‌گردد.

در نسخه کتابخانه آصفیه که اخیراً با ترتیب اینجانب چاپ شده و مکتوبه ۸۱۸ هـ^۲ است معنی نه سال قدیم‌تر از نسخه خلخالی، و این نسخه به ظاهر خلاصه است زیرا که شامل ۳۵۷ هجری، دوازده قطعه و بیست رباعی می‌باشد این نسخه شامل ۸ غزل، ۵ قطعه و سه رباعی می‌باشد که بنابر فیودن در نسخه خلخالی از نسخه دیوان چنان علامه قزوینی خارج است و به نظر علامه این منظومات الحاقی است. نسخه گورکهور نیز که مکتوبه ۸۲۴ هـ یعنی سه سال قدیمی‌تر از نسخه خلخالی است و بنده با همکاری آقای جلالی شابی آن را ترتیب داده‌ایم و هفت بار در تهران چاپ شده، دارای شش غزل و پنج قطعه، چهار رباعی و دو فرد اضافی است که از نسخه خلخالی خارج و بنابر عقیده آقای قزوینی الحاقی و خارج از دیوان مرتبه ایشان است. منظوماتی که در هر دو نسخه آصفیه (حیدرآباد) مکتوبه ۸۱۸ هـ و نسخه گورکهور مکتوبه ۸۲۴ هـ موجود است و خارج از نسخه خلخالی است و به عقیده علامه قزوینی الحاقی می‌باشد، به قرار زیر است.

۱- نسخه دیوان حافظ، چاپ قزوینی، ص ۵۰

۲- این نسخه به تصحیح و ترتیب آقای سلطان‌الطوف حاتم‌فرهنگ تهران چاپ شده و در مقدمه آن این عبارت موجود است: «پروسی قول داده شده است»

شزل ها - یازده^۱:

«صبح دولت می دهد کر جام همچون آفتاب»

«دل بر آمدم و کار بر نمی آید»

«مژده ای دل که مسیحا نفس می آید»

«مرا می دگر بار از دست برد»

«ساقیا مایه شراب بیار»

«حیا بقدم خود راح روح می بخشد»

«بیانا ترا که گفت که اسرار ما مهر می»

«ای شام ز کوی ما گذر کن»

«ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده»

«ای ز شرم عارضت گل کردی خوی»

«ساقی اگر تو هوای ماهی»

قطعه ها - ده:

«که بحکمت فطره را گردانده لؤلؤ در صدف»

«ای جهان و هر چه هست از آفرینش در جهان»

«دل منه ای مرد بخرد بر سخای عمرو و زید»

«حسن این نظم از بیان مستغنی است»

«درینا خلعت و حسن جوانی»

«رجیم متکر خمار بود روزی چند»

«شاهها مسافری ز بهشت رسیدند است»

«کلیک کوره بطرم بر که بر عطران شاه»

«اذا نکر نظام دانه مجروح شده»

«دار ای که چشم بجمالان بگر است»

رباعیات - شش.

«نام بت من که نه ز رویی خجل است»

«چون جامه ز تن می کشد آن مشکین خال»

«شیرین دهان عهد به پایان نبرند»

«آواز پر مرغ طرب می شنوم»

«مقبول دل خواص و مشهور عوام»

«راه طلب ز خار غم ها دارد»

فرد ۲:

«نمای من از عمر و جوانی»

«شکر شکر بشکرانه یفشان حافظ»

خلاصه کلام اینکه اگر مدرجات سطح خالقی با نسخه های قدیم نوزی مقایسه شود، همه منظوماتی که در نظر علامه نوزینی الحاقی و از دیوان مرتبه انسان خارجست خیلی زیاد خواهد شد. باید آشکار نمود که همه ابیات اضافی غزلیات مستقل در سطح اصفیه که نسخه انحصاری است، علاوه بر منظومات است، و بنده از آن ابیات پنجاه و دو بیت^۱ را در مقدمه دیوان حافظ که منی بر نسخه اصفیه است، شان دادام. اخیراً یک مجموعه رباعیات به نام *نزهة المجلالی* کشف شده و توسط دکتر احمد علی رجائی تصحیح گردیده است. مجموعه *نزهة المجلالی* شامل رباعی هایی است که در دیوان حافظ حتی در چاپ نوزینی و تذکر احمد و دیگران دیده می شود، کشف این رباعیات همه محققان حافظ را در حیرت انداخته است.

آقای دکتر رجائی در مقدمه جایی این طور می نویسد: در دیوان حافظ چاپ محمد فردیس هشت رباعی از رباعی های *نزهة المجلالی* هست که چهارتایی آن در این کتاب

۱- این پنجاه و دو بیت شامل سطح اصفیه و خارج از سطح اصفیه است و به همین علت آقای نوزینی آنها را الحاقی قرار داده. از دیوان خود خارج نموده است، اما باید گفت که چون نسخه اصفیه از سطح اصفیه قدیم است، باید این شعر معروف را شمل بسط حافظ نمود.

در اینکه این رباعی‌ها از حافظ نیست و با اشعار کاتبان در کهن‌ترین نسخه‌های دیوان حافظ وارد شده هیچ تردیدی نیست؛ زیرا نزهة السجانی در ربع سوم قورده‌ها تألیف شده و چون تولد حافظ در حدود سال ۷۲۷ هجری قمری زده شده است، سایر این تاریخ تألیف این کتاب تقریباً چهل و پنج سال قبل از تولد خواجه شمران بوده است. تاریخ رونویسی نسخه خطی نزهة السجانی هم ۸۷۳۱ است که در آن هنگام حافظ کمری چهار پنج ساله بوده و از طرف دیگر این رباعی‌ها در نزهة السجانی به نام کمال آمده و در دیوان معتر کمال اسماعیل هم هست که آقای دکتر بحر العلومی از روی نسخه کهن آن را تصحیح و چاپ نموده‌اند و لافانی پنج نسخه از میان این دیوان‌ها پیش از تولد حافظ وجود داشته و از آن میان یکی در سال ۶۸۸ هجری (یعنی چهل سال پیش از تولد خواجه) و غویزی آنها در ۸۷۲۱ (شش سال پیش از تولد او) باز نویسی شده است.

مرحوم دکتر خاطری یک نسخه استفادی از دیوان حافظ در دو جلد در سال ۱۳۵۹ هجری یعنی پس از نه سال انتشار نسخه گورکھیور (به ترتیب نده و نایبی) و سی و نه سال پس از چاپ نسخه قزوینی انتشار نموده که بدون شک در میان همه چاپ‌های بهترین و معتبرترین است، مسای کار او بر چهارده نسخه ذیل است:

مجموعه‌ای مکتوبه ۸۰۷ هجری، تاجیکستان، ۲۳ غزل.

بیاض مکتوبه ۸۱۱ هجری، ترکیه، ۳۶ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبه ۸۱۳ هجری، ایاصوفیه، ترکیه، ۴۵۵ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبه ۸۱۳-۴ هجری، موزه برناتیه، ۱۵۹ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبه ۸۱۶ هجری، ایاصوفیه، ترکیه، ۱۵۹ غزل.

سویه‌ای مکتوبه ۸۱۷-۳۶ هجری، مملوکه سلطان القرائی، تهران، ۴۷ غزل.

سویه‌ای مکتوبه ۸۱۷-۳۷ هجری، مملوکه سلطان القرائی، تهران، ۴۷ غزل.

نسخه‌ای مکتوبه ۸۱۸ هجری، اصلیه، حیدرآباد (هند)، ۳۵۷ غزل.

مجموعه‌ای مکتوبه ۸۲۱ هجری، توب قاپی سرای، ترکیه، ۲۹۲ غزل.

مجموعه از مکتوبه ۵۸۲۶، عربی، قاپو سراغ، ترکیه، ۲۹۲ غزل.

نسخه گورکامور، مکتوبه ۵۸۲۴، مملوکه خانوادۀ سزوی، ۲۵۵ غزل.

نسخه نور عثمانیه، مکتوبه ۵۸۲۵، ۲۹۲ غزل.

نسخه خلخال، مکتوبه ۵۸۲۸، ۲۹۵ غزل.

سفرنامه، مکتوبه ۵۸۳۶، مملوکه دکتر مهدوی، تهران، ۲۹۵ غزل.

مجموعه قرن نهم هجری، اوغلو، ترکیه، ۳۵۷ غزل.

آقای دکتر خالطری غزل‌های دیوان را به دو بخش تقسیم کرده است. بخش اول ۲۸۶ غزل است که به نظر آن مرحوم اصیل بوده و در سه چهارم مآخذ اساسی وجود دارد. بخش دوم شامل ۳۸ غزل است که به نظر دکتر خالطری اشعار آنها به حافظ مشکوک است و به همین علت آنها را ذیل عنوان ملفعات چاپ کرده‌اند. این غزل‌ها در یک، دو و بعضی در سه نسخه یافت می‌شود، اما اشعار اینها مشکوک به نظر می‌آید؛ در برخی موارد نیز تزلزلی در این نسخه وجود دارد که در دیوان شاعران دیگر شامل است. ما بر این اشعار این غزل‌ها به حافظ شک برانگیز است. قول دکتر خالطری به قرار زیر است:

غزل‌هایی که زیر عنوان ملفعات می‌آید، آنهایی است که تنها در یک یا گاهی در دو سه نسخه از مجموع مآخذ ما وجود دارد، بعضی از این غزل‌ها در دیوان شاعران دیگر ثبت شده و غالباً می‌توان به صحت اشعار آنها به شاعری جز خواجه حافظ اطمینان داشت. بعضی دیگر که گویند آنها شاخه پست یکسر دور از شیوۀ خواجه و سست و اسباب است با این حال چون در مآخذ ما وجود داشته نخواستم یکباره آنها را طرد کنیم. از آنچه در متن آورده‌ایم، نیز غزل صبره ۳۶ به احتمال قوی از سلطان ساوچی است اما در چندین نسخه کهن ثبت است و ما از آوردن آن در متن ناچار بودیم.^{۲۱}

دکتر خالطری درباره صحت اشعار غزل به خواجه حافظ برخلاف نظر آقای تزارسی است، به عقیده مؤخر الذکر همه مندرجات نسخه قادیسی مشرق مکتوبه ۵۸۲۷

معتبر است و کلام اصیل می‌باشد، اما نزد آقای خانلری هرانی که شاید دو یا سه نسخه باشد، برای صحت انتساب کافی نیست، حتی یازده قرن که شاید دیوان قزوینی است و به نظر ایشان در اصالت آنها شک نیست، در نسخه خانلری در ذیل ملحقات یعنی غزل‌های مشکوک درج شده است.

به عقیده یسّده نظر دکتر خانلری درباره صحت انتساب ۳۸ غزل که ذیل ملحقات درج شده، با توجه به قرائن زیر درست به نظر نمی‌آید:

۱- دکتر خانلری فقط نسخه‌هایی را که تا ۷-۸۸۳۶ رونویسی شده نسخ اساس قرار داده و خود را عقیده به نسخه‌هایی تا این تاریخ نموده است. بسیاری از نسخه‌ها تا اواسط قرن نهم رونویسی شده و در کتابخانه‌های جهان وجود دارد. از آن جمله شش نسخه زیر است که تا اواسط قرن نهم رونویسی شده و قزوینی آنها را ذکر کرده و دکتر خانلری از آنها صرف نظر نموده است:

نسخه بادلیان ۸۹۳ هـ.

چستر بیثی ۸۵۳ هـ.

مجلس تهران ۸۵۴ هـ.

موزه بریتانیا ۸۵۵ هـ.

نیشنال پاریس ۸۵۷ هـ.

مجلس (ضمیمه) ۸۵۸ هـ.

اگر این نسخه‌ها که تا اواسط قرن نهم رونویسی شده در نظر گرفته می‌شد، وجه تردید انتساب آنها که فقط در دو یا سه نسخه وجود دارد، برطرف می‌شد.

چون دیوان حافظ در حباتش تدوین نیافته، غزلی‌هایی که در نسخه‌های کهن مثلاً تا اواسط قرن نهم ثبت شده باشد، حق دارند که در ردیف منظوم‌های اصیل آورده شوند تا رقتی که قرائن دیگر صحت انتساب آنها را باطلی نکند.

خانلری چند غزل را بنا بر گفته بعضی محققان الحاقی قرار داده‌اند؛ به‌طور مثال بعضی غزل‌ها را بنا بر گفته حسین بزم‌ان در ذیل ملحقات آورده، حال آنکه در بعضی

مراد نظر حسینی پرفاقد خانلری از اشتباه بیست و سه مثلاً مؤخر الذکر قطعه و نیز با الحاقی قرار داده:

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق آیتی در وفا و در بخشش

و آقای امیری شیرازی از این فرصت استفاده نموده، این قطعه را از دیوان عربی خود خارج نموده و حال آنکه این قطعه در هفت نسخه قدیمی شامل است، در نسخه های ۵۸۱۳، ۵۸۱۸، ۵۸۲۲، ۵۸۲۹، ۵۸۲۵، ۵۸۲۸ و نسخه دیگری متعلق است به فردی هم به علاوه این قطعه در بیاضی تاج الدین احمد وزیر که در سال ۷۸۲ هجری قمری در حیات حافظ شیرازی فراهم آورده شده، ثبت است. بنابراین درباره صحیح انتساب قطعه شکی وارد نمی شود.

شکی نیست که بعضی غزلها نیز در دیوان شاعران دیگر دیده می شود و این امر اگرچه صورت صحت انتساب آنها را به خواجه مشکوک می سازد، اما نباید فراموش کرد که فقط حرف وجود آنها در دیوان یک شاعر دیگری بدون فریبدهای دیگر، آن انتساب را قطعی قرار نمی دهد.

خلاصه اینکه نظر بنده این است که تمامی ۳۸ غزل را که تحت ملحقات در دیوان چاپ دکتر خانلری ثبت شده، نباید الحاقی قرار داد و از دیوان خارج نمود این امر مستلزم تحقیق عمیق است.

اگر چه منتهی تحقیق دکتر خانلری چهارده نسخه خطی قدیمی است و تا آن زمان هیچ محقق این امر در جمع آوری مواد نو و معتبر موفق نشده بود و اکنون نیز دکتر سلیم بسیاری از روقی، چهل و سه نسخه قدیمی، دیوان حافظ را چاپ نموده است، اما چون هنوز از بعضی منابع مهم استفاده نشده لذا بنده بعضی از آنها را ذیل معروض می کنم.

[۱] مجموعه لطایف و سفینه ظرایف از سید حامی هروی است که ترتیب آن در هند در عهد فیروز شاه تغلق (۸۰۱-۷۵۲ هجری) شروع شده و تا قدری بعد از ۸۰۲ هجری (زمان مبارکشاه شرقی) ادامه داشت. این مجموعه شامل ۱۲۷ غزل از حافظ است از این

مجموعه دو نسخه موجود است، یکی در موزه بولتانی و دیگری در دانشگاه ادبیات کابل. سده از هر دو نسخه استفاده نموده و یک مقاله مفصل دربارهٔ همین مجموعه در مجلهٔ *بندو* - (پژوهانه، گلنگه، بهمنامبر ۱۳۹۶م چاپ و مطلق‌های تمامی غزل‌های حافظ را در آن طرح نمودیم) از آن جمله غزلی است به مطلع زیر که در هر دو نسخهٔ مجموعه شامل است اما در هیچ نسخهٔ دیوان دیگری به جز جامع سج حافظ از دکتر فرهاد شامل نیست:

ای فضل جان نوازت معمار خانهٔ دل

وی جان و دل زعلت مقصود کرده حاصل

اگرچه این منظومه از سبک حافظ قدری دور است، اما چون در هر دو نسخهٔ سفینه و نیز در یکی از نسخ دیوان حافظ شامل است لذا دربارهٔ صحت انتساب آن به حافظ شک نیست. آقای دکتر محتبی مینوی در سفری به هندوستان در شهر علیگر به منول بنده تشریف آوردند. وقتی که دربارهٔ صحت انتساب این غزل به حافظ صحبت داشتیم، ایشان اظهار شک نمود، اما بنده یادآوری نمودم که غزل مذکور در هر دو نسخهٔ مجموعه می‌باشد. پس برای ابطال انتساب این غزل به حافظ باید قرینهٔ دیگر بدست آورد و تا آن وقت باید این غزل را در میان غزل‌های خواجه جا داد، به اعتبار قرائن زیر:

۱- شامل بودن در دو نسخهٔ مجموعهٔ سفینه که جداگانه رونویسی شده‌اند.

۲- همراه حد و بیست و هفت غزل آمده است.

۳- این غزل در جامع نسخ دیوان شامل است.

۴- به نام سلطان محمود شاه نظم یافته، و این سلطان برادر شاه شجاع و فرمانروای صنهاجان بوده است. او پس از چندی شاه شجاع را شکست داده، شیراز را جزو سلطنت خویش آورده و تقریباً دو سال ۷۶۵-۷۶۷ بر این خطه حکومت نموده است. به ظاهر منظومهٔ مذکور در همین زمان به نظم آمده باشد.

غزل‌های مجموعهٔ لطایف اخیراً از طرف خانهٔ فرهنگی ایران دهلوی به تصحیح بنده چاپ شده و قبلاً نیز یک مقالهٔ مفصل دربارهٔ غزل فوق از طرف دکتر مازیله بلقیس در

مجله فکر و نظر (علیگړه) چاپ شده بود.

۱۵ | لطایف الشری و مکتوبات الشری. (لطایف الشری مجموعه‌ایست از گفتارهای عارف شهیر سید اشرف جهانگیر مستانی (م ۱۳۰۹ هـ) مفید روح آباد کجهر چه در ابدت از او است) سید اشرف ضمن مسافرت به کشورهای اسلامی در شیراز به ملاقات عروه حافظ دائل آمده که در لطایف الشری ذکر گردیده است.

حضرت قدوة الکبری می فرمودند که عروحه حافظ شیرازی یکی از مجددان درگاه عالی و معجزان بارگاه معالی است. به این فطیر نابینای دانش و مدنی باهم دیگر صحبت داشتیم. روزی در گازوگانه نشستیم بودیم که سخنی در مراتب اهل معارف و زهد می گذشت مجذوب شیرازی خواند:

روزی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع افشاند کجاست
سید اشرف نیز از بیست و هفت مورد از اشعار حافظ را همراه حکایات و وقعات نقل نموده است.

مکتوبات الشری مجموعه‌ایست از مکاتیب سید اشرف مستانی که به پادشاهان و امیران و دانشمندان معاصر نوشته است. در این مکتوبات چند جا ذکر می از حافظ شده و به طور یقین به سبب از دیوان حافظ در موارد مختلف در آن ثبت شده است.

تدبیر ترتیب این دو کتاب از معتبرترین منابع دربارهٔ حیات و آثار عروحه شمرده می شود. بنابر اعیانیت موضوع، بنده یکی مقاله مفصلی در سال ۱۹۶۰ م در مجله فکر و نظر، علیگړه چاپ نمودم که بعدها به وسیله آقای دکتر علی اصغر حکمت ترجمه و در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز در ۱۳۴۱ هـ در مقاله‌ای مبنی بر همان دو کتاب چاپ گردید، اما به جای اینکه این موضوع مهم جلوه نوحه دانشمندان و محققان ایران را بیاورد، آقای هسارول فرخ با مقاله‌ای در کتاب حافظ شیرازی، ۱۳۵۰ هـ، نه تنها از ذکر این دو مأخذ مهم صرف نظر نموده، بلکه حتی وجود آن عارف شهیر مستانی را که حدیث‌اندیش لا امیریز «فی» است، انکار کرده است. بنده در یک مقاله در مجله ایشان -

ایرانیها، کلکته در جهت خلاف نظرهای آقای همایون فرخ حاشیه نوشتم، اما این مقاله ما جلب توجه آقای دکتر خاوری را نیز نکرد.

[۲] یکی از منابع مهم که در تصحیح دیوان حافظ از آن صرف نظر شده مجموعه‌ای است به نام بعضی نافع‌الدین دربر که در سال ۷۸۲ هـ در شیراز جمع‌آوری شده و از طرف دانشگاه استهبان در ۱۳۵۲ هـ ش چاپ شده است. در این جنگ که در زمان حیات حافظ ترتیب داده شده اشعار حافظ در چهار مورد ذیل درج شده:

الف - به خط شهاب‌الدین محمد بن الفصاحب السرحوم شمس‌الدین محمد شهاب عز نصره به مولانا شمس‌الدین محمد حافظ دام فضله.

خدا که صورت ابوی دلگشای تو بست

گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست

مرا و سرو چمن را دل پیرد آرام

زمانه تا قصب نرگس و قهای تو بست

چو غنچه بر دل مسکین من گره مفکین

چو عهد با سرزلف گره‌گشای تو بست

مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد

ولی چه سود که سورشته در رضای تو بست

هم از نیم تو روزی گشایش یابد

چو غنچه هر که دل اندر پی هوای تو بست

تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال

دلیم امید ندانست و در وفای تو بست

و دست جبر تو گفتم ز شهر خواهم رفت

بخنده گفت که حافظ برو که پای تو بست

ب. به خط احمد بن محمد الحسين:

بر تو خوانم زدقتر اخلاق آيتى در وفا و در محاسن...

ج. به خط مظفر الدين ملك السلطاني: مولانا شمس الدين محمد فرمايد

روضة عهد بر من عذرت درويزند اميد... مائة محاسن حداثت درويزان است

د. به خط ملك السلطاني:

به تسع حواجر رسانى بدم وقت شامى به حتمى كه دران اجنى صبا باشد

لطيفه‌اى ببيان آر و خوش بختدانش نه‌نكه كه دلى را در آن رها باشد

بس آنكه از كرمش اين قدر لطيف بوس كه كرم و لطيف نقاشى كرم روا باشد

حرره اغر عذله تعالى ملك السلطاني في اواخر رحمة المرحوم انور و تعالين و

سبعمانه الهالاه.

[۴] يك مجموعه نظم و نثر كه در كتابخانه خدا بخش، بنا (حد) ريز شماره

۵۷۵۳/۲۴۷۸ نگاهدارى مى‌شود، شامل ۲۹ غزل از حافظ است. تاريخ اتمام اين

مجموعه ۸۶۶ هـ مى‌باشد و كاتب الحسـن الحافظ:

حرره العبد ابواب اقدام الفقير الحسن الحافظ اصلاح الله شاهه في تشرين ذى الحجه

لسته ست عشر و ثمانمائة في شهر ذى قعدة سنة ست عشر و ثمانمائة و صلى الله على خير

خلقه و آله.

در آخر بايد به ذكر منظومه‌هاى زير پرداخت كه در نسخه گورگيپور موجود است. اما

از نسخه ديوار مرثيه دكتور خانيلى بدون ذكر وجهى خارج شده:

رحيم منكر خمار بود روزى چند بآن دليل كه القاص لا يحب القاص



كوله نظره بين كه بر طغرا شاه سخن بعهده دهد بزياد مى‌آرد



كارم يكدم دل مجروح شود تا ملك تنم بر ملك روح شود



بر آن که جسم و محال را گزیند باز که ز هر تامل سر در حفاقت

•

نختر شکر بشکرانه بینشان حافظ که نگار خوش شیرین حرکتش دادند

•

آواز بر مرغ طرب می شنوم با نغمه گلزار ادب می شنوم

•

مغول در جوهر و مفهوم غلام حوش لاجه و دورود حرکت بدست تمام

•

راه طلبت ز خار غمها دارد کوراه روی که این قدمها دارد

همین طور این دو مظهره که شامل سجع استند است. بدو دیگر وجهی از نسخه خاتری خارج شده:

که به حکمت قطره را اگر داند لؤلؤ در صدف

که بقدرت خار را لعل بدشتان ساخته

•

ای جهان و هر چه هست از آفرینش در جهان

کرده در فطرت خلقت خلق کون و مکان

بنا بر نکته مهم که مورد توجه می باشد، است که به طور قطع و یقین معلوم نیست که جامع دیوان حافظ و نویسنده مقدمه بر آن دیوان که بوده است؟ و چه آنکه معلوم است در اغلب نسخه های متأخر و نسخه های چاپی نام محمد گلداد به عنوان جامع دیوان و نویسنده مقدمه بر آن دیده می شود، اما آقای فروجی این نام را الحاقی قرار داده و نسخه گورکهبور که قدیم ترین منبع این دیوانچه است، نیز اصلاً نام محمد گلداد ندارد، اما در نویسنده آن که معاصر حافظ بوده معلوم می شود که دانشمندی به نام محمد گلداد را معاصران حافظ بوده است. این موضوع بر بنیاد تحقیق است. آقای سلیم بسیاری نیز که

از چهل و سه نسخه قديمى ديوان را ترتيب داده، درباره مقدمه جامع هيچ نونه است.^۱

خلاصه اينكه محققان ديوان حافظ را ترتيب و تصحيح ديوانى كه از سنى طرف از ادب و دهر باشد و از طرف ديگر شامل همه منظومات باشد تا به حال موفق نگردیده‌اند. كار تصحيح و ترتيب ديوان خطى مشكل است و در اين كار امور ديگر را بايد در نظر داشت:

- ۱- همه نسخه‌هاى ديوان خطى كه تا سده يكم هجريقى نرو نوسى شده باشد بايد فراهم آورده شود.
- ۲- بعضى نسخه‌هاى متأخر را كه امكان استباهات كم دارد، بجز به كار برده شود.
- ۳- از كتب تاريخ و تذكرة و لغت و مجموعه‌ها و پياض‌ها كه شامل اشعار حافظ باشد استفاده شود.



۱- مقدمه در آن حدود پانزده سال بعد از تصحيح و ترتيب ديوانى كه در اين ويژگى‌ها چاپ شده است نوشته شده است.

گزارش مختصری دربارهٔ یک غزل از حافظ

دربارهٔ غزل ذیل گزارش مختصری آورده می‌شود:

- ۱- ای وصل جان نوازت معمار خانهٔ دل
ای خاک و دُش را علت مقصود کرده حاصل
- ۲- قصر حیات باشد زندان جان شیرین
گر وصل تو ندارد جان در خوابه داخل
- ۳- سخن سرای دل را ششم بآب دیده
در وی عمت بشادی جانان چو کرد منزل
- ۴- از سوز سینه هر شب جان را است دست پر سر
وز آب دیده هر دم دل راست پای در گل
- ۵- جانان به بحر عنایت بی‌آشنا و رهبر
کشتی دل فکندم تا کی رسد به ساحل
- ۶- دو جان و دیدهٔ دل ای مشنری شمایل
مهر تو سیر دارد چون ماه در منازل
- ۷- بار آبی تا بنوشد جان شربتی زوضعت
ای من ز جام هجرت نوشیده زهر فانیل
- ۸- صد خون بگردن ای جان داری چه باشد آخر
گر بی‌دلی کند دست در گردنت حایل
- ۹- از روی دلم نوازی با ما اگر سازی
حال پروریم با هم در عهد شاه عادل

۱۰- قطب سپهر شاهی در یادلی که دستش

کرد از حجاب احسان سیراب جان مایل

۱۱- تا هست جوهر جان محمود باد سلطان

گشت زلف غلامش هر دم هزار مایل

این اشعار در مجموعه تعلیقات و حقیقه نظریه تحت عنوان قصیده آورده است، اما چون بعضی غزلها نشانه به قصیده، در میان غزلهای حافظ دیده می شود، بنده این را به عنوان غزل انتخاب کرده و در این مقاله آورده ام.

آقای فرزاد در یکی از مقالات خود چنین غزلهایی را که شامل نامهای ممدوح باشند، قصاید کوتاه نام گذاشته، بر این مسأله بحث اخلاقی و اخلاقی می نماید، آورده است:

۱- سحر چون خمر و خاور علم بر کن هماران زد

۲- کنون که در چمن آمد گل از مدم بوجود

۳- رسید^۱ مرده که آمد بهار و سبزه دمید

۴- بیا که رایت منصور پادشاه رسید

۵- الا ای طوطی گریای امرا

آقای فرزاد چنین نتیجه گیری نموده:

"شاید بتوان این نوع قصیده کوتاه را یک قالب شعری فارسی که از محتویات حافظ است، شمرده"^۲.

۱- در نسخه تزیینی در این غزل نه نام ممدوح آمده و نه اندامی ممدوح شده است. دو بیت شعر غزل در صفحه ۱۶۴ به قرار ذیل است:

من این مرغ رنگین چو گل بخواهم سوخت که چه باد فرونش بجزرۀ سحر

بهار می گزید باد گشت زلف که ز دست خوسرو حافظ هنوز می چسبید

دو تزیینی این غزل شامل هشت بیت است، اما در نسخه خطی ۱۲ بیت دارد و بیت آخر اشاره به پادشاه بزم پوشی است:

شیراز خوش گز و جام رو به حافظ داد که پادشاه بزم خورهای بخشد

و بنا بر این اشاره ممدوح است که آقای فرزاد این غزل را شامل قصاید خوانده نموده، و یک مقالاتی در باره حافظ ممدوح فرزاد، به اهتمام دکتر منصور رشک، تهران، ۱۳۴۷، ص ۹۲

۲- مقالات درباره حافظ، مجموعه فرزاد شیراز، ۱۳۴۷، ص ۹۳.

حس بند نیست که در ابتدا این نوع هنرها را تفصیلاً گفته‌اند و بعدها شامل هنرها نموده‌اند. این قیامی بند، می‌تواند بر این است که در مجموعه ظرایف و سبب ظرایف منظومه نامبرده تحت قصبده درج شده است.

چنانکه گفته شد، این منظومه شامل مجموعه ظرایف و سبب ظرایف سبب جام هروی است که یکی از مسامح و مدارک قدیم دربارهٔ هنرهای حافظ می‌باشد. سبب جام این منظومه را در هندوستان در مدنی ملولانی گرد آورده است. او در عهد سلطان فیروز شاه تغلق (۶۹۰-۷۵۲ هـ) اس کار را شروع و تا عهد مبارکشاه غزنوی (۸۱۳ هـ) ادامه داد، چنانکه هر دو پادشاه را با کلمات دعائیه یاد نموده است:

«قسم نیست و یحکم صنعت ذوالمعانی، این صنعت [تعریف] را همان صنعت درالعباس است. الا آنکه این حافظ مشتمل بر سه معنی است و هر سه مراد متکلم است؛ مثال:

ستون سنگ و گر گویند چو ست یگویم راست کوه بی ستونست
این بیت در وصف پای قصر درگاه بناجوی شهشاه اعظم فیروز شاه معظم خلدانه ملکه و سلطان و اعلیٰ امر و شاهه شاعری نبشته است...^۱ و مراد از این شهشاه اعظم غیر از سلطان فیروز شاه تغلق سومین فرمانروای خانواده تغلق که از ۷۵۲ تا ۷۹۰ هـ حکمرانی نموده، پادشاه دیگری نیست؛ زیرا که او فاتح لکنهوتی بوده و در همین مجموعه ظرایف این اشعار بر همان فتح دلالت می‌کند:

«ملک لکنهوتی آوریده بختنگ داده انعام مفردان را بنگ
ذر قشانی نموده بی بر بی کرده از آفاق حبیب حاتم طی
صید کرده به سیم خاص و عام خورده بینان شعرده چیل دام»^۲

در قسم بیست و هفتم ذیل صنعت حیر التباس آمده است:

«ای آنکه خدات داده ملک اندی در بیان بخشی بنام خود سکه زدی
اسکندر اگر پیل ز شاهان نستد ای آنکه تو پیل از اسکندر ستدی

این ریاضی در آنچه ریایات اعلی در لکهنوتی بود و سکندر پادشاه لکهنوتی، پهلان خدمتی فرستاد؛ پادشاه رسید؛ ملک لکهنوتی همه وقت از انقضاعات و فضیلات دارالملک دهلی است؛ پس پادشاه دهلی با از مسکن پهلان از پادشاه لکهنوتی چه افتخار باشد، در تاریخ اهلانوی آمده است که در سنه شش و سعمائه سلطان (فیروز شاه اعلی)، عربست لکهنوتی معتمد ساخته و بشکال در ظفر آباد گذاراید و ملک رسولدار را با رسولان لکهنوتی نزد سلطان سکندر به لکهنوتی فرستاد و سکندر پنج قیل نامی با غایس و نجف دیگر به درگاه روانه گردانید و سلطان بعد از بشکال از ظفر آباد به جانب لکهنوتی عطف نمود چون به حدود پندوه رسید، سلطان سکندر در حصار اگداله محصن جست و بعد از آنکه سلطان محاصره فرمود سلطان سکندر امان طلبید، سر و هفت قیل و غایس دیگر خدمتی فرستاد و در سنه ۵۷۶۱ سلطان به کوچ متوالی از راه پندوه به جونیور آمد و بشکال آنجا گذاراید و در آخر این سال از راه بهار به جانب جاجنگر عزیمت فرمود و به ولایت یربهاز دیر رسید، او سی و دو قیل و خدمتی دیگر نفسی فرستاد و از آنجا [سلطان] در بدماوی و یرم تلاکه مرغزار قبلان فوقی چیکل بود، آمده شکار فرمود، دو قیل را کشت و باقی سی و سه قیل را زنده گرفتند و در این باب ملک ضیاءالملک ریاضی گفت:

شاهی که حق دولت پاینده گرفت اطراف جهان چو مهر نابنده گرفت
از بهر شکار قیل در جاجنگر آمده دو کشت و سی و سه زنده گرفت
و از آنجا به راه کره بسرعت تعاتر مراجعت فرمود و در ۵۷۶۲ مظهر و منصور به دهلی در آمده^۱.

از تفصیلات بالا واضح است که سلطان سکندر که در مجموعه اشعار مذکور است، غیر از سلطان سکندر پادشاه سگاله که با فیروز شاه تغلق گاهی خصومت و گاهی صلح می نمود، شخصی دیگر نبود بنابراین شکی نیست که سیف جام هروی کار ترتیب

مجموعهٔ لطایف را در عهد سلطان فیروز شاه تغلق پس از سال ۵۷۶۰ هـ که تاریخ حمله بر لکهنوتی است، شروع نموده است. از سده‌های دیگر که در نفس تاریخ شروع نمودن نوشتهٔ مجموعهٔ لطایف کمک می‌کند، این است که در این مجموعه نام مهم تپته ذکر شده است، و چون این مهم پس از فتح لکهنوتی مذکور است و همچنین از کتاب تاریخ برمی‌آید که فیروز شاه لغز بعد از سال ۵۷۶۲ هـ بر پادشاه تپته که به لقب جام شهرت داشت حمله نموده، و مهم تپته به فیروز شاه تعلق یافت. از این رو واضح است که پادشاه فیروز به تپته حمله نموده چنانچه این حمله در مجموعهٔ لطایف نیز مذکور است در مجموعهٔ لطایف آمده:

تپته کز دور جام بودی مست	بنگر اکنون خراب و جام شکست
شاه آفاق مست جام مدام	زانکه شه را بدست آمد جام
بخت کو باور تو شد پیوست	داد جام جهان نجات بدست
چو بدست تو داد دولت جام	ده زدولت بیجام دور مدام

شاهزنی مهم تپته را بدین طور بیان نموده است: "سلطان از آنجا (نگرکوت) به تپته رفت و جام که لقب حاکم تپته است متحقیق شد و سلطان به جهت کلانی آب و روز بشکال و گرامی قلعه ترک محاصره نمود و به گجرات شتافت و آن ولایت را بدختر خان تخریب نمود و نظام الملک را معزول ساخت... باز به تپته آمد و در این مرتبه جام امان الدیده سلطان را دید و با سایر زمینداران نا دھلی هم‌کام بود و از آنجا گزارش یافته و حکومت تپته به دستور سابق بدو مقرون شده رخصت یافت."

از این تفصیلات واضح می‌شود که ترتیب مجموعهٔ لطایف چندی قبل از مهم لکهنوتی در ۷۵۹ هـ شروع شده، و نویسنده مدتی در این کار مشغول بوده است. سیف جام هروی برای درازی زندگی و حکومت سلطان مبارک شاه شرفی دعائی می‌کند با این عبارت: "این شعر که نظیر آن صنعت آوردام از گفتار خانداده عیوب‌الله سلطان است. دام بصله که به مدح سلطان الشرق خانداده ملکه پیشه است." شعر

میزان الاوزان که در مدح سلطان الشرق خلد الله ملکه است

نام سلطان در قصیده عزیز الله چنین آمده است:

هنگارا در جمن بنگر به یزم شه گل و بلبل

سوز طبر - نشسته بر سر صدوی چمن اورستان

سر بدم نهفته بر سوی گل صدر انار

دایم گل شده بلبل چو من شه را مدایح خوان

به برم شه گل و بلبل نهفته بر سوی گل

نشسته بر سر صدوی ندیم گل شده بلبل



زمن برور همایون را خطاب است از خدایندش

از آن او را کلاه آن کی گمانی بُد برسد آسان

فرار ملک ازو سلطان شرفش را خطاب آمد

نگه کن چون شرف شد ز شرفش افسر سلطان



همایون خطاب است سلطان شرفش کلاه کیانی شرف ز شرفش



کمال ذات او داور مبارکشاه ظل حق

دواج خسروان در بر ایشان هر همه شاهان

دیار عدل را داور داور ملک و دین از وی

اگر چون حاکمان ایشان بدست او نگیان می دان



ذات او ظل حق داور ملک و دین خسرو هر همه حاکمان او بگیان

مطابق با مبارک شاه این از یک سال و چند ماه فراموشی در سال ۵۸۰۹ بوده است، بنابراین می‌توان حدس کرد که سیف جام هروی این مجموعه را پیش از ۵۸۰۹ تمام نموده است، اما آقای صالح پروین با بر قول دیگر تاریخ انعام کتاب را ۵۸۰۳ نوشته و چنانکه از تفصیلات بالا آشکار می‌شود، این درست است.

از این تفصیلات واضح است که مجموعه نظایف ده قبل از ۵۸۰۹ به پایان رسیده و یکی از قدیمی‌ترین منابع اشعار حافظ می‌باشد. اگر چه کار ترتیب این مجموعه در حیات حافظ شروع شده اما کتاب او را هر صنف آینه علمیه نوشته و بنابر این حدس بنده این است که غزل‌های حافظ پس از وفات حافظ انتخاب شده است.

تاکنون دو نسخه از این مجموعه مکتوب شده است. یکی در دوره بریتانیا که در فهرست نسخه رقم شماره ۵۳۷۶ معرفی شده و ناقص‌الطریق است و ده همین سید دکتر ربیع این مجموعه را دستورالشرع خوانده و دانشمند شهیر حافظ محمود شیرانی به پیروی از او نام این را دستورالشرع قرار داده، اما این غلط است. نام کتاب مجموعه نظایف و مشینه نظایف است و نام مؤلف آن سیف جام هروی است، چنانکه از مندرجات نسخه کامل بریتانیا به خوبی واضح است.

بنده بیشتر از سی سال پیش با نسخه موزه بریتانیا آشنا شده و نام اصیلت غزل‌های حافظ که مندرج در این کتاب است، مقاله مفصلی در مجله *ایندو-ایرانیکا* (Indo-Iranica) در سال ۱۹۶۶ م همراه مطلع غزل‌های حافظ، چاپ کردم. بعدها در سال ۱۹۷۲ م دکتر ماریه بلیس با نظارت بنده مقاله‌ای دربارهٔ اصیلت همین غزل در مجله *فکر و نظر*، جلد ۱۶، دانشگاه علیگاره، چاپ نمود. همین منظومه همراه مقاله بنده در *ایران نامه*، دانشگاه دی‌سی، ۵، نیز نشر یافت که در اعتراض به آن آقای دکتر

۱- سالک شاه شاهی (که به نام او دربارهٔ سلسله سواد سروده است) و چند بیت از آن در متن
برج کریمه است. (مجموعه سواد، به خط خاندان خاندان سواد به قلم ۱۶۰۰ و ۱۶۰۱ و حکایت سواد
شاهان کریمه، پس از فوت خاندان سواد مبارک در سال ۱۵۵۲ هجری قمری حکایت شصت و پنج از
سواد سواد بر مبنای آن در ۱۳۶۹ هجری قمری انشای) ح. ۱۰۰

خانلری نامه زیر را به نام مدیر مجله نوشت:

«مدیر ایادهاهایی که در آن دو کتاب لطایف الشرفی و مکتوبات الشرفی یافته شد، نسبت دادن یک غزل سست و بیجگانه به حافظ، که هر کسی که با شعر و غزل حافظ سروکار و آشنائی داشته باشد، بی تأمل نادرستی این انتساب را درمی یابد و آنها بکنه ای از این غزل که ارتباطی با حافظ پیدا می کند، سرقت یک مصمون حافظ است که به این صورت آمده است:

صحن سرای دلم را ششم به آب دیده در وی نعمت بشادی جانان، چو کرد منزل
اصل آن در غزل چنین بوده:

صحن سرای دیده ششم ولی چه سود کاین گوشه نیست درخور خیل خیال تو^۱
سپهر افروخته اند. در غزل نقلی که ذکر آن رفت کلمه محمود در مقطع وجود دارد و آقای بر صورت نذیر احمد آن را به تراش شجاع یعنی شاه محمود نسبت داده اند که جز این است، هیچ ارتباطی با شاه محمود منطقی ندارد.^۲

در این شعر باید چند نکته را در نظر داشت: اول اینکه منظومه مورد بحث شامل یکی از قدیمی ترین مأخذ اشعار حافظ است، و این مجموعه لطایف و سفینة طرایف قبل از سال ۸۰۹ هـ به پایان رسیده که در آن ۱۲۶ غزل با یک قصیده (غزل مورد مطالعه زیر عنوان قصیده آمده) از حافظ نقل شده و لذا خیلی بعید به نظر می آید که کاتب در نسائی این مجموعه ۱۲۶ غزل را درست انتخاب نموده و آنها یک قصیده (غزل) را از جای دیگر به نام حافظ نقل کرده باشد. همچنین در این اثر غزلیهای حافظ، ترتیب الفبائی ندارد، بنابراین می توان حدس زد که این منظومه ها از مجموعه اشعار حافظ انتخاب شده که ترتیب الفبائی نداشته است، و این هم بر قدیمی بودن آن دلالت می کند.

آقای دکتر خانلری این غزل را شامل لطایف الشرفی و مکتوبات الشرفی می داند و سید اشرف سمنانی را متهم می سازند، حال آنکه لطایف و مکتوبات با غزل مورد بحث هیچ ارتباط و سروکاری ندارد زیرا اصل این غزل مندرج در مجموعه لطایف و سید جام

هر دو بیت نکتهٔ سؤم این است که آقای دکتر محمود فراد در بیت از این منظومه مختلف فیه را بحذف بیت زیر:

قطب سپهر شاهی دریا دلی که دمشی کرد از سحاب احسان سرفراز عیار عیار
در چند غزل مشکوف (۳۶) ص ۲۲۳ در کتاب حافظ گزاشی از همه رند جانب نموده است. دکتر فراد غزلهایی که در بالا ارسال بودند آنها نود و هشتی و خود دارد، در دو فصل آورده است. فصلی از غزلهایی است که انساب آنها به حافظ مشکوف است و فصل دوم غزلهایی است که انساب آنها غلط است و غزل مورد بحث غزل مشکوف است نه مرود.

نکتهٔ سؤم این است که سه بیت آخر در مدح قطب‌الدین محمود است که برادری است شاه شجاع داده و او در سال ۷۹۵ شاه شجاع را شکست داده شیراز را در تحت تصرف خویش آورده است و پس از دو سال فرمانروائی شاه شجاع او را شکست داد و دوباره شیراز را تصرف کرد. پس واضح است که قطب‌الدین محمود در زندگانی حافظ فرمانروای شیراز بوده است. در این صورت منظومه‌ای که در این مجموعه قطب‌الدین محمود را به عنوان شاه معزفی کرده غیر از شاه محمود مظفر چنین دیگری نیست. آقای دکتر خالقی این دلیل را کافی نمی‌داند و دلیل دیگری می‌طلبند، زیرا ایشان معتقدند کلمهٔ محمود که در مطلع آمده جز مشارکت اسمی هیچ ارتباطی با شاه محمود مظفری ندارد. نظر بنده اینست که ارتباطی دیگر وجود دارد، و آن اینست که در بیت قبل از بیت آخر او را قطب سپهر شاهی گفته و واضح است که کلمهٔ قطب در این بیت اشاره است به لقب قطب‌الدین، و این لقب در کتابهای تاریخ موجود است. ارتباط سؤم این است که قطب‌الدین محمود به عنوان یک شاه معزفی شده و در این دوره غیر از قطب‌الدین محمود برادر شاه شجاع پادشاهی بدین نام و لقب در شیراز و بواسطی آن وجود نداشت. ارتباط چهارم این است که حافظ چندین غزل فسیده ما دارد، و این غزل بر مانند غزلهای دیگر حافظ، شامل مدح و ستایح است. بنا بر این چگون خواهد معتری

بر این حساب این معلوم می‌گردد حافظ کمالی است و این مصحح این نامه حافظ حساب می‌گردد زیرا در مقابل شواهد تاریخی قیاس و تخمین هیچ وزنی ندارد.

اهمیت مجموعه لطایف و سنین طرایف از جهاتی دیگر نیز هست. بعضی صورتها را است با مصراع در صورتها حافظ وجود دارد که بیشتر متون این صورتها را مورد تأیید قرار نمی‌دهند، اما قسمی صورتها در بعضی نسخه‌های قدیمی یافته می‌شود چنانچه نظر می‌آید که همین صورتها، صورتها را اصل مصراع یا بیت بوده است که بعداً در حدود نظر آنها تبدیل به صورت دیگر می‌شده‌اند، اشکال ذیل بعضی صورتها مورد بررسی قرار داده می‌شود:

در غزل مطلع «صبا تو گنجینه آن زلف مشک‌داری» پیشی است به قرار زیر:
به جرعه تو سرم مست گشت نوشت باد

خود از کدام خم است اینکه در سبب داری

مصراع اول در مجموعه لطایف به صورت ذیل دیده می‌شود:

«خراب می‌شوم ای نور دیده حیرانه»

همین صورت مورد تأیید نسخه «ن» از چاپ عبوسی مورخ ۸۲۵ هـ قرار می‌گیرد، و به طری غالب در ابتدا همین روایت اول بوده که در تجدید نظر عوض شده است.

در نسخ چاپی غزلی به مطلع زیر است: «گویی میکند هر سالکی که ره دانست»
که در مجموعه لطایف و نسخه «ن» چاپ عبوسی به قرار زیر آمده به استناد میخانه
هر که ره دانست، و اما در نسخه «ن» چاپ عبوسی مورخ ۸۲۲ هـ آمده:

«به گویی باد خروشان کسی که ره دانست»

از این تفصیلات واضح است که مطلع غزل در هنگام تجدید عوض شده باشد. در همین غزل در مجموعه لطایف و نسخه «ن» چاپ عبوسی مصراع ذیل را مصراع چاپی تفاوت دارد:

«کسی که خواند: خط بیانه نامه فضل»

«هر آنکه را در دو عالم: خط ساعی خواند»

و بیت زیر در همین غزل در مجموعه تطایف و نسخهٔ «ن» چاپ سرویس ادبی است:

خوش آن نظر که لب جام و روی ساقی را
هلال یک شبه و ماه چارده دانست
به فظاهر این بیت در تجدید نظر رفته شده است.

در غزل به مطلع زیر: «ساقیا سایهٔ ابر است و بهار و لب و حوی» مصراع زیر، نسخه‌های چاپی هیچ نیکی نشان و به تعبیر بخوبی ما در مجموعه تطایف به صورت هیچ نیکی نشان و گل توفیق پیوسته آمده، و همین شکل در شرح سندی نیز دیده می‌شود، و بنا بر این دربارهٔ اصالت مصراع شککی نیست. مطلع غزل معروف «سر جام جم» در مجموعه تطایف و نسخه‌های چاپ عبوضی و افشار بدین صورت آمده.

دوای غصه دوران اگر توانی کرد بدور باد گلگون مگر توانی کرد

در قزوینی و گورکهریز بدین صورت دیده می‌شود:

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد که خاک بیکده تحمل بصر توانی کرد

اکنون محققان کدام صورت را بهتر می‌دانند؟

غزلی به مطلع «الا ای موطی گویای اسراوه» چاپ قزوینی مصراع ذیل را داراست:

«بیت جینی عدوی دین و دلهاست» اما در مجموعه تطایف و عبوضی صورت دیگری دارد: «بیت جینی عدو و شیخ ما هست».

در غزل به مطلع: «مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شده» بیتی هست که در

قزوینی و چاپ عبوضی بدین صورت آمده:

خدا را محتسب ما را بغریاد دف و بن بخش

که ساز شیخ ازین افسانه بی قانون نخواهد شد

اما در مجموعه تطایف، افشار، عبوضی، در «ن» این صورت یافته می‌شود:

صیحت کم کن و ما را بغریاد دف و بن بخش

که کار ما ازین بی‌قانون نخواهد شد

غزل به مطلع: «مژان بر دل ز نوک غمزه تیرم»، دو قزوی، عیوضی، گورکها، بر مطلع زیر را دارد:

چو حافظ کج او در سینه دارم اگرچه مدعی پند حیرم
اما در مجموعه لطایف و اسطوخاای (۱۳۸۱، ۱۳۸۲) (عیوضی) مطلع دیگری است:

من آنکه برگزتم دل ز حافظ که ساقی گشت بار ناگزیرم

در غزل به مطلع: «ایا که قصه ای سحت مست بیاد است»، بست معروف است:

محو درستی عهد از جهان مست نهاد که این عجزه عروس هزار داماد است

فقط در مجموعه لطایف این ملور آمده:

مرو بکف خضیب فلک دلا ز بهار که این عجزه عروس هزار داماد است

در مجموعه لطایف، نسخه «ره عیوضی»، مصرع «رضا نداده دده و ز جبین گره

بگشاید»، به طور دیگر دیده می شود «برو ملامت دردی کشان مکن زاهد»، همچنین

مقطع چایی:

حد چه می بری ای مست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطیف سخن خداداد است

در مجموعه و اسطوخاای (عیوضی) مقطع بدین شکل دیده می شود:

مکن مدارحه ای شیخ وقت با حافظ که حسن شیوه اطلاق سخن خداداد است

این مقایسه اشعار مدرج در مجموعه لطایف و سینه طرایف با اشعار چایی ثابت

می کند که صورت اشعار مجموعه لطایف، صورت اندامی اشعار حافظ می باشد که

بعدها هروقت شده است. این موضوع خیلی مهم است و بنده در مقدمه غزلی های حافظ

چایب خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهمی نو، ۱۳۹۱ م، اشاره بدان کرده ام اما

تاکنون این موضوع مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است.

به نازکی درباره غزلی که در ابتدای مقاله درج نمودم و تأخیر همین مجموعه

لطایف و سینه طرایف است، مقاله ای به قلم آقای صالح پروتو (دانشمند افغانی) که در

مجموعه مقالات حافظ^۱ مندرج است. مطالعه کرده‌ام و پیدا بود که آقای پروینا انتظار انگیزانه، مجموعه نظایف و آن غزل را که در هیچ جای دیگر دیده نشده، برای خود می‌داشت. اما سلف پیش از من سال قبل این مجموعه را دریافت نموده بودم و یک مقاله مفصل در مجلهٔ *ایندو-پاکستانیکا* سال ۱۹۹۶ م، دربارهٔ اصحیت مجموعه و محتوای آن چاپ نمودم. و همچنین که گفت شد، در سال ۱۹۷۲ م دکتر ماریه بلقیس به نظایف بلده، همین غزل را در بارده ثبت نهاده است. چنانچه مجموعه و طبع مقاله‌ای دربارهٔ اصحیت آن غزل و انتساب آن به سلطان قطب‌الدین محمود بواحد کوشنگو شاه شجاع گنگوئی مضافاً نموده است. با توجه به این دو مقاله می‌توان گفت که مقالهٔ صلاح پروینا انتخابی است از مقالهٔ دکتر ماریه بلقیس که در مجلهٔ حافظ (شماره ۱۳۵۰)، ص ۹-۱۲۸ ارائه داده بود، و برده اکنون در این مجال به بعضی مستراحات مقالهٔ آقای پروینا اشاره می‌نمایم:

تساها پیش یک مجموعهٔ اصیل و بزرگ به نام مجموعهٔ نظایف و سنیفهٔ نظایف برای مدتی در انحصار بود که حیف جام هر وی آن را در سنه ۸۰۳ هـ جمع و گرد کرده است که علی‌الجملة ۱۰۵ غزل حافظ را نیز داشت. چون این مجموعهٔ نظایف... از مدار کافراقت به زمان حافظ می‌نمود؛ بنا بر این به درخواست دانشمند خاورشناس آقای پرفسور کوهنوت ریش که دربارهٔ دیوان و غزلیهای حافظ کار می‌کرد، همان ۱۰۵ غزل مستطور در مجموعهٔ نظایف... را با دقت و امانت تمام نسخاً رو نویسی کرده و برای جناب پرفسور ریش به استانبول فرستادم که بعدها وقتی که معظم‌له را دیدم معلوم شد که آن غزلیها نرسیده بود، و من نیز نسخه‌ای اضافی از آن نر نداشته بودم...

هر که تصور می‌کرد روزی به‌رقم الحافظ می‌شود سنیر و سبعمائة اثری بدست آید، آن مجموعهٔ نظایف و سنیفهٔ نظایف را بده هر قسمتی که بود می‌خرید و محفوظ می‌داشت^۲

مجموعه لطايف و نسخه طرايفه را بر قول استاد پروينا شامل ۱۰۵ قول است. در اسيل ماراي ۱۶۶ هزار و يک قصيده گزافه در است. و اين همه منظومات يعنى ۱۶۶ قول و يک قصيده گزافه (که در ابتدای مقاله نقل شده) در يک رساله مشتمل بر ۲۰۰ صفحه تصحيح بنده از طرف خانه فرهنگ جمهورى اسلامى، دهلى نوب چاپ شده است. سر دادم اصلاح خط معده منظومات (۱۰۵ به جای ۱۱۶۶) دافى از جيبست ۹ لغزى پروينا در هيمن مقاله نوشته است که سيف جام هرورى مرتب مجموعه سفرى نه هيدوستان داشته و به ظاهر اين حدس درست است. اما بر بنده روشن است که زهير حافظ در هزاره سمين و سيمانه با مجموعه لطايف چه ارتباطى دارد زيرا مجموعه لطايف در ۸۸۰۳ جمع آورى شده يعنى شريفاً چهل و سه سال بعد از تاريخ ولسى و سيمانه که در کتوبوليا درج است.

آقای دکتر مسعود هوراد در مقالات تحقيقي حافظ گود آورده دکتر منصور بزرنگار (شیراز ۱۳۶۷ هـ)، ص ۳۴۵، با عنوان «يک غزل تازه منسوب به حافظه برشته:

دانشيد گرامى افغانى آقای صالح پروينا در سخنراني دهلي و مهم خود تحت عنوان «چند اثر کهن سعدى و حافظ در افغانستان» در نخستين کنفرانس جهاني سعدى و حافظ زده از هلم با دوازدهم ارديبهشت ۱۳۵۰ به انگار دانشگاه شیراز تشكيل شده) متذکر شد که در يک نسخه قديم حافظ در افغانستان غزلى ده يني به حافظ منسوب است که در هيچ منبع ديگر ديده نشده است، من اينک مصرع اول هر يک از آن ده بيت را به نقل از سر سخنراني ايشان ذيلاً از نظر خوانندگان مى گذرانم.

۱- اى وصل جان بولات معمار خالاه دل

۲- قصر حيات باشد زندان جان شيرين

۳- صحن سراى دل را ششم به آب دنده

۴- از سوز سينه هر شمس جان زامست دست بر سر

۵- جان بجز عشقت مى آشنا و رهبر

۶- در جان و دیده دل ای مشتری شمایل

پس بارهٔ نامشند جان شومس ز وشت

۸- صد خون به گردن ای جان داری، چه باشد آخر

۹- در روی دلنوازی با ما اگر سازی

۱۰- تا هست جوهر جان محمود باد سلطان*

۱- مطلع مستطیل است، و چون حافظ در غزل و حتی در قصیده هیچ وقت تجدید مطلع نکرده است، حدس من اینست که ممکن است این ده بیت از یک غزل نباشد، بلکه در غزل هم قالب باشد که هر یک از آنها مرکب از پنج بیت است، البته این سؤال پیش می‌آید که حافظ غزل پنج بیتی ندارد و در جواب می‌توان گفت، بر فرض مسلم شود که این ابیات از حافظ است ممکن است هر دو غزل ناتمام باشند.

نقاط انتقادی دیگر که عجلهٔ دربارهٔ این ده بیت به نظر من می‌رسد، اینهاست:

الف: نمی‌توان آنها را مردود شمرد ولی متقابلاً از لحاظ لفظ و معنی نمی‌توان آنها را قطعاً از حافظ دانست. شاید بهترین کار این باشد که عجلاناً آنها را جزو اشعار مشکوک مشروب به حافظ قرار بدهیم تا تکلیف قطعی آنها بعداً معلوم شود.

ب: مصراع اول بیت ۳ (صحن سرای دل را شستم آب دیده) شباهت خاص به بیت ذیل حافظ دارد:

صحن سرای دیده شستم ولی چه سود کاین گوشه نیست درخور خیل خیال تو

ج: مصراع دوم بیت ۸ نیز (گر بر دشتی کند دست در گردنت حمایل) شباهت آشکار به مصراع دوم بیت ذیل از حافظ دارد.

د: دومست دست حافظ تعویذ چشم زخم است

یادرب که بیستم آن را در گردنت حمایل

ه: محمود باد سلطان در بیت ۱۰ شاید اشاره به شاه محمود (بزرادر شاه نجات) باشد، ولی مطلب محتاج به تحقیق بیشتر است.

و: نه بجه شوم و نه آید ایات شامل متعلقه سائیل نیست.

به هر حال آقای پروتا از حیث کشف این ده بیت تازه که به حافظ غنیمت است، خدمتی به امر تحقیق دربارهٔ متن حافظ کرده است.

در آخر به منظور ضمیمه اشاره به چند نکته می‌کنم:

۱- بنده دو نسخه از مجموعه لطایف و سفینه فزاینده پیش خود دانستم، یکی نسخه
مکتوبه بر روی کاغذ است که بهر دست شماره ۱۰۰ و دیگری نسخه چاپی بر روی نسخه خود را
دمشور الشعرا نام داده، و این درست نیست، زیرا که در جزو اول نسخه چاپی عام کتاب و
جامع البحر دو عرج است و این قسمت هر نسخه موزون برتسا اشتباهی دارد؛ اما این
نسخه از نسخه چاپی قدیم تر است و گویا آثاری بر روی آن نسخه دوره پرسیا جاری
والله اعلم

۲- منظومه‌ای که به نام حافظ در این در نسخه درج آمده به غیر از قصیده آمده و بار
 این الحاق درست است که در این نسخه و ثقب مستخرج شرح آمده باشد. چنانچه منظومه دیگر
 گویا این چنین منظومه در دیوان حافظ به سابقه است.

۳- در مجموعه اشعار، منظومه شامل یازده بیت است که ده بیت، چنانکه آقای مسعود فرزاد از روایت دانشمند افغانی نقل نموده و بیت اضافی که شامل سطره اضافی باشد، بیت دهم است که به قرار ذیل است:

قطب سبهر شاهی دریا دلی که دستش گود از سحاب احسان میراب حد مایل و مدوح را قطب سبهر گفتن ثابت می کند که این نقطه جزء اسم با لقب مدوح بوده و این امر انتساب غزل را به حافظ مسلم می سازد و نیز اینکه مدوح حافظ قطب المیر محمود شاه شیراز بوده است.

۲- آقای محمود قزوادی و آقای دکتر حائری در باره این عزال اختلاف دارند. به نظر آقای قزوادی این عزال مستحب است و باید از او کلام مرود شد، اما آقای حائری این عزال را مرود دانسته و باطن را حار و آلوده و فاسد و هم شکر را

سر بلند به شمار آورده است، و کسانی که این منظومه را به حافظ منسوب می‌کنند، به نظر اینک بهره‌مند از اطلاعاتی ندارند. بنا بر همین تفریق و اختلاف، مسعود فرزاد از صالح پروینا شکر می‌کند و آقای دکتر خانلری این را بر عدم قابلیت اشعار شعر فارسی علی‌الخصوص شعر حافظ محمول می‌نمایند.

۵- آقای مسعود فرزاد دربارهٔ این امر که مسدوح حافظ در این شعر مقطعات قطب‌الذین محمود ایجو برادر شاه شجاع بوده‌اند تردید داشته و بدون تحقیق ریاض، این امر را قبول نمی‌کند؛ اما از بیت اضافی که در گزارشهای پروینا و مسعود فرزاد افتادگی دارد، واضح است که مسدوح قطب سپهر بوده، و این امر شخصیت مسدوح را مسلم می‌دارد.

۶- چون هیچ کدام از محققان زبان و ادبیات فارسی اطلاعات بنده و مقاله دکتر ماریه بنقیس که در هندوستان چاپ شده، نداشتند، افتخار انکشاف مجموعه لطایف و غزل ناز حافظ را به صالح پروینا داشتند، حال آنکه بنده چندین سال پیش هر دو نسخه مجموعه لطایف و سینه ظرایف را در دست داشتم. پس انکشاف غزل حافظ شامل بارده بیت (نه ده بیت) نصیب بنده است، و چون اکثر مطالعات اینجانب به اردو و انگلیسی است، اگر دانشمندان ایرانی از آنها توانسته‌اند استفاده کنند، موجب حیرت است.

۷- چند سال پیش بنده از کتاب دکتر مسعود فرزاد به نام کتاب حافظه گزارشی از نیم راه استفاده می‌نمودم، در این کتاب ده بیت از غزلی که بیجت فعلی ماست، نقل شده است و دکتر فرزاد این غزل را در میان ۳۱ غزل مشکوک آورده است (ص ۲۲۳)؛ آن موقع بنده خیال نمودم که دکتر فرزاد خود این غزل را در مدارکی جداگانه دیده، اما این حدس بنده درست بوده؛ او از مقاله صالح پروینا استفاده نموده بود، خلاصه اینکه این غزل در غیر از مجموعه لطایف و سینه ظرایف جای دیگر دیده نشده است.

۵- ۱۳۴۶ هـ.ل و یک مجلده گزیده که بحث گفتگویی داشت (را به تصحیح بنده از طرف خزانة فرهنگ جمهوری اسلامی ایران دهه ۱۳۹۱ م چاپ گردید) و اینجانب در مقدمه آن راجع به اصالت مخطوطه های شامل مجموعه نقایف و سینه نقایف گزارشی مفصل نوشتم. باید عرض کرد که صورت ایات مخطوطه ها که در این مجموعه شامل است، صورت های اصلی می باشد. چنان به نظر می آید که عزلهای نسخه ۵۸۲۵ (مکتوبه) در دیوان چاپ عیدوسی اکثراً مشابه عزلهای شامل مجموعه نقایف است و بدون شک می توان گفت که منابع هر دو نسخه (نسخه ۵۸۲۵ و مجموعه نقایف) یکی بوده است. به هر صورت این امر محتاج به تحقیق بیشتری است.



زاد این شب وقت پادشاه شد
آن شب که در کتب کز آن بفرمود
عاقبت در حق پادشاه پادشاه شد
میدید

گزارشی مختصر دربارهٔ مقدمهٔ جامع دیوان حافظ

دربارهٔ حافظ کارهای تحقیقی زیادی در شرف و شرب انجام گرفته است. مسألهٔ الحاق در شعر حافظ نیز بسیار مطرح گردیده است. علامه قزوینی اولین دانشمندیست که برای آماده کردن متن انتقادی دیوان حافظ اقدام کردند. علامه قزوینی نسخهٔ خطی دیوان حافظ مورخ ۸۲۷ را تصحیف و در نتیجه کار تحقیقی خود را دربارهٔ متن دیوان حافظ شروع کرد. این نسخهٔ خطی دیوان حافظ در مقایسه با نسخه‌های دیگر که تا آن وقت تصحیف شده بودند، قدیمی تر و کامل تر بود؛ ولی تصحیح آن، مسائلی الحاقی در شعر حافظ را حل نکرد و نتایجی هم که دربارهٔ اصول تعیین الحاق که بر اساس این تصحیح گرفته شد، مناسب و قابل قبول نبوده و این موضوعی است که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. مادر این گزارش در بارهٔ مقدمهٔ جامع دیوان حافظ می‌آوریم. در ابتدا، بایست خاطر نشان ساخت که اگرچه تلاشهایی در مورد تعیین و ترتیب شعر حافظ انجام گرفته شده، ولی تحقیق جدی دربارهٔ هر دو مقدمهٔ جامع دیوان و خود نویسندهٔ آن انجام نگرفته است.

در ضمن باید گفت که علامه قزوینی که دیوان حافظ را تصحیح نموده‌اند، متوجه نشدند که مقدمه‌ای که در نسخه‌های متأخر دیوان حافظ آمده است، معتبر نیست و احاطات زیادی داد و همچنین اسم جامع دیوان حافظ، چنانکه در نسخه‌های نسبتاً جدیدتر آمده، محتمل بر گل اندام و یا گلندام درست نیست. در حقیقت شخصیت جامع و نگارندهٔ مقدمهٔ دیوان حافظ مجهول است. همچنین در مقدمهٔ نسخه‌های خطی دیوان حافظ که نسبتاً جدید هستند، تاریخ وفات حافظ یعنی ۷۹۶ هـ همراه با قطعه‌ای^۱

^۱ بهر حال حدیث معتبر است که در این باره در کتاب تذکره شاعران آمده است.

باریخی است گردیده است این تاریخ درست نیست زیرا که حافظ در ۵۷۹۲ هجری فوت کرد پس از بررسی این دوره باید گزینش دربارۀ مقدمه بداریم.

علامه قزوینی در ۱۳۶۰ هجری متر افتادای دیوان حافظ را بر اساس ۱۸ نسخه مختلف فراهم کردند. تفصیل همه نسخه ها را استاد قزوینی در مقدمه داده اند. ایشان با کپی نسخه های قرن یازدهم و دوازدهم، مقدمه جامع دیوان را هم به چاپ رسانده اند. نسخه های قدیمی تر که دارای این مقدمه باشند، بدست علامه ترسید. علامه اینکه علامه قزوینی متر افتادای مقدمه جامع دیوان حافظ را بر اساس نسخه های قرن یازدهم و دوازدهم، با پاررقی های عده به چاپ رساندند و تفصیل این نسخه ها را یوریت نمودند. در طی تفصیل این نسخه ها، اشاره به نسخه هایی شده که برای آماده کردن متن افتادای دیوان حافظ مورد استفاده قرار گرفته که بعضی از آنها فاقد مقدمه جامع هستند. گزارش مختصر همه نسخه ها بدین قرار است:

- ۱- نسخه خلیفائی (خ)، مروج ۸۲۷ هجری که تا آن وقت قدیمی ترین نسخه خطی مکتوب دیوان حافظ بود. این نسخه مقدمه ندارد.
- ۲- نسخه فتح، تاریخ کتابت ندارد ولی از حیث خط، املا و سایر خصوصیات بسیار قدیمی و نزدیک به عصر حافظ به نظر می آید. این نسخه مقدمه ندارد.
- ۳- نسخه قزوینی، تاریخ کتابت ندارد، ولی از خط آن پیداست که قدیمی و نزدیک به عصر حافظ است. این نسخه هم مقدمه جامع دیوان را ندارد.
- ۴- نسخه ده، تاریخ کتابت ندارد، ولی از وضع املا و خط، بار قدیمی به نظر می آید و باید در اواخر قرن نهم یا اوایل قرن دهم کتابت شده باشد. در این نسخه هم مقدمه جامع نیامده است. استاد قزوینی همین چهار نسخه فوق الذکر را اساس کار خود قرار داده اند.
- ۵- نسخه و، تاریخ کتابت ندارد و معلوم به اوایل قرن یازدهم به نظر می آید. مقدمه هم ندارد.

۶- نسخه ۴م تاریخ کتابت ندارد به نظر می آید که در قرن یازدهم استخراج شده است. مقدمه جامع ندارد.

۷- نسخه ۵م فاقد تاریخ کتابت است و در مقابل نسخه های دیگر مختصر است. این نسخه قرن یازدهم نیز هاری از مقدمه جامع است.

۸- نسخه ۶م حدود تاریخ است و ظاهراً در اواسط قرن یازدهم باید کتابت شده باشد. این نسخه دارای مقدمه جامع است.

۹- نسخه ۷م (۱۱) در ۱۶ شعبان ۱۲۲۶ هـ کتابت شده و دارای مقدمه جامع است.

۱۰- نسخه ۸م (۲) دارای تاریخ کتابت ۱۱۱۲ هـ و مقدمه است.

۱۱- نسخه ۹م ظاهراً متعلق به اواخر قرن یازدهم است، ولی از نسخه سیمین قدیمی تر شده است و دارای علامات حیاتیات و سادگی و جملات و روایات و مقدمه جامع است. علاقه فزینی این نسخه را بدین قرار معرفی کرده اند:

این نسخه یکی از نسخه های چهارگانه است (حسن، هدیه، میرحرفان، باه) که چون همه دارای همین خصوصیات ملاکوه می باشند، ما آنها را اساس طبع مقدمه جامع دیوان میخواند قرار داده ایم و آنها را جزء طبقه اول تحریر این مقدمه باید محسوب داشت. هم اولت، دانی و هم اولت، دانی و باقر نسخه هفت گانه کبر المکر را جزو طبقه دوم تحریر همگام مقدمه، بعضی جزء سحر که از بعضی عبارت الحاقی و تصحیفاتی جدید که بعدها در نسخ متأخر، در مقدمه داخل شده، جاری نیستند و حسب اصح خطی جدید و صیغ اسح جدیدی ابراه و هدومستان و غیره از همین طبقه اخیرند.

۱۲- نسخه ۱۰م، تاریخ کتابت ندارد، شاید متعلق به اواخر قرن دوازدهم و یا اوایل قرن سیزدهم باشد. مقدمه ندارد و بسیار صحیح و مطبوع و جالبی از حسن و روایت است و واضح است که از روی نسخه ای بسیار قدیمی نقل شده است و دارای مقدمه است.

۱۳- نسخه ۱۱م، در ۱۲۵۱ هـ کتابت شده و در صحت و نظم متوسط و دارای مقدمه است.

۱۴- نسخه دیر حافظ، فند تاریخ کتابت است و شاید به خط باباشاه احمدپاشا (م ۱۰۱۲ هجرى/ ۱۶۰۳ م) است. اگر این حدس درست باشد، نسخه موزه بریتانیا (ج ۲، ص ۱۶۲)، قدیمی‌تر است. در اینجا باید گفت نسخه موزه بریتانیا در ۹۲۶ هجری کتابت شده و دارای مقدمه است، ولی علامه فروزى نتوانستند از این نسخه استفاده کنند. علامه این نسخه را در تصحیح مقدمه جامع جزو طبقه اول قرار داده‌اند. دو سه ورقه از مقدمه مفقودالآثر است.

۱۵- نسخه «پناه» بیشتر قسمت آن از قرن دهم است. در حالی که مقدمه به خط جدید است، ولی از نسخه قدیمی نقل شده و بنابر این معتبر است. استاد فروزى آن را یکی از نسخ اسامى تصحیح مقدمه جامع قرار داده‌اند.

۱۶- نسخه «الف» مقدمه این نسخه جزو تحریر طبقه دوم است.

۱۷- نسخه «صید» در ۱۰۲۷ کتابت شده، اسم کاتب عرب شاه بن شاه محمد حسینی است، مقدمه دارد که جزو تحریر طبقه دوم است.

۱۸- نسخه ملکه، دارای سال کتابت نیست، ممکن است متعلق به اواخر قرن دهم یا اوایل قرن یازدهم باشد. اسم کاتب هدایت الله است. مقدمه در این دیوان هم از تحریر طبقه دوم است.

از گزارش بالا واضح است که علامه فروزى نتوانستند از آن دسته از نسخه دیوان خطی حافظ استفاده کنند که قدیمی‌تر و یا مورخ باشد و به علل مختلف نسخه موزه بریتانیا نیز که در ۹۲۶ هجری کتابت شده است، به دست ایشان نرسید. بنابر این علامه فروزى مقدمه جامع دیوان را که شامل چاپ خود کرده‌اند، خالی از اشکال نیست؛ ولی ذهن انتقادی علامه در تصحیح متن مقدمه جامع آشکار است. به هر صورت ایشان در بعضی موارد، در تعیین متن درست، موفق نشده‌اند.

تقریباً سی یا سی و پنج سال قبل بنده موفق شدم یک نسخه خطی از دیوان حافظ را کشف کنم که به نام نسخه گورکهور در تهران چاپ شده است. این نسخه دیوان حافظ

شامل مجموعه‌ایست که مشتمل است بر:

۱- سرمدی به نام مصباح الدین مصباح (ورق ۱ تا آخر مجموعه)

۲- حاشیه (ورق ۱ تا آخر نسخه) شامل متفكرات زیر:

الف- شوی جمشید و خورشید (ورق ۱ تا ۶۶ ب).

ب- دیوان حافظ (ورق ۶۵ الف تا ۱۴۰ الف).

ج- دیوان جلالی عضد (ورق ۱۴۰ ب تا ۲۱۱ ب).

د- منتخب دیوان کمالی خجند (ورق ۲۱۲ الف تا ۲۶۳ ب).

در آخر دیوان حافظ (ورق ۱۴۰ الف) اسم کتاب چنین آمده است:

«تم الدیوان بمعرف المملکة العنکابدیة الغفر الراحمی الی رحمة ربک الباری محمد بن سعید بن عبدالله القاری غفرالله له ولصاحبه...»

و در آخر دیوان سعدی، این عبارت به نظر می‌خورد:

«تمت الدیوان من کلام ملک المشایخ والعلماء افضل للعباد المصلح المتکلمین اصبح المتأخرین قدوة السالکین مشرف الدین سعدی بن مصباح الشیرازی غفرالله له...»

روای حاشیهٔ آخرین ورق، اسم کاتب مکرر نوشته شده و همان کاتب هم آمده است که بدین قرار است:

«تم الكتاب المثنی و الحاشیه، انتخاب الدیوان لتشیع العارف الفضل الکامل ملک الشعراء المتأخرین عبدة السالکین کمال الملة و الدین المحججی روح الله روحه علی بادی العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربک الباری محمد بن سعید بن عبدالله الحافظ القاری اصلح الله احواله فی سلخ دی الحجة اربع عشرین و ثمانمئة الهجرية تصدیقاً علی ربّه محمداً و آله اجمعین».

در این نسخه در آغاز دیوان حافظ، مقدمهٔ جامع دیوان هم نقل شده، ولی اولین ورق مفقود است. این دیوان همراه با مقدمهٔ جامع اولین مرتبه در ۱۹۷۱ م در چاپ رسید و نخستین چاپ آن در ۱۳۷۰ هـ (۱۹۹۲ م) از سوی انتشارات امیرکبیر منتشر گردید.

مقدمه این چاپ را مقدمه چاپ قزوینی تفاوت زیادی دارد و با آنجا که اطلاع داریم هیچ حافظ شناسی حتی سطوی هم دربارهٔ اصالت و اهمیت این مقدمه نوشته است. بدیهه است این بر روی هم را نمی‌دانم ولی می‌توانم از اظهار این حقیقت خودداری کنم که می‌افزایم نیست به ماخذ اساسی دربارهٔ محبوبترین شاعر فارسی اگر باعث ملامت نباشد، حتماً مورد اعتراض است.

چنانکه گفته شد، اولین ورق این مقدمه مفقود است، تا از این اولین ورق در چاپ گورکھیور از قزوینی اخذ شده است. با وجودی که اختلاف زیادی مابین متن‌های این مقدمه در قزوینی و گورکھیور به نظر می‌آید، ولی در بعضی موارد اتحاد و یکسانی هم وجود دارد؛ مثلاً در قزوینی صفحهٔ ص ۶ حاشیهٔ ۶ آمده است که در بعضی نسخ خطی جدید و در اغلب نسخ چاپی، بعد از این بیت، عبارت ذیل را علاوه دارند:

«خصوصاً ادم المشارق و المغارب جامع اصناف حقایق و معارف قاتل کلمهٔ ان
کلام الله التالیق اسدالله الغالب علی بن ابی طالب».

شهنشاهی که سحرگاه روز قطرت بود	غرض وجود شریفش ز خلقت انسان
مکرّمی که ز لطف قدیم لم یزل	حدیث منتقش گلسته زیور قرآن
اسیر ملک ولایت که شد ز مبدأ حال	برای مدح او مستعد نطق زبان

ماید گفت که عبارت فوق، در نسخهٔ گورکھیور نیست. پس هیچ شکّی و تردیدی نیست که این الحاق است. علامه قزوینی سپس چنین محاسبه کرده است:

«ولی هر هیچ یک از نسخ قدیمه مانند حسن و هندی و ملک و نسخهٔ آقای رشید یاسمی و دبیر خاقان و نسخهٔ آقای نقوی شمارهٔ ۲ به هیچ وجه من الزم نبود از جمله مزبور اثری نیست و بدون شک الحاقی می‌باشد. از متأخرین در عهد صفویه، بقصد اینکه خواجه را نظر به بعضی مصالح شیعه قلمداد کنند» (حاشیهٔ صفحهٔ ۶۳)

نسخهٔ گورکھیور، ص ۳

و اما بعد بر مقدمه و شش پلاکت و جرهریان و روز بازار فضل و برافت

در اکثر نسخه‌های خطی «شش پلاکت» مرقوم است، ولی آقای قزوینی بر اساس نسخهٔ ملک، مرسته نوشته‌اند و چنین ترجیح می‌دهند.

و چنین است یعنی رسته نامین مهمله در نسخهٔ آقای حاج حسین آقا ملک، و بدون شبه همان صواب است لاغیر بقرینهٔ قفوة معادله آن ذکر صجیع بعد و جرهریان و روز بازار فضل و برافت، چه رسته بفتح راه و سکون سین مهمله نیز به معنی بازار است، سایر نسخ رسته (با شین معجمه) و آن تصحیف است.

و در جای دیگر این مقدمه آمده: «آقا نفس امالی» کلام و تنوع تراکیب شعر و نظام و در همهٔ نسخ دیگر، قفوة دوم بدین قرار است: تنوع تراکیب نظم و شعر، علامه قزوینی می‌نویسد:

و بقرینهٔ اینکه تمام فقرات این مقدمه بدون امتنا صجیع است، اینجا نیز بوقی صجیع با کلام بدون شک نظام بطلین نسخهٔ آقای یاسمی انطباق است از نظم و شعر سایر نسخ، و نظام مترادف نظم به همان معنی است یعنی شعر و کلام منظوم (منتهی الاربع).

در نسخهٔ گورکھیور (ص ۴) این قفوة بدین قرار است:
اول نوع تراکیب و نظام که نقطهٔ نظر علامه قزوینی را تأیید می‌کند.
نسخهٔ گورکھیور، ص ۶

«موافق رسوم و اوضاع بود، در تقبیح و تحسین و تعزین و آفرین به اعتبار مقتضیات مقام و اعتنا و اهتمام بشان افتراض و اغتنام هنگام ایراد کلام فصل و وصل و تعریف و شکیب و تقدیم و تاخیر و ابهام و توضیح و کنایات و تصریح و ایجاز و اغتاب و خواص اندک در هر باب برین یک مسئلهٔ بنی و منکلم علی الحقیقه به رعایت این دقیقه معنی».

علامه دربارهٔ این عبارت اضافی که (در متن نیامده) در حاشیه (صنعة ضبط)

می‌نویسد

رواحل» (صفحهٔ قد ۱۷) و در حاشیه دربارهٔ این عبارت نوشته شده که: «و اینجا تا ابتدای سطر ۱۷ از صفحهٔ قد، تا کلمهٔ ورواحل قرائتهای چهارگانهٔ ملک و تقوی ۲ و یاد و نسخهٔ و شهاد با همی مگانی مضاف است» چون این عبارت در نسخ دیگر نقل نشده، سایر این قرائتهای آنرا را در متن جداگانه و بر صداقت و اصالت آن بهر سبب تردید و شک کرده است. این عبارت سه صفحه‌ای در نسخهٔ گورنپور قدیمی‌ترین نسخهٔ خطی دیوان حافظ، وجود ندارد، پس در الحاقی بودن آن شک نیست. به نظر مصورت مناسب نیست که این عبارت شامل متن باشد.

علامه قزوینی در حاشیه (صفحهٔ قد) دربارهٔ این متن سه و نیم صفحه‌ای نظر داده‌اند:

که

«از اوایل سطر ۱۸ در صفحهٔ قد از کلمهٔ نگاه سرخوشان گوی محبت راه چنانکه در حدیث حاضر بدان اشاره شد تا اینجا مگانی از چهار نسخهٔ ملک و تقوی ۲ و یاد و «و» و «ی» مضافست و معید نیست تمام این جملهٔ طویل الحاقی باشد، چه نوع مطالب آن و طرز انشاء آن و مخصوصاً عدم تنید نام آن بشعاع یا سایر قسمتهای این مقدمه تا درجهٔ متفاوت به نظر می‌آید».

نسخهٔ قزوینی، صفحهٔ قد:

«اما بواسطهٔ محافظت در مس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشف و مفتاح و مطالعهٔ مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تحسین ذواویر عرب به جمع اشبات غزلیات نیرداخت و به تدوین و اثبات آیات مشمول شد»
و علامه قزوینی در حاشیهٔ این صدها نوشته‌اند:

«این عبارت اخیر یعنی «و ملازمت بر تقوی و احسان» مطابق حسن و هندی و نسخهٔ آقای دبیر خاقان است که اقدم واضح نسخ دارای این مقدمه می‌باشد، سایر نسخ جدید و نسخ چاپی بجای آن: «و ملازمت شغل سلطان» و ملازمت تعلیم سلطان» و این نسخهٔ بدیه برای شرح احوال حافظ خیالی از اهمیت نیست، چه تا بر نسخ جدید حافظ

ملازمہ است شعری و الملحہ سلطان را می خواند و با معلم حفظان بوده است، در صورتی که بنا بر سه نسخه قدیمی مذکور ابتدائاً چیزی در بین نبوده و خواجہ جزیرہ محافظت در میان قرآن و ملازمہ بر تکیہ واد و تحصیل علم و ادب و تحسین دواوین عربی شعری دیگر از اشغال دنیوی نمی برداشته است.

ملازمہ فارسی در بارہ است کشف و مفتاح در حاشیہ نوشته است

"چنین است صریحاً و واضحاً در همانا سه نسخه مذکورہ نسخ جدید و نحویہ کشف و مفتاح و این نسخه یاد بہ همان لحاظ مذکور بر اعتبار است، چه بنا بر نسخ جدید، حافظ حوائس بر کشف و مفتاح نگاشته بود، در صورتی که بنا بر سه نسخه اول، خواجہ فقط بہ بحث و تدبیر و مطالعہ کتب مذکور می پرداخته است."

خلاصہ این هر دو حاشیہ اینست کہ بر طبق نسخ قدیم و معتبر دیوان حافظ، این شاعر متعلق بہ قری و احسان، (ملاح) و مشغول بحث و تدبیر در بارہ کشف و مفتاح و مطالعہ مطایف و مصباح می بوده است، ولی از لحاظ نسخ جدید و چاپی دیوان حافظ، حافظ بہ یادشہ درس می داد و بر کشف و مفتاح حوائس نوشته بود.

در نسخه گورکچور مکتوبہ ۵۲۴ھ در صفحه شصت، این عبارت وجود دارد:

اولی محافظت درسی قرآن و ملازمہ شغل تعلیم سلطان و نحویہ کشف و مفتاح و مطالعہ مطایف و مصباح و تحسین فوائذ ادب و تحسین دواوین عربیہ از جمیع اشغالات غزالیاتش مابع اعلی و از تدویر و البات ایشان واضح گشت.

از این اقتباسات استنباط می شود کہ حافظ با این چهار کتاب کشف، مفتاح، مطایف و مصباح علاقه خاصی داشته، و همچنین بر کشف و مفتاح، حوائس نوشته است.

کشف معنی الکشف عن حقیقۃ التنبی، تفسیر قرآن بہ عربی است کہ محمود زمخشری آن را تألیف کرده است. در این تفسیر قرآن، اموری مربوط بہ صرف و نحو، شأن نزول آیات، قرائت و مسائل اعتقادی معتزله مورد شور و بحث قرار گرفته است. شرح ها و حواشی متعددی بر این کتاب تألیف شده است. از جمله این حواشی الکشف

تألیف سراج‌الدین عماد بن عبدالحامد بن قزوینی (م: ۷۲۵/۱۳۲۹) می‌باشد. مؤلف نامبرده شاگرد مولانا قوام عبدالله است که نیز استاد حافظ بوده است. در زمان حیات این دو شاگرد ادامهٔ زمانی وجود دارد. به نظر می‌رسد که سراج‌الدین عماد از جمله شاگردان دورهٔ اول مولانا قوام‌الدین بوده و حافظ در دورهٔ اخیر زندگی مولانا داخل حلقهٔ شاگردان او شده است.

مفتاح: کتابهای متعددی به نام مفتاح وجود دارد^۱ که مشهورترین آنها مفتاح العلوم سکاکی (م: ۶۲۶/۱۲۲۹) است که علما و فضلاء مختلف بر آن شرح و حواشی نوشته‌اند. حسام‌الدین المودنی حارزمی (م: ۷۴۲/۱۳۴۱)، قطب‌الدین بن محمود بن مسعود بن مصلح‌الشیرازی (م: ۷۱۰/۱۳۱۰) از جمله شارحین این کتاب هستند. سعدالدین قناری (م: ۷۹۱/۱۳۸۹) و سید شریف جرجانی (م: ۸۱۶/۱۴۱۳) بر آن حواشی نوشته‌اند. مولانا قطب‌الدین (م: ۷۲۱/۱۳۲۱) استاد مولانا قوام‌الدین عبدالله مفتاح العلوم سکاکی را درس می‌داد؛ و صاحب شیروانیه در حلقه این درس وارد می‌شد. علاوه بر این، صاحب شیروانیه توضیح کشف را که تألیف مولانا قطب‌الدین خانی است نزد خود مؤلف خوانده بود.^۲ خلاصه اینکه قوام‌الدین عبدالله، مفتاح العلوم سکاکی را درس می‌داد؛ و ممکن است حافظ به همین کتاب علاقه داشته است.

مطالع: چند کتاب به این نام در کشف الظنون اشاره شده است.^۳ بطور مثال مطالع الانوار (الانوار) شرح مخارج الانوار، مطالع الانوار تألیف عبدالرزاق بن رزق الله بن ابی بکر بن خلف بن ابی الهیجا الحبلی (م: ۶۶۱/۱۲۶۳)؛ مطالع الانوار فی منطق، تألیف قاضی سراج‌الدین محمود ارموی (م: ۶۸۲/۱۲۸۳)؛ مطالع الدقائق فی المنطق، تألیف حمادالدین عبدالرحمن بن حسن بن علی الاسنوی الشافعی (م: ۷۷۷/۱۳۷۰).

۱- رد کشف الظنون، ج ۱، ص ۷۱-۷۲.

۲- شیروانیه، ص ۱۵۱. نیز رد کشف الانوار، ص ۵-۲۳۲.

۳- کشف الظنون، ج ۱، ص ۷۱-۷۲.

مطالع و در این راه حافظ کدام مصباح مطالعه می کرد؟ است این مسئله اساساً دشوار و بر این علامه قزوینی در مورد آن چیزی ننوشته اند.

مصباح: در کشف الظنون چند کتاب به این اسم مذکور است؛^۱ مثلاً المصباح فی شرح النحوی الصغير، المصباح فی فروع الشافعیة و التحفیه، تألیف محمد بن احمد الفاسی، محاریم (م: ۱۱۲۰/۶۰۶)، المصباح، تألیف ابوالحسن سلیمان بن عباس بن احمد النحوی (شاهر) (م: بعد از ۱۱۳۹/۵۳۳)، المصباح فی النحو، تألیف امام محمد بن عیدالله المطرزی النحوی (م: ۱۲۱۳/۶۱۰).

شرحها الشافعیة شرح مصباح، تألیف احمد بن محمود النجدی یا محمود بن عمر النجدی؛ مصنفه، تألیف شیخ علامه آقاسی علمیر بن محمد سلطان و غیره از جمله شرح هائی بر این کتاب است.

بعضی صورت در این مورد سه قرعه ای وجود ندارد که دقیقاً نشان ندیم که حافظ کدام مصباح را مطالعه می کرده؛ ولی می توان حدس زد که ممکن است او المصباح فی النحو را مورد مطالعه قرار می داد.

در نسخه قزوینی آمده: «مسود این ورق عفا الله عنه ماسبق...»

مشاد قزوینی درباره «مسود ورق» بحث طولانی دارند. ایشان نوشته اند: «در هفت نسخه از یازده نسخه خطی دیوان که دارای این مقدمه می باشند و از هفت نسخه هم نسبتاً اقدام واضح از آن چهار نسخه دیگرند، یعنی حسن، و هندی، و نسخه آقای دبیر حافظان، و نسخه آقای رشید یاسعی و نسخه دوم آقای نفوی، و نسخه آقای حاج حسین آقا ملک، و نسخه یازدهم از دو نسخه کتابخانه علی طهران، بعد از این جملة دعایه و عفا الله عنه ماسبق و عطفاً و اصلاً کسی از مؤلف این مقدمه که در عین حال جامع دیوان خواحد نیز هم هست، به هیچ وجه من الوجود برده نشده است و همه این هفت نسخه بعد به همین نحو اند که در متن، ما چاپ کرده ایم؛ یعنی «مسود این ورق عفا الله عنه ماسبق

در دستگاه دین بنامهٔ بدوی هیچ اسمی خواه محمد گندام یا غیر آن، در صورتی که در آن چهار نسخهٔ دیگر یعنی نسخهٔ الف و سیه و ثواب و نسخهٔ اژی آقای تقوی و در عموم نسخ چاپی بعد از کلمهٔ «عالمسوق» علاوه دارند، اقل ایام محمد گندام (یا گل گندام) و این اثر، یعنی اینکه در هفت نسخه از بازده نسخه از این مقدمهٔ ابتدائی از جامع دیوان حافظ که سایر مشهور در این اواخر محمد گندام نامی بوده، برده نشده، تولید شک و شبههٔ خطیبی در صحت و اصالت نام محمد گندام می نماید و این احتمال را بی اختیار در ذهن تقویت می نماید که شاید این نام محمد گندام الحاقی باشد و یکی از متأخرین گندام که چون دیده این مقدمه بدوی اسم مؤلف است، خواننده از این فحوصت استفاده نموده، آن را بنام خود قلعه داد کند. قریهٔ دیگری که تا درجهٔ مرید این احتمال است، آنست که دولتشاه سمرقندی که تذکرهٔ معروف خود را در حدود ۵۸۹۲ یعنی درست صد سال بعد از وفات حافظ تألیف نموده است، در شرح احوال خواجه گوید: «و بعد از وفات خواجه حافظ، معتقدان و مصاحبان او اشعار او را مدون ساخته اند...» همچنین سودی در شرح ترکی خود بر دیوان خواجه که در سنه ۱۰۰۳ هـ تألیف شده، اسم مقدمه جامع را تیاورده است.

نظر علامه قزوینی با توجه به نسخهٔ گورکهور که بعد از سی و دو سال وفات حافظ کتابت شده، هم مورد تأیید قرار می گیرد، زیرا در این نسخه هم اسم جامع مقدمه نیامده است، ولی باید یاد آور شد که نسخهٔ خطی دیوان حافظ مطبوعهٔ متبشکر که در ۹۹۴ هـ انتشار شده، دارای اسم محمد گندام است. پس نظر علامه قزوینی که اسم گندام در قرن دوازدهم و یا بعد از آن شامل مقدمه شده، درست نیست.

بدین حال علامه قزوینی توافق نمی کند که محمد گندام جامع دیوان حافظ است و بنا بر این در حاشیه‌ای در مقدمهٔ آغاز می نویسد:

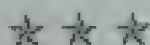
«و به تحریر و تشویر همین مولانا قوام‌الدین عبداللّه بوده است که جامع مجهول‌الاسم دیوان حافظ که در این اواخر به شفاط مشهور به محمد گندام شده، در

خدد جمع اشعار متفرقه وی از گوشه و کنار پر آمده و مدّتی پس از وفات خواجه از دیوان فعلی او را ترتیب داده است.

این وجود باید اشاره شود که محمد گندام شخصیت مهم در دوره زندگی حافظ بوده است. چند سال از تصدیق او هم در مدارس معاصر او نقل شده است. استاد محیط طباطبائی نیز طی مقاله^۱ خود به شخصیت گندام اشاره کرده‌اند. در حاشیه مقدمه دیوان حافظ به توضیح صوفی و اکر بهرور (اصحاح پنج) عبارت زیر آمده است.

نام جامع در نسخه‌های قهون دیوان که مقدمه را بر دارد، دیده نمی‌شود. قهون ترین سخنانی که شادروان قهونی از مقدمه دیوان به نام جامع یعنی محمد گندام (یا گل اندام) در اختیار داشته، نسخه مورخ به ۱۰۶۷ هجری بوده است. استاد محیط طباطبائی طی سخنرانی جایی که در کنگره جهانی سعدی و حافظ (شیراز) اردیبهشت ۱۳۵۰ هجری (ش) ایراد نمودند به استاد مدارگی نام و نشان و شخصیت تاریخی محمد گندام را اثبات و امکانی را که گندام خواجه را دیده باشد، تأیید فرمودند.

به هر صورت تحقیق ما درباره محمد گندام تاکنون به تکمیل نرسیده است. باید عرضی شود که در این مقدمه ذکر مولانا قوام المله والدین عبدالله آمده که استاد حافظ و خود جامع مقدمه بوده و این اطلاعی نفیس است.



نوحه، پرفسور شریف حسین قاسمی

دانشگاه دهلی، دهلی

^۱ این مقاله به عنوان مقدمه محمد گندام بر حاشیه است که در مقدمه شامل مجموعه مقالات شادروان دهلی، معالی، و حافظ است که دکتر مسعود آهوا را جامع قهون کرده است.

دیوان حافظ: نسخه شاهان مغلیه

نسخه خطی دیوان حافظ که در کتابخانه شاهان تیموری هند نگهداری می‌شد، هم‌اکنون در کتابخانه خدادیشت، پتنا (بهار) وجود دارد و هکس آن هم از همین کتابخانه به جاپ رسیده است. این نسخه خطی دیوان حافظ دارای یادداشت‌هایی است چند از هلیوت و جهانگیر دربارهٔ واهی که از این نسخه دیوان حافظ گرفته‌اند و در حاشیه آن اشعاری را که به‌عنوان آمده‌اند ثبت شده است. داراشکوه (م: ۱۰۶۷/۱۶۵۷) پسر بزرگ شاهجهان پادشاه تیموری در یکی از تألیفات خود به نام *سقیة الاولیاء* ذیل ترجمه حافظ شیرازی، اشاره به این نسخه خطی دیوان حافظ کرده است، بدین قرار:

«حضرت خواجه حافظ شیرازی، نام ایشان محمد است و لقب شمس‌الدین، حضرت مولانا عبدالرحمن خامی فرموده^۱؛ باوجود آنکه معلوم نیست که به‌ظاهر دست‌آوردت به پیری داده باشند، اما ایشان را لسان‌الغیب^۲ گفته‌اند. آثار حقایق و معارف در دیوان ایشان بسیار است. در تذکرة عبدالقادر^۳ بدوئی از خدمت شیخ نظام‌الدین انبیهی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء‌الدین شافعی‌اند، و^۴ اکثر تفاوتی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده می‌شود موافق مطلب بر می‌آید، چنانچه جهانگیر پادشاه که در ایام شاهزادگی به سبب آزدگی از والد خود جدا شده در آنه آباد

۱- در مقدمه دیوان حافظ، نسخه شاهان مغلیه، کتابخانه خدادیشت، پتنا، ۱۹۹۳ م.

۲- در کتاب معانی الانس، تحقیق دکتر محمود خاوری، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۱-۹.

۳- معانی الغیب و معانی الامرار.

۴- منتخب القوافع، بدوئی، ج ۳، ص ۵۱، ترجمه الکلبی، ص ۳۷.

۵- معانی، ص ۱۵-۱۴، در هیچ روایتی ۱۶۹۱ نیست یعنی یک سال قبل از حافظ.

۶- اینجاست خود داراشکوه، اعلم می‌شود.

می‌بودند و نود و داشتند در سنگه به ملازمت پادشاهان قدر بودند تا به دیوان حافظ را طلب نموده فال گشادند، این منزل بر آمد^۱:

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاکه ره کوی^۲ یار خود باشم
هم عریس و عروس^۳ چه برسی باشم به شهر خود روم و شهر یار خود باشم
زمحرمات سرا برده وصال شوم زبندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر به پیداست باری اولی که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که قصد ازل رهنمود شود حافظ و گریه تا به اند شرمسار خود باشم

و به موجب این فال^۴ بی تأمل و اجمال به سرعت روانه شده به ملازمت ایشان مشرف گشتند و قصه را بعد از شنیدن شاه اکبر پادشاه قوت کردند و ایشان پادشاه شدند این فقیر به دستخط حضرت جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیه دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند و مات ایشان در هفتصد و نود و دو هجری بوده و قبرش در شیراز است.

این نسخه دیوان حافظ در کتابخانه مولوی سبحان الله یکی از ملائین گورکهور، نگهداری می‌شد. ایشان این نسخه را به کتابخانه خدا بخش تقدیم کردند. علت اهمیت فوق العاده این نسخه آنست که دارای دست نوشته‌های همایون و جهانگیر می‌باشد. می‌توان گفت که نسخه خطی دیگری به زبان فارسی نیست که دارای دست نوشته‌های

۱- این فال در روی صفحه ۳۱-۳۲ دیوان حافظ، نسخه شاهی معتدله آمده است. این فال دارای اهمیت است. زیرا شکوه و تاجایع بیت طبع کرده و این دو بیت را ستوده است.

ز دست بخت گران خواب و کار می‌مانان اگر کنم گله رازدار خود باشم
مهرش پیشه می‌بخشد و بدی بود فکر نکوشد و مشغول کار خود باشم

۲- دیوان: کف پای. ۳- دیوان: محنت.

۴- از اظهارات دارا شکوه درباره این فال استنباط می‌شود که جهانگیر قبل از حرکت دادن خود، در حالی که این درست نیست، و فال در اثنای مسافرت دیده شد. دارا شکوه پیش آمدن فال حافظ خود نقل کرده و این دیوان حافظ پیش نظر او نبوده است. در نتیجه فال به حلی ثابت عراق، بهای بیست آورده و جای بیت سوم و چهارم را هم تغییر داده و حتی در اوقات رسمی و از راه خدمت استعانت به وجود آمده است. علاوه بر این، اگر او این نسخه دیوان حافظ را پیش نظر خود می‌داشت، مستحکم است ذکر فال‌های دیگری را هم می‌کرد که در این نسخه دیوان، اشاره به آنها شده است.

معمود در پادشاه باشد که در اوقات مختلف بیت شده باشند. همایون اولین مرتبه در سال ۹۶۲ هجری یادداشتی نوشت که جهانگیر در سال ۱۰۱۶ هجری اولین مرتبه یادداشتی روی حاشیه این نسخه بیت نمود. خلاصه اینکه به موجب دست اوسری های پادشاهان محرومی این نسخه حکری از دیوان نسخ موراثه تحصیل و به یادداشت درآورد و می شود:

همایون در سال ۹۶۲ هجری قالی گرفت و این اولین شعر از صفحه ۱۳۶ برآمد.
 نظر بر فرقه یونانی و مصر دولت شاهست. بده کام دل حافظ که دل مختاریان رد
 جود جهانگیر باز گرفت، این مطلع^۱ عراق کامل به دست آمد.
 سرهای درخشان و ماه مجلس شد. دل بر میباید ما را رفت و مونس شد.
 بعضی شاهنشاهی که این دو پادشاه ایسوی هندی از این نسخه گرفتند، روی یک صفحه بیت شده اند. همایون دربار اول خود یادداشت زیر را تک کرده است:
 اگر دل مصحف قدر بشمار آمد، از دیوان حافظ این شاه بیت آمد، و چندین بار ابیات
 مناسب آمد که اگر شرح آنها شود کثرت شود. ان شاء الله تعالی چون فتح و آیات شرفی
 و مبارزات آن دیار بامر کردگار شود، نذر خوبی به خواجہ شایان الغیب فرستاده شود و
 جمع آن تفالات نیز رقم کرده شود بسمه و توفیق، لب دوشنبه هجدهم ذی الحجه سنه
 ۹۶۲ هجری در شهر دین پناه تحریر یافت، والسلام^۲.

در زیر این یادداشت همایون، جهانگیر به فال خود چنین اشاره می کند:
 "در اجمیر بر سر رانا رفته بودم، در شکار تعویذ العسر ترانیده از سر من افتاد،
 شگون این را خوب ندانسته تفأل به دیوان خواجہ نمودم، این غزل برآمد و روز دیگر
 تعویذ پیدا شد. حرره نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه غازی فی ماه معرم سنه ۱۰۲۴.
 و همچنین یادداشت اولین فال جهانگیر در فال از پادشاهی یا بعد از آن به شرح زیر^۳
 است:

۱- دیوان، ص ۱۳۶.

۲- دیوان حافظ، مطلع غزل در ص ۲۳۰ و نسخه شعر روی ص ۲۳۱ و تفصیل آن روی حاشیه آن است.

روزی که از آنها پاس به قصد ملازمت حضرت والد بزرگوار خود (امام جعفر اکبر) بود، در انشای راه به خاطر رسید که نفال به دیوان حافظ باید نمود، این حال برآمد و هم سعادت خدمت و رضا جوئی و حاضر بودن در واقعه ناگزیر^۱ دست داد و هم دولت موروث روزی گشت که بعینه مقصود این غزل بود در جمیع الناس^۲ گنوده شد. راجعه نورالدین^۳ جهانگیر ابن اکبر پادشاه غازی.

روی صفحه ۷۷ غزلی است که مطلع آن به شرح زیر است:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بهر و ماه رسید
عزیز مصر برغم برادران غیور ز قمر چاه برآمد باوج ماه رسید
این غزل خاصه این بیت نفال همایون شد چند بار.

به هر صورت فالهای متعددی در حاشیه این دیوان نوشته شده است که می توان از این یادداشت ها چنین نتیجه گرفت:

۱- کیفیت تاریخی پیش آمدهای مختلف روشن می شود؛ زیرا هر فالی که گرفته شده است، متعلق به پیش آمدی تاریخی است.

۲- واضح می شود که پادشاهان تیموری هند به فال گرفتن علاقه زیادی داشته اند. پس باید گفت قریبهای وجود ندارد که اشاره کند اکبر و شاهجهان از نسخه دیوان حافظ فال گرفته باشند. در حالی که نسخه خطی دیوان در کتابخانه پادشاهان تیموری نگهداری می شد.

۳- به اثبات می رسد که جهانگیر به کتاب علاقه داشته و حد اقل این نسخه خطی دیوان حافظ در سفر و حضر همراهش بوده است.

۱- در این حدیث است: می آید که شاهزاده سلطنت جهانگیر پادشاه بعد از آن در حکم برگزید، پس خود اکبر شاه را اکبر نامید. پس می آید که... ۲- سال ۹۰۰ هجری قمری شد. به خاطر این ۹۰۰ هجری... ۳- در این حدیث است: روزی این آواز بعد از نعت شبیهی درج شده است. حال این به جای شاهزاده سلیم، نورالدین جهانگیر نوشته شده است.

بررسی خصوصی نسخه درواز حیات شاهان مغلیه

این نسخه مشتمل است بر ۵۳۶ غزل که از ص ۳ تا ص ۳۶۵ به ننگر خط در آمده است.

حرف الف ۱۶ غزل و دارای این دو غزل زیر که در قزوین آمده است، نیست:

روتی عهد شباب است دگرستان را (قزوین، ص ۷).

دوش از مسجد سوی میخانه آمد بر ما (قزوین، ص ۸).

و همچو دارای این غزل است که در چاپ قزوین نیامده است:

ما برفتم و تو دانی و دل غم خور ما

این غزل در نسخه های خانلری و گورکهمپور نیز نیست؛ ولی در نسخه های عیوضی و

نذیر احمد وجود دارد.

حرف ب مجموعاً سه غزل که در نسخه گورکهمپور نیز آمده است. نسخه های

خانلری و عیوضی غزلی با این مطلع «صبح دولت می دمدم کو جام همچون آفتاب» را

دارد. در نسخه عیوضی چهار غزل آمده و غزل اضافی با این مطلع است:

از باغ وصل تر یابد ریاض رضوان آب»

در نسخه شخصی اینجانب که مکتوبه ۱۰۵۵ هـ است، شش غزل آمده است که از

جمله شش غزل، سه غزل در نسخه شاهان مغلیه و یک غزل در نسخه عیوضی وجود

دارد.

حرف ت: نسخه شاهان مغلیه هشتاد غزل دارد. غزلی با این مصراع: «گو ز دست

بخت مشکین، خطای رخت رخت» مکرر آمده است. سه غزل زیر که در نسخه قزوینی

وجود دارد، در نسخه شاهان مغلیه نیست:

«اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است»

«روزه بنگ می شد و عید آمد و دلها برخاست»

«مردم دیده ما جز پرخت ناظر نیست»

و غزل‌های زیر از این نسخه در نسخه قزوینی نیست:

«خفت تا در دلم ماوی گرفتست»

«هر آن خجسته نظر کز پی سعادت رفت»

از این دو غزل، اولین غزل در نسخه عبوسی موجود است ولی هر دو در نسخه‌های خانلری و گورک‌پور نیستند. در نسخه شخصی بنده، اولین غزل به نظر می‌آید ولی غزل دوم وجود دارد. در نسخه خانلری ۷۹ در ذیل حرف «ت» در عبوسی ۸۶ در قزوینی ۸۱ و در گورک‌پور ۷۱ غزل آمده است. پس آشکار می‌شود که نسخه شاهان مغلیه دگر بعضی از این غزل‌هایی است که در برخی از نسخه‌های چندی وجود دارد.

حرف ث در نسخه شاهان مغلیه، یک غزل که در عبوسی و قزوینی نیز آمده در خانلری و گورک‌پور نیست. در نسخه شخصی بنده سه غزل در حرف «ت» آمده است. حرف ج: نسخه شاهان مغلیه یک غزل دارد که در قزوینی هم وجود دارد، ولی در نسخه‌های خانلری، عبوسی و گورک‌پور غزلی با حرف «ج» نیامده، ولی در نسخه شخصی این جانب همان غزلی که در نسخه شاهان مغلیه و قزوینی هست، وجود دارد. حرف د به این است که ترتیب مصرع‌های این غزل با نسخه قزوینی متفاوت است.

حرف هـ: در نسخه شاهان مغلیه یک غزل آمده که در قزوینی هم وجود دارد، ولی این غزل در نسخه‌های خانلری، عبوسی و گورک‌پور نیامده است. در نسخه شخصی بنده، علاوه بر این غزل، غزلی دیگر هم در حرف «هـ» آمده است.

حرف خ: نسخه شاهان مغلیه یک غزل دارد که در نسخه‌های خانلری، عبوسی، قزوینی و گورک‌پور و شخصی اینجانب نیز وجود دارد.

حرف ذ: «در آن هوا که جز اندر هوا نیامده» در نسخه شاهان مغلیه، ص ۹۹ آمده است. همین غزل در عبوسی، ص ۱۶۶ دیده می‌شود و در نسخه شخصی اینجانب با الفاظ «در هر هوا...» وجود دارد؛ ولی در نسخه‌های خانلری و قزوینی و گورک‌پور

«و اما اگر از این جهت چاره‌اش بی‌داده (نسخه شاهان مغلیه، ص ۱۰۲)، این غزل در عیوضی (ص ۱۱۱) آمده و بی‌داده در نسخه‌های خانانان، عیوضی و گورکهور نیست. هر یک از این دو رسم آگهی آورده علاوه بر نسخه شاهان مغلیه شامل نسخه‌های خانانان، عیوضی و گورکهور می‌باشد و در قزوین نیست. «بازم مه رخساره بتی در نظر آمده علاوه بر نسخه شاهان مغلیه، در نسخه شخصی بنده نیز آمده است.

«و اما زلف خام پادشاهان بی‌دهنده در نسخه شاهان مغلیه و نسخه عیوضی آمده و در نسخه‌های خانانان و قزوین نیست.

«و دل بر آیدم و کار بر نمی‌آید» در نسخه شاهان مغلیه و نسخه خانانان وجود دارد و در نسخه‌های عیوضی، قزوینی و گورکهور نیست.

«سر سودای تو اندر سرما می‌گردد» غالب به یقین تنها در نسخه شاهان مغلیه آمده است و نسخه‌هایی که اینجاست مطالعه کرده است، این غزل را ندارند. «صورت حسرت نگار خوش» (این بسته‌الذخیره تنها در نسخه شاهان مغلیه (ص ۱۲۸) و نسخه عیوضی آمده است.

«کارم ز جور چرخ بسامان نمی‌رسد» علاوه بر نسخه شاهان مغلیه تنها در نسخه عیوضی آمده است.

«هر که او یکسر می‌زند مرا گوش کند» علاوه بر نسخه شاهان مغلیه در نسخه دیگری به نظر نیامد.

چهار غزل زیر که در نسخه شاهان مغلیه آمده است، در چهار نسخه دیگر دیوان حافظ که اشاره به آنها شده، نیستند:

- | | |
|--------------------------------------|-------|
| «گر زلف پریشانست در دست چیا افتده» | ص ۱۳۰ |
| «همی زخم هر نفس از دست قراقت فریاده» | ص ۱۳۱ |
| «دلیم بی‌جسالت مستقانی ندارد» | ص ۱۳۱ |
| «چو رویت مهر و مه تابان نباشد» | ص ۱۳۲ |

این غزل از نسخه شاهان مغلیه، جز نسخه عبوضی در نسخه‌های دیگر نیست.

«مشقت نه سرمری است که از سر پدور روده» ص ۱۳۳

«گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بوده این غزل در نسخه شاهان مغلیه و نسخه

عبوضی (ص ۲۱۹) وجود دارد و در نسخه‌های خائلی و قزوینی و گورکهوری نیست.

«مرا می دگر باره از دست برده این غزل علاوه بر نسخه شاهان مغلیه و نسخه

عبوضی (ص ۱۸) در نسخه‌های دیگر مورد مطالعه اینجانب نبوده است.

«نسبت رویت اگر با ماه و پروین کرده‌اند» این غزل جز نسخه شاهان مغلیه و

نسخه‌های دیگر نیامده است.

«هرس باد بهارم سر سودا برده تنها در نسخه شاهان مغلیه (ص ۱۶۸) و نسخه

عبوضی (ص ۱۳۲) آمده است.

حرف ر «اولا چشم بر بوی خون زنده شرم‌دار آخره و «ساقیا عایه شراب بیاره» این

در غزل در نسخه‌های خائلی، عبوضی، قزوینی و گورکهوری نیست؛ ولی در نسخه

شاهان مغلیه و نسخه شخصی اینجانب آمده است.

«دیگر ز شاخ سرو منس بلیل صبوره این غزل تنها در نسخه شاهان مغلیه، خائلی و

نسخه شخصی بنده می‌باشد.

«همچنین پنج غزل زیر در نسخه شخصی بنده می‌باشد که در نسخه شاهان مغلیه و

نسخه‌های دیگر شامل نیستند:

«بعد از این هرگز نبینی هیچ میخواری دگر»

«ای باد مشکبو بگذر سوی آن نگاره»

«نبستی را عاشقاگر عاشقی همراه گیر»

«ای برده نرد حسن ز خربان روزگاره»

«سرو بالا بلند خوش رفتار»

حرف ز: غزل زیر در نسخه شاهان مغلیه می‌باشد.

در نسخه حسن راست در نکت و ثناء این غزل تنها در نسخه خطی انجمن است و شامل نسخه‌های خانلری، عبودی، قزوینی و گورکهمپور است. میرزا علی غزل را اضافه دارد:

«در آکه در دل خسته توان در آید باز» (ص ۱۷۷)

این غزل تنها در نسخه شخصی بنده وجود دارد، در حقیقت حفظ دو غزل در این بحر و تافیه دارد که ابیات آنها باهم مخلوط شده‌اند.

حرف سی: نسخه شاهان مغلیه در این حرف دارای شش غزل است که در

نسخه‌های خانلری، عبودی و گورکهمپور وجود دارند، ولی نسخه قزوینی غزل زیر را ندارد:

«جانا ترا که گفت که احوال ما میرس»

حرف ش: این غزل در نسخه شاهان مغلیه در نسخه‌های مورد مطالعه انجمن

وجود ندارد:

«بجد و جهد جو کاری نمی‌رود از پیش» اولین مصراع چهارمیر بیت این غزل ناقص

است. همچنین این غزل «من خرابم ز غم یار خرابانی خویش» تنها در نسخه عبودی (ص ۳۰۰) آمده است.

حرف ص: نسخه شاهان مغلیه دو غزل در این حرف دارد از این جمله غزل زیر:

«ست گس را ز نهند سر زلف تو خلاص» در نسخه عبودی آمده و در نسخه‌های خانلری، قزوینی و گورکهمپور غزلی در ردیف «ص» نیست.

حرف ض: نسخه شاهان مغلیه تنها غزل زیر را دارد که در نسخه‌های دیگر که

مطالعه نموده‌ام، وجود ندارد: «حسن و جمال تو جهان جمله گرفت طول و ارض». این غزل و دو غزل دیگر در این ردیف در نسخه خطی (ص ۸-۱۰۷) انجمن وجود دارند.

حرف فلان نسخه شاهان مغلیه در این ردیف یک غزل دارد که در نسخه خطی شخصی اینجانب و نسخه عبوسی آمده است. این غزل در نسخه شاهان مغلیه نیز بیست دارد. نسخه عبوسی پنج بیت و نسخه اینجانب هفت بیت دارد که با هم اصلاح زیادی دارند. غزل به قرار زیر است:

کرد عذار یار من تا^۱ نوشت دست^۲ خط
ماه ز آفتاب^۳ او راست فتاد در عاقل
روی گشاده^۴ کرده خوی چون بچمن در آمدی
شد رخ گل چو زعفران مشک و گلاب شد مسقط
از هوس ایمن که آن ز آب حیات خوشتر است
گشت روان ز دیده ام چشمه آب همچو خط^۵
گر بفلامی خودم شاه قبول می کند
تا بیماری دهد بده به بندگی خط
که بهیوات می دهم گرد مثال جان و دل
گاه ناک می کشم آتش عشق همچو خط^۶
آب حیات حفظ گشت روان^۷ ز نظم تو
کس بهوای عشق او شعر نگفت زین خط^۸

۱- نسخه خطی اینجانب: گر.

۲- عبوسی: کرده، قزوینی: دوره دست درست نیست، باید گروه یا دور باشد.

۳- عبوسی و قزوینی: ز حسن روی او. ۴- این بیت در عبوسی آمده.

۵- عبوسی: قزوینی: شطه و شط درست است. خط کاملاً درست است.

۶- عبوسی: عشق تو چو قزوینی: عشق تو چو.

۷- عبوسی و قزوینی: خطی.

۸- قزوینی این بیت افلا می دارد.

مثال سیاه او بران مغرض همچو سیم من هست و مشک گوید بر رخ ماه پاک خط

حرف ق: نسخه شاهان مغلیه تنها یک غزل دارد که در نسخه خطی استانبول و نسخه عروضی آمده است؛ ولی در نسخه‌های خانلری و قزوینی و گورکھپور نیست.

حرف ع: نسخه شاهان مغلیه در این ردیف سه غزل دارد که در هر چهار مورد چاپی آمده‌اند. در نسخه خطی شخصی بنده، غزلی است که در مدح شاه شجاع

حرف غ: تنها غزلی در این ردیف در نسخه شاهان مغلیه وجود دارد که در نسخه قزوینی و نسخه خطی شخصی بنده آمده است؛ ولی در نسخه‌های خانلری و گورکھپور وجود ندارد.

حرف ف: نسخه شاهان مغلیه تنها یک غزل در این ردیف دارد که در نسخه‌های دیگر نیز آمده است.

حرف ق: نسخه شاهان مغلیه و نسخه خطی شخصی اینجانب سه غزل در این ردیف دارند؛ در نسخه‌های دیگر چاپی فقط غزل زیر نیامده است.

اکس مباد جو من خسته مبتلای فراق».

حرف ک: نسخه شاهان مغلیه در این ردیف چهار غزل دارد که در نسخه شخصی بنده هم می‌باشد؛ ولی نسخه‌های دیگر تنها سه غزل دارند و فاقد این غزل هستند.

ای که شور افکنده‌ای در بزم شاهان از تنک».

حرف ل: نه غزل در نسخه شاهان مغلیه در این ردیف آمده است. نسخه‌های خانلری و قزوینی شش غزل دارد و نسخه عروضی هفت و نسخه گورکھپور پنج غزل دارد. این دو غزل در نسخه عروضی و نسخه‌های دیگر چاپی نیست؛ البته در نسخه‌های دیگر خطی دیوان حافظ وجود دارند:

«مرا دلست پریشان ز دست غم پامال»

«سحر چشم تو ای لعبت خجسته مثال»

در نسخه خطی اینجانب سه غزل دیگر آمده که در نسخه‌های دیگر به نظر نیامده است.

حرف م: هفتاد و سه غزل در نسخه شاهان مغلیه در این ردیف قرار دارد از این جمله سه غزل زیر در نسخه قزوینی نیست:

«روز عید است و من امروز در آن تدبیرم»
 «گرچه از آتش دله چون خم می می جوشم»
 «عایش خای پای تو صد رو نهادیم»

دومین و سومین غزل از اینها در نسخه های خانلری و عیوضی نیست، البته از این غزل به در نسخه خطی شخصی شده است و نه در نسخه های چاپی دیگر که مورد مطالعه اینجانب قرار گرفته اند. غزل زیر در نسخه های چاپی وجود دارد، ولی در نسخه شاهان مغلیه نیست:

«صوفی بیا که خرقه سالوس بر کشیم»

حرف ن: نسخه شاهان مغلیه در این ردیف ۲۲ غزل دارد نسخه خانلری ۲۲ غزل، و نسخه های عیوضی و قزوینی هر کدام ۲۳ غزل دارند. اختلاف در این عملها به قرار زیر است:

«بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن (ص ۲۶۷)

در نسخه عیوضی به جای غزل بهار و گل طرب... این غزل آمده است:

«مرغ دلم طایر است قدسی عرش آشیان» (ص ۳۹۷)

نسخه خانلری همان ۲۲ غزل را دارد که در نسخه شاهان مغلیه موجودند.

حرف و: نسخه شاهان مغلیه ۱۱ غزل دارد که در نسخه های خانلری، عیوضی و قزوینی آمده است.

حرف ه: نسخه شاهان مغلیه ۱۳ غزل دارد، نسخه قزوینی نیز ۱۳ غزل دارد ولی غزل زیر از نسخه شاهان مغلیه در نسخه قزوینی نیست:

«ای از فراغ رویت روشن چراغ دیده»

و این بیت از نسخه قزوینی در این نسخه وجود ندارد.

«عیشم مدام است از لعل دلخواه»

عبیوضی ۱۲ غزل دارد، ولی این دو غزل:

«ای که با سلسله زلف دواز آمده»

«از من جدا مشو که توام نور دیده»

در نسخه عبیوضی با تبدیل همزه «ه» به «ای» در ردیف «ای» درج شده است. در نسخه

عبیوضی بنگ غزل زاده در از نسخه قزوینی است یعنی «ای از فروغ رویت روشن چراغ

دیده» در نسخه خانلری ۱۱ غزل است که عبارتند از ده غزل از نسخه شاهان مغلیه و

یک غزل از نسخه قزوینی. غزلهای زیر در نسخه خانلری نیست:

«ای که با سلسله زلف دواز آمده»

«از من جدا مشو که توام نور دیده»

«ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده»

حرف ی: غزلهای زیر از نسخه شاهان مغلیه در نسخه قزوینی و نسخه های دیگر

جایی ناهفته است.

«اکنون که چمن باز زگل شد جو بهشتی» (ص ۳۰۲)

«ای ز شرم عارضت گل کرده خوی» (ص ۳۰۹)

«ای باد نسیم یار داری» (ص ۳۱۱)

«بروز آهده به امید ی که داری» (ص ۳۱۷)

«چون در جهان خویی امروز کامنگاری» (ص ۳۱۹)

«ساقی اگر ت هوای مامی» (ص ۳۳۳)

آخرین غزل، اولین بند از ترکیب بندی است (ص ۳۵۷) که دارای شش بند است.

(۶۱-۳۵۷) ولی در نسخه عبیوضی تنها اولین بند نقل شده است.

نهیاده:

«شد هر مژه زمین چو بساط ارم جوان» (ص ۳۴۵)

«ز دلبری نتوان لاف زد به آسانی» (ص ۳۴۸)

«سنبده دم که مبابری بوستان گیرد» (ص ۳۵۰)

«جوزا سحر نهاد حایق برابرم» (ص ۳۵۳)

«آخر مقدم مر حبا ای ملایر میمون ندم» (ص ۳۵۵)

ترکیب بند:

در نسخه شاهان، سخته تنها یک ترکیب بند وجود دارد و از این بند، آن در میان غزلها هم نقل گردیده است. در نسخه های دیگر هم این بند در میان غزلها دیده می شود. در نسخه گورکهد (ص ۵۲۴) این غزل پنج بیت دارد. در نسخه صوملی این منظومه به عنوان «ترکیب بند» آمده است و تنها دارای یک بند است که مشتمل بر نه بیت غزل (همراه با مقطع) و بیت ترکیب بدین قرار آمده است:

«بنشینم و باغم تو سازم»

«چنان در سروکار عشق بازم» (ص ۵۲۷)

در نسخه شاهان منلیه چهار بند دیگر هم آمده که در بعضی نسخه های دیگر دیده می شود ولی در نسخه های قرن نهم نیست.

مخمض:

در نسخه شاهان منلیه تنها یک مخمض وجود دارد (ص ۳۶۱-۲):

در عشق تو ای صمم چنانم کز هفتی خورشیدین بچانم

هر چند که باز و تاوانم کز دست دهد هزار جانم

در پای سارکفت عشانم

این مخمض ۱۳ بند دارد که در نسخه های دیگر موارد مطالعة (بجایب نامده) است.

مقطعات:

در نسخه شاهان مغلیه ۳۷ قطعه وجود دارد. از این جمله قطعه‌های زیر در نسخه فروسی منعقد است:

«بگوش جان رهی مهنی ندا در داد / رحمت احدی لا اله الا الله»^۱

«حکیم فکر من^۱ از عقل کرد دوش سوال

که ای نگانه لطاف جان رحمت»^۲

«آن گیسو گو حضرت سلطان ادا کند / کز جور دهر گشت شیر گریها پدید»^۳

«که بحکمت قلم را گرداند لولو در صدف

که بقدرت خار را لعل بدخشان ساخته»^۴

«خسود خواجه ما را بگو که بد میند / وگر نه دور جهان جزیدت چرا نامیده»^۵

«تم زرنج فراوان همی نیاماید / دلم ز غصه پی خد همی بغر ساید»^۶

«دریغا^۸ حسرتا در داکزین جوی / بخواجه رفت آب زندگانی»^۷

۱- ۲ بیت، ص ۳۶۵.

۲- در مدح خواجه سلمان است:

شعله قنلا پادشاه ملک سخن

جسار مات و برین حواله جهان سلطان

۳- ۵ بیت، ص ۳۷۷.

۴- ۵ بیت، ص ۳۶۱.

۵- ۲ بیت، ص ۳۶۷.

۶- ۱۱ بیت، ص ۳۶۹.

۷- ۱۱ بیت، ص ۳۶۷.

۸- ۲ بیت، ص ۳۷۱.

«کلفتی شعر من ز بختی شکر ریاست / زان غیرت طبرزد و شعبه العیال شد»^۱

۵

«شاهها» پیشری ز بهشتی رسید است

رضوان سریر و حور و شیر و سنبل حوی^۲

۵

«حسن ابن نظم از بیان مستغنی است / بر فروغ خور کسی گوید دلیل»^۳

۵

«ای یاد نصبا اگر توانی / از راه وفا و مهریانی»^۴

۵

«بروز کاف و الف از جمادی الاول / بسال ذال و دگرگون و جامع الاطلاق
خدايگان سلاطین مشرق و مغرب / خدیو کشور مصر و کرم الاستحقاق
سهر علم و حیا آفتاب جاه و جلال / جمال دینی و دین شاه شیخ نور اسحاق
میان عرصه میدان خرد به تیغ عدو / نهاد بر دل احیاء حرمش دایع وراق»^۵

۵

«بروز شنبه و سادس ز ماه ذی حجه / سال هفتصد و شصت در جهان نگاه
ز شاهراه شهادت پیالغ رضوان رفت / وزیر کامل ابوالنصر خواجه فتح الله»^۶

۵

«صبح جمعه و سادس ربیع الاول بود / که گشت فرقت آن مه کنتم ساحل
بسال هفتصد و شصت و چار از هجرت / چو آب حل شد ام این دقیقه شد مشک
دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی / کجونکه عصر بان بجه رفت و بر حاصل

۱- ۳ بیت، ص ۳۷۱.

۲- رکن: چندی غیوضی، ص ۵۱۳ و گورکهور، ص ۳۷۵.

۳- ۵ بیت، ص ۳۷۲. ۴- ۳ بیت، ص ۳۷۱.

۵- ۷ بیت، ص ۳۷۶.

۶- ۳ بیت، ص ۳۷۱.

۷- ۱ بیت، ص ۳۷۶.

مثنویات

عنوان مثنوی یا مثنویات در هیچ نسخه مورد مطالعه اینجانب نامشده ولی در این بخش چهار مثنوی داریم، یکی مثنی نامه (بدون عنوان)، دومین منظومه مثنی مثنی (بدون عنوان)، سیمین منظومه آهوی وحشی (بدون عنوان)، چهارمین مثنی نامه (بدون عنوان). در این زمینه لازم است گفته شود:

۱- در بعضی نسخه‌ها مثنی نامه و مثنی نامه باهم قرار دارند، بطور مثال: در نسخه‌های قزوینی و قزوینی در بعضی نسخه‌ها این منظومه‌ها جداگانه آمده‌اند، بطور مثال در نسخه خطی دیوان حافظ اینجانب و در نسخه شاهان مغلیه به هر صورت این دو منظومه فرق زیادی دارند.

۲- در نسخه شاهان مغلیه «آهوی وحشی» تنها ثابت ابتدایی دارد (س ۳۸۶). بعد از آن مثنی نامه آمده که ابتدای آن ناقص است «آهوی وحشی» در نسخه‌های قزوینی و قزوینی ۲۹ بیت دارد و در نسخه خطی اینجانب ۳۷ بیت آمده است. معنی این است که نسخه شاهان مغلیه حداقل ۲۴ بیت آخر را ندارد. بعد از آن مثنی نامه شروع می‌شود که اشعار ابتدایی ندارد. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که در نسخه شاهان مغلیه شعرها از یک صفحه وجود ندارد و همچنین در این نسخه صفحه‌های مفقودالآثر پس از این می‌توان گفت که نسخه مفقود عنه این نسخه ناقص بوده است.

۳- در نسخه شاهان مغلیه در صفحه ۳۸۸، منظومه ابست که بدین صورت آغاز می‌شود:

هر که آمد در جهان پر ز شور عاقبت می‌یابد شر و غم بگور

تنها سه شعر از این منظومه نقل گردیده است. در صفحه ۳۸۹ یک منظومه ده خط مختلف وجود دارد. این منظومه در نسخه‌های جای دیگر نیامده ولی در نسخه خطی اینجانب (ورق ۱۸۳ ب) وجود دارد و یازده بیت دارد، یعنی ۸ بیت این منظومه در نسخه شاهان مغلیه مفقودالآثر هستند.

رباعیات:

نسخه شاهان مغلیه دارای ۷۲^۱ رباعیست، اولین بدیع قرار است.

«مردی زگنده در خیبر پرس و اسوار گوم ز حواجه فسر پرس»^۲

آخرین رباعی اینست:

«گفتم که لب، گفت زهی حب حیات گفتم دهشت، گفت زهی حب نبات»^۳

و بدیهی است که تعداد رباعیات الحاقی^۴ در این نسخه زیاد است. این هشت ورق به این

نسخه در چه وقت افزوده شده، اطلاعی در این مورد نداریم.

اهمیت نسخه شاهان مغلیه

۱- اهمیت تاریخی این نسخه را کاتبی ماهر کتابت کرده و بهترین نمونه خط نستعلیق است. مناسطه اسم کتاب نیامده است. در تصویر هم دارد که بهترین نمونه نقاشی است. اسم نقاش نیز نیامده است.

۲- اهمیت تاریخی؛ قبلاً اشاره کردیم که دست نوشته های همایون و جهانگیر روی چند صفحه این نسخه نوشته شده است. در اکثر این یادداشت ها، به فال هایی اشاره شده که این پادشاهان از این نسخه گرفته بودند. این فال ها به مناسبت های ویژه ای گرفته شده و تأثیر این پیش آمده های تاریخی را تصدیق می کنند. نمونه دستخط همایون را نداریم و آنها در همین نسخه نمونه دستخط وی حفظ شده است. یادداشت های جهانگیر در این نسخه از لحاظ اهمیت تاریخی و ادبی بی نظیر هستند. روی نسخه شاهان مغلیه بهرهای دربار تصویران هند، به ویژه کتابخانه شاهجهان است و همچنین یادداشت ها و «عروض دیده های» مقامات کتابخانه ها که اهمیت این نسخه را بالا می برده، بدین قرارند:

۱- دیوین و گوروکپور ۲۲ رباعی و قزوین ۲۲ رباعی دارد، و این رباعیات باهم فرق دارند.

۲- ص ۳۸۹، ۳- ص ۲۰۲.

۱- قزوین در رباعی و گوروکپور چهار رباعی الحاقی دارد، که توجه شما را جلب می شود، ص ۲۲.

۵- نیز مجموعه ای دو قریر آرث گیلری (فرانکفون، دی. سی) به شماره ۶۶۱۸ حفظ می شود که مشتمل بر انتخابی از اشعار مولانا روم، نقلی گنجوی، سعدی شیرازی و سلالی است.

کمترین خانه زادات عروسی دبد چهارم ربع الاول سنه ۸۰۰ هجری و الا

مهر عیسیٰ خان

۱۱۲۷

۱۷ دی ماه سنه ۳۶ عروسی دبد شد

الفد شدافه چندی

مهر سید علی حسین

مرید بادشاہ عالمگیر

۲۷ جمادی الاول سنه ۹ تحویل هلال شد

۱۸ رجب سنه ۲۸ تحویل

هفدهم ماه جمادی الثانی سنه ۲۹

عروسی دبد تحویل محمّد باقر شد

۱۷ جمادی الثانی سنه ۳۱

تحویل محمّد باقر شد

۴ ربع الاول سنه ۸ تحویل محافظ خان شد

مهر

اسراف خانم زاد بادشاہ عالمگیر

مهر

حکیم صالح مرید شاهجهان

۵ شهریور دی ماه سنه ۳۴ تحویل هلال

شهر قوی الحجه سنه ۱۵ تحویل هلال شد

سلطان حسن میرزا باقرا ۶ شعبان سنه ۱۸ تحویل سهیل شد

۱۶ محرم سنه ۲۶ عروسی دبد تحویل سهیل شد

از این عروسی دبد ها بادشاہت ها مهر ها و اشاره های دارا شکوه به این نسخه خطی آشکار می شود که این نسخه بعد از جهانگیر هم در کتابخانه شاهي نپور مان هندی نگهداری می شده است.

متن نسخه شاهان مغلیه

متن این نسخه آن گونه که انتظار می رود فاقد نقص نیست، اگر چه بعد می نماید، نسخه ای که مورد مطالعه چند پادشاه قرار گرفته و تا مدت طولانی در کتابخانه های پادشاهان مختلف نگهداری می شده است، دارای نقابصی نیز باشد؛ ولی بعضی از نقابص اساسی آن بدین قرار است:

۱- اگر چه از بعضی اظهارات به دست می آید که این نسخه در قرن نهم کتابت شده، ولی مواردی املائی خوشنویسی و اصالت متن قرن نهم در این نسخه دیده نمی شود. اصولاً عربی در دال و ذال تا اواخر قرن نهم در کتابت ملحوظ داشته می شد، ولی این نسخه فاقد آن است و اعتباری در غزلهای ردیف دال و ذال در این نسخه نگه داشته نشده، و هر دو ردیف یکی بعد از دیگری نقل شده اند و در املا هم دال جای ذال را گرفته است. دیگر اینکه نسخه مورد نظر بهترین نمونه خط نستعلیق است و ممکن نیست در قرن نهم استنساخ شده باشد. علاوه بر این، کلام اضافی در این نسخه زیاد است که در نسخه های قرن دهم و بعد از آن دیده می شود. همچنین با توجه به فراوانی تعداد غزلیات در نسخه شاهان مغلیه به نظر می رسد که استنساخ این نسخه در بعد از قرن نهم هجری انجام گرفته باشد. همچنین به نظر می رسد با مرور زمان، کلام دیگر شاعران شامل دیوان حافظ شده تا اینکه در بعضی از نسخه های جدید، تعداد غزلیات نا شناس رسیده است. جدول زیر، نظر اینجانب را در این زمینه تصدیق می کند:

نام نسخه	سال کتابت	تعداد غزل
نسخه آبا صرافیه ترکی کاتب حسن بن نصرالله	۵۸۱۳ هـ	۴۵۵
نسخه کتابخانه آصفیه حیدرآباد (هند) ^۱	۵۸۱۸ هـ	۳۵۷
نسخه دکتر اصغر مهدوی (ایران)	۵۸۲۱ هـ	۴۰۶

۱- این نسخه به تصحیح و اتم این حروف از خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دغلی و در دی ماه سال ۱۳۶۷ هـ برابر با جمادی الاول ۱۴۰۹ م در چاپ رسیده است.

۲۲۰	۵۸۱۲	نسخه مطبوعه سراسری (استانبول) کاتب جعفر باسنقری
۲۵۸	۵۸۲۳	نسخه دست‌نویس مستغان (امریکا)، فرصت شریف
۲۳۳	۵۸۲۴	نسخه گورکهور ^۱ (آذربایجان، هند) کاتب محمد الفاری
۲۹۹	۵۸۲۵	نسخه تور عثمانیه (ترکی)
۲۹۵	۵۸۲۷	نسخه خلخال (ایران)
۳۰۲	۵۸۳۹	نسخه بادلیان (انگلستان) کمال الکاتی
۳۳۹	۵۸۴۳	نسخه نقوی (ایران)
۲۲۵	۵۸۵۴	نسخه مجلس شورای ملی (ایران) یعقوب الکاتب
۲۰۶	۵۸۵۵	نسخه موزه بریتانیا (انگلستان) سلیمان خوشنچی
۲۰۹	۵۸۵۷	نسخه کتابخانه ملی، پاریس، علی اکبر اصفهانی
۲۷۰	۵۸۵۸	نسخه کتابخانه مجلس، ایران
۲۰۸	۵۸۵۹	نسخه کتابخانه ملی، دیانا
۲۳۶	۵۸۵۹	نسخه قونیه، ترکی، حسن غیاث جوهری
۲۶۵	۵۸۶۲	نسخه یحیی قریب، ایران، محمود حمادی
۲۳۶	۵۸۶۴	نسخه اصغر مهدوی، عبدالرحیم
۵۰۸	۵۸۶۶	نسخه اصغر مهدوی، شیخ حسن
۲۹۸	۵۸۷۴	نسخه کتابخانه مرکزی تهران
۲۹۶	۵۸۷۲	نسخه کتابخانه ملی تهران، میر حسن کاتب
۲۹۵	۵۸۷۵	نسخه کتابخانه ملی، پاریس، فخرالدین احمد
۲۶۸	۵۸۸۹	نسخه کتابخانه ملی، پاریس، شیخ مرشد
۲۳۵	۵۸۹۴	نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران، علی اکبر فیروزی
۵۰۰	۵۸۹۳	نسخه کتابخانه محمود فراد، محمد معتم

^۱ نام این نسخه به تصحیح و ترمیم با نام این گروه در تهران تحت سرپرستی شده است.

۲۹۲ نسخه کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاہور، محمود بن حسن نیشابوری ۵۸۹۸ھ

۲۸۴ نسخه کتابخانه ملکی درویش محمود نیشابوری ۵۸۹۸ھ

۲۸۲ نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران، پیر حسین کاتب^۱ ۵۸۹۸ھ

نسخه های فوق الذکر نسخه های خطی قرن نهم هستند. بکری از آنها دارای ۵۰۸ غزل و دیگری ۵۱۰ غزل می باشد و نسخه های دیگر کمتر از ۵۰۰ غزل دارد. از جمله چاپ های جدید، قزوینی ۱۲۹۵، خالطری ۱۲۸۶ و عبوسی ۵۰۷ غزل دارند. علامه برادر در دیوان حافظ چاپ بیعی، ۱۳۰۸هـ، ۵۸۷ غزل، چاپ قدوسی، بیعی، ۱۳۲۲هـ، ۵۹۷ غزل، چاپ گرمی، بیعی، ۱۳۲۲هـ، ۵۸۲ غزل، چاپ های نولکشور، کبیر ۱۳۳۱/۱۳۹۱، ۵۸۲ غزل و چاپ سال ۱۳۳۲هـ، ۵۸۸ غزل وجود دارد.

در نسخه شاهان مغلیه تعداد غزلها ۵۳۲ است. غزلی دوبار تکرار گردیده است و ورقی ساده روی آن گذاشته شده که ممکن است سه غزل روی آن کتابت شده باشد. پس تعداد کل غزلها در این نسخه ۵۳۴ می رسد. این تعداد غزلها نشان می دهد که این نسخه قدیمی است.

همچنین این نسخه دارای قصیده، ترکیب بند، مخمس، قطعاتی چند (۳۷)، رباعیات به تعداد زیاد، و یک یا دو مثنوی بیشتر از عبوسی، قزوینی و گورکھپور دارد. چون نسخه های متأخر دارای آثار زیادی هستند، به این نتیجه می رسیم که این نسخه ضمیمه تر از اوایل قرن دهم است. معنی اثر این است که این نسخه از لحاظ قدمت اهمیت چندانی ندارد. این نسخه نقایص دیگری هم دارد که عبارتند از:

۱- غلطهای فاحش املائی بطور مثال:

الله و اکبر به جای الله اکبر و تا آب ما که متبعش الله و اکبر است. (ص ۲۴)

آزاری به جای آذاری و ابر آزاری برآمد باد نوروزی رسید. (ص ۷۲)

خوش آمد دلی به جای خوش آمدی خوش آمد دلی که مدام از بی نظر مروده (ص ۹۸)

(۱) پیر حسین کاتب، دو نسخه دیوان حافظ را کتابت کرده است. یکی از آنها در ۱۳۳۹ و دیگری در ۱۳۸۱ هجری شمسی است و هر دو از لحاظ تعداد غزلها هم فرق دارند.

نو خواسته به جای نو خاسته دعاش روی جوانی خوشتر به خواسته‌ها^۱ (ص ۲۶۸)

۲- روی ص ۱۲۰ مطلق غزل زیر است و سکه ورق (ص ۲-۱۲۱) ساده گذاشته شده

زهی حسنه زمانی که یار یار آمد / بکام حمزه‌گی سنگینار یار آمد

و بعد آیه‌ی روی صفحه ۱۲۳ تنها چهار بیت غزل زیر آمده است

یا یار کجا نشیند آن کو / اندیشه حاضی و غم دارد

آخر رستم که باز بر آمد / آثار دلیلی ما چه نام دارد

خرم دل آن کسی که صحبت / با یار غایب اندام دارد

حافظ چو دمی خوشست مجلس / اسباب طرب مدام دارد

تنها مطلق غزلی که در این نسخه روی صفحه ۱۲۰ نقل شده، در خانلری (ص ۲۷۸)،

عروسی (ص ۲۴۶)، فروسی (ص ۱۵۹) و گورکهور (ص ۱۸۶) وجود دارد. این غزل

دارای ۷ بیت است، یعنی نسخه شاهان مغلیه ۶ بیت ندارد

روی صفحه ۱۲۳، در نسخه شاهان مغلیه چهار بیت غزلی که آمده است، در

خانلری، عروسی، فروسی و گورکهور وجود ندارد و به جای آن، در این نسخه‌ها غزلی

به همین ردیف و قافیه آمده که مطلق‌اش بدین قرار است

آن کس که بدست جام دارد / سلطانی حرم مدام دارد

در نسخه شاهان مغلیه و نسخه خطی ابن‌جانب دو غزل به همین ردیف و قافیه آمده

است در نسخه شاهان مغلیه، این چهار بیت از آغاز است که در نسخه خطی ابن‌جانب در

زیر نقل می‌شود:

دل شوق لبث مدام دارد / یا رب ز لبث چه کام دارد

جان شریعت مهر و یاده شوق / در مایه دل مدام دارد

سوزیده زلف یار دایم / در جام بلا مقام دارد

تا صید کند دلی بشوخی / بر گلی ز سفته دام دارد

^۱ این غزل در فروسی نیست، ولی عروسی هست

۱- حاشیه ۲۶۶، عروسی، ص ۱۵۹، فروسی، ص ۱۸۶، گورکهور، ص ۱۸۶

به نظر می آید که آن نسخه خطی که نسخه شاهان مغلیه از آن خارج شده، در این حد ناقص بوده و کتاب نسخه شاهان مغلیه یک ورق را بیاض گذاشته تا بعد از نسخه دیگری این نقص را رفع کنند، ولی تراسته این کار را انجام دهد.

باید گفت که تعداد آیات هر دو غزل فوق‌الذکر ده است و نه بی‌شمار و هر دو صفحه‌ای
بیاض گذاشته شده جای ۲۶ بیت دارد. پس واضح است که کتاب عربیاً در غزل را و
نه در دوازده و برای آنکه در صفحه را نام نه گذاشته بوده است

در ضمن متون، اشاره شده است که ۱۴ بیت در میان صفحه ۳-۲۸۲ و ۸ بیت
دیگر در صفحه ۳۸۸، نقل نگه دیده است.^۱

نویسنده: محمد خطی شاهکی معارف از کتابخانه خدامحضر، بنساخته: ۱۹۹۲ م به چاپ رسیده است. در مقدمه به زبان انگلیسی در این چاپ گفته شده است که اولین ویرایش در ۱۳۳۵ و با تغییرات در آخر این نسخه به خط و قلم دیگر است. سوال این است که چرا در مقدمه به این جهت توجه مبذول نشده است.

بعضی ویژگی‌های اصلی نسخه مورد نظر

- ۱- در اوراق ابتدایی این نسخه حتی در صورت مضاف هم بول بدون نقطه (ـ) نوشته شده که در هیچ یک از نسخه‌های خطی فعلیهی به نظر نیامده است.
- ۲- «ج» و «گ» به شکل «ج» و «گ» کتاب شده ولی «ب»^۲ به همین شکل آمده است.
- ۳- «ه‌ها»ی مختلفی به موارد جمع حذف^۱ گردیده است که اختیاریت نسخه‌های فعلیهی است.

۱- در این نامه بعضی جاها بیانی گذاشته شده است مثلاً در ص ۵۰:

۲- از مکتبه بیروت در (هش ۱۳۱۷)، دوستان جدی من جدا شد. (اس ۵)، حامد، حمزه، حو - بهبهان، احمد.
خلافت زمان سلطان (ص ۶۴).

۳- ہم جیتے پور اُٹس ہم دیکھ پور آج ارلی (پیر ۶:۳۰ صبح آج)

۹- فتنها بر انگیزد (ص ۷۲)، در مکتبها (ص ۸۹).

اخبار فرهنگی و ادبی

□ سمینار تورسیم در اسلام

سری و همجین دانست از شکوای فرهنگی مطالعات هند و ایرانی (Indo-Iranian Studies) عصر روز چهارشنبه ۱۳۷۵/۱/۳۱ (۳۱ آوریل ۱۹۹۶م) در سالن فرانت دانشگاه تهران، فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو تشکیل شد. این سمینار به ریاست پرفسور ژرمنی (رئیس استثنای تحقیقات تاریخی دانشگاه همدان) تشکیل جلسه داد. مدعوین این سمینار برخی از نمایندگان کشورهای مختلف سراسر جهان در هند و استادان دانشگاه‌های هند بودند. سخنران این جلسه پرفسور شاه وسیم (استاد رشته اقتصاد دانشگاه اسلامی علیگره) مقاله خود را تحت عنوان «تورسیم در اسلام» ارائه کرد. به مرور اسفند شنیدگان توان گرفت

□ سمینار بین‌المللی دوروزه‌ی در پاریس (فرانسه) از ۱۸ تا ۱۹ آوریل ۱۹۹۶م در باره زبان فارسی در جهان امروز برگزار گردید. بخش مطالعات ایرانی، وابسته به مرکز ملی تحقیقات علمی دانشگاه پاریس، این کنفرانس را با همکاری سازمان یونسکو برگزار کرد. هدف اصلی این سمینار بررسی وضعیت زبان فارسی در کشورهای فارسی زبان و دیگر کشورهای که فارسی از پیش در آنها زبان رسمی بوده و نقش بزرگی را در جامعه‌های آنها ایفا کرده است. بود در این کنفرانس تعداد زیادی از استادان و دانشمندان فارسی از سراسر جهان شرکت کردند. همچنین ایرانی‌های مقیم پاریس هم در جلسه‌های مختلف این کنفرانس حضور پیدا کردند و با شرکت فعال در شور و

مشهورتهای مطروح شده در این سمینار به اثبات رسانند که به آنها به رسمیت در پس دیوارهٔ فرزانگی دارند، بلکه برای اکتشاف راه‌های جدید برای تسامد و تفاهات در پس به عنوان زبان بین‌المللی نیز جویا و پویا هستند.

جلسهٔ گشایشی کنفرانس روز ۱۸ آوریل در ساعت ۹ صبح در سالن همایش‌ها و تحقیقات علمی دانشگاه پاریس، برگزار گردید. در این جلسهٔ حساب آقای دکتر رجاء، رئیس انجمن علمی مطالعات ایران در سوربون، آقای سر دانیل استاد علوم در انجمن علمی مئی زبانها و فرهنگهای شرق، آقای بی. هورگاد، پژوهشگر ارشد و مشاور رتبهٔ رئیس یونسکو در مرکز علمی تحقیقات علمی، پاریس، و آقای احمد برانی سخنرانی ایراد کردند و اهداف سمینار را توضیح و شرح دادند. سپس در پایان به هم مدیرکل یونسکو به این سمینار قرائت گردید.

نام‌های سخنرانها و عنوانهای مقالات آنها که در جلسه‌های مختلف این سمینار در روزه ارائه شده، بقرار زیر است:

- پرفسور شریف حسین قاسمی از دانشگاه دهللی: وضعیت زبان و ادب فارسی در هند امروز.

- پرفسور احمد جلالی از دانشگاه اکسفورد: فارسی در بریتانیا.

- آقای دارد مناسری از دانشگاه تل آویو: فارسی در جامعهٔ یهودی، اسرائیل و غربیه.

- آقای جیس الیاس از مراکز ادبی پاریس: فارسی در مراکز ادبی.

- آقای محمد بن گوشتی: فارسی در دانشگاه اهل آ، فارسی در جوامع ادبی.

- استاد محمّد عاصمی از تاجیکستان: فارسی در آسیای مرکزی. در حال حاضر و

پایان.

- آقای چنگیز بهلول، تهران: «تأثیر جنگ در تحولات و گسترش زبان فارسی».
- آقای آ. ناشکیبا، دانشگاه تیلسی: «وضعیت فارسی در جورجیا».
- استاد علی روائی، دانشگاه تهران: «فارسی در تاجیکستان».
- استاد عبدالعزیز روان فرهادی، نماینده افغانستان در سازمان ملل «فارسی در ایران، افغانستان و تاجیکستان».
- آقای دکتر علی شرفه صادقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران: «فلسفه فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران در پیشرفت فارسی».
- آقای یدالله رویایی، پاریس: «زبان فارسی در میان ایرانیان مقیم در غرب».
- آقای سی. بالی، پاریس: «ادبیات فارسی».
- آقای دکتر احمد کریمی حکاک، دانشگاه واشنگتن: «آثار جدید فارسی درباره زبان فارسی در خارج از ایران».
- آقای دکتر حسن حاج مستند جوادتی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران: «تاریخ فارسی در جهان امروز».
- آقای یاقر معین، بخش فارسی، رادیو بی. بی. سی: «شئون‌نگاران و تأثیر بخش فارسی رادیو بی. بی. سی».
- آقای احسان متوجه‌پوری، رادیو فرانسه: «برنامه فارسی رادیو فرانسه».
- آقای غلام حسین زاده، از دانشگاه تربیت مدرس تهران، دکتر بافروزاده و آقای رزمجو از ایران: «جدید دیگر سخنرانی‌ها بودند که در جلسه‌های مختلف این سمینار مقالات خود را ایراد کردند».
- در جلسه نهایی این سمینار که در عصر نوزدهم آوریل برگزار گردید، برنامه‌های ارائه شده در کلاس «درد بررسی فرانسه».

آنچه از برنامه‌ها و سخنرانی‌ها در این کنفرانس استنباط شد، بدین قرار است:

امروزه به مثل مختلف، از جمله حال فادی و اقتصادی، زبان فارسی دیگر از نفوذ بین‌المللی پیشین خود برخوردار نیست، لذا این مطلب بدان معنا هم نیست که از اهمیت آن کسبه شده باشد. در واقع زبان فارسی چون زبان فارسی که وسیله انتقال تمدن‌های بزرگ بوده‌اند، به دلیل علاء گذشته بر بار خود، بخش مهمی از فرهنگ جهان هستند.

زبان فارسی در سایه ادبیات گسترده خود از مرزهای ایران بسی فراتر رفته است، به طوری که آثار رودکی، برای انجمن‌های از بهترین عناصر جوت مثل آنان به شمار می‌آید و همچنین هزار سال پس از رودکی، اشعار لاهوری شاعر پارسی‌گوی دیگر، نقش مهمی را در تاریخ فرهنگ هند بازی کرده است و مشرف جلال‌الدین بلخی، کسی که شعر و حکمت را با شور و ای بی‌بدیل در هم آمیخته، زبان نگاه عارفان جهان و مردم ترکیه است. سنایی در افغانستان و امیر خسرو دهلوی در هند و نظامی در قفقاز مورد تکریم و ستایش همگان‌اند. ادب درستان به ارزش ادبی و انسانی و معنوی آثار همه ستارگان درخشان زبان و ادبیات فارسی از هر کجا که باشند، ارج می‌نهند. در این زمینه بایستی از تلاش‌های دولت جمهوری اسلامی ایران تقدیر به عمل آید که با حدیثی اینچنین به حمایت از زبان فارسی پرداخته است. نظیر به گسترش زبان و ادبیات فارسی، هنگام آن فرامی‌ده است که سازمان ملل، فارسی را به عنوان زبان بین‌المللی بنماید.

به مناسبت این کنگره، نمایندگانه انتشارات فارسی هم برگزار شد و آثار زیادی به زبان فارسی که اخیراً در ایران، هند، پارسی و دیگر کشورها به جاب رسیده‌اند، به معرض نمایش و فروش گذاشته شده که در نتیجه تعداد زیادی از علاقه‌مندان به زبان و ادب فارسی از این نمایندگانه دیدن کرده و کتبه‌های مورد نیاز خود را خریداری کردند.

□ گزارش نشست فرهنگی

جلسه شعرخوانی با صاحب مدال شش مردم بومی در رانرانی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، بهمن ماه ۱۳۹۵، ۲۶/۱۲/۹۵، ۲۶/۱۲/۹۵ برگزار شد. این نشست فرهنگی با حضور مدیر جمهوری اسلامی ایران، و معاون امورهای گرواسی، سرانجام و مصو تشکیل گردید. ریاست این جلسه را حاتم احتلا نروانی (وابسته) به عهده داشت. در آغاز مدیر جمهوری اسلامی ایران و سپس حاتم احتلا نروانی به ایراد سخنرانی پرداختند. سپس آقای دکتر ذراگو استاد جوان سفیر کشور کرواسی اشعاری تحت عنوان «ترازوی بالکانه» قرائت نمود. در این نشست آقای سلطان خورشید (وزیر مشاور در امور خارجه کابینه سابق هند) و جمعی از استادان هند نیز شرکت داشتند.

□ مسیله سه روزهای از چهاره ناسم زوئی ۱۳۹۵ در دانشگاه اسلامی علیگره برگزار گردید. سخنرانی فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، این مسیله را با عنوان «ریخت و ادبیات فارسی در دوره حکومت شاهجهان پادشاه سوری» تشکیل داد. بر مبنای آذربیدخت صفوی، رئیس بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، سرپرست این مسیله بود. جلسه گشایشی این مسیله در نالار کنفرانسی دانشگاه در روز چهارم زوئی تشکیل گردید.

این جلسه به قرائت آدای چند از قواعد الحکم آغاز شد. بر مبنای آذربیدخت صفوی از شرکت کنندگان در این جلسه و استادان فارسی از دانشگاه های مختلف هند که برای شرکت در این مسیله آمده بودند، استقبال کرد. افزود بر این، اهداف اهداف مسیله را هم توضیح دادند.

جناب آقای محمود انرحسن، رئیس دانشگاه اسلامی علیگره، نا سخنرانی بر محتوای خود درباره نقش فارسی در هند، این مسیله را گشایش دادند. جناب آدای

محمودالرحمن به روابط بسیار نزدیک و صمیمی تأمین هند و ایران اشاره کردند و سهم هند در پیشرفت و گسترش زبان و ادبیات فارسی را مورد بررسی قرار دادند.

پرفسور خلیق احمد نظامی استاد برجسته تاریخ هند قرون وسطی دانشگاه اسلامی علیگره سخنرانی خود را ایراد نمودند. ایشان با توجهی قابل متابعت تاریخچه زبان و ادبیات فارسی در دوره شاهجهان را اجمالاً بررسی کردند و نشان دادند که دوره شاهجهان از ادوار طلایی زبان و ادبیات فارسی در هند بوده است.

استاد فقیر احمد محسنی دانشیار فارسی هم طی سخنرانی اجمالی خود به سهم هند در پیشرفت و گسترش زبان و ادب فارسی اشاره کردند و بعضی جنبه‌هایی را که بایست مورد مطالعه و تحقیق استادان فارسی در جهان فارسی قرار گرفته متذکر گردیدند. جناب آقای محسن میری، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند که برای شرکت در جلسه انتخابیه از دهلی به دانشگاه علیگره تشریف برده بودند، در این جلسه نظر فاضلانه‌ای را ایراد کردند. ایشان علاوه بر اشاره‌های اساسی به سهم هند در گسترش زبان و ادب فارسی، برنامه‌هایی را هم که در حال حاضر رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند برای ترویج و نشر مطالعات فارسی مورد اجرا قرار می‌دهد، مورد اشاره قرار دادند. علاوه بر این، ایشان در مورد برنامه‌هایی که برای پیشرفت مطالعات فارسی در هند در نظر گرفته شده است، توضیحات لازمی را دادند و به استادان و دستیاران زبان و ادب فارسی در هند اطمینان دادند که رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند آماده است تا هر نوع همکاری را در این زمینه فراهم آورد.

جناب آقای محمودالرحمن، رئیس دانشگاه اسلامی علیگره مجموعه مقالاتی را دربارهٔ زبان و ادب فارسی که بخش فارسی این دانشگاه به چاپ رسانده است، در این جلسه منتشر کردند.

پس پرفسور خاتم مارا با تقدیم سرنامة مفصل بسیار را توضیح دادند و در پایان پرفسور میکد محسن طارقی حسن از حصار گرامی و استادان فارسی که در این جلسه

حضور داشتند، تشکر نمودند.

در این سمینار سه روزه، دوازده جلسه برگزار گردید. آقای حبیب الله افغانی مدیر دانشگاه ادبیات به ریاست جناب آقای باقر ابطحی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی در هند برگزار گردید. جناب آقای باقر ابطحی مقاله عالمانه و تحلیلی خود را با عنوان «جایگاه شعر و تاریخ نویسی در دوره شاهجهان» در همین جلسه فرستادند. بعضی استادان و دانشمندان که مقالاتی را در جلسه های مختلف این سمینار فرستادند، عبارتند از:

«فصلی در تاریخ ادبیات دانشگاه اسلامی حاکمه» - شاعران و محققان به بروجی از دوره شاهجهان».

«فصلی در تاریخ ادبیات» - استاد اعجازی از ایران، «مختصر غنایت حسن آشتی»
«فصلی حافظ محمد طاهر علی، دانشگاه شائنی نکین» - «تذکره عرفای دوره شاهجهانی».

«فصلی هند دوره اخیر» - دانشگاه جواهر لعل نهرو «ادراشکوه به عنوان مترجم»
«فصلی استاد حسن عسکری، دانشگاه دهلی» - «شاعری با تخلص ادهم»
«فصلی سراف حسن داسی، دانشگاه دهلی» - «اهلیت ادب چهار چهر برهمین»
«فصلی سعید اعظمی، جامعه ملیه اسلامی» - «شاهجهان نامه محمد حن قدسی»
«فصلی محمد اسلم حسن، دانشگاه دهلی» - «معرفی نسخه های خطی دوره شاهجهانی در موزه ملی».

«فصلی اصطفی زمانی، دانشگاه لکهنو» - «برهمین به عنوان شاعر غزل سرا»
«فصلی ریحانه خاتون، دانشگاه دهلی» - «تطایف اتحاد از سر عباس اندلیبی عبدالمطیف عباسی گجراتی».

«فصلی طاهر رسولی بوفی، دانشگاه بهار» - «برای اعلام اکثر قیادی»
«فصلی شمس اختر، دانشگاه خلدو» - «ارسی» - «املا محمود جوسری»

دکتر ذاکره شریفه قاسمی، دانشگاه جواهر لعل نهرو، «ادب و ادبیات فارسی در دوره شاهجهان».

دکتر نرگس جهان، دانشگاه دهلی، «بهار دانش».

دکتر نفیس جهان، دبیرستان دختران، دهلی، «قلعه سرخ دهلی».

دکتر حسن عباس، کتابخانه و کتابخانه، «سعدی گیلانی».

دکتر محسن، «انسان و ادب»، دانشگاه تهران، «دکتر محمد»، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

دکتر ماریا بلقیس، دانشگاه اسلامی علیگروه، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

دکتر امین، «دکتر محمد»، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

دکتر محمد، «دکتر محمد»، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

دکتر محمد، «دکتر محمد»، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

دکتر محمد، «دکتر محمد»، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

دکتر محمد، «دکتر محمد»، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

دکتر محمد، «دکتر محمد»، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

دکتر محمد، «دکتر محمد»، «دکتر محمد»، «دکتر محمد».

گزارش انتصابیه دوازدهمین مسئول خود را با آموزی استادان فارسی در هند (روز دهم و بیست و نهم) آموزی استادان فارسی هند در شب ۲۹ خرداد ماه ۱۳۷۵ میلادی (شماره ژوئن ۱۹۹۶ م) در ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر در محل منازل احداثیات دانشگاه مدینه صدر در دله به برگزار شد که ریاست دانشگاه اسلامی علیگنده انجمن کشته ای در جلسه بودند.

جناب آقای علی رضا شیخ عطار مغفور و جناب آقای سید محسن میری رازی فرهنگ و جناب آقای بالوهار رئیس هیأت فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دله ای و استادان ایرانی آقایان دکتر توفیق هاشمپور اسماعیل و دکتر ابوالقاسم زاهدی، دکتر احمد ششم کوهپایه و جناب آقایان پرستور سید امیر حسن عابدی و پرستور بهنگو به صورت از استادان برجسته هند و پرستور عبدالودود افلهر دبیر انجمن استادان فارسی هند و مجمع میری از دیگر استادان، دانشوران فارسی و شخصیت‌های فرهنگی در این مراسم شرکت داشتند.

پس از تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید، گزارشی کوتاه از دورهای پارامری زبان و ادبیات فارسی در سالهای گذشته قرائت شد و سپس متن پیام وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای میر سلیم پوشط جناب آقای بالوهار قرائت گردید. سپس جناب آقای علی رضا شیخ عطار مغفور جمهوری اسلامی ایران در سخنان خود به این نکته اشاره کرد که زبان فارسی در هند یک زبان خارجی نیست و استادان فارسی هند بایست از این زبان به خوبی محافظت کنند.

سخنران بعدی جناب آقای سید محسن میری رازی، مستر فرهنگ جمهوری اسلامی ایران بودند. ایشان از جناب آقای محمودالرحیم رییس دانشگاه اسلامی علیگنده و انجمن استادان زبان فارسی که در این امر احیای فرهنگ جمهوری اسلامی ایران جهت برگزاری این گردهمایی همکاری داشتند و همچنین از جناب آقایان مجمع عطار که خود یک چهره فرهنگی هستند، قدردانی و تشکر نمودند. ایشان در بخشی از

محمود خود اظهار داشت که امروزه بیشتر استقافای بسیار نادانی در ادبیات فارسی متأسفانه برآمده از بی‌معم که این روزگار شایع طرفت بسیار بالای خود به قبیح بسیار خوبی رسیده است و این چیزی جز نتیجه تلاش استادان و محققان و نگارنده‌ای است که به ما دلگرمی و نوید آن را می‌دهد که در عصر ادبیات نوین شاهد بیشتر استقافای چشمگیری باشیم.

سخنران بعدی این گردهمایی جناب آقای محمود ابراهیمی رئیس دانشگاه اسلامی تبریز و استاد قدیم بحثی از محمّد خود اظهار داشت که این روزگار با شیوه‌های خود تشعشعی است و با اسبج خود چنانکه این روزگار به صورت یک رنگ ادبی در برابر شاهان بسیاری عهد و پیمان و بعد از آن عهد و پیمان و باز آن عهد و پیمان همگی زده شده و هم که امروزه زیاد شده و دره است، هدفشان از فارسی شیرین است و بی‌نیاز از پادشاه ادبی فرهنگی به حاصل برگزاری چنین مسالری تشکر نمود.

سخنران بعدی این جلسه جناب آقای پرفسور تقی دهلوی دبیر انجمن استادان زبان فارسی در عهد بودند که حضور تشکر از اسبج و راننده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را تشایر و شرح. این فارسی در عهد و وضعیت کنونی آن، اهمیت برگزاری در زبان فارسی ملنگ شد. سپس از همه سخنرانان بر صندیه هدایای پرفسور انوار احمد از دانشگاه تبریز، پرفسور و راننده گرامری و پرفسور جانی از دانشگاه اسلامی تبریز که در سال جاری به درافتادند از آن دست و نامت جمهوری اسلامی تبریز دادند و از سوی راننده فرهنگی تبریز به عمل آمد. سپس پرفسور بهگونت سزوب که درها شاگرد بازمانده از استاد حافظ محمود شیوانی که این دوره زبان‌آموزی، پانزده ساله پس سال درگذشت او بود، درباره استاد خود سخنان کوتاهی ایراد کردند. سپس جناب آقای دکتر ابرار سخنانی ضمن تشکر از برگزار کنندگان این گردهمایی قطعه شعری از حافظ را قرائت نمودند.

شایان ذکر است که این برنامه تا ساعت ۷/۳۰ ادامه داشت و در پایان از مهتاد پذیرایی به عمل آمد.

□ سمینار زبان و ادبیات فارسی هندی در مرکز فرهنگی ساهیتیا آکادمی، دهلی
سمینار یک‌روزه زبان و ادبیات فارسی در هند با همکاری خانه فرهنگ جمهوری
اسلامی ایران و ساهیتیا آکادمی در ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز یکشنبه ۲۷ خردادماه ۱۳۵۵
مطابق با ۱۶ ژوئن ۱۹۹۶م توسط آقای دکتر مظفر حسین برلی رئیس انجمن جامعه و قلم
اسلامی و سازمان اقلیت‌های مذهبی در هند، افتتاح گردید.

در این جلسه جناب آقای سید محسن میری ریوز فرهنگی جمهوری اسلامی ایران؛
جناب آقای بالیدار رئیس و سرپرست خانه فرهنگ دهلی نو، جناب آقای سید باقر
اعظمی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی رایونی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در
دهلی نو و آقایان دکتر محمد کاظم کهدویی، دکتر ابوالقاسم رادفر استادان اعزامی از
ایران و جناب آقای رحمان دوست شاعر معاصر شعر کردگان و سرکار خانم حکیمه
فیروز استاد دانشگاه تربیت معلّم تهران و جناب آقای پرفسور امیر حسن حامدی استاد
برخاسته و جمع کثیری از استادان زبان فارسی سراسر هند شریک داشتند.

در ابتدا آقای او. پی. شرما معاونت فرهنگی ساهیتیا آکادمی از خانه فرهنگ
جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، برای همکاری در برگزاری این سمینار تشکر کرد و وی
از قول جواهر لعل نهرو گفت: "هر میان تمام ملل دنیا که به هند آمده‌اند و یا به هند می‌روند
داشته‌اند و آثار فرهنگی از خود بر جای گذاشته‌اند، ایرانیان نیز پس از آنان گوناگون را
به یادگار گذاشته‌اند که امروزه میراث فرهنگی ما محسوب می‌شود." وی افزود که
فارسی از آنکه مهم می‌باشد فرهنگی با ارزش این مرز و بوم می‌باشد، و مرکز ساهیتیا
آکادمی همیشه آمادگی دارد تا در برگزاری و چاپ آثار زبان شهریور فارسی همکاری لازم
را داشته باشد.

سخنران دیگر این جلسه جناب آقای سید محسن میری ضمن تشکر از مرکز
فرهنگی ساهیتیا آکادمی جهت همکاری و برگزاری این سمینار، طرح و پیشنهاد
ریشه‌یابی سیر تاریخی این میراث فرهنگی، و انتخاب موضوعات در زمینه‌های مختلف

و تعیین مدتها و رساله‌های تحقیقی یا مورد تأکید قرار دادند. و سپس سرکار خانم حکیمه دیوانی ضمن تشکر از رابری فرهنگی در برگزاری این سمینار مقاله تحقیقی خود را در مورد فرهنگ فارسی در هند خوانش نمودند. سپس آقای رحیم‌الله دست قطعه شعری را خوانش نمودند. بعد از آن جناب آقای سید مظفر حسین برنی ضمن تشکر از خاتمه فرهنگ و ماهیتا آکادمی برای برگزاری این سمینار، الحاق نمودند که بودند کمی فرهنگ ایران، و هند که رشته آن با زبان و ادبیات فارسی بیشتر و مستحکم‌تر شده است، بعد از گذشت ۹۰۰ سال هنوز عنصری مهم قلمداد می‌شود.

آخرین سخنران این جلسه آقای پرفسور عابدی بودند. وی ضمن تشکر از برگزاری این سمینار از مرکز ماهیتا آکادمی اظهار داشتند: همانطور که می‌دانید زبان فارسی و سانسکریت هر دو همای یکدیگر در هند رشد یافته‌اند؛ ولی زبان فارسی رسمی محسوب نمی‌شود، و در این رابطه ایشان از رئیس ماهیتا آکادمی درخواست تجدید نظر کردند. این جلسه تا ساعت ۱۲/۳۰ بعد از ظهر ادامه داشت. پس از یک ناهار، جلسه مقاله خوانی شروع، و تا ساعت ۲ بعد از ظهر مقاله خوانده شد و سپس از مهمانان سخنرانی پذیرایی شد. از ساعت ۳ بعد از ظهر تا ساعت ۵/۴۰ بعد از ظهر نیز تعداد ۱۱ مقاله دیگر، جمعاً ۱۶ مقاله در این دو جلسه به شرح ذیل خوانش گردید.

۱- «دستور زبان فارسی توسط هندیان»، دکتر ابوالقاسم رادفر، استاد اعزازی از ایران به حیدرآباد (هند).

۲- «خدمات دکتر محمد اسحاق به زبان و ادبیات فارسی»، پرفسور محمد امین از دانشگاه کلکت، کلکت.

۳- «خدمات هند در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در هند»، پرفسور افروز دهلوی از دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلوی، نو.

۴- «وضعیت زبان فارسی در عهد حکومت آصفه دکن»، پرفسور یعقوب عمر از دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد.

- ۵- «سهم هند در زبان و ادبیات فارسی»، دکتر «محمد کاظم کهلوسی» استاد ادبیات ایران به داکا (بنگلادش).
- ۶- «مجموعات جامعه مآیه اسلامیة به زبان و ادبیات فارسی»، دکتر «میر تقی» از جامعه ملیة اسلامیة، دهلی، نو.
- ۷- «اقبال به عنوان شاعر معاصر فارسی»، پرفسور شریف حسین قاسمی از دانشگاه دهلی، دهلی.
- ۸- «نفوذ فرهنگ هند در زبان و ادبیات فارسی»، دکتر یونس «جعفری» استاد بازنشسته دانشکده ذاکر حسین، دهلی.
- ۹- «مقایسه بین یکی داستان سانسکریت و گلستان سعدی»، دکتر «میر قاسمی» از دانشگاه گجرات، احمدآباد.
- ۱۰- «مقدماتی بر تأثیر فرهنگ فارسی در کشمیر»، دکتر «محمد سوز مسعودی» از دانشگاه کشمیر، سرینگر.
- ۱۱- «تأثیر ادب و فرهنگ هندی بر ادب و فرهنگ زبان فارسی»، دکتر شهرستانی از دانشگاه کابل، مقیم دهلی، نو.
- ۱۲- «ادبیات فارسی در دوره آخرین شاهان مغول»، پرفسور انوار احمد از دانشگاه بننا (بهار).
- ۱۳- «طوری گدرا» و «روایت دوره جهانگیر»، دکتر «صفه رحمانی» از دانشگاه لکهنو، لکهنو.
- ۱۴- «سهم متنی نول کشور در گسترش زبان و ادبیات فارسی»، پرفسور «محمد اسلم خان» از دانشگاه دهلی، دهلی.
- ۱۵- «خدمات صوفیان ایالت بهار به زبان و ادبیات فارسی»، دکتر «ملحه راسیدی» از دانشگاه بهار، مظفرپور (بهار).
- ۱۶- «خدمات دانشوران دکن به ادبیات فارسی در دوره تغلق‌ها»، «سایم دشتی» غیرالستاء، بیگم از دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد.

گزارش مراسم اختتامیه دوازدهمین سمینار بازآموزی زبان فارسی

برنامه اختتامیه دوازدهمین سمینار بازآموزی زبان فارسی در پخشیه خارج (۱۳۷۵/۳/۳۱) (۲۰ ژوئن ۱۹۹۶) در ساعت ۵/۴۵ بعد از ظهر با تلاوت آذانی چند از قرآن مجید آغاز شد. این مراسم دارای پنج سخنران بود.

سخنران اول، رابرت محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای سید محسن میری بودند. ایشان ضمن تشکر از میزبانان و استادان ایرانی و هندی، کیفیت و کیفیت اجرای سمینار را به آگاهی حضار رساندند. همچنین به میزان علاقه مردم هند به زبان فارسی اشاره کردند و امریانی علاقه به زبان فارسی را سر مورد نظر قرار دادند و بر امر حمایت کشورهای دانسته در آخر از مسئولان دانشگاه هند و دیگر کارکنان مدرسه تعلیم داد که بهاست همکاری را دانسته، سیاستگری نمودند.

پرسور ظهور قاسم عضو شورای عالی برنامه‌ریزی هندوستان به عنوان میزبان سمینار دوم جلسه بودند. ایشان مطالب خود را با تشکر از رابرت محترم جمهوری اسلامی ایران و میزبانان آغاز کردند. ایشان در ادامه، زبان فارسی را یکی از بهترین زبان‌های هند معرفی کردند و متذکر شدند که در دانشگاه‌های متعدد سراسر هند زبان فارسی تدریس می‌شود و این زبان تنها زبان ایران نیست بلکه در تاجیکستان و افغانستان نیز زبان رسمی است و حتی در شبه قاره هند نیز این زبان، زبان فرهنگی مردم می‌باشد. ایشان افزودند که آموزش زبان فارسی همچون زبان اردو در هند بسیار ضروری است. ایشان همچنین اظهار داشتند که امروزه زبان فارسی پایگاه خود را در میان مردم و سیستم آوری هندوستان گنوده است و دانشجویان می‌توانند با خواندن این زبان در امتحاناتی ورودی اداره‌ها و مشاغل دولتی اقدام کنند. در پایان پرسور ظهور قاسم از برگزاری این سمینار که برای گسترش زبان فارسی انجام شد، سیاستگری کرد و تلاشهای مسؤولان خانه فرهنگ را مورد قدردانی قرار داد.

بعد از ایوان سخنرانان، پرسور ظهور قاسم کتاب تازه انتشار یافته آقای منظر انعام را به دست خود ویرسای کرد. سپس پرسور طلحه رضوی برف از گروه فارسی دانشگاه پناه

همین لشکر و توکلاری دوازدهمین سمینار بارآموزی و نگهداری از نواحیهای مسؤولان و کارکنان خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران گفت: "ما امروز رلف پارسی هستیم در حالی که نمی دانیم فارسی چیست؟ رلف فارسی را با زبان مادری خود مقایسه می کنیم فارسی داریم که هیچ نمی دانیم، توکلاری این سمینارها چشم اندازهای زبان فارسی را به ما نشان می دهد و بر شوق و اشتیاق ما می افزاید."

پس از آن آقای دکتر سیف الاسلام خان از بخش فارسی دانشگاه بنگلادش پیام رئیس انجمن فارسی بنگلادش را قرائت نمود که در قسمتی از آن آمده "باعث خوشحالی است که خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران دوازدهمین سمینار بارآموزی زبان فارسی را در دهلی، مدرسه تعلیم آباد برگزار می کند. این سمینار با سعی و تلاش مسؤولان خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و استادان ایرانی و هندی برگزار می شود که جای سپاسگزاری و تشکر زیادی را دارد."

بعد از آن دکتر نسیم الحق صدیقی غزلی از حافظ را خواند. سپس حاتم دکتر دبیر انجمن سمینار این جلسه ضمن تشکر از مسؤولان خانه فرهنگ و میهمانان، آموزش زبان فارسی را در هند امری جذبی قلمداد کرد و در تعلیم هر چه بیشتر آن در شبه قاره هند تأکید نمود.

در پایان از طرف استادان و دانشجویان هندی به رایزن جمهوری اسلامی ایران و مسؤولان خانه فرهنگ و همچنین به استادان ایرانی که در طول دوره سمینار عهده دار تعلیم زبان فارسی بودند، هدایایی به دست آقای پرشور امیر حسن عابدی تقدیم آنان شد و ختم جلسه اعلام گردید.

از ۱ تا ۳ تیرماه ۱۳۷۵ (۲۱ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۹۶) از طرف بخش فارسی جامعه ملیه اسلامی و با همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو و گانندی سمینار سمیناری با عنوان "نواحیهای منورک انسانی در اندیشه گانندی و ادبیات فارسی"

به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین سالروز تولد گاندی در دهلی نو، در محل جامعه مآه اسلامی برگزار شد. در طی جلسات این سمینار علاوه بر دیگر سخنرانان، سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در هند، جناب آقای علیرضا شیخ عطار، و جناب آقای سید یاقوت ابیطی، مدیر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو، نیز به سخنرانی پرداختند. اسامی برخی از سخنرانان و عنوان سخنرانی ایشان در طی جلسات این سمینار به شرح زیر می باشد:

دکتر نورفرید سبحانی، استاد اخلاقی از ایران به هند، دهلی نو، برخی از اندیشه های مهاتما گاندی در تصوف ایرانی برپرزده مولانا جلال الدین».

- دکتر عبدالرحمن آزاد فاروقی، جامعه مآه اسلامی، «یگانگی مذاهب در جامعه امروز».

- خانم دکتر حکیمه دهراند، دانشگاه تربیت معلم تهران، «تأثیر گاندی در جامعه زنان هند».

- پروفیسور امیر حسین عابدی، استاد باز نشسته دانشگاه دهلی، «گاندی و ادب فارسی».

- پروفیسور شریف حسین قاسمی، دانشگاه دهلی، «افکار گاندی و شعر فارسی».

- دکتر یونس جعفری، استاد باز نشسته فاکر حسین کالج، دهلی، «شخصیت و افکار گاندی».

- خانم دکتر آصفه زمانی، دانشگاه اکهنو، «افکار فلسفی و اخلاقی گاندی».

- آقای علیم اشرف خان، دانشگاه دهلی، «تعالیم گاندی و مقایسه آن با ادبیات فارسی».

- خانم دکتر خدیجه طهمینه حسینی، دانشگاه دهلی، «ارزشهای اخلاقی در رفتار امام خمینی (ره)».

- عبدالقادر جعفری، «اخلاق در ادب فارسی».

- پروفیسور نسیم هادی، استاد باز نشسته دانشگاه اسلامی علیگره، پیام مولانا در هند.

- آقای مصطفی وحید دوست، شاعر ایرانی، «ادبیات مدرن فارسی و عناصر آن».

- پرفسور مجید رضوی؛ شهامت افکار سیاسی گاندی و امام خمینی است.

- پرفسور عبدالرحیم دانشگاه کشکک، اخلاقیات در افکار و اندیشه گاندی.

- پرفسور شاد علی اکبر شهرستانی، دانشگاه گازی، اخلاقیات گاندی.

- حاج میر واحد دوست، دانشگاه ایروند، اخلاقیات گاندی در عرفان.

در جلسات این سمینار محترم آقایان پرفسور سیم جلیلی از دانشگاه جامعه مکه اسلامی، دکتر فقر احمد نخاچی، دکتر عزیزالحسن از دانشگاه جواهرعلی تهران، دکتر کاظم ملک پادشاه از دانشگاه کشمیر، دکتر ابو الفاسم زعفری، استاد اعراض از ایران، دکتر حیدر آبادی، دکتر مهاجرانی از ایران، پرفسور ولی الحق انصاری استاد بازرس دانشگاه لکهنو، دکتر ادریس احمد، حاج میر دکتر ترگش جهان و دکتر نفیس جهان از دانشگاه دهلی و دکتر مرملادش پانده ریاست گاندی مصری و درشن سمعی پیرامون گاندی و ادبیات فارسی از جنبه های مختلف به ارائه مقالات خود پرداختند.

در ساعت ۹/۳۰ بعد از ظهر ۳ تیرماه ۱۳۷۵ (۲۳ ژوئن ۱۹۹۶) شرکت کنندگان از جامعه مکه اسلامی برای شرکت در مراسم اختتامیه به گاندی درشن (Gandhi Darshan) محل دهر فستی از خاکسار گاندی، عزیمت نمودند. مراسم با سرودی که از طرف اعضای گاندی درشن اجرا شد، آغاز گردید.

در این جلسه علاوه بر جناب آقای محسن میر مقام محترم رابرتی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران که به سرگدانش شخصیت گاندی و همچنین لشکر از زحمات برگزار کنندگان این سمینار پرداختند، آقای طلیبی مدیر کثیر افغانستان در عهد، حاج مرملادش پانده، حاج میرا، تاجاریه سوه گاندی، پرفسور میر حسین حامدی و دکتر دهر ناصر پیرامون شخصیت اجتماعی، سیاسی گاندی و تأثیرات جهانی آن به سخنرانی پرداختند.

در پایان گروه سرود گاندی سمعی سرود اتحاد مذاهب را خواند و بدین ترتیب مراسم اختتامیه در ساعت ۶ بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۳۷۵/۴/۳ (۲۳/۶/۱۹۹۶) خاتمه یافت.

کنگره بین‌المللی مطالعات ایرانی ویژه ادب و هنر در دوره تیموری
کنگره بین‌المللی مطالعات ایرانی ویژه ادب و هنر در دوره تیموری در روزهای
۲۸-۹ تیرماه ۱۳۷۵ (۹-۱۸ ژوئیه ۱۹۹۶ م) در تالار هتل هما در شهر مشهد مقدس
برقرار گردید. در صبح روز شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۷۵، جلسه افتتاحیه با قرائت
قرآن کریم و سرود جمهوری اسلامی ایران آغاز گردید. دبیر محترم کنگره جناب آقای
محمد علی شجاعی رئیس هیأت گزارش به حدود ۲۰۰ نفر از ایران شامان، صاحبزاد
و دانشمندان ایرانی و خارجی که برای شرکت در این کنگره گرد هم آمده بودند، خیر
مقدم گفت. بعد از خارجی در کنگره مذکور به این قرار بودند. پرفسور محمد اسلم
خان از هند، دکتر آفتاب اصغر از پاکستان، دکتر اجار محمد از جمهوری تاجیکستان،
دکتر فولاد ابراز از جمهوری ترکمنستان، آقای طالبانی از افغانستان، جناب آقای
خواجه، مدیر کس ارکستان در ایران، جناب آقای عزیزالدین احمد عثمانی و ایران
فرهنگی سفارت جمهوری هند در ایران.

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای مهندس سید مصطفی میر سلیم
کنگره بین‌المللی را افتتاح کرد. ایشان در سخنرانی افتتاحیه گفت: تحریک و پیرانگری
حیوانات گرچه میراثی بسیار به بار آورد و مظاهر تمدن مسلمانان را برپا داد، ولی از
آنجا که این تمدن ریشه در جان مردم مسلمان این مرز و بوم داشت، دوباره ارزش‌های
آلهی احیاء و نویدان و حجابان این سرزمین و فرهنگ آن، بار دیگر درخت علم، هنر،
معماری، ادبیات، فلسفه، کلام و شعر را آبیاری کردند. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی
افزود: استاد کمال‌الدین حسین بهزاد یکی از هنرمندان برجسته دوره تیموریان است که
در تاریخ نقاشی ایران اهمیت بسیار دارد و نگارگری‌های وی بر استادان این رشته پس از
وی نیز بسیار مؤثر افتاده است.

در مراسم افتتاحیه کنگره، رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی حجة الاسلام
والعسکری محمد علی تسجیری سخنرانی کرد و گفت: ربانی این کنگره تجلیل از
خدمات هنرمندان، ادباء، فیلسوفان بزرگ دوران تیموری می‌باشد. وی افزود در عهد

به قصد سالن تيموری حرمهاى نوزدهمى به هم انجمن ايراني شد و امروز به حالى تانجان و حاکمان، از چهره هاى هنرمند تاريخ تجليل مى شود.

دکتر على شريعتدارى رئيس فرهنگستان علوم ايران نيز بر گسترش و توسعه ميراث فرهنگى کشور باکند کرده و گفته است: «در جامعه ايران سياسى از پير مى رود اما فرهنگ اصول باير مى ماند تا اين فرهنگ به سبب تازه مستقل گردد» سپس وزير محترم فرهنگ و ارشاد اسلامى نمايشگاه آثار دوره تيمورى را افتتاح کرد.

در ساعت چهار بعد از ظهر جلسه سخنرانى آغاز گرديد. سخنرانان و موضوع سخنرانى آنان به شرح زير مى باشد:

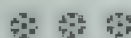
- ۱- دکتر نورالله کسانى: «هرات از صفاريان تا تيموريان».
 - ۲- دکتر آفتاب اصغر: «تاريخ نوبسى در عهد تيمورى».
 - ۳- دکتر مهرانگيز مظاهرى: «معماري و بنايات» البته به آن در عضو تيمورى».
 - ۴- دکتر حاج سيد جوادى: «فن باسفر ميرزا در شکوفايى فرهنگى عهد تيمورى».
 - ۵- دکتر احمد تيمى داري: «شيوه هاى ادبى در ادبيات عصر تيمورى».
 - ۶- جمعه الاسلام و المسلمين واعظ اراده خراسانى: «رحال دوره تيمورى و معرفى بک نسخه خطى».
 - ۷- دکتر محمود بافضل يزدى: «سخن خطى در دوره تيمورى».
- همچنين آقاى دکتر احرار مختارآف و دکتر فولاد اوزار نيز در اين جلسه مقالات خود را ارائه فرمودند.

در عصر همان روز مهمانان از کتابخانه مجلل و مجهز آستان قدس رضوى و نمايشگاه آثار دوره تيمورى که در اين کتابخانه تشکيل يافته بود، ديدن کردند.

در ساعت ۹ صبح جلسه سخنرانى با قرائت قرآن کریم شروع شد. در اين جلسه سخنرانان و موضوع سخنرانى آنان به قرار زير بود:

- ۱- خاتم دکتر فريده افشار تگمتلو: «فلزकारी، کتابت، تذهيب، نسخ، خطاطى و صحاح در دوره تيمورى».

- ۲- دکتر اسماعیل خاکمی: «سبک شعر در دوره تیموری».
 - ۳- دکتر رضا مصطفوی سبزواری: «معرفی در ادب فارسی».
 - ۴- دکتر رضا شعبانی: «از افشاریان تا تیموریان».
- مجلس سخنرانی‌ها در حد از ظهر جمعه ادامه یافت و سخنرانان این جلسه و موضوع سخنرانی آنان به این قرار بود:
- ۱- پرستور محمد اسلم خان: «معرفی تاریخ شمشیرخانی».
 - ۲- خانم زهره روح‌فر: «بافتگی دوره تیموری».
 - ۳- حجت الاسلام عطاردی: «آثار دوره تیموری در مشهد».
 - ۴- دکتر ابراهیم باستانی پاریزی: «شاه منصور مظفری».
 - ۵- مهندس محمد باقری: «زیج الخ بیگ».
 - ۶- دکتر ایرج وامقی: «ایران در آستانه ورود تیموریان».
 - ۷- ناصر چنگیزی: «هنرمندان نجار و آواز چوبی دوران تیموری در مازندران».
- کنگره بین‌المللی مطالعات ایرانی ویژه ادب و هنر در دوره تیموری، روز جمعه پس از تأکید بر ضرورت تقویت عناصر هویت ساز تاریخی در حفظ و استمرار روابط بین‌المللی به کار خود پایان داد.
- به عنوان سخنران اختتامیه محمد علی شعاعی دبیر کنگره، هدف از برپایی این سمینار را بررسی اهمیت معماری، ادب و هنر در دوره تیموری و تأثیر آن بر روابط فرهنگی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای جهان به ویژه جمهوری‌های آسیای مرکزی ذکر کرد. وی گفت: جمهوری اسلامی ایران در ابعاد وسیع وراثت تمدن اسلامی و ایرانی است و این جایگاه، ضرورت گسترش روابط فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را با تأکید بر عناصر مزبور اجتناب ناپذیر می‌سازد.
- در پایان آقای دکتر رضا شعبانی از مهمانان و شرکت کنندگان و برگزار کنندگان و دست اندازان کنگره تشکر کرد.



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ، دهلی نو

- ۱ «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، (ج ۱)، محرم الحرام ۱۴۰۶ هـ / شهریورماه ۱۳۶۴ هـ ش، بها: ۵۰/- روپيه.
- ۲ «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، (ج ۲)، رمضان المبارک ۱۴۰۶ هـ / خردادماه ۱۳۶۵ هـ ش، بها: ۵۰/- روپيه.
- ۳ «عصمت‌نامه یا داستان لورک و مینا»، تحقیق پرفسور سید امیر حسن عابدی، آبان‌ماه ۱۳۶۴ هـ ش / صفرالمظفر ۱۴۰۶ هـ، بها: ۴۰/- روپيه.
- ۴ «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه شعبه تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانه حمیدیه بهوپال»، بهمن‌ماه ۱۳۶۳ هـ ش / فوریه ۱۹۸۶ م، بها: ۱۰۰/- روپيه.
- ۵ «فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ندوة العلماء لکهنو»، فروردین‌ماه ۱۳۶۵ هـ ش / آوریل ۱۹۸۶ م، بها: ۲۰۰/- روپيه.
- ۶ «فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانه ندوة العلماء لکهنو»، مردادماه ۱۳۶۵ هـ ش / ذی‌الحجه ۱۴۰۶ هـ، بها: ۲۰۰/- روپيه.
- ۷ «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه راجه محمودآباد، لکهنو، بهمن‌ماه ۱۳۶۶ هـ ش / جمادی‌الثانی ۱۴۰۸ هـ، بها: ۲۰۰/- روپيه.
- ۸ «غزلیات حافظ بر اساس نسخه مؤرخ ۸۱۳ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـ ش / جمادی‌الاول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۶۰/- روپيه.
- ۹ «دیوان حافظ بر اساس نسخه مؤرخ ۸۱۸ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـ ش / جمادی‌الاول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۱۲۰/- روپيه.
- ۱۰ «فهرست نسخه‌های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند»، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـ ش / جمادی‌الاول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۱۰۰/- روپيه.
- ۱۱ «شاه محمد اجمل اله‌آبادی و ادب فارسی» تألیف دکتر اختر مهدی، ۱۹۹۲ م، بها: ۲۰۰/- روپيه.
- ۱۲ «محققین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم» تألیف دکتر آصفه زمانی، ۱۹۹۳ م، بها: ۳۰۰ روپيه.

Advisors :

Prof. Nazir Ahmed

Prof. S.A.H. Abidi

Prof. A.W. Azhar

QAND-E-PARSI is published by the Office of the
Cultural Counsellor, Embassy of the Islamic Republic of Iran,
18, Tilak Marg, New Delhi - 110 001. ☎ 338 3232-4

Composed by: Abdur Rehman Qureshi

Printed at:

Pressworks

30, Truck Parking Centre, Mall Road, Delhi - 110 054

Phone : 291 7217

The views expressed do not necessarily represent
those of the Editorial Board.

QAND-E-PARSI

No. 11, ZAMISTAN 1375/Dec. 1996 - March 1997

(HĀFIZ NUMBER)

Chief Editor

**Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran**

Editor

Prof. S.H. Qasemi

The Office of the Cultural Counsellor
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi.

QAND-E-PARSI

No. 11, ZAMISTAN 1375/DEC. 1996 - March 1997

(HĀFIZ NUMBER)

Chief Editor

**Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran**

Editor

Prof. S.H. Qasemi

The Office of the Cultural Counsellor

Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi.